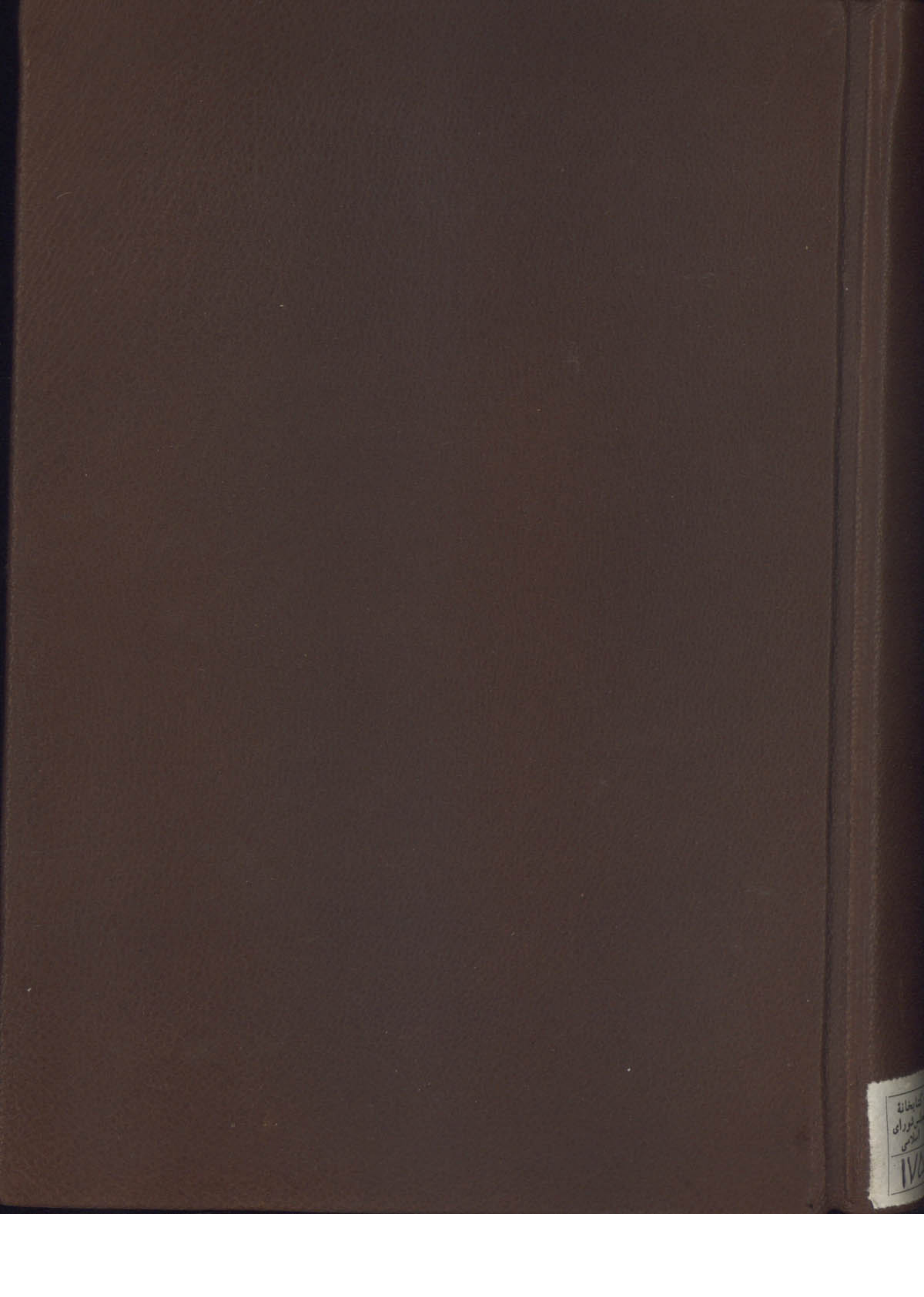
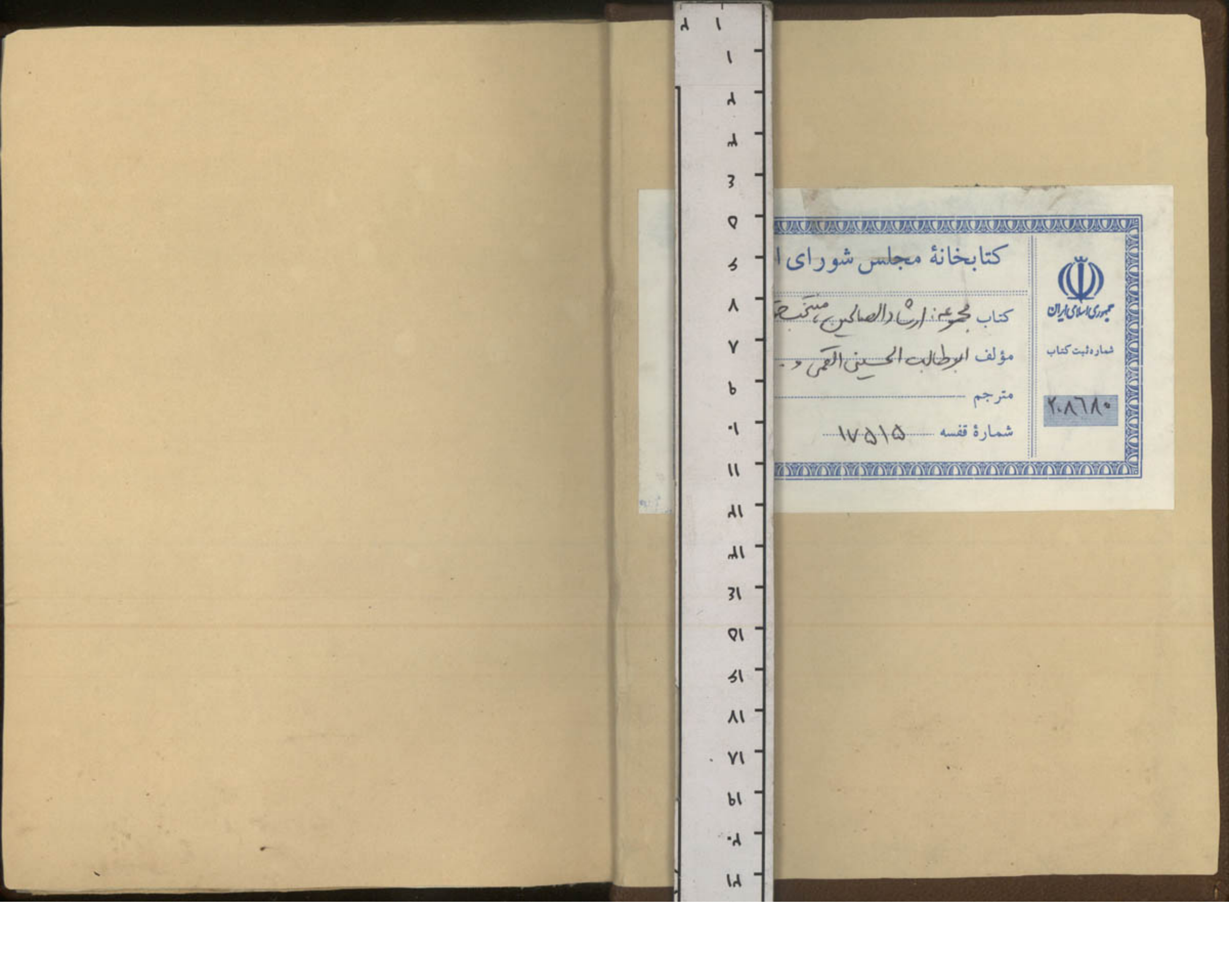




جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۶۸۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مجموعه: ارشاد الصالحین، منتخب حق الیقین و غیره
مؤلف ابوطالب الحسینی القمی و .....
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۵۱۵







بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و اول منقسم میشود بشش قسم اول نماز یومیه دوم جمعه سیم نماز عیدین چهارم
نماز آیات پنجم نماز طواف ششم آنکه بنذر و عهد و قسم لازم میشود اما نماز یومیه پس در ان چند مطلب است
مطلب اول در اوقات انهاست و در آن سه مطلب است مطلب اول آنکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است
بمقدار چهار رکعت که ابتدا [illegible] در اوائل و افعال با اقتصار بر فعل واجب بعمل آورند در حق حاضر و مقدار دو رکعت
بطریق مذکور در حق مسافر مختص بظهر است و قبل از غروب آفتاب بهمین مقدار مختص بعصر است و ما بین این
دو وقت مشترک بین الصلوتین است و اول وقت نماز مغرب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب
مغرب چنانچه آخر وقت [illegible] نصف شب است و مقدار کفایت [illegible] مذکور شد مختص باو است و ما بین
این دو مشترک بین العشائین است و اول وقت نماز صبح ظهور سفیده است فوق الافق متصل بان در جانب مشرق
که منتشر است در جانب عرض و آخر ان طلوع شمس [illegible] مطلب دوم آنکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما هم
رسد بعد از دخول نماز اگر [illegible] نماز را تعجیل [illegible] و از اول وقت [illegible] بمقدار یک رکعت
که نماز [illegible] شرایط مفقوده نماید قضای ان لازم است [illegible] و اگر این عذر رفع شد در آخر وقت [illegible] بمقدار
کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت [illegible] نماز نماید آن نماز واجب [illegible] هرگاه [illegible]
بمقدار [illegible] کفایت وضو و یک رکعت از نماز [illegible] که نماز [illegible]
نمود بلکه ظاهر این است که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت [illegible] نکند کفایت تیمم و یک رکعت [illegible] نماز واجب
باشد و ظاهر این است که [illegible] در جمیع صور مذکوره هرگاه [illegible]
همان وقت نماید آثم است و قضای ان واجب [illegible] معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقدار
کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد بود و هم چنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند
مقدار پنج رکعت نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود مطلب سیم آنکه لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول
وقت نماز با امکان علم و در صورت عدم امکان علم [illegible] دخول وقت جایز است مگر اینکه کل اجزاء صلوة
واقع شود در خارج وقت که در این وقت نماز باطل است [illegible] نماز [illegible] قبل از دخول وقت
مشخص شود [illegible] اگر نماز [illegible] وقت داخل میشود [illegible] نماز بعد از دخول وقت میشود
پس قطع نماز [illegible] مشخص شد که هنوز داخل نشده [illegible] هرگاه [illegible] نماز عصر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم   الا ماها جیات اذا نویت فالتجیر لما اذا

صبر کن

و عنقه و اینکه ظهر یا مغرب را بجای آورده است و بعد از آن خلاف آن مراد ظاهر شد پس ظهور خلاف یا در اثنای
نماز است یا بعد از فراغ اگر در اثنای نماز است پس اگر شروع بنماز و ظهور خلاف هر دو در وقت مختص بنماز سابق بوده یا
هر دو در وقت مشترک بوده یا شروع در وقت مختص بنماز سابق و ظهور خلاف در وقت مشترک بوده لازم است که
عدول نماید بنماز سابق و اگر هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده عدول جایز نیست و هم چنین ظاهر این است
که اگر شروع در وقت مشترک و خلاف در وقت مختص بوده عدول نتوان نمود و اگر ظهور خلاف بعد از فراغ از
نماز است پس اگر زمان فراغ از نماز لاحق و زمان فراغ مشترک بوده ظاهر این است که این نماز باطل است و اگر هر دو
زمان مشترک است ظاهر این است که نماز لاحق صحیح است پس باتیان میباید بنماز سابق تنها و اگر زمان شروع مشترک
و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده یا هر دو زمان مختص بلاحق بوده باشد در این صورت نیز نماز لاحق صحیح است و نماز
سابق قضا خواهد بود پس مشخص شد که جواز عدول مختص بنماز در اثنای نماز است بشرط بقای محل عدول [illegible]
هر دو نماز ادائی بوده باشد یا هر دو قضا یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه قضا [illegible]
عکس آن اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و فوات محل عدول موقوف نیست بزیادتی رکوع [illegible]
بعدد ولا بیه بلکه مطلق زیادتی است پس اگر ایستاده در رکعت چهارم نماز عشا مثلا عدول بمغرب میتوان نمود اگر
شروع بقرائت یا تسبیح باشد مطلب چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله عبارت است از فضائی است که کعبه [illegible]
آن است و از زمین تا سموات است و از تحت تا تحت الثری در حق کسانیکه متمکن از استقبال با کعبه بوده باشند [illegible]
و در حق کسانیکه متمکن نیستند جهت قضا [illegible] جایز است که تحقق کعبه در آن معلوم یا مظنون باشد و همین که
ظن بهم رسانید اعتقاد بآن مظنه میتواند نمود و انتظار ظن اقوی لازم نیست و لازم است اجتهاد در تشخیص سمت
قبله لکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورت علم یا ظن بخلاف بلکه در صورت
شک نیز چنین است و اگر جمیع جهات در صورت عدم تمکن از ظن در نظر مکلف مساوی باشد لازم است
بعمل آوردن چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در دو جهت بوده باشد
اکتفا نماید بدو نماز در دو سمت و اگر دو نماز مشتبه القبله باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا اول چهار نماز
ظهر بچهار جانب میباید و بعد از آن چهار نماز عصر را لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول
شروع بنماز ظهر نموده است بلکه بچهار جهت که اول دفعه بعمل آورد نماز عصر را بسمتی که نماز ظهر چهارم

بارکعت

شروع هر دو مختص بنماز سابق بوده یا زمان شروع مختص بنماز سابق و زمان [illegible]

[illegible] که بتاخیر [illegible] این صورت [illegible] بوجوب تاخیر نموده

با آن سمت نموده باید دانست که نماز بچهار سمت در صورت سعه وقت است اما در حالت ضیق وقت پس اکتفا
نماید بآنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یک نماز بجا آورد یک نماز را اکتفا نماید و تعدد
لازم نیست و در تعیین جهت در این صورت مخیر است و واجب نیست که متحیر تاخیر نماید تا وقت مضیق شود بلکه
ظاهر این است که جایز است در اول وقت مشغول بنماز شود مگر عالم باشد برفع مانع در آخر وقت در این صورت
دور نیست که گفته شود لازم است تاخیر و اگر از اول زوال مثلا بمقدار چهار نماز رکعت از وقت منقضی شده و متحیر در
قبله بعد از آن معذور [illegible] سقط تکلیف [illegible] مثل اینکه ضعیفه حایض شد پس اگر بعد از رفع عذر [illegible]
متحیر است لازم است [illegible] نمودن ادا [illegible] لازم است که چهار نماز ظهر را قضا نماید و قضای نماز عصر بر او لازم نیست
و اگر متحیر نیست اکتفا بیک نماز ظهر میتوان نمود و اگر بمقدار شش رکعت نماز از اول زوال منقضی شده
بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شد ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم بوده باشد
بلکه اگر بمقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا گذشته عذر روی دهد قضای نماز ظهر واجب نیست و آنچه مذکور شد
در صورتی است که در اول وقت متحیر باشد والا قضا واجب است با انقضای مقدار چهار رکعت [illegible]
با انقضای زمان طهارت اگر چه مابین زمان تحیر و عروض عذر بمقدار چهار نماز بلکه یک نماز متخلل نشده باشد
و اگر عذر رفع شد در حالتی که باقی مانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با طهارت ظاهر این است که
این قدر مختص بنماز عصر بوده باشد و قضای نماز ظهر هم واجب خواهد بود و هرگاه مقدار پنج رکعت نماز از آخر وقت
درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و اگر بمقدار شش نماز یا هفت نماز
باقی مانده دو نماز ظهر بدو سمت یا سه سمت و چهار نماز عصر بچهار سمت میباید و باید دانست که کسی که
مکلف است بنماز چهار سمت و بعد از فراغ از یک نماز تحیر او رفع شد پس اگر آن نماز بخلاف جهت قبله شده
است اعاده در سمت قبله واجب است والا احوط اعاده است بلکه دور نیست که واجب بوده باشد و اگر رفع تحیر در اثنای
نماز شد قطع آن نماز لازم است اعم از اینکه موافق جهت بوده باشد یا مخالف و اما نماز سابق پس ظاهر این است
که اکتفا بیک نماز بهر جهتی که بوده باشد میتواند نمود و اما [illegible] مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] نماید تا رفع تحیر شود [illegible] لکن کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت
داشته باشد لازم است که عمل نماید و اگر وسعت [illegible] نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه وقت وسعت آن [illegible]

در حین قضا

و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و علامات المتوکل ان لا یخاف غیر الله عز و جل

خوب

در مثل نماز میت و نماز کسوفین در چنین وقت عمل بمقتضای قرعه اولی بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت و غیره
و باید دانست که جایز است متحیر اقتدا کند بمتحیر و غیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر بمتحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد این است که قبله
نیست جایز نیست [illegible] و اما در سمتی که معتقد این است که سمت قبله است در حکم بجواز اقتدا اشکال است بلکه
اگر مصلی در اثنای نماز واجب الالتفات از قبله نماید عمدا الخلاف قبله بهمه بدن یا بوجه تنها یا بکل بدن بجانب یمین
یا جانب یسار یا بکل بدن بما بین یمین یا یسار نماز او باطل است و اگر التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین
یا یسار یا بما بین یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر سهوا التفات نماید بهمه بدن بخلاف قبله یا بجانب یمین یا
یسار یا بوجه تنها بخلاف قبله نماز او باطل است و اگر التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار یا بما بین یمین
و یسار نماز او صحیح است و اگر التفات نماید بکل بدن بما بین یمین و یسار اگر در این وقت مشغول بعضی واجبات
نماز بوده باشد نماز او باطل است اگرچه [illegible] بوده باشد و اگر مشغول نباشد حکم به بطلان مشکل است
و احتیاط در اعاده است و اما نماز [illegible] پس ظاهر این است که هیچ یک از اقسام مذکوره باعث بطلان نشود اگر التفات
بکل بدن بوده باشد بخلاف جهت قبله متعمدا [illegible] اگر خطا در قبله ظاهر شود بعد از فراغ نماز پس اگر نماز بنفس
یمین یا بنفس یسار یا خلاف قبله واقع شده اگر وقت باقی است اعاده او لازم است و اما اگر وقت خارج شده قضای
آن لازم نیست اگرچه در قسم آخر احوط اتیان بقضا است و اگر ما بین یمین و یسار شده نماز او صحیح است و اگر خطا
ظاهر شود در اثنای نماز اگر ما بین یمین و یسار بوده لازم است که میل نماید بجانب قبله و ظاهر این است که در حال
میل مشغول امری از واجبات نماز نشود و در باقی استیناف لازم است و جاهل مثل عامد است پس اگر کسی عمدا
نماز را بغیر جهت قبله کرده باشد نماز او باطل است و جاهل نیز مثل او است و اما ناسی پس اگر نسیان او در حکم
باین معنی که او را معلوم است که واجب است استقبال قبله در نماز و فراموش کرده پس اگر مقصر است ظاهر این است
که حکم او حکم جاهل است پس نماز او باطل است اگرچه بین المشرق و المغرب واقع شده باشد بلکه حکم بصحت
مشکل است هرچند بسمت قبله شده باشد و اگر غیر مقصر است پس دور نیست که [illegible] چنین باشد و اگر نسیان او
در موضوع است باین معنی که اول سمت قبله را تشخیص داده لکن فراموش نموده پس ظاهر این است که حکم آن حکم
مخطی است پس اگر ما بین یمین و یسار شده صحیح است و اگر بنفس احدهما یا بخلاف قبله شده باطل است
بلکه دور نیست که در خارج وقت هم لازم باشد قضای آن مطلب پنجم نماز واجبی در جوف کعبه در حال ضرورت

جایز است و ظاهر این است که جایز است در حال اختیار لکن مع الکراهة و اما نماز در سطح کعبه پس [illegible] ایستاده
نماز کند و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد لکن لازم است بنحوی بایستد که در جمیع احوال جزئی از فضای خانه
پیش روی او بوده باشد [illegible] استقبال در حال قیام در نماز آن است که رو و سایر مقادیم بدن را
بسمت قبله نماید و احتیاط در انگشتان پا نیز چنین است و در حال جلوس قریب باین است و در حال
سجود معلوم است که این طریق نیست مطلب ششم در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است مطلب اول
جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم بالذات [illegible] بالعرض مثل [illegible] خون جهنده [illegible]
و خواص و نماز فاسد است خواه [illegible] باشد یا محمول باشد [illegible] چسبیده هم چنین است و اگر چنین
نباشد مثل بودن او در جوف قلمدان در جیب پس نماز باطل نیست و اما اجزای انسان پس در اجزای [illegible] خود
نماز باطل نیست اگرچه دندان در بغل باشد [illegible] و اگر آن جزء گوشت داشته باشد حکم به بطلان نیز مشکل است و احوط اجتناب
اجتناب است و در اجزای غیر ظاهر این است که در مثل مو ناخن و عرق و [illegible] آب دهن [illegible] مانع نماز باطل نیست و اما
در مثل دندان و انگشت [illegible] ظاهر این است که باطل است و اما مثل شیر اگرچه شیر پسر بوده باشد حکم به بطلان خالی
از اشکال نیست و احوط اجتناب است و اگر حیوان خون جهنده نداشته باشد پس اگر گوشت نداشته باشد مثل
شپش و کک و پشه و مگس در عدم لزوم اجتناب شبهه نیست و هم چنین است زنبور خصوصا مثل موم عسل و لذا [illegible]
است ابریشم پس اجتناب لازم نیست و اگر صاحب گوشت باشد مثل [illegible] پس [illegible]
اجتناب از اجزای آن لازم باشد [illegible] الماکول و غیره باشد پس
اگر جزء [illegible] اجتناب لازم است و اگر [illegible] است مثل مو ظاهر این است که اجتناب لازم نیست و هم چنین استخوان [illegible]
هرچند احتمال بدهد که از نجس العین است [illegible] اجتناب لازم نیست [illegible] پس اجتناب [illegible]
[illegible] لازم نیست و هم چنین [illegible] و اما سایر اجزای آن مثل استخوان و غیره پس [illegible] اجتناب است و اجتناب
و خواص [illegible] پس نماز در [illegible] جایز است اگرچه اجتناب احوط است و در اجزای دیگر این
حیوان جایز نیست مطلب دوم در اجزای میته است بدانکه میته اگر از ماکول اللحم است پس اگر جزء ذات است که
حیات در آن حلول نموده ظاهر این است که استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز است مگر در [illegible]
بوده باشد مثل بول و خون و شیر و [illegible] رطوبت خارجه از میته و اگر اجزائی بوده که حیات در آنها حلول

لا تکثر فی امرک سهوها فان الله رؤف بمصالح العباد فامض الی ما نویت لکن خیرا انشاء الله

کرده پس نماز در آن بلکه نماز با آن جایز نیست اگرچه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام اشتغال
در خارج نماز نیز جایز نیست و معلوم شد از آنچه مذکور شد حکم اجزاء میته غیر ماکول اللحم که طاهر العین بوده
باشد بلکه حکم موت او داشته باشد و هم چنین حکم اجزاء میته نجس العین و فرقی نیست در آنچه مذکور شد
میان اینکه اجزاء میته ملبوس باشد یا جزو ملبوس یا محمول ما لا یتم به الصلوة باشد یا نه ما تحله الحیات باشد یا نه
یا تفصیلی که در اجزاء میته از ماکول اللحم مذکور شد پس در جمیع این صور اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز باطل
بدانکه حکم در صورت عدم ثبوت تذکیه مثل صورت علم بمیته بودن است پس استعمال جلد مردد میان
اینکه از میته باشد یا از مذکی در نماز جایز نیست و ثابت میشود تذکیه بشهادت عدلین یا باخبار عدلین یا بعدل واحد و ببودن
جلود در بازار مسلمین اعم از اینکه غالب اهل آن معلوم الاسلام باشد یا مجهول الحال و اگر معلوم الکفر باشد استعمال آن
جایز نیست مگر آنکه تذکیه از مسلم ثابت شود بمشاهده یا باخبار عدلین یا عدل واحد و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمین
پس اگر آثار تصرف در آن بوده ظاهر جواز استعمال است و الا پس استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تذکیه بما ذکر یا
مظنون التذکیه باشد از هر راه که ظن حاصل شود و اما جلود در بلاد مسلمین در غیر بازار پس با آثار استعمال جایز
الاستعمال است و با عدم آثار پس اگر مظنه تذکیه هم رسید جایز است استعمال و الا فلا و اگر مردد شود میان نماز
عریانا یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم اول متعین است و اگر مردد شود میان لباس از میته غیر ماکول اللحم
و میته از ماکول اللحم ظاهر ترجیح ثانی است و اگر مردد شود میان لباس از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم احتمال
ترجیح است [illegible] نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر **مطلب سیم** در احکام حریر است
بدانکه جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض چه در نماز و چه در غیر نماز و مبطل نماز است بلکه در حال حرب که
[illegible] باشد در شریعت و حال ضرورت جایز است و در حق زنان و عدم جواز نسبت بمردان در صورتی است
که مخلوط بچیزی نباشد که نماز در آن جایز باشد پس هرگاه لباسی مرکب باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن
و نماز کردن در آن جایز است هرچند که ابریشم آن علاوه باشد مادام که صدق حریر محض بر او ننماید
و اگر ممزوج باشد بچیزی که نماز در آن جایز نباشد امتزاج ثمری ندارد و حکم نماز حکم ابریشم است و اگر کسی
در جامه نماز کند و نداند که آن حریر است ظاهر این است که صحیح است و اگر بداند که حریر است و نماز کند و بعد از
فراغ مشخص شود که حریر نبوده ظاهر این است که باطل است و فرقی نیست در حریر میان ما یتم به الصلوة و غیره پس

نماز در بند زیر جامه یا کمربند از حریر باطل است و هم چنین در کلاه حریر اگر رویه یا آستر یا یکی از اینها حریر باشد
و اگر بعضی از اینها یا بعضی از آن حریر باشد پس اگر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار
بوده باشد حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق احتیاط است خصوصا
در صورتی که کلاه دو دار باشد و کل دو حریر باشد و اگر مغز کلاه حریر باشد و دو کلاه غیر حریر بوده باشد
اشکال در جواز آن کمتر است و کلاه حریر در غیر نماز هم جایز نیست بر سر گذاردن آن و اما بستن کمربند حریر و داخل
کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن زیر جامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب
بسداد است و حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است و اگر ملتبس و مردد شود میان منسوج و حریر اول
معین است و اگر مشتبه شود بر او حریر بغیر حریر اگر ممکن از تشخیص نباشد اجتناب لازم است و هم چنین در صورت
شک یا سرایت بچیزی که نماز در آن جایز است یا نه و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن یا خواب نمودن بر آن
یا تکیه نمودن حرمت بهیچ نحو ثابت نیست و هم چنین جایز است سوار شدن بچاروا که روی پالان او حریر باشد
و هم چنین هرگاه روی زمین انداخته شود و اما حریر کوه پیچیدن اگرچه ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود
لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست و اما حریر محمول پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز
نشود و اما جامه که سجاف آن حریر باشد یا قیطان از ابریشم در او دوخته باشند یا تکمه ابریشم یا بند حریر که بقبا
وا رسند پس نماز در او صحیح است **مطلب چهارم** در حکم نماز در طلا است بدانکه نماز در جامه طلا باطل است خواه طلای
محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نیست یا ممزوج باشد بچیزی که نماز در آن جایز است
مثل مفتول نقره و ریسمان و کوی اینها و اگر لباس طلا یا ممزوج بطلا ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس در مثل بند
زیر جامه و کمربند و عرقچین نماز باطل است و اما انگشتر پس جایز نیست در دست نمودن مردان و ظاهر این است
که نماز با او باطل است و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا و ختم یا پاره منسوج از مفتول طلا و سجاف لباس
نمودن پس مثل این استعمال جایز نیست و ظاهر نیست که موجب بطلان نماز نیز شود و اما افراش طلا و جلوس بر آن
طلا [illegible] نیست که اینها نیز حرام باشد و آنچه مذکور شد در صورت طلای خالص است و اگر خالص نبوده باشد یا
[illegible] که طلای روکش آن نموده باشند پس احتیاط شدید در اجتناب از آن است خواه در نماز یا خارج از نماز و اما
طلا بخود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک

اینست بوده القصار بدون اجرهم بغیر حساب اجمع ثلثک تحته خیرا کثیرا انتهی

بلکه بهر چه که منسوج از مغزول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود پس منع در
صورتی است که ملبوس یا جزء ملبوس باشد پس طلاء محمول مثل حریر محمول است و آنچه مذکور شد نسبت بمردان است
و اما زنان پس طلا منع ندارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن
بر او در آن و نه بر وی آن انداختن اگر چیزی در حال نماز در پای خود داشته باشد که ساتر پشت قدم
باشد لکن ساتر چیزی از ساق نباشد مختار اینست که نماز باطل نیست لکن احتیاط در شیء در اجتناب است
و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود مطلب
پنجم در لباس مغصوب است بدانکه هر گاه لباسی که شخص مالک منفعت آن نبوده باشد یا مأذون در تصرف آن از جانب
مالک نباشد مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول صریح و آن یا مختص بنماز است یا شامل
بنماز و غیر نماز هر دو است مثل اینکه گوید هر تصرفی که خواسته باشی مأذونی [illegible] و اگر با وجود اذن علم دارد بعدم رضای
مالک تصرف جایز نیست و نماز در آن باطل است و اگر ظن دارد بعدم رضای یا شک دارد در رضا و عدم رضا
ظاهر اینست که تصرف نیز جایز نیست و نماز در آن باطل است و اگر اذن مفید ظن برضا است ظاهر اینست که
تصرف جایز است پس نماز صحیح خواهد بود دوم فحوی و آن استفاده رضای مالک است در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن
از مالک در تصرف ادنی مثل اینکه میگوید بشخصی که من راضیم که تو این لباس را استعمال کنی در وقت [illegible] مثلا پس
استفاده رضای او در حال نماز میشود مثل اینکه بشخص خود میگوید که راضیم که استعمال این لباس را نمائی در حال
نماز پس استفاده میشود رضای او نسبت بملازمت خود با آنکه بفارسی گوید که راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز
پس استفاده رضای او میشود نسبت بشخص صاحب لباس سیم شاهد حال و آن اذنی است که حاصل میشود بجهة متعرف
بملاحظه حال مالک با خود و ظاهر اینست که معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند
مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها اینست که ظن برضای مالک را کافی میدانند و اگر تعارض بهم رسد میان اقسام مذکوره
عمل بمقتضای حال است و اگر کسی فراموش نماید موضوع را مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست و هم چنین
ماذون از جانب مالک او نیست در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش
کرده بعد از نماز متذکر شود ظاهر اینست که نماز او صحیح است و اگر حکم را فراموش نموده مثل اینکه فراموش
نموده که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر نسیان از تقصیر او است مثل اینکه از راه [illegible]

و مسامحه فراموش شده ظاهر اینست که نماز او باطل است و اگر نسیان بتقصیر نبوده ظاهر اینست که نماز او
صحیح است اگر چه اعاده اقرب باحتیاط است و اگر جاهل بموضوع است مثل اینکه نماز در لباسی بعمل آورد باعتقاد
اینکه لباس از خود او است یا مأذون بوده است در تصرف آن یا آنکه ذو الید او را مأذون نمود که نماز در آن
لباس نماید با دعای اینکه این جامه از او است یا آنکه الکف بهیات ذو الید بودن نمود و نماز را در آن لباس بعمل
آورد ظاهر اینست که نماز صحیح است مطلب ششم در ستر عورت است بدانکه واجب است بر مردان ستر ذکر و خصیتین
و محل خروج غایط در حال نماز و غیر حالت نماز با حضور ناظر محترم و شرط صحت نماز است پس اگر نماز کند
با کشف عورتین یا احدهما عمدا نماز او باطل است و هم چنین اگر فراموش نمود موضوع را یعنی میدانست که
عورتش منکشف است لکن در حال نماز فراموش نمود یا فراموش نموده حکم را در هر دو صورت نماز او باطل
است و اگر جاهل بموضوع بوده یعنی نمیدانست که عورتش مستور نبوده بلکه معتقد مستوریت بوده و بعد از فراغ
مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح است و اما زن پس اگر او آزاد
است واجب است که ستر نماید جمیع بدن خود را در حال نماز مگر رو و کف و دو قدم و مراد از رو مقداری است
که شستن آن در وضو واجب است پس بعضی از اطراف آن مقدار را واجب است که من باب المقدمة بپوشد و اما
کف پس ظاهر اینست که مراد از آن از زند باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد
و کف است بنا بر این باید چیزی از پایین تر زند پوشانیده من باب المقدمة بلکه اسلم اینست که پشت
کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع
استخوان ساق و قدم لکن قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشانند تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده
و فرقی در وجود و عدم ناظر نیست اگر چه فرض شود در شب تار که قطع داشته باشد به نبودن احدی در آن
مکان پس لازم است که بپوشانند آن مقدار را که مذکور شد و نماز کنند و در صورت اخلال کلا او بعضا
نماز باطل خواهد بود و اگر آن زن کنیز است پس صحت نماز او موقوف بستر راس و رقبه او نیست و
فرقی میان مرد و زن در عمد و نسیان و جهل نیست پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت
جهل بموضوع نماز هر دو صحیح است و اینها در صورتیست که متذکر یا عالم شود بعد از فراغ نماز پس اگر در
اثنای نماز مطلع شود و اگر بعد از اطلاع مباشر فعلی شده و بدون فاصله ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود

ومن یهاجر الی الله فاجره علی الله وکان ولیه وناصره وحافظه

پس اشکال نماز او صحیح است و حاجت به تخلل فصل اگر چه باشتر فعلی از افعال نشده باز صحیح بوده باشد و اگر
قبل از ستر باشتر فعلی از افعال واجبه شده باشد نماز او باطل است و اگر متمکن از تحصیل ساتر بدون
فعل منافی نیست و وقت مضیق است بنوعی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعت
از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود لازم است که نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا مینماید
در رکوع و سجود به ایماء بدل هر یک از آنها و اگر وقت موسع است لازم است که قطع نماید و بعد از ستر عورت
نماز را از سر بگیرد و اگر با قطع نماز متمکن از تحصیل ساتر نیست لازم است که بهمان حالت نماز را تمام نماید
لکن در رکوع و سجود اکتفا نماید با ایماء بسر بدل هر یک و فرقی در این حال مابین ضیق وقت و سعه آن نمی باشد
و در صورت امن از ناظر محترم نماز را ایستاده نماید و با عدم امن نشسته نماید و علی ایّ حال احوط متحقق این است
که دست را بر عورت بگذارد و اگر قبل از شروع در نماز عالم بود بکشف عورت و در حال شروع فراموش نمود
و در اثنای نماز متذکر شد پس اگر متمکن از تحصیل ساتر بود باشد و وقت موسع باشد لازم است قطع نماز و
استیناف مع الستر و ظاهر این است که قطع نماز لازم است و اگر هم متمکن باشد از ستر در اثنای نماز با عدم فعل
منافی و اگر متمکن از تحصیل ساتر نباشد قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام مینماید ایستاده در صورت امن
ناظر با ایماء بسر بدل از رکوع و سجود و نماز را تمام مینماید نشسته در صورت عدم امن و اگر وقت مضیق باشد
پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت و اتمام
نماز و اگر متمکن باین طریق [illegible] نماز را تمام نماید ایستاده با امن از ناظر و نشسته با عدم امن با وضع دست
بر عورت [illegible] ایماء بسر بجهة رکوع و سجود بدانکه شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض بلکه در نافله هم چنین است
و ظاهر این است که مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز
آیات بلی هر گاه کسی است در نماز میت است مختار این است که ستر عورت لازم نیست و اگر ناظر موجود باشد پس اگر
متمکن از ساتر بوده و مع ذلک با کشف عورت نماز میت نماید ظاهر این است که نماز او صحیح است و اگر متمکن نبوده
اگر چه بوضع دست بر قبل باشد و نماز را ایستاده نماید ظاهر این است که نماز او باطل است و متعین است که نماز
میت را نشسته بعمل آورد لکن در این حالة اگر کسی باشد که متمکن از نماز ایستاده باشد اکتفا بنماز او اولی
جایز نیست و بدانکه ستر عورت واجب [illegible] در اجزای منسیه از نماز و در سجده سهو ظاهر این است که لازم نیست

و هم چنین سجده شکر و سجود تلاوت و بدانکه مراد از ستریکه واجب است در نماز بنحوی تحقق میشود که اگر
فرض شود ناظری در امکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی شده و نظر نماید بطریق متعارف رؤیة عورت
متحقق نشود و این تحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب آنها جانب بالا است و جوانب مستور بران
است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا بر این هر گاه این معنی متحقق شد ستری که شرط صحت نماز است
متحقق شده اگر چه در بعض حالات نماز رؤیت نسبت بخود مصلی ممکن بوده باشد مثل نماز در پیراهن
تنها بعمل آورد در این صورت در حال رکوع میل برکوع گاه است رؤیت عورت نسبت بخود متحقق [illegible]
ظاهر این است که مثل این [illegible] بعضی مصلی نبوده باشد و [illegible] ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه
فرض شود که نماز نماید در بالای سقف و از آن سقف سوراخی داشته باشد بتحت و این شخص پاها را
بر دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخص بوده باشد هر گاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در این صورت
بعید نیست که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد و بدانکه لازم است ترتیب میان جامه و گیاه و گل پس در
صورت امکان لباس جایز نیست ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است
که ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن و نماز عاریا
و نماز جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد
در این وقت متعین است که با امکان ستر عورت بگل و احتیاط این است که این قدر مالیده که حجم عورت
مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن نماز را برهنه میتوان بعمل آورد و بهمین ترتیب که مذکور
شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تأخیر نماز با تمکن از [illegible]
لازم است رعایت وقت نماز و ظاهر این است که نماز را ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر محترم
و نشسته در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است
ایماء بسر بدل هر یک از رکوع و سجود در ایماء بجهة سجود سر را بیشتر پایین بیاورد و ظاهر این است
که در صورت ایماء بجهة سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد
تا پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا بنحو دیگر و بدانکه ظاهر
این است که لازم نیست بر عاری در حال نماز دست خود را بر عورت گذاشتن خواه ایستاده



وخواه نشسته اگر چه رعایت آن اقرب باحتیاط است و آنچه مذکور شد که وضع دست بر عورت لازم نیست نسبت
بصحت نماز است و اما هرگاه ناظری بوده باشد اگر وضع دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر این است که
لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگر چه باعتبار صحت نماز وضع ید لازم
نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است و بدانکه واجب نیست بر فاقد ساتر که تاخیر نماید مگر در صورتیکه
علم داشته باشد که بعد تاخیر متمکن از ساتر خواهد شد و در صورت ظن بتمکن احوط تاخیر است اگر چه ظاهر
عدم لزوم تاخیر است و بدانکه ماموم عاری مثل امام عاری است در ایماء بدل از رکوع و سجود لکن امام می نشیند در وسط
ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین بوده باشد و ظاهر این است که لازم بوده باشد که قاطبه
ماموین در یک صف بایستند و تعدد صفوف جایز نبوده باشد و اما کسی که عورت او مستور بوده باشد و متمکن
از قیام در رکوع و سجود بنحو متعارف بوده باشد اقتدا بجنس نماز نمیتوان نمود و اگر متمکن از رکوع و سجود بوده باشد
و رخصت که با او اقتدا جایز بوده باشد اما رکوع و سجود امام بطریق ایماء بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق
متعارف و اگر مستعار متمکن باشد از چیزی که ساتر احدی العورتین باشد ظاهر این است که دبر را مستور نماید
و نماز را با رکوع و سجود نماید و اگر مردد شود میان نماز در لباس نجس و نماز عاری با ایماء بدل از رکوع و سجود
مختار نیست ... اگر ضرر ... شده مثل سردی هوا نماز در لباس نجس ... و اگر کسی ساتر نداشته
باشد تحصیل آن مهما امکن لازم است خواه بمبایعه یا استیجاره یا استعاره و اگر در این صورت لباس کسی با او هبه
نماید ... رخصت که قبول ... لازم بوده باشد بدانکه اگر کنیزی آزاد شود و مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر
بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز مطلع شد پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه
خود بوده باشد بنحوی که مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر
فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده
باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست
ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز باشد و اکتفا بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده
آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که آقای او او را در اثنای
وقت آزاد خواهد نمود ظاهر این است که میتواند نماز را با عدم ستر راس و رقبه نماید و اما هرگاه نداند که در

اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود یا نه حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز مشکل نیست لکن احتیاط در
چنین صورت مقتضی این است که تا حین شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود را نماید یا ساتری نزد
خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید این در صورتیست که وقت آزاد شدن مشخص او باشد
و اما اگر مشخص نباشد اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر بداند که در
اثنای نماز آزاد میشود لکن نداند که چه وقت آزاد خواهد شد اگر چه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن
احتیاط در این صورت مقتضی این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رسانیده ببلوغ خود در اثنای
وقت پس اگر میداند که بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را یا یک رکعت از آن دارد پس در چنین حالتی صبر
خواهد نمود و اگر بداند که در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر داند که بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقدار را
که کفایت یک رکعت نماید پس صبر نماید بعد از بلوغ نماز را بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه و اما هرگاه
اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی باشد که مبطل طهارت
بوده باشد و مسقط تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیف نخواهد بود
و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز نبوده مثل انزال پس اگر در وقت کفایت طهارت
اگر چه تیمم بوده باشد با یک رکعت از نماز نماید لازم است که بعد از طهارت استیناف نماز نماید با ستر
راس و رقبه و اگر بلوغ بچیزی بوده که مبطل نبوده باشد پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ بکفایت یک رکعت
نماز قضا و ادا نماید چه اشکال نماز را اتمام میتواند نمود و اگر چه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضا برآن
نخواهد بود و اگر باقی از وقت بکفایت ... باشد خالی از این نیست که با اتمام همان نماز مقدار ادای از وقت
باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است که بار قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس
و رقبه لازم بوده باشد مطلب چهارم در مکان مصلی است و در آن چند بحث است بحث اول در تعریف
مکان است بدانکه مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت که عبارت است از محل وقوف مصلی اگر چه بواسطه بوده
باشد یا فضائی که پر میکند اجزای بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگر چه بکرسی از جای او
بوده بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز ...

همه است یا بسند اگر این فرش یا قطعه زمینی که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است
عینا یا منفعة تنها یا ماذون بوده باشد در نماز اباحه مکان متحقق است پس اگر این فرش بر روی
اینها انداخت و فرض کنیم که این فرش مباح است مگر آنکه بر روی زمین غصبی واقع شده نماز او باطل است
و هم چنین اگر همه فرش و قطعه زمین مباح باشد لکن فضائی که بدن مصلی از او پر میکند در حال قیام یا قعود
غیر مباح باشد نماز او باطل است و هم چنین اگر همه اینها مباح باشد مگر موضع سجود و موضع دستها هم یا بعضی
نماز باطل است و هم چنین اگر همه مباح بوده باشد مگر فضائی که بعضی از بدن مصلی از او پر میکند در حال سجود یا رکوع
هم مباح بوده باشد لکن رستنی [?] مصلی مثلا در جزئی که در سجده است واقع میشود در محل مغصوب
نماز او باطل است پس مکان مصلی عبارت است از محل وقوف و قعود او و محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل
وقوع لباس او بسبب اتیان بافعال نماز و فضائی که بدن و لباس مصلی از او پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع
و سجود و اگر همه اینها مباح است اباحه نماز متحقق است و الا فلا و اما مکان باعتبار طهارت و نجاست پس شرط
صحت نماز شرط و طهارت خلو مکان از نجاست مطلقا نیست آنقدر که مسلم است آن است که محل جبهه خالی
بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا
لباس مصلی شود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد و هم
معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است منفعت مکان نماز را و مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند
پس میباید یا منفعت مملوک مصلی باشد یا با اذن از جانب مالک بوده باشد یا اذن صریح یا فحوی یا شاهد
حال و معنای اینها در مبحث لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی که نماز بعمل آورد که مالک منفعت آن نبوده یا
و ماذون از جانب مالک نیز نبوده باشد پس اگر عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد نماز او باطل است
خواه عالم باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه و اگر جاهل بغصب آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را
بخانه برده و ماذون نمود که نماز را در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده ظاهر
این است که نماز او صحیح بوده باشد و اگر عالم بوده که این مکان غصبی است لکن فراموش نمود و بعد از نماز
متذکر شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اگر میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست
و بعد فراموش نمود و نماز گزارد در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر است

نماز او باطل است و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر این است که نماز او صحیح است سیم هرگاه
کسی داخل در مکان مغصوب شد لازم است که فورا بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز مضیق
است و متمکن است از درک یک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر نماز
لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را
در وقت و بقیه را بعد از انقضای وقت بعمل آورد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج
از مکان مغصوب متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد
ظاهر این است که نماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود نموده
نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که بجهت سجود پائین تر بوده باشد مشکل است لکن
ظاهر این است که حرکت دادن سر فی الجمله بجهت رکوع در اندک زیاده بر آن بجهت سجود معتبر بوده باشد
و اگر امتدادی داشته باشد که او نماز بعمل آورد یا با ایمای بسر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایما
بچشم بجهت اینها احوط خواهد بود و اگر نماید مالک بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز و مشخص نشود
که مراد مالک این است که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد و یا نیست که قطع نماز جایز نبوده باشد
بلکه نماز را تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مستغرق که در این وقت اقتصار نماید
بر واجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را تمام نماید و اگر کسی مضطر باشد در بودن در مکان
مغصوب پس هرگاه او مجبور در نماز کردن در آن مکان بوده باشد نماز او صحیح خواهد بود
و اگر مجبور در مکان است و لکن مجبور در نماز در آن مکان نیست مثل اینکه محبوس در مکان مغصوب
باشد شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست لکن اگر اذن شاهد حال برضای مالک در نماز
نمودن نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد در این صورت اقتصار نماید در تصرف بآنچه بودن در آن مکان
متمکن از آن نمیشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه رکوع و سجود را بایما نماید چهارم هرگاه مرد در مکانی
مشغول نماز بوده باشد و زن در محاذی او یا در پیش روی او مشغول نماز شود و هم چنین هرگاه زن در
مکانی مشغول نماز بوده باشد و مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول بنماز شود ظاهر این است که
در هر دو صورت جایز بوده باشد پنجم لازم است در مکان مصلی که جبهه خالی بودن از نجاست متعدیه



غیر معفو عنها پس اگر مکان نجس بخون باشد و سرایت هم نکند لکن بقدری که معفو عنه است نماز فاسد
نیست و اما جبهه پس معتبر در طهارت محل القدر نیست که وضع ان کفایت مینماید در تحقق سجده ششم در بیان
چیزی که سجده بران صحیح است و دران چند بحث است بحث اول جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از
زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد و سجده بر مثل آجر و کوزه و سنگ و امثال این ها
جایز خواهد بود و هم چنین سجده بر گچ و سنگ ریزه و اما سجده بر گچ ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن در صورت
تمکن از غیر او فق بطریق احتیاط است دویم هرگاه که چیزی در بلدی ماکول باشد و در بلدی دیگر ماکول نباشد
ظاهر این که سجده بران جایز نبوده باشد هر چند در بلدی که غیر ماکول است و اگر نباتی که ماکول باشد در ابتدا
نه در انتها مثل برگ مو و مثل پوست بادام و پوست خربزه ظاهر این است که حکم در هر حالی تابع آن حالت
است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اخر که جایز است و اما
مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نه در اخر پس سجده بر انها در اول احوال جایز
نیست و هم چنین در اخر لکن بادامی که متصل باصل است پس بادام بادامی که شکسته شده سجده بر پوست ان جایز نیست
و هم چنین پسته و فندق و گردو و بعد از انکه شکسته شده و مغز ان اخراج شده سجده بر پوست انها در این حال
که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین است پوست خربزه هندوانه بادامی که متصل است باصل
خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بران جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول از اجزاء
پوست ظاهر این است که سجده بران پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد و اگر ان نبات ماکول نباشد
در ابتدا و ماکول باشد در انتها مثل خرما و زیتون و به و نحو اینها پس ظاهر این است که سجده بران جایز نیست
در جمیع احوال و اما گندم و جو و شلتوک پس سجود بر انها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده باشد یا بعد
بلکه سجده بر انها جایز نیست اگرچه از پوست در نیاورده باشند و اما پوست انها پس ظاهر این است که سجده
بر انها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و مراد از ملبوس بودن نبات این است
که استعداد ملبوس بودن را داشته باشد پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد
یا بعد قبل از بافتن بوده باشد یا بعد و هرگاه چیزی بافته شده باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف
خرما پس اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود و اگر واقع شود بر معتاد اللبس صحیح نخواهد
بود

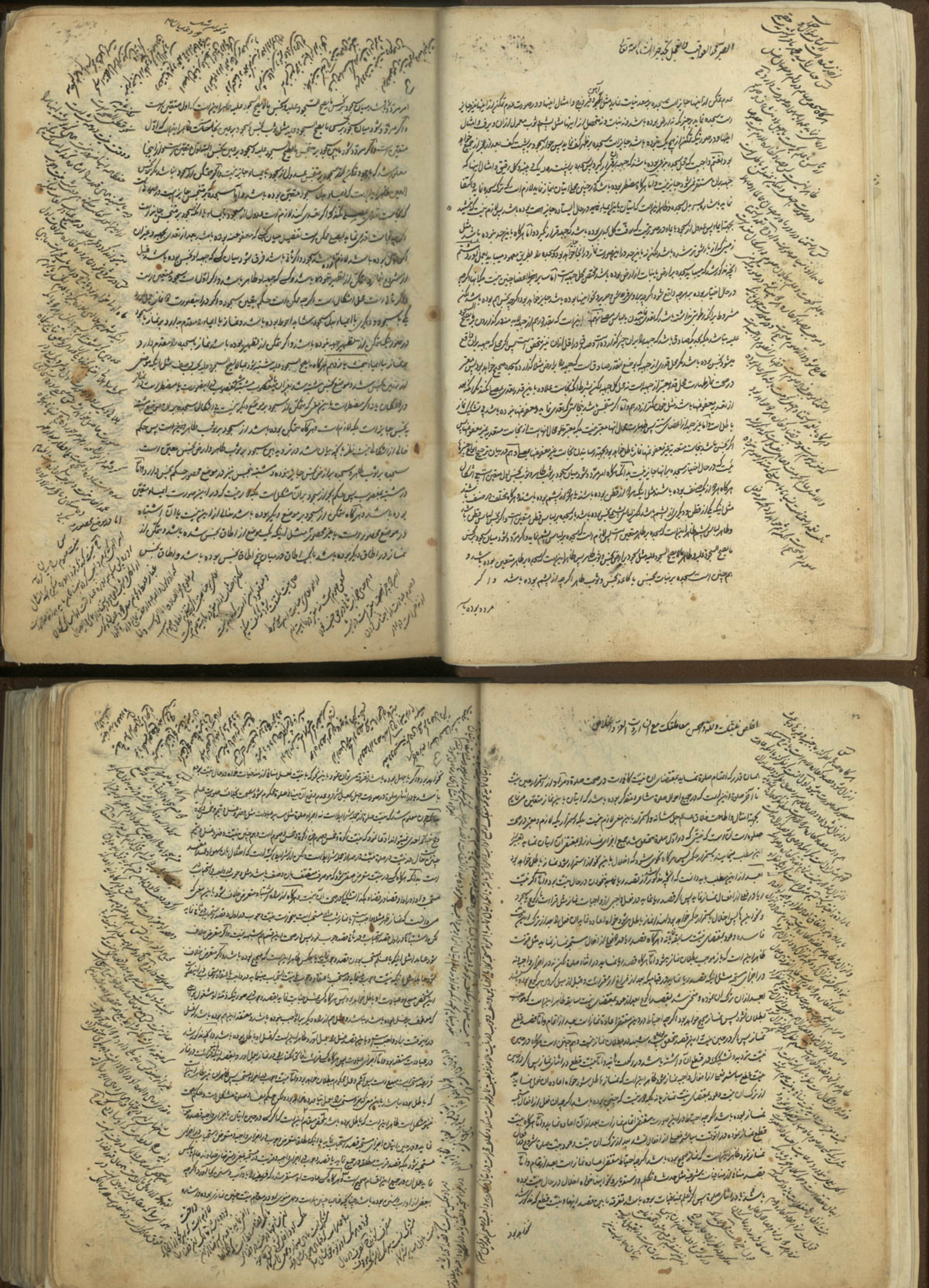
بوده هم چنین است حصیر پس هرگاه قدر مجزی از جبهه واقع شود بران گیاه که حصیر از ان گیاه بافته شده است
صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ان ریسمان و ان گیاه باهم صحیح نخواهد بود سیم جایز است سجود
بر کاغذ خواه ماخوذ باشد از چیزی که سجده بران جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده
باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این
بالکلیه از غیر معتاد اولی و احتیاط است و اگر بر کاغذ چیزی نوشته باشند پس اگر مداد الکتابه چیزی است که سجود بران جایز است
شبهه در جواز سجده بران نیست و اگر مداد الکتابه چیزی است که سجود بران جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت
است که وضع جبهه بران کفایت میکند در سجده جایز است در صورتی که جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
و اگر کتابت مستوعب سطح کاغذ است ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد چهارم هرگاه که وضع جبهه
بچیزی که باعتقاد انکه ان چیزی است که سجده بران صحیح است بعد از ان خلاف اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که
سجده بران جایز نبوده پس اگر عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و متمکن از رسانیدن جبهه بچیزی که
سجده بران صحیح است ظاهر این است که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بران
صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بان اتیان بذکر واجب خواهد نمود هرگاه در این صورت این شخص متمکن بوده باشد
از رسانیدن چیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود بنا بر این شخص مخیر خواهد بود میان
رسانیدن جبهه را بان چیز و رسانیدن ان چیز را بجبهه و ممکن است تفصیل داده شود در این مقام بانکه
ان موضعی که سجده بران صحیح است یا مساوی است با موضعی که جبهه بران واقع شده یا پست تر است یا بلندتر اگر
مساوی بوده باشد اولی این است که پیشانی را بکشد تا برساند بموضع مساوی که سجده بران جایز است و هم
چنین است اگر موضعی که پیشانی را بسوی ان میکشد اخفض از موضع اول بوده باشد و اگر حکم بتعیین کشیدن پیشانی
نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد به پیشانی و اما هرگاه بلندتر از موضع اول
بوده باشد خالی از این نیست که علما قائل است بطریق سرایت اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزی را
که سجده بران صحیح است بجبهه اولی است از کشیدن جبهه بسوی ان موضع مرتفع و این تفصیل در صورت اخفضیه
نیز محتمل است و از انچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول وضع بر مثل تربتی که وان بر مثل کذارده
باشد و بعد از انکه مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربتی که وان قرار گیرد اولی است از انکه سر را بلند نماید

او اعرفت علیه امر ما فعل والا فعلیه تحصیل لک الخبر

حرکت داده بعلم برساند و اگر عالم شد بحقیقت حال بعد از ایشان نیز کر واجب ظاهر اینست که سجده بر این شخص صحیح بوده باشد
و اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع الرأس از سجده یا اشکال که سجده صحیح خواهد بود و اگر عالم شود بحقیقت حال قبل از ایشان ذکر
واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
بجبهه یا بعدم فعل منافی جز نیست که تفصیل داده شود در این مقام ما بین اینکه سجده اخرست و یا رفع الراس متمکن از تحصیل ما یصح
السجود علیه نیست در اینصورت ظاهر نیست که بگوییم سجده بر آن صحیح بوده باشد پس لازم است که ایشان نیز کر بجبهه نماید و در همان
حالت و اگر عالم بحقیقت حال در سجده اخر شد قبل از ذکر و در این حالت متمکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن
با رفع الراس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت ظاهر اینست که ایشان نیز کر بهمان حالت در حق او متعین بوده باشد و اگر
در غیر سجده اخر است لکن اگرچه در الحالت متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع الراس متمکن
از آن خواهد شد در اینصورت نیز مثل صورت مذکوره ایشان نیز کر واجب بهمان حالت نماید بعد از آن رفع الراس نموده
بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه ایشان بما بقی از سجده نماید در اینصورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دینی
مقتضی رعایت احتیاط است باعاده نماز و اگر مثل صورت سیم است لکن می داند که با رفع الراس نیز متمکن از تحصیل چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود و آنچه مذکور شد در جمیع اقسام در سجده
بر نجس نیز جاریست پس هرگاه سجده بر نجس نمود پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع الراس است از سجود یا قبل اگر اول است سجود صحیح است
و اگر ثانی است یعنی عالم است بحقیقت حال قبل از رفع از سجود است پس یا قبل از ایشان نیز کر واجب است یا بعد از ایشان اگر
بعد از ایشان نیز کر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد و اگر قبل از ایشان نیز کر واجب بوده باشد اگر در آن
حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد با رسانیدن آن چیز بجبهه چنان نموده
بعد از ایشان نیز کر اتمام نماز نماید و اگر در الحالت متمکن از این نبوده باشد یا با رفع الراس متمکن از این خواهد بود یا عدم فعل
منافی یا نه و علی التقدیرین یا در سجده اخر است یا در غیر آن تفصیل آن بنحویست که بیان شد پنجم اگر کاغذ مصلی شروع
در نماز نماید و در اثنای نماز عذری بهم رسید که متمکن نیست از وضع جبهه بما یصح السجود علیه مثل اینکه بر روی فرش ایستاده
مهری در وسط آن گذاشته و مشغول نماز شده در اثنای نماز طفلی آمده و آن مهر را برداشته و رفت پس اگر وقت ضیق است
بحدیکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی که سجده بر آن صحیح بوده درک یک رکعت در وقت نخواهد نمود ظاهر اینست
که قطع نماز جایز نبوده بلکه متعین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان خواهد شد

نماید

نماید و اگر وقت موسع است متعین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید
ششم بدانکه اگر مصلی متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که
معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است که در اینصورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس
اگرچه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد
و اما ثوب مصنوع از پشم و کرک حیوانات که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد اگرچه در فصل برودت هوا بوده باشد و لکن
با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی
بوده بلکه اگرچه ملبوس او نیز نبوده باشد و در صورت ملکیت غیر جواز سجود مختص است بصورت اذن او و سجده بر ثوب
مقدم است بر سجده بر کف دست با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد و همچنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز
است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود
بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین گذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست چپ
و در صورت مستور بودن کف اگر مستور نباشد بقطن و کتان سجده بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط اینست که منع آن ساتر نموده بلاواسطه
آن سجده بر آن ساتر نماید نه بر کف و اگر آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم بجواز سجده بر آن ساتر مشکل است با تمکن
از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست که هرگاه متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب
و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف می تواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن و آیا مناط در
جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه در اول اوقات متمکن از وضع
جبهه بر ارض نیست همان وقت می تواند سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد اینست بوده باشد که در آخر وقت متمکن از
وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است و همچنین است حال در تبدیل مکان باین معنی
که فرض می کنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این می تواند
سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته
احتیاط در ثانی است حاصل آنست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس [illegible] باشد یا کاغذ سجده بر غیر
اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است میان هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگر بوده باشد
و اگر متمکن از هیچ یک از انواع ثلثه نبوده باشد جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت





اجلس على بساط الصبر والقناعة فان الرزق مقسوم والامر مقدر

مشتبه شده باشد بغیر آن پس در مثال اینجا صورت سجده در آن موضع جایز نیست پس لازم است
که نماز را در موضع دیگر بوده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است که اجتناب
واجب نبوده باشد و مراد محصور در این مقام آن است که در اجتناب از سجود بر آن مشقت
نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام آن است که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد و معیار
در تحقق مشقت و عدم آن حال اغلب ناس است مطلب ششم در اذان و اقامه است بدانکه مشهور
بین فقها و مختار بین الاقوال آن است که اذان و اقامه هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده
باشد یا فرادی جهریه بوده باشد یا اخفاتیه جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نماز قضا
بوده باشد یا ادا مطلب هفتم در بیان افعال نماز است بدانکه افعال واجب نماز هشت است اول نیت
است و مراد از نیت در این مقام آن است که مصلی در حین شروع نماز قصد نماید که این نماز معین را
بعمل می آورم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه و ظاهر این است همین قدر کفایت می نماید در
صحت صلوة خواه واجب باشد یا نماز سنت ادا باشد یا قضا تمام باشد یا قصر







اذا عرفت هذا فاعمل ولا تهمل لکی یحصل لک خیر ان شاء

لکن مقداری از قران غیر فاتحه معلوم او است خواه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه و در این صورت ظاهر
این است که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است قراءت قدری از قرآن نماید و احتیاط متحقق
این است که با امکان اقتصار بر اقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اتقن آن است که با امکان
عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف
چه تفصیل نمودن شش آیه در قران که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است
و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آن است و اما هرگاه عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده
باشد در این صورت اگرچه اجزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در
اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه بحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است



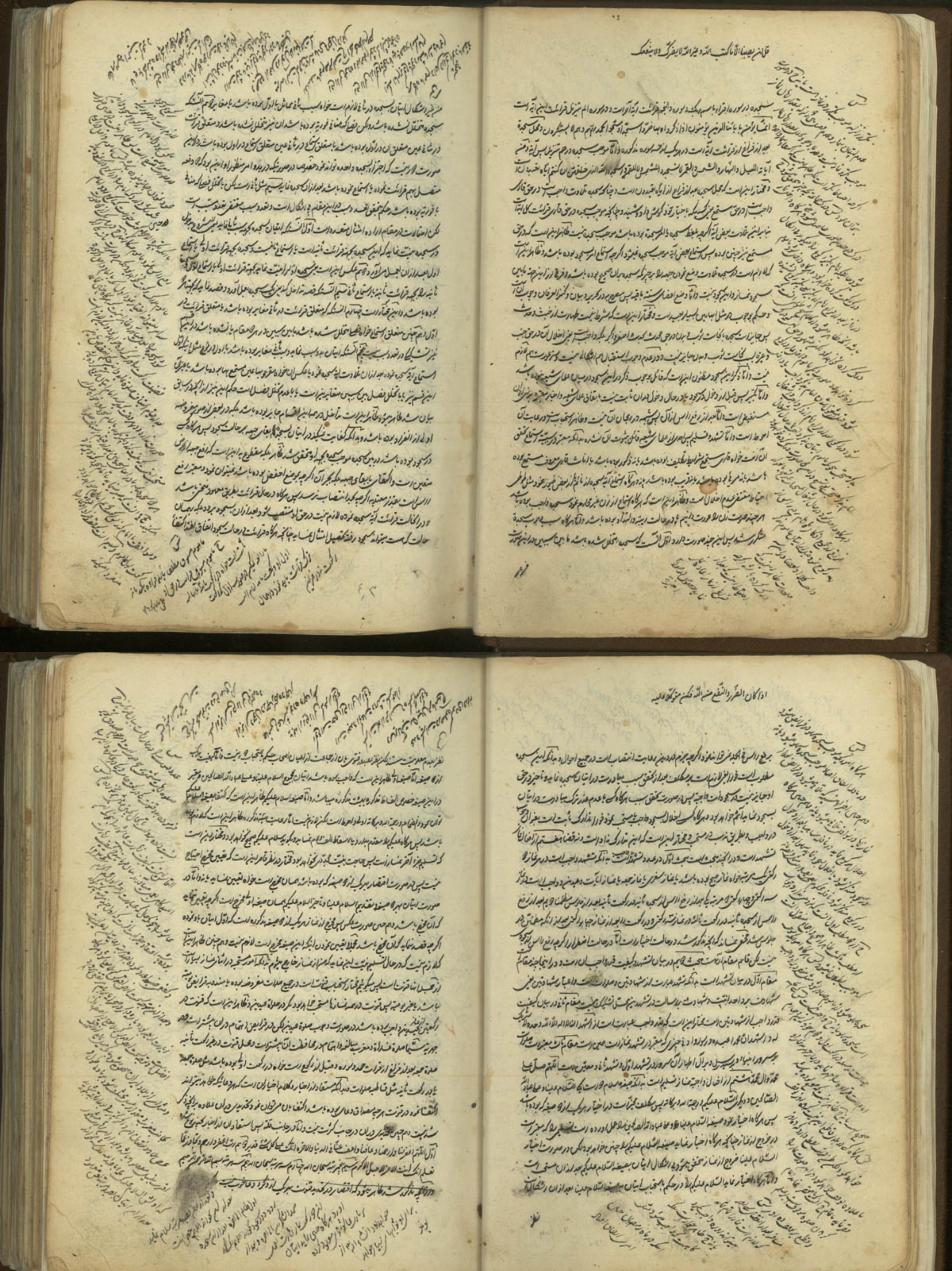


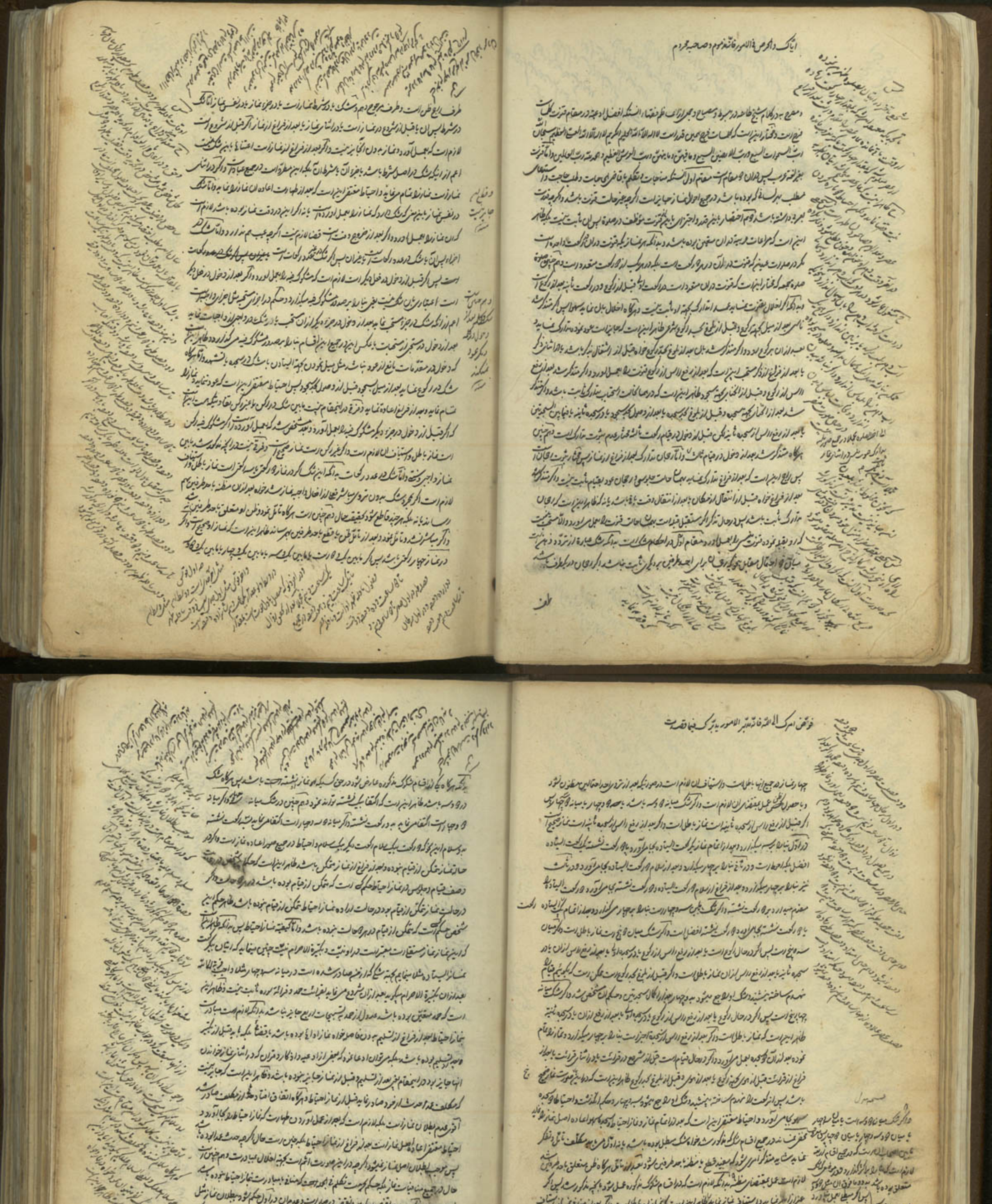
اخلص نيتك مع الله واحسن مع الناس لئن اردت العزّ والخلاص

لا تبرح من مكانك فان طالب الكثرة مهان والقانع عزيز





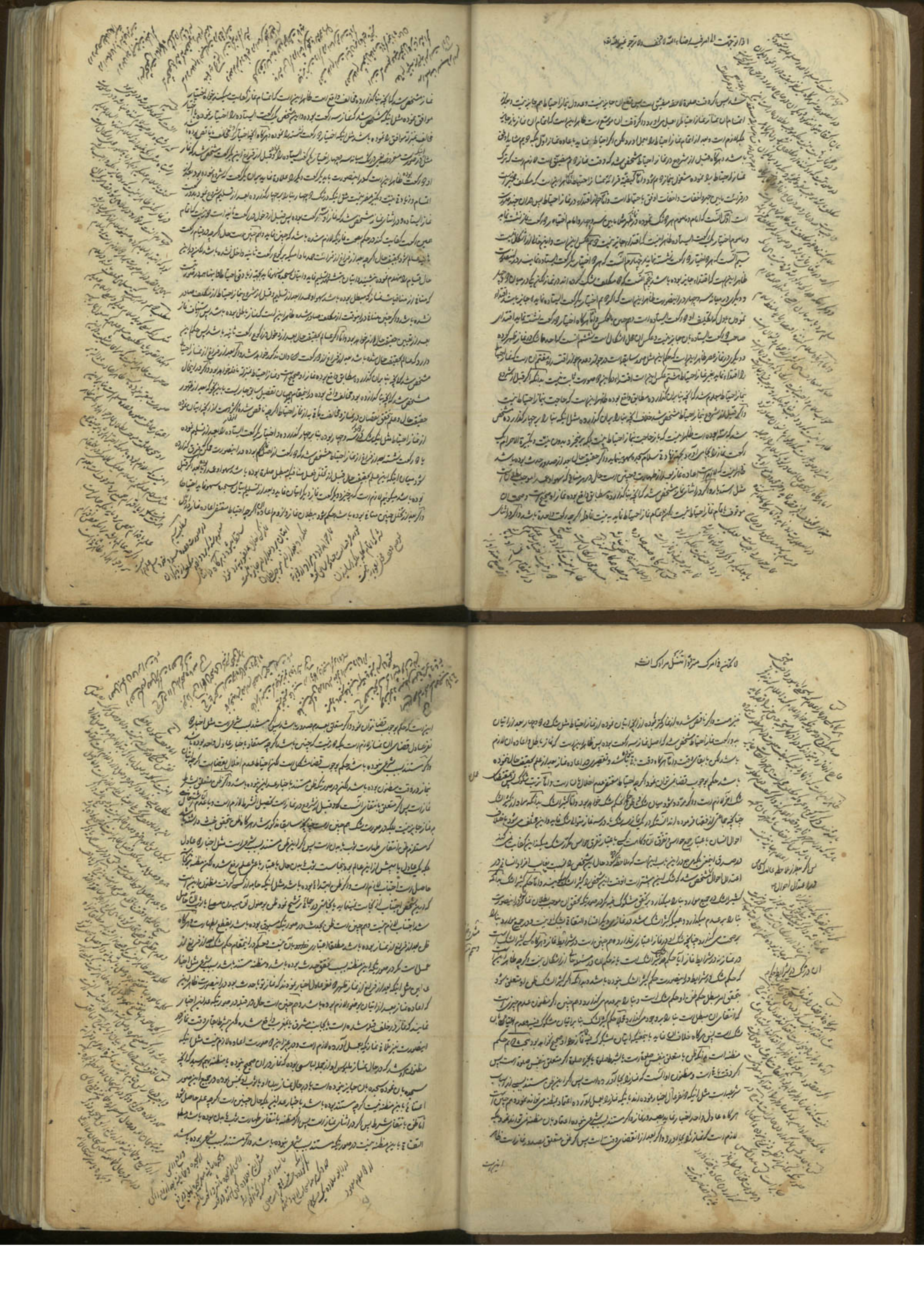


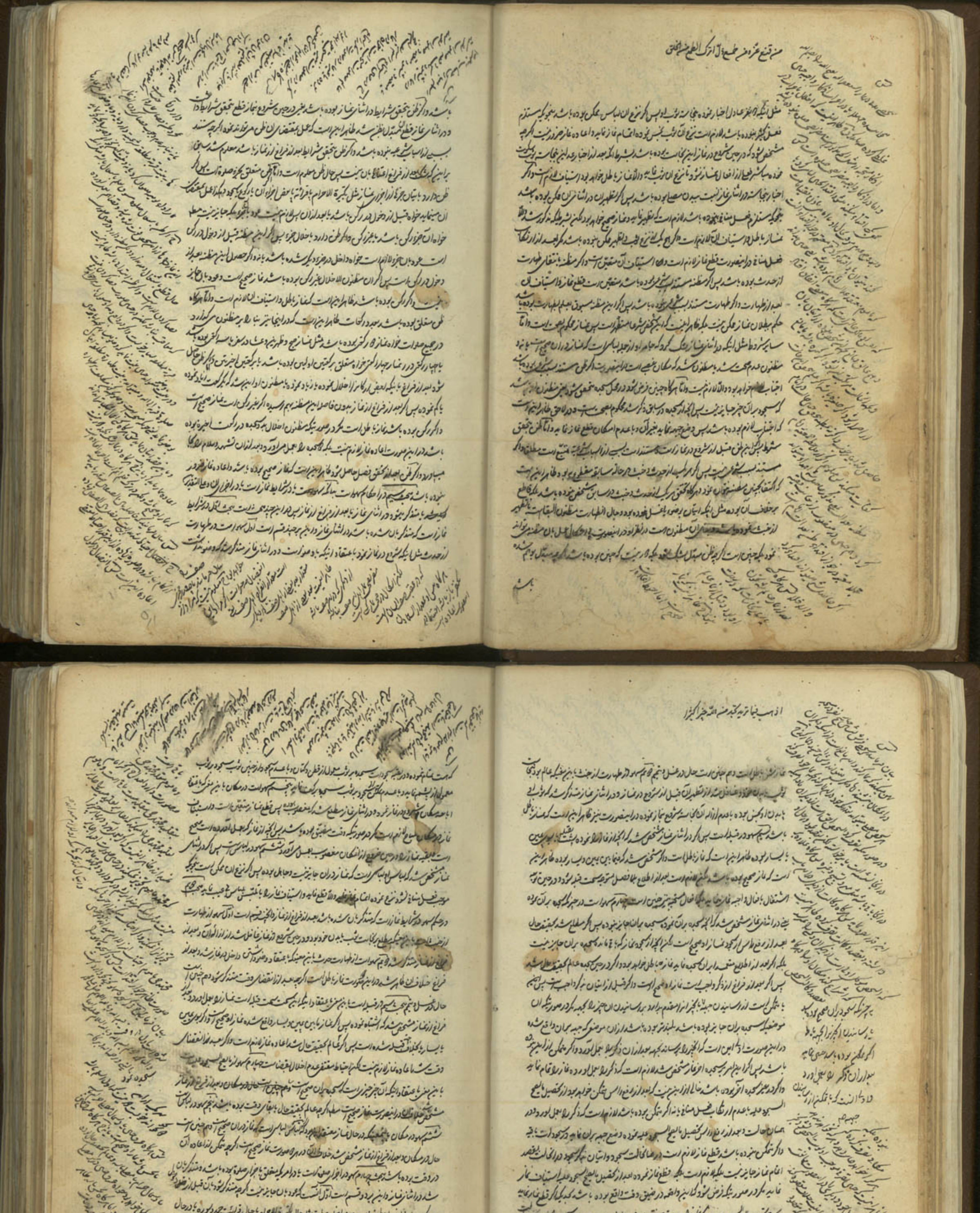


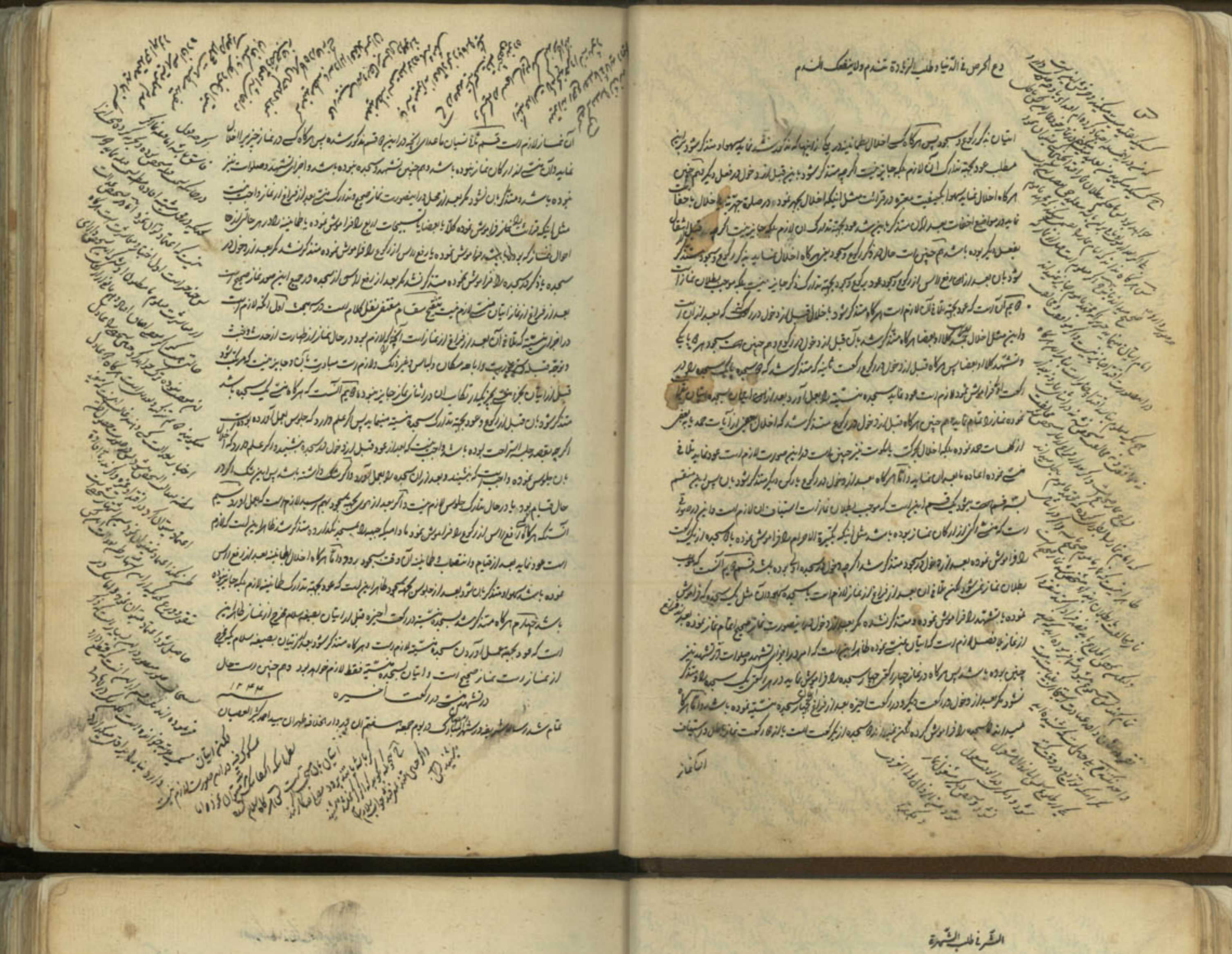
ایاک والحرص فی الامور فانه مذموم وصاحبه محروم

ومصحح به در کلام شیخ طاب ثراه در مبسوط و مصباح و جمعی از اصحاب ظاهر فقها، انسکه افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و مختار اینست که کلمات فرج همین قدر است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و اما قنوت بغیر لغت عرب پس ظاهر آنست که جایز است مقتضای اول آنسکه مناجات و تکلم با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استعطاف ...

فوض امرک الی الله فانه مدبر الامور







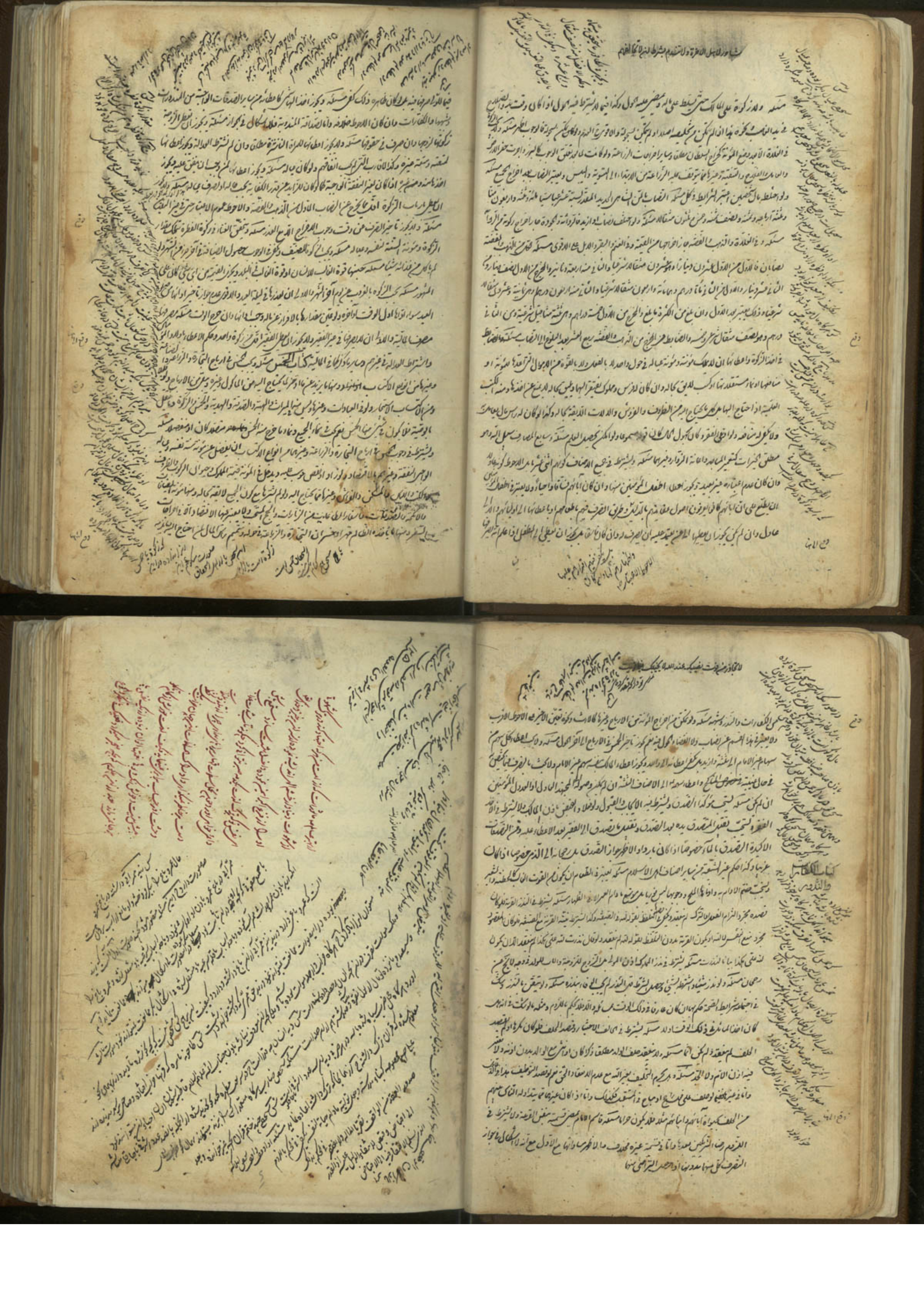
المکر فی طلب الشهرة

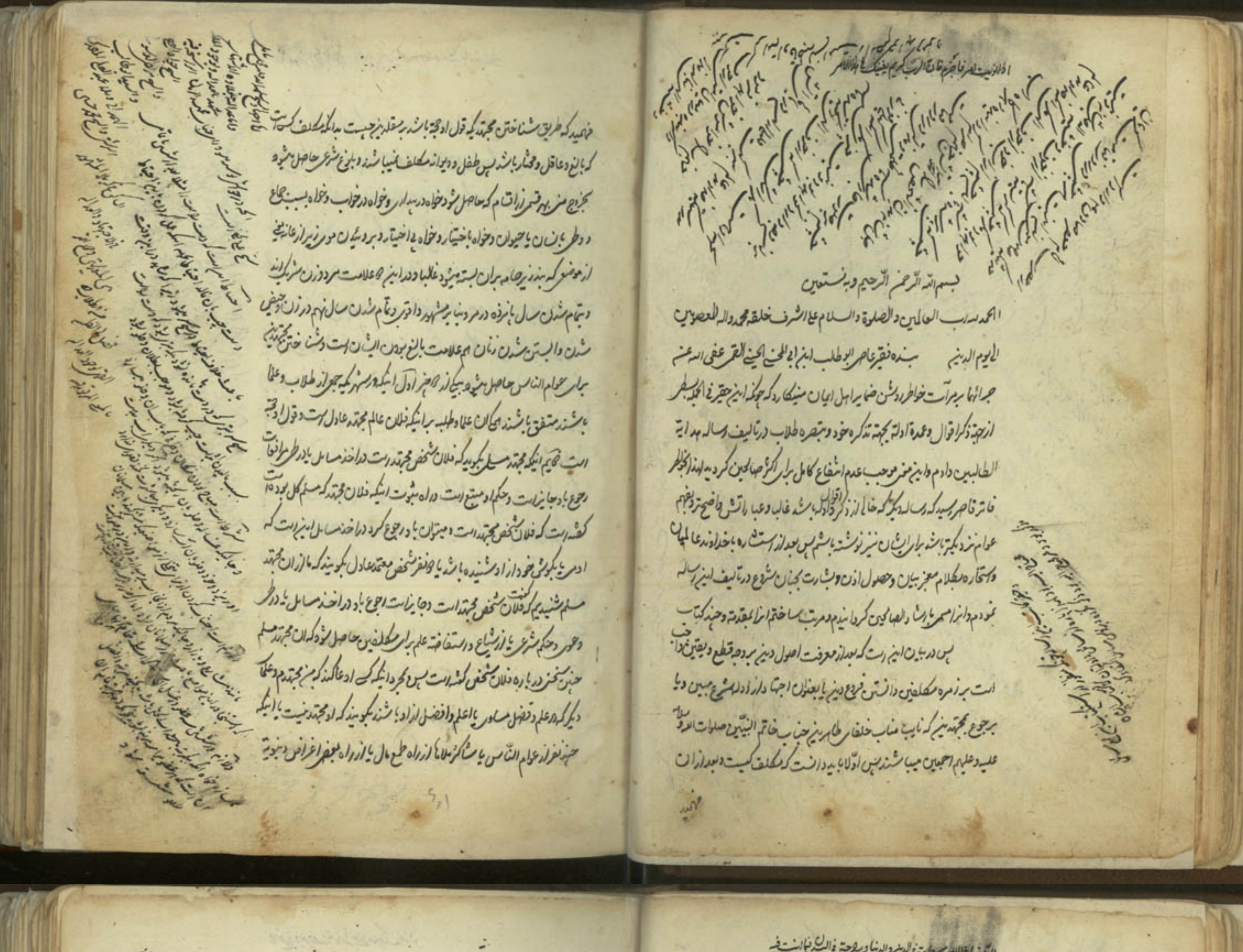
سؤال: بدن آلوده به بول و جامه آلوده به بول را در آب یک دفعه فرو بردن کافی است یا نه؟ جواب: تعدد در غسل بول معتبر است
اگرچه در کر باشد بلکه در آب جاری نیز احسن است و احتیاط فرق میان بدن و جنس بول در این باب نیست بالجمله
پس ظاهر این است که اکتفا به یک دفعه نتوان نمود. سؤال: اجرا و احجار مشعوره اگر نجس شود به تابش آفتاب
پاک میشود یا نه؟ جواب: بلی پاک میشود. سؤال: در صورتی که شیر زنان حرام و نجس است یا نه؟ جواب: حرمت شیر زنان بر
قاطبه مردان و زنان از جمله امور مسلمه است و لکن ظاهر این است که نجس نبوده باشد. سؤال: از ظرف آب موضع



وان نبش و لا الشيء فيه للاشكال وان يبقى عظامه لتفرق اعضائه بحيث لا يصدق عليها الميت تركه لتدفن حتيا طا وان كان لا يظهر الجواز ويستحب ان يجمع الاقارب في مقبرة واحدة و لا يقدم لولى في الصلوة الا اذا جتمع فيه الشرائط حتى العدالة ويستحب ان يكتب في حاشية الكفن اسم الميت و انه يشهد ان لا اله الا الله زيادة ثم ان محمدا رسول الله والاقرار بالائمة بل سائرهم بل بوزاد القرآن لعطا او كلاه وجاء الجوشن الكبير والصغير ونحوها كان حسنا والكفافه والقميص والعمامة كلها ملكنا به حسن ولو غسله بدون اذن الولى بطل ولكن الحكم في الصلوة وغيرها ولو اذن لعبد الفراق لم يجز بل فاسد ولو كان ذلك غير عبادة كالتكفين والتشفين لكان عاصيا في فعله ولم يحتج الى الاعادة واما طبقة واحدة من الارحام فالاب اولى من الام والاولاد واولاد الاولاد و ذكورهم من ذكور كل طبقة اولى من غيرهم وبالغهم اولى من غيره مسئلة ويحرم اللطم والخدش وجز الشعر في ممات الاقارب وغيرهم واما الشياح عليه بما فيه من الاوصاف الفاضلة فلا يحرم و يجوز البكاء عليه ولو مع الجزع و يحرم شق الثوب على غير الاب والاخ واما فيهما فيجوز واما في الزوجة فالاحوط تركه على الزوج مسئلة يستحب للمريض طلب العافية من الله سبحانه والشكر عليه في حال حصوله وحسن الظن به سبحانه ويستحب الاستعداد للموت في جميع الاحوال ولو في حال الصحة ومن لوازمه ان يخطر بباله احوال القيامة والبرزخ في اكثر الاحوال وان يحاسب نفسه في كل ساعة لعدم رجاء الوصول الى احد فيبدأ اركته ما فات عنه مما فرط فيه سواء كان من الاداب والسنن او الواجبات او ارتكاب الخطيئات فيتوب ويذكر ما في ذمته من المظالم ونحوها من الواجبات وغيرها ومن المهمات ان يخطر بباله الموت فينبغي ان يعتقد ان ما يكون من خير فانما هو عمل منه في الدنيا فيهتم في جميع ما ينبغي ويوصي الى من ينبغي في جميع الاحوال ويهتم في ذلك ويكتم فيه المرض مرضه خصوصا ثلثة ايام ويستحب ان لا يشكو الا لاهل العبادة من مرضه ولكن اذا كان قصده طلب الدعاء يستحب الحكاية وخصوصا اذا ذكر بالحال فلا يكره والا ديوان لا يرجع الى الاطباء ما دام يرجوا زواله ولم يتوحش منه وقد يجب العيادة كما اذا كان في تركه قطع الرحم والوطن الى المرض تركه مع عياله

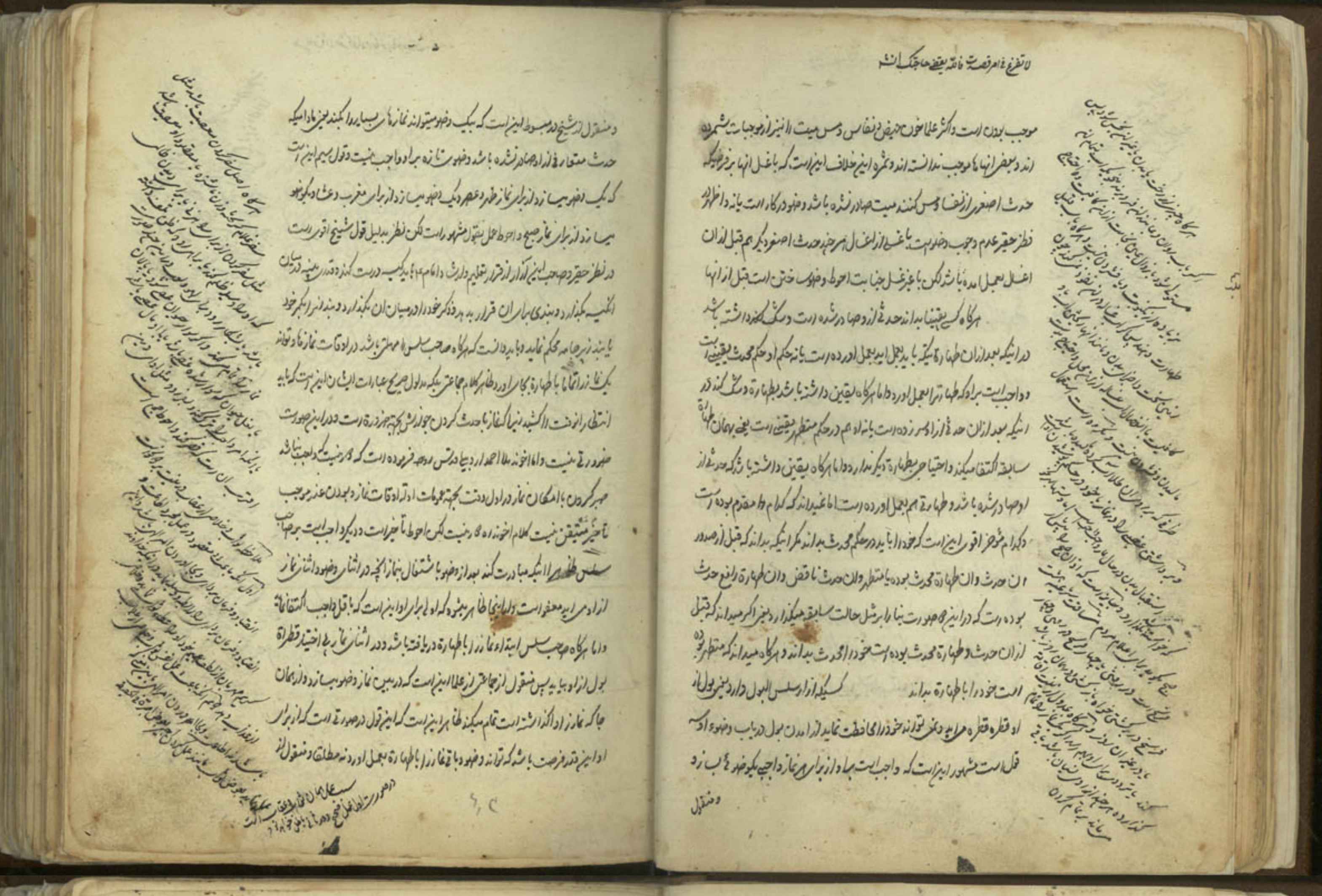
مسئلة يجب بكفن الميت بقميص ومئزر ولفافة والشرط في الاول ان يكون من المنكبين الى نصف الساق وفي الثاني ان يستر ما بين السرة والركبة وفي الثالث ان يكون على جميع البدن ويزيد في الطول ما يمكن شده وفي العرض من كل طرف منه بما يقع على الاخر مسئلة يجوز القيام في صلوة الوتيرة بل هو افضل كما في غيرها والاحوط الاقتصار في النية في النوافل على ملاحظة اتيانها والامتثال بها من دون اضافتها الى الفريضة ولا سيما الظهر بين مسئلة واول وقت فريضة العصر بعد الفضاء اداء الواجب من فريضة الظهر واخره الغروب وهو تجاوز الحمرة المشرقية من قبة الراس مسئلة الاحوط تاخير صلوة الظهر يوم الجمعة بمقدار اداء الجمعة مسئلة ولا يشترط طهارة غير الجبهة من المساجد بل الجبهة اذا كان مقدار ما يصح السجود عليه منها طاهرا مسئلة دم القروح والجروح معفو ازالته عن الثوب والبدن ما لم ينقطع اصلا ولو لم يكن دائما ولم يشق عليه التطهير ويمكن من التبديل مسئلة عفي عن الدم في الثوب اذا كان اقل من الدرهم البغلية سعة لا وزنا والاظهر تحديده اخمص الراحة ولا يتبعه الحاق البدن بالثوب ولكن الاحوط الاجتناب مسئلة يستحب لمن لا يؤم بدون الاداء بل يستحب مطلقا والفصل في التعقيب مسئلة ويسقط الاذان والاقامة عن عزيمة عن وزره على صلوة الجماعة وارادة الصلوة ولو فرادى ولو فرغ الامام ولكن بقي واحد منهم في التعقيب مسئلة يحرم اعانة الظلمة في ظلمهم بل في المباحات وغير المحرمات على الاحوط لكن حرمته على تقديره انما هي في الظالم لغيره ولا فرق في الاول بين الظلم لنفسه فيحرم على شرب الخمر واذية المؤمنين مسئلة يحرم القمار والمدار فيه على صدق الاسم فلا يتحقق بدون المراهنة فمجرد فعلها به وبها لا يحرم مسئلة يحرم الغناء وهو الصوت المشتمل على الطرب خفة بتحصيل النفس سواء تعقب الحزن والبكاء او السرور والترجيع تحريك الصوت بل يكفي الاخير والاظهر عموم الحكم في القرآن والمراثي ولو على سيد الشهداء والحداء والنياح ولو بالحق مسئلة ويجوز اخذ الاجرة على قضاء صلوة الاموات وصومهم وحجهم بل الحج عن الاحياء مسئلة يحرم الغيبة وهي ذكر ما يكرهه صدقا حق غائب فمن شأنه ان يسوء صاحبه اذا سمعه ولو بالاشارة المفهمة فلا يكفيه البهتان غيبة وان كان اشد حرمة ولا ما كان صاحبه حاضرا وان كان اقوى حرمة واذية ولا فرق بين الحي والميت ويختص حرمتها عالما به ولا تكتم فيما كان الفاعل متجاهرا به مسئلة يستحب ترك مال من لا يجتنب عن الحرام في الاموال كالظلمة وعمالهم والعشار ونحوهم





نعوذ بالله بگویند فلان کس مجتهد عادل است مطمئن نمی توان شد و رجوع بچنین شخص
نمی توان کرد هرگاه این مراحل فهمیده شود دانستی پس بدانکه فروع دین بر دو قسم است
عبادات و معاملات مراد از عبادات چیزهائیست که صحت ان موقوف باشد به نیت
قربت مثل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و مراد از معاملات ان چیزهائیست
که صحت انها موقوف به نیت قربت نیست مانند زراعات و تجارات و امثال انها
و چونکه افضل فروع عبادات است و افضل عبادات صلوة است بجهة انکه در حدیث
معتبری وارد شده است که نماز ستون دین است هرگاه قبول شد ان قبول میشود سایر
عبادات نیز هرگاه رد شد و قبول نشد قبول نمیشود ماسوای ان پس از این جهة مقدم می
داریم ما مسائل نماز را و چونکه نماز مقدمات و اجزاء و منافیات دارد و مقدمات نماز عبارة
است از شروط ان و شرط عبارة است از چیزیکه عدم ان مستلزم عدم مشروط باشد
اما وجودش مستلزم وجود مشروط نباشد پس ذکر شرط را باید مقدم داشت بر ذکر
اجزاء و منافیات پس اولا مقدمات نماز را بیان میکنیم و چونکه اول چیزیکه از
شروط نماز باید بعمل اورد طهارة است انرا مقدم میداریم بر سایر شروط
بدانکه طهارة بر دو قسم است اول طهارة از حدث و ان عبارة است از وضو و غسل و تیمم
بر وجهیکه مبیح نماز باشند دوم طهارة از خبث است و ان عبارة است از ازالهٔ نجاسات
بر وجه شرعی و چونکه قسم اول اهم و اشرف است از قسم دوم زیرا که ان از عبادات است
و نماز بدون ان صحیح نیست بلکه نماز نیست مطلق زیرا که در حدیث وارد شده است
که لا صلوة الا بطهور یعنی نماز متحقق نیست مگر بطهور پس انرا مقدم میداریم و بیان
میکنیم

میکنیم انرا در ضمن چند فصل   در وضو است و در ان چند مطلب است
بدانکه وضو بر دو قسم است واجب و سنت و وضوهای واجب چهارند اول از برای
نمازهای واجبی دوم از برای طواف واجب سیم از برای مس کتابت در صورتیکه ان
مس واجب شده باشد بسبب نذر و شبه ان چهارم وضوئیست که ادمی بسبب نذر و عهد
و یمین بر خود واجب کرده باشد و اما وضوهای سنت بسیارند   در بیان
اسباب و موجبات وضو است بدانکه واجب میشود وضو از برای ان چیزهائیکه گفتیم و وضو
برای انها واجب است در صورتیکه حدثی از احداث از او صادر شده باشد و مراد از حدث
در اینجا بول و غایط و باد است که از مخرج طبیعی معتاد بیرون امده باشد و در حکم مخرج
طبیعی است مخرج غیر طبیعی از برای کسیکه مخرج طبیعی را نداشته باشد یا داشته باشد اما
ان مسدود باشد و غیر طبیعی مفتوح باشد پس انچه بیرون اید از فضولات از غیر مخرج طبیعی
و انچه در حکم طبیعی است مثل اینکه بیرون اید از سوراخ زخم یا از مجرای بول مرد باد خارج
شود موجب وضو نمیباشد اما هرگاه از قبل زن باد خارج شود احوط اینست که بقصد
قربت وضو بسازد یا اینکه وضوی سابق را بشکند و وضوی دیگر بسازد و چونکه بعضی از علما
انرا موجب وضو ندانسته اند و دیگر از جمله موجبات وضو خوابیست که بر عقل و هوش
غالب شود و علامت ان اینست که گوش نشنود و دیوانگی و مستی و بیهوشی نیز از موجبات
وضو میباشند و دیگر از موجبات وضو خون استحاضه قلیله است و اما خون استحاضه متوسطه
و کثیره که موجب غسل میباشند خلافی نیست در اینکه ناقض وضو هستند اما در اینکه بهمانکه
موجب غسل میباشند موجب وضو نیز میباشند یا نه پس در ان خلاف است و اشهر



علامه قدس الله روحه در تذکره این است که هرگاه در صورت مذکوره ممکن است برای او که وضو بسازد و یک نماز تمام را بی حدث بگذارد وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و هرگاه ممکن نیست همان وضوء اول نماز را تمام میکند دیگر وضوء در اثناء نماز در کار نیست و این قول اقوی است بحسب دلیل لکن عمل بقول اول هرگاه وضو ساختن در اثناء نماز مستلزم رو گردانیدن از قبله و فعل کثیر نباشد مثل اینکه آبی در برابر او حاضر باشد فورا یک کف آب بصورتش بریزد و روی خود را بشوید و بر طول نه و یک کف هم بدست راست بریزد و رو بشوید و یک کف بدست چپ و بعد فورا مسح سر و پا را بکند احوط و هرگاه آب بقدری نزدیک او باشد که بتواند وضوی او تمام بسازد شاید احوط باشد از وضوی ترتیبی و اما مبطون یعنی کسیکه آزار شکم داشته باشد که عارض شود او را غایط یا باد بنحویکه متمکن از دفع آن نباشد ظاهر این است که حکم آن هم مثل صاحب سلس است در جمیع آنچه مذکور شد مگر اینکه مبطون هرگاه داخل نماز شده باشد با طهارة و در اثناء نماز بیاید حدث او را مشهور و اظهر در این جا این است که وضو میسازد و نماز را با وضوء ثانی تمام میکند بجهة یک حدیث صحیح و یک موثق که در این باب وارد شده است بدانکه واجب است پوشانیدن عورت در حال تخلی از کسیکه حرام است بر او نظر کردن بعورت او و آنها غیر زوجه و متعه و مملوکه و محلله برای جماع و طفل غیر ممیز میباشند و واجب است شستن مخرج بول با آب و پاک نمودن موضع بول را بچیز دیگر کافی نیست و اظهر این است که کافی است شستن آن بمقدار دو از آب که ازاله کند عین بول را و شستن بر آن صادق آید عرفا هرچند بیکمرتبه آب ریختن باشد و اما احوط این است که دو بار بشوید و اکمل سه بار شستن است و هرگاه آب میسر نشود احوط این است که بجسم طاهری که جایز باشد استنجا بآن موضع را پاک کند تا آب میسر شود و بعد از آن آنرا

بشوید

بشوید و واجب است شستن مخرج غایط نیز با آب در صورتیکه از موضع معتاد تعدی کرده باشد و مراد از تعدی کردن از مخرج معتاد این است علی الظاهر که برسد غایط بمحلی که معتاد وصول آن بآن محل و صادق نیاید بر شستن آن اسم استنجا عرفا و اما هرگاه تعدی نکرده باشد از موضع معتاد جایز است پاک نمودن موضع معتاد بغیر آب نیز اما باید که آن چیز جسم پاکی باشد که غیر محترم باشد یعنی از قبیل ورق قرآن و صحیفه های ادعیه و کتب فقهیه و معالم دینیه و تربت مشاهد مقدسه نباشد و هم چنین باید که خوردنی نیز نباشد و استخوان و سرگین هم نباشد بنا بر معروف از مذهب اصحاب و احوط اختیار سنگ است و باید که آن جسم پاک را بخود را بمالد بآن موضع که عین نجاست از آن زایل شود هرچند از سه عدد هم متجاوز باشد و اما هرگاه بکمتر از سه عدد پاک شود احوط این است که سه عدد را تمام استعمال نماید چونکه مشهور سه عدد را مطلقا واجب دانسته اند اما شستن با آب افضل است و جمع اکمل است و حرام است رو بقبله و نشستن و پشت بقبله نشستن در هنگام بول و غایط کردن و استنجا نمودن خواه در صحرا و بیابان باشند و خواه در ابنیه و بلدان بنا بر قول مشهور و اقوی واجب است در وضو نیت و شرط صحت آن است نیز و آن عبارت است از قصد فعل معین از برای خدا و اظهر این است که همین که این معنی داعی و باعث شود بر کردن آن عبادت کافی است و ضرور نیست که این معنی را بخاطر بگذراند یا بزبان جاری سازد و اما احوط این است که بخاطر بگذرانند و هرگاه بزبان هم جاری نماید هم ضرر ندارد و مراد از قصد فعل معین برای خدا این است که قصدش این باشد که فلان امر معین را که از عبادات است مثل وضو یا غسل یا تیمم یا نماز ظهر یا نماز عصر امروز را مثلا بعمل میآورم از جهت اطاعت و فرمان برداری خدا یا اینکه فلان عبادت را بعمل میآورم چونکه مطلوب خدا است

اعم از انیکه غرضش از عمل اوردن برای خدا قرب درگاه خدا باشد یا تحصیل رضا و خوشنودی
خدا باشد و هم چنین اظهر اینست که همین که قصدش اینست که این عبادت را بعمل می‌اورم
چونکه مطلوب خدا میباشد کافی است دیگر ضرور نیست که قصد کند چونکه واجب است بعض بعمل می
اورم و هم چنین اظهر اینست که قصد رفع حدث و استباحة صلوة هم ضرور نیست در طهارة
بلکه همین که مقصودش از ان طهارت عملی است که صحت ان مشروط بطهارة است مثل
تلاوت قران و خواندن ادعیه کافی است و رفع حدث و استباحة صلوة بان طهارة حاصل
میشود مثل اینکه انها را قصد نماید لکن احوط اینست که قصد وجوب و سنت در جائیکه
امر مشتبه باشد مثل اینکه هوا ابر باشد و معلوم نباشد که وقت نماز واجب داخل شده است
یا نه یا اینکه کسی در میان حمام باشد مثلا و نتواند معلوم نماید که وقت داخل شده است یا نه
یا کوری است که وقت را خوب نمیشناسد و صدای مؤذن را نمیشنود که اذان میگوید و منتظر
ان شخص اینست که نماز را در اول وقت کرده باشد از برای این شخص احوط اینست که
قصد واجب و سنت نکند بهمان قصد اینکه این وضو یا این غسل را بعمل می‌اورم برای اینکه
مطلوب خدا است اکتفا کند و نیت واجب البته نکند در چنان حالی زیرا که اذان مؤذن هیچ
شرعی نیست خصوصا هرگاه عادل نباشد و اوقات اذان گفتن ایشان مختلف میشود و اما
اینکه گفتیم که احوط برای چنان کسی اینست که قصد واجب و سنت نکند در صورتی است
که ان شخص مقلد مجتهدی باشد که نیت واجب و سنت را ضرور نداند اما هرگاه مقلد مجتهدی باشد
که نیت وجوب و استحباب را ضرور داند باید صبر کند تا یقین کند که وقت داخل شده است
انوقت طهارت را بعمل اورد پس کسیکه نیت وجوب و سنت و رفع حدث و استباحة صلوة را

در طهارة

در طهارة شرط نمیداند از برای او همین قدر در نیت کافی است که قصد داشته باشد
که این وضو یا این غسل یا این تیمم را بعمل میاورم چونکه مطلوب خدا است و اما احوط از برای
چنان کسی نیز اینست که در جائی که امر مشتبه نباشد برای او و معلوم باشد که در انوقت
واجب است وضو مثلا چنین نیت کند که این وضو را میسازم بجهة رفع شدن و مباح شدن
نماز چونکه واجب است بر من بجهة اطاعت و فرمان برداری خدا تقربا الی الله و در جائیکه
معلوم است که سنت است چنین نیت کند که این وضو را میسازم چونکه سنت است قربة
الی الله و نیت غسل و تیمم هم مثل نیت وضو است اما در تیمم قصد رفع حدث نکند همان
قصد مباح شدن نماز را بکند و وقت نیت وضو ابتداء وضو است یعنی قبل از شروع شستن
دستها و هرگاه در انوقت نکرده باشد در وقت ریختن اب بر رو البته باید نیت وضو را داشته
باشد و احوط اینست که هرگاه کسی وضوی بجهة بدل ساخته باشد در حالی که خود را با طهارة می
دانسته است و مطلقا منظورش قصد رفع حدث و استباحة صلوة در ان وضو نبوده است
و بعد معلوم شود برای او که قبل از ان وضو تجدیدی حدثی از او صادر شده است ان وضو را
بشکند و وضوی دیگر بسازد و هم چنین احوط برای کسی که از راه جهل مسئله در جائی که باید
نیت واجب کرد نیت سنت کرده باشد و در جائیکه بایست نیت سنت کرد نیت واجب
کرده باشد نیز اینست که وضو را بشکند و وضوی دیگر بهمان قصدی که بایست کرد بسازد
چونکه بعض حکم به بطلان انوضو کرده اند اما در نظر حقیر صحتش اظهر است و تحقیق این مسئله را
حقیر در جواب مسائل کرده‌ام و اما هرگاه شخصی که مسئله را می‌دانست لکن از راه اشتباه او در ان
وقت یا سهوا قصد خلاف کرده باشد ظاهر اینست که وضوی او صحیح باشد و وضوی دیگر در کار

نداشته باشد لکن هرگاه او را بشکند و ثانیا بعمل اورد احتیاط کرده است و دیگر باید دانست
که هم چنانکه نیت در کار است در عبادات الستة ائمه حکمیه ان نیز در کار است و مراد از استدامت
حکمیه نیت اینست که همان نیتی را که در اول عبادة ادمی دارد انرا باقی بدارد تا اخر ان
عبادة یعنی قصد خلاف انرا نکند و هرگاه قصد خلاف انرا بکند در هر عبادتی حکمی دارد که در موضع
خود بیان خواهد شد اما در وضو هرگاه قصد خلاف انرا بکند در اثناء یعنی قصد خروج از وضو را
بکند قبل از تمام شدن ان پس انچه باطل میشود و نیت او نسبت با انچه باقی مانده است پس
هرگاه ثانیا عود کند به نیت وضو و بعد از این نیت ثانی باقی را بعمل اورد وضو صحیح است

در بیان افعال وضو است بدانکه اصل وضو همان شستن رو و دستها است و مسح سر
و پاها است بنا بر مذهب امامیه اما شستن رو پس واجب است از رستنگاه موی سر از پیشانی رو
از بالا روی تا بآخر چانه از طول اما عرضا پس واجب است شستن ان مقداری که فرو میگیرد انرا انگشت
مهین و میانین و در معتبر در دو انگشتان حال مستوی الخلقه است پس اگر کسی روی با پهنا و
انگشتان بسیار بلندی داشته باشد یا روی بزرگ و انگشتان کوتاهی رجوع باید بکند چنان
شخص بشخص مستوی الخلقه است هم از حیثیت رو و هم از حیثیت انگشتان و هر چه را باید بشوید
از رو از کجا به مذکور واجب است شستن ان بالاصالة لکن از باب مقدمه واجب احتیاط رو دیگر واجب
است شستن ان جزء شسته شده باشد قدری از اطراف او را زیادتر بشوید و مشهور اینست
که واجب است رو را سر از شیب بشوید نه سر بالا و واجب نیست تخلیل موی ریش برای رسانیدن ضرور نیست
که اب وضو به بیخ موی ریش هر چند تنک باشد و هم چنین است سایر موها یکه در رو
باشند لکن احوط اینست که هرگاه مو تنک باشد دست بمالند که برساند به پوست رو خصوصا

بمواضع

بمواضعی که از میان موها ظاهر و نمایان باشد که انوا جبست و این تخلیل را از باب
احتیاط قربة الی الله بعمل بیاورند نه بقصد وجوب و اما شستن دستها پس واجب است
ان از مرفق تا سر انگشتان و خود مرفق واجب است که شسته شود بالاجماع و مرفق عبارتست
از سر استخوان بازو و سر استخوان ساق و واجب است ابتداء کردن بمرفق بنابر مشهور و این احوط
نیز عمل بقول مشهور است و موهائیکه در ساق و پشت دستها میباشند باید شست زیرا که
انها از توابع دست میباشند و باید اب را به بیخ موها رسانید زیرا که شستن دست موقوف است
بران و هم چنین هر چه در دست باشد که مانع وصول اب بپوست باشد باید حرکت بدهند
تا آب بته انها برسد و هرگاه بحرکت دادن اب نرسد بزیر انها انها را باید بیرون بیاورند
در وقت وضو ساختن و باید قدری بالاتر از مرفق شسته شود و تا ناخنها است باید
شود هر چند از سر انگشتان گذشته باشند و هرگاه مانعی در پشت ناخنهای دست باشد از
قبیل گچ و اهک و گل و چرک واجب است ازاله ان هرگاه ممکن باشد و اما انچه در زیر ناخنها
باشد هرگاه مانع از وصول اب بظاهر باشد ازاله باید کرد هرگاه در ازاله کردن عسر و حرج
لازم نیاید و انقدری که مانع باطن است ضرور نیست و مراد از باطن اینست که دست
چنانچه هست هرگاه ملاحظه شود دیده نشود بلکه دیدن ان موقوف باشد باینکه گوشت
سر انگشتان را پائین بکشی تا دیده شود و این قسم ناخن از برای همه اشخاص نیست زیرا که
بعض اشخاص گوشت سر انگشتان انها متصل است بناخن تا آخر انگشت پس از برای این
انگشتان انها بواطن نمیباشد تمام سر انگشتان انها از ظواهر است و اما هرگاه دست کسی را
بریده باشند پس یا اینست که از پائین مرفق بریده اند که مرفق تمام بر جا است و یا اینکه

که از بالای مرفق بریده اند که مرفق مطلقا قطع شده است و یا اینست که از مفصل
جدا کرده اند در صورت اول ظاهر واجب است شستن مرفق اجماعا و در صورت دوم واجب
نیست شستن بالای مرفق نیز اجماعا و اما در صورت سیم در وجوب شستن سر استخوان بازو خلاف
است و احوط اینست که بقصد قربت انرا بشوید و اما مسح سر پس ان واجب است در پیش سر
بقدر انکه اسم مسح بران صادق آید عرفا هرچند بقدر سر انگشتی باشد لکن احوط اینست که
سر انگشت بقدر انگشت خود را منضما بگذارد در پیش سر و بقدر عرض یک انگشت پایین بکشد
و باید که مسح بر پوست سر کشیده شود یا بر موی مختص پیش سر و احوط اینست که سر اشیب
کشیده شود نه سر بالا لکن اظهر اینست که سر بالا هم میتوان کشید و اما مسح پاها پس ان
واجب است بر پشت پاها از سر انگشتان تا کعبین طولا و اما عرضا پس واجب است بقدر انکه
اسم مسح بران صادق اید و مشهور اینست که راستی بدست در طول واجب است اما در عرض و
احوط اینست که تمام پشت پاها را بتمام کف دست مسح نماید و اما کعب پس اظهر اینست
که ان برامدگی و بلندی است که در پشت پاهای باشد لکن احوط اینست که اصل ساق را
مسح نماید و مسح پاها نیز باید بر پوست پشت پاها واقع شود و جایز نیست بر چیزی که حایل شود
مسح نماید مانند چکمه و جوراب و امثال انها مگر در صورت تقیه یا در حال ضرورت و کسیکه در
حال تقیه یا ضرورت مسح بر ان حایل کشیده باشد و عذر ان باقی باشد بعد از زوال انها
احوط اینست که از برای نمازی که بعد میخواهد بکند وضوء تازه بسازد اما وجوب ان بر حقیر
معلوم نیست و واجب است که مسح سر و پاها بهمان رطوبت و تری که در دست باقی مانده بعمل
اید چنانکه مشهور قایل شده اند نه باب تازه و مسح باب تازه در غیر حال ضرورت باطل است

و هرگاه

و هرگاه دست تری نداشته باشد هرگاه در سایر اعضا رطوبت باقی باشد جایز است که از ان
موضع دست خود را تر نماید و مسح را بکشد اما احوط اینست که هرگاه در صورت رطوبت
باشد از صورت بگیرد هرچند از موی ریش باشد و هرچند پایین تر از چانه باشد و احوط نیز
اینست که در صورتی که خواهد رطوبت را از موی صورت بگیرد اول موی ریش را مقدم
بدارد و هرگاه در ان رطوبتی نباشد یا کم باشد بعد از ان از موی ابروها و مژها بگیرد و هرگاه اب
وضو در دست بسیار باقی مانده باشد که مالیدن بر پیش سر و پاها جریان اب بعمل آید احوط
اینست که ان رطوبت را کم کند اولا و بعد از ان مسح را بکشد و مسح پاها را بتمام کف دست
و هرگاه عذری باشد که بانگشتان نتواند مسح بکشد مثل انکه در انگشتان رطوبت باقی نمانده
باشد اما در کف دست رطوبت باقی باشد یا انگشتان او زخم باشد در اینصورت بکف
دست مسح نماید و هرگاه در کف دست هم رطوبتی نباشد اما در پشت دست رطوبت باشد در اینحال
به پشت دست مسح نماید و اگر در صورت اخیر تواند که از پشت دست رطوبت را بگیرد و بباطن
انگشتان یا کف دست مسح نماید احوط اینست که چنان کند و اگر در پشت دست هم عذری
باشد که نتوان بان هم مسح نمود بذراع مسح نماید و اما هرگاه در اخر وضو یعنی بعد از شستن دست
چپ دیگر رطوبتی در اعضای او باقی نمانده باشد که مسح تواند کشید پس در اینصورت یا اینست
که ممکن است باعاده وضو مسح را بتری وضو بکشد یا ممکن نیست اگر ممکن است هرچند باینکه باشد
که قدری تر دست چپ را باقی بگذارد و دیگر بار اب تازه بران باقی مانده بریزد و مستعجلا انرا
بشوید و مسح را بعمل اورد و چنان کند و هرگاه ممکن نیست در اینصورت مشهور تجویز کرده اند
مسح باب تازه را و احوط اینست که تیمم هم در چنین صورتی بعمل اورد بقصد قربت و هرگاه

قال ابن الله عز وجل يقول ان لست
كل كلام الحكمة اتقبل انما اتقبل هواه و همه
فان كان هواه و همه في مرضاتي جعلت همه
تقديسا و تسبيحا قال ابو الحسن عمران سكا الى
ربه ... البلة والرطوبة فامره ان ياخذ اهليلج
والبليلج والاملج فيعجنه بالعسل و ياخذه ثم
قال ابو عبد الله هو الذي يسمونه عندكم الطريفل
قال سمعت ابا الحسن يقول ... دواء
الفرس ... ثم ...
فان كان الفرس ... فيه قطرات
... قطر شيئا ... في جوف
الفرس ... مستلقيا باخذه ثلث
ليال فان كان الفرس لا ... فيه ...
... في الاذن ... الفرس
ليالي كل ليلة قطرتين او ثلث قطرات
تبرء باذن الله قال قلت ...
... قال رسول الله ... الشريف
... قال نعم قلت له وما الشريف
قال ... سالت ابا عبد الله ... ذلك فقال
الشريف ... قلت ...
الذي ...
قلت وما ... قال ...

مواضع مسح تر باشد و خواهد که در ان حال وضو بسازد صحیح است که مسح بکشد با وجود تری در ان
مواضع لکن احوط اینست که ان مواضع را خشک نماید یا رطوبت انرا کم کند واجب است
در وضو ترتیب و شرط صحت ان نیز هست بلکه بعضی گفته اند که اگر عمدا ترک کند باطل میشود وضو
بترک ان هرچند نسیانا باشد و کیفیت ترتیب ان اینست که اول رو را بشوید و بعد از ان
دست راست را و بعد از ان دست چپ را و بعد از ان مسح کند پیش سر را و بعد از ان پشت پای
راست را و بعد از ان پشت پای چپ را پس هرگاه کسی فراموش کرده باشد شستن رو را اول
دست راست را شسته باشد باید برگردد و رو را بشوید و بعد از ان دست راست را ثانیا بشوید و بعد از ان
دست چپ را و هرگاه شستن دست راست را فراموش کرده باشد و دست چپ را شسته باشد باید
که برگردد و دست راست را بشوید و بعد از ان دست چپ را و اما هرگاه کسی فراموش کرده باشد
شستن دست راست را و دست چپ را اول شسته باشد و بعد از ان دست راست را شسته باشد انوقت
متذکر شود که دست چپ را مقدم داشته است بر دست راست در اینصورت اشکالی است
در اینکه آیا باید دست راست را مجددا بشوید و بعد از ان دست چپ را بشوید یا بهمان شستن اول
اکتفا میتواند کرد ظاهر کلام جمعی از فحول علما اینست که بهمان شستن اول اکتفا میتوان
کرد و لکن از بعضی اخبار چنین ظاهر میشود که باید دست راست را ثانیا بشوید و بعد از ان دست
چپ را بشوید احوط اینست که بهمان شستن اول اکتفا نماید و وضو را بعد از اتمام اعاده کند
و واضح است که هرگاه ثانیا دست راست را بقصد قربت تنها بشوید و وضو را اتمام کند احتیاج
باعاده وضو نباشد و هم چنین در باب مسح پاها را مقدم داشته باشد بر سر و پاها هرگاه فراموش
کرده باشد کسی و مسح پا را مقدم داشته باشد بر مسح سر باید برگردد و مسح سر را بعمل اورد و بعد از ان

مسح کند

مسح کند پای راست را و بعد از ان پای چپ را و هم چنین هرگاه مسح پای چپ را مقدم داشته باشد
بر پای راست نسیانا اقوی اینست که باید برگردد و اول مسح پای راست را بکند و بعد از ان پای چپ را
و باید دانست که در همه صورتها باید ملاحظه این معنی بشود که موالات بعنی که بعد از این مذکور خواهد شد
فوت نشود و تری در دست از برای مسحها باقی نماند واجب است در وضو موالات
و در تفسیر ان خلاف است انچه از کلام اصحاب ظاهر میشود اینست که هرگاه تفریق ما بین
افعال وضو نشود و بر سبیل تعاقب بعمل بیاید و تری در همه اعضای وضو باقی باشد تا باخر
موالات بعمل امده است اجماعا و هرگاه فاصله شود در بین افعال وضو و خشک شود اعضای
سابقه بسبب فاصله دادن موالات بعمل نیامده است نیز اجماعا اما هرگاه فاصله نشود و خشک شود
اعضای سابقه یا فاصله شود و اما رطوبت در اعضای سابقه باقی باشد پس در انوقت خلاف است
و هرگاه در اثنای وضو اب تمام شود یا فراموش کند شخص وضو را که وضو بسازد و قدری فاصله
شود اب تازه برای او میسر شود یا اینکه بخاطرش اید که مشغول وضو بود در این صورتها باید
ملاحظه کند هرگاه رطوبت اعضای فارغ شده از انها باقی است تتمه افعال وضو را بعمل اورد
و وضو صحیح است و هرگاه رطوبت انها خشک شده است وضو را از سر بگیرد و ظاهر اینست
که هرگاه هوا بسیار گرم باشد یا باد شدیدی باشد که زود بخشکاند اعضا انهم داخل
ضرورة باشد و ظاهر نیست که طول دادن در شستن اعضا از راه وسواس داخل فاصله دادن
بدون ضرورة باشد پس از این معنی غافل نباید بود که بنا بر این قول طول دادن هرگاه
از راه وسواس بجهة اخلال بموالات هم حرام خواهد بود و بنا بر قول بعضی مبطل وضو نیز خواهد
بود و هرچند اعضای سابقه خشک نشده باشد و صاحب کفایه علیه الرحمة گفته است که موالات

لا تطول املک فی الدنیا فان الموت قریب اجمع خاطرک فیما انت فیه

این است که بشوید هر عضوی را قبل از اینکه خشک شود ما تقدم علی الاشهر الاقرب والاقرب
این است که مبطل جفاف جمیع اعضای سابقه است نه بعض و اظهر در نظر حقیر هم همین قول
است لکن با مراعات متابعت عرفیه یعنی با وجود بقای رطوبت در عضو سابق فاصله نشود فی
ما بین افعال بحدی که در عرف بگویند که این شخص دست از وضو ساختن برداشت بدون
ضرورت و لکن احوط این است که مطلقا فاصله نشود بدون ضرورت واجب است
که مکلف خود مباشر وضو شود در حال اختیار و در حال اضطرار مثل اینکه ازاری داشته باشد
که نتواند خود مباشر شود دیگری میتواند او را وضو دهد و احوط این است که خود این شخص که به
نیابت او وضو میدهد نیت کند که این شخص را وضو میدهم بجهت رفع شدن حدث از او و مباح شدن
نماز برای او قربة الی الله و هرگاه اجیر شده باشد آن شخص برای وضو دادن که واجب شده باشد برا او
نیت میکند که واجب قربة الی الله در احکام جبایر است باید دانست که کسی که
در اعضای وضوی او شکستگی باشد که آن را تخته و امثال آن بسته باشند اگر ممکن است که آنچه
بر روی عضو بسته اند بردارند و آب را بر آن عضو جاری سازند اگر آن عضو شستنی باشد یا مسح
نمایند هرگاه مسح کردنی باشد و ضرر داشتن آب آن عضو نرسد واجب است که آن حایل را بردارند
و وضو را چنانکه باید بعمل بیاورند و هرگاه نشود که آن حایل را بردارند از روی آن عضو اما ممکن
باشد که آب را از زیر آن داخل کنند هر چند با این نحو باشد که آن عضو را در میان آب
بگذارند تا آب بپوست بدن برسد و ضرری نداشته باشد و وصول آب چنان کنند و با عضا را
چنانکه باید شست بشوید و اگر بر موضع مسح باشد و تواند بعد اسراء الحسه در زیر آن حایل
داخل کنند و مسح را بعمل آورند واجب است که بعمل بیاورند و اگر هیچ یک از اینها میسر نیست

آنچه

آنچه از اعضا که حایل ندارد میشویند و آنچه حایل دارد از اعضای شستنی دست تری بر روی
آن میکشند هرگاه روی آن حایل پاک باشد و الا چیزی پاک بر روی آن میگذارند و بر روی
آن دست تری میمالند و هرگاه بر موضع مسح باشد بر روی آن مسح میکنند هرگاه ممکن نباشد
مسح بر بشره یا موی پیش سر بقدر اقل واجب و هرگاه تمام یک عضو جبیره داشته باشد نیز
چنین باید کرد و تیمم کافی نیست در این صورتها بلکه هرگاه با جبیره خصوصا در صورت استیعاب
همه اعضا بلکه عضو تمام نیز تیمم بکند احوط است و اما هرگاه در اعضای وضو زخمی یا دملی باشد
پس یا این است که شستن آن عضو مضر نیست با آب گرم و ممکن است برای آن شخص آب گرم
پس باید شست و هرگاه خونی داشته باشد باید اول ازاله خون و تطهیر کرد و بعد از آن
وضو ساخت و هرگاه شستن مضر باشد هر چند با آب گرم هم باشد در این صورت هرگاه بر روی آن
زخم یا دمل چیزی نبسته اند اطراف آن را بقدری که وصول آب بآنها مضر نباشد میشویند
و دست تری بر روی آن زخم یا دمل میکشند هرگاه پاک باشد روی آنها و ضرری نداشته
باشد و الا چیزی پاکی بر روی آن میگذارند و بر روی آن دست میکشند و همچنین هرگاه بسته
باشند و لیکن گشودن آن مضر نباشد و هرگاه مضر باشد هر قدری که مضر است وصول
آب بآن عضو مضر نیست میشویند و هر قدر که مضر است بر روی آن حایل دست تری میکشند و باید مراعات
این معنی را کرد که آنچه بر روی آن زخم یا دمل یا فصد یا شکسته می بندند زاید بر قدر احتیاج
و ضرورت نباشد اگر زاید باشد در هنگام وضو ساختن یا آن را بگشایند هرگاه ممکن باشد
یا آب را بقدری که مضر نباشد باعضای صحیحه برسانند و هرگاه تیمم هم با این وضوها از باب احتیاط
بقصد قربت بکنند بهتر خواهد بود اما بآن بتنهائی اکتفا نتوان کرد مگر در صورتی که

مسح بر جبایر و عصابه مضر باشد در این صورت باید تیمم کرد و بعضی گفته اند که وضو بر نهج
غیر جایز نیست در صورتی که بعضی از اعضای وضو صحیح باشد و بعضی مریض که آب نتوان
بآن رسانید عضو صحیح را بشوید و از برای عضو مریض تیمم نماید در مستحبات وضو است
و آن بسیار است از آن جمله سنت است که ظرف آب وضو هرگاه در گشاده باشد که توان دست را
در آن داخل کرد بطرف راست خود بگذارد که دست راست را بعد از شستن در آن داخل نماید
و آب بردارد برای شستن رو و دستها یا بنحوی که بدست راست آب بردارد و بدست چپ بریزد و بان دست
راست را بشوید و بعد از آن مشت دیگر بردارد و بدست چپ بریزد و آن را بشوید و اگر ظرف
آب تنگ باشد مانند آفتابه و لوله آن را بطرف چپ گذارد و از آن آب بریزد بدست راست
و اول رو را بشوید و بعد از آن باز بدست راست بریزد و از آن بدست چپ بگرداند و دست
راست را بشوید و بعد از آن بدست راست بریزد و دست چپ را بشوید و سنت است که وضو را
شاداب بسازد اما احوط این است که هر یک از رو و دستها را یک مرتبه بشوید زیرا که بعضی
مرتبه شستن را حرام دانسته اند اگر چه مشهور استحباب آن است و اما دو بار ریختن بقصد یک بار
شستن ظاهر این است که منافاتی با احتیاط نداشته باشد بلکه آن احوط است
هرگاه کسی شک کند در فعلی از افعال وضو پس هرگاه مشغول وضو میباشد و فارغ نشده است
از افعال وضو باید برگردد و آن فعل مشکوک فیه را بعمل بیاورد با آنچه بعد از آن باید بعمل آورد
هر چند قبل از شک آن فعل یا افعال را بعمل آورده باشد تا اینکه ترتیب بعمل آید و اما هرگاه
از افعال وضو فارغ شده باشد و مشغول فعل دیگر شده باشد و بعد از آن شک کند که فلان عضو را
شستم یا نه یا فلان عضو را مسح کردم یا نه پس شک او اعتبار ندارد یعنی بنا را بر این میگذارد

که وضو را

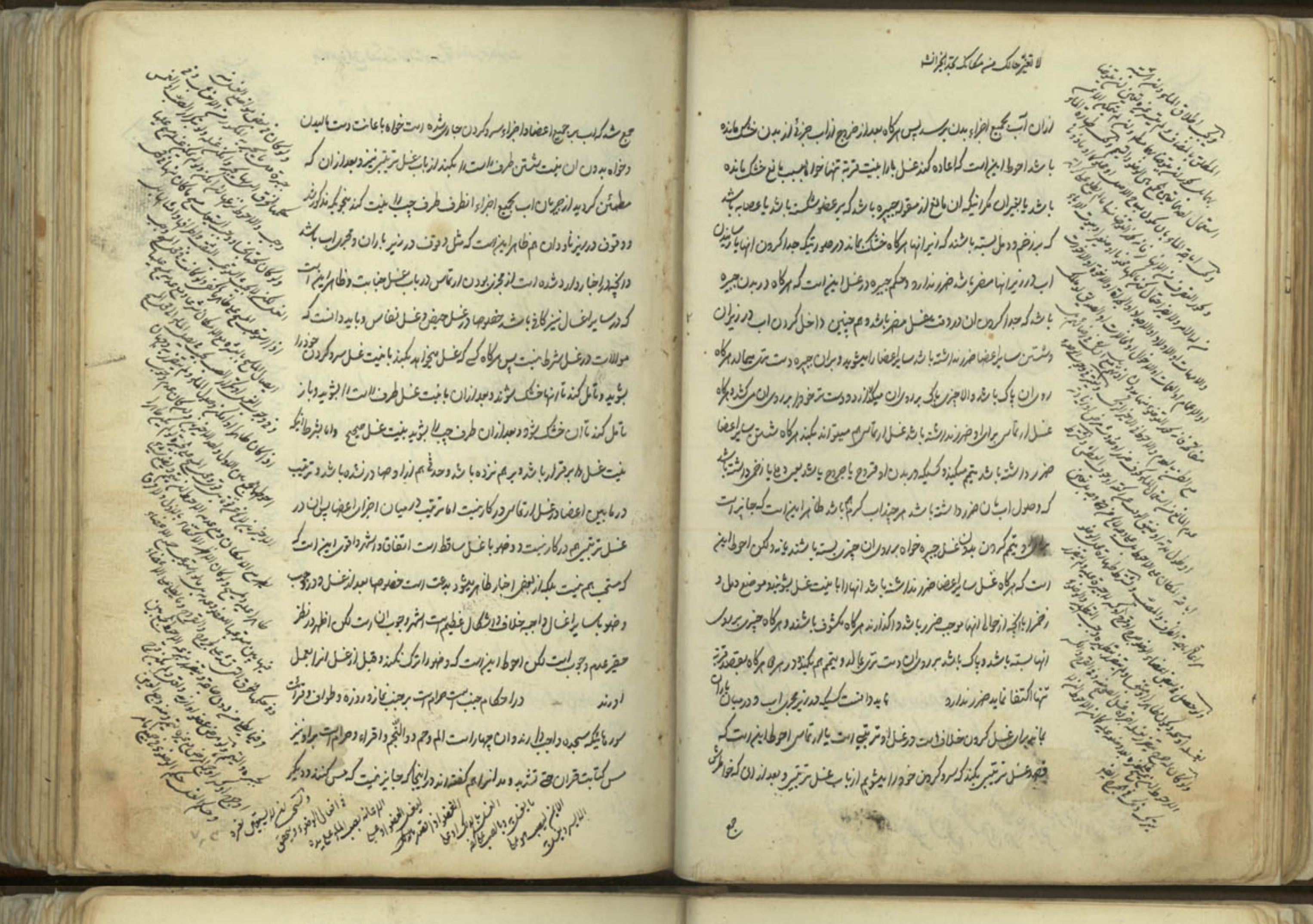
که وضو را کرده صحیح بعمل آورده ام مثل کسی که کثیر الشک باشد در نماز یا وضو که او هم اعتبار
ندارد شکش و اما هرگاه بعد از فراغ از وضو مشغول فعل دیگر نشده است که آن شک او را عارض
شود بر همان هیئت و حالتی که در حال وضو ساختن داشت باقی باشد پس در آن اشکال
است و احوط این است که هرگاه رطوبت وضو در اعضای سابقه بر مشکوک فیه یا عضو سابق
بر آن باقی باشد و خشک نشده باشد بجهت فاصله که مابین وضوی اول و این برگشتن حاصل
میشود برگردد و مشکوک فیه و بعد از آن را بعمل آورد بنیت احتیاط قربة الی الله و الا آن وضو را از سر گیرد
دو وضوی دیگر بسازد آنچه گفته شد در صورتی است که مشکوک فیه رو یا یکی از دستها باشد و اما
اگر مشکوک فیه مسح سر یا یکی از پاها باشد پس اگر تری وضو در دست او باقی باشد مشکوک
فیه و ما بعد آن را مسح نماید بهمان تری و هرگاه تری در دست باقی نباشد لکن در ابرو ها
و ریش او تری باقی باشد دست خود را بآنها رساند و مسح را بعمل آورد چنانکه گفتیم و هرگاه
رطوبت در پشت دست یا در ساق دست هم باقی باشد از آنها نیز میتوان بگیرد و مسح
نماید و لکن احوط این است که هرگاه در صورت رطوبت باقی باشد اولا از آنجا رطوبت
را بگیرد و هرگاه تری در اعضای وضو هیچ باقی نمانده باشد وضو را از سر بسازد و اما هرگاه یقین
کند که فعلی از افعال وضو را ترک کرده است پس حکم آن در مبحث وجوب ترتیب وضو گذشت
و هرگاه کسی که یقین داشت بطهارة خود شک کند که از او حدثی صادر شده است بعد از
آن طهارة یا نه شک او اعتبار ندارد بلکه هرگاه ظنش غالب شود که حصول حدث باز هم
اعتبار ندارد بلی اگر یقین کند که بعد از وضو حدث کرده است واجب است بر او در این
صورت هرگاه خواهد نماز واجب یا امثال آن را بعمل آورد وضو بسازد و یقین بطهارة

و شک در حدث مطلق یعنی الطهارة خواه وضو باشد و خواه غسل و خواه تیمم و خواه حدث
مشکوک فیه حدث اصغر باشد و خواه حدث اکبر حکمش همین است و همچنین هرگاه کسی حدث
کرده باشد و شک داشته باشد در طهارت الرافع بعد از آن حکم همین است که آن شک اعتبار
ندارد و باید طهارت را بعمل آورد تا اینکه با طهارت یقینی الحصول بعد از حدث مشروط بطهارة
را بعمل آورده باشد و هرگاه کسی یقین کند که حدثی از او صادر شده و طهارة یقینی هم بعمل آورده
است اما شک دارد که کدام یک از آنها مقدم بوده است بر دیگری المشهور اقرب اینست که با چنین
کسی خود را محدث دارند و هرگاه خواهد مشروط بطهارة را بعمل آورد طهارت که تکلیف او است در
آنوقت بعمل آورد و اما باید دانست که این حکم در صورتی است که حالت خود را قبل از الطهارة
و حدث نداند که چه بوده است و نداند که الطهارة رافع حدث بوده است یا نه و هم چنین آن
حدث ناقض طهارت بوده است یا نه و اما هرگاه بداند قبل از الطهارة و حدث محدث یا متطهر بوده
است و بداند طهارة او رافع حدث و حدث او ناقض طهارة بوده است مثل اینکه بداند
یقینا که از برای نماز صبح امروز مثلا وضو ساخته است بعد از آنکه از خواب برخاسته یا حدث
دیگری بعمل آورده بوده است و بعد از آن وضوی صبح یک وضوی رافع حدث و یک حدث
ناقض طهارة نیز بعمل آورده است در این صورت حال خود را مثل حال سابق بر آن وضو
و حدث قرار میدهد یعنی در صورت مزبوره خود را متطهر قرار میدهد و هرگاه بعد از بیدار شدن
از خواب شب بداند یک طهارة رافع حدث و یک حدث ناقض طهارة بعمل آورده است
و تقدم و تاخر را نداند در اینصورت خود را محدث قرار میدهد و احوط اینست که در صورت
عدم علم بحالت سابقه حدثی بعمل آورد و طهارة یقینی بسازد   در غسل است و در آن

چند بحث است   باید دانست که غسلهائی که در شرع وارد شده است بر دو قسم
است واجب و سنت و غسلهای واجب شش است اول جنابت دوم حیض سیم استحاضه در صورتیکه
متوسطه یا کثیره باشد چهارم نفاس پنجم غسل میت ششم مس میت بعد از سرد شدن و قبل از
غسل دادن آن و واجب بودن این غسلها از آنست که حق تعالی خودش بر بندگان واجب کرده
است و اما بندگان نیز خود میتوانند بر خودشان غسلی واجب سازند بسبب نذر کردن و عهد نمودن
و قسم خوردن و غسلهای سنت بسیار است شاید که بعد مذکور شود   در جنابت است
و در آن چند نوع مطلب است   جنابت حاصل میشود از برای مرد و زن به بیرون
آوردن منی از مخرج معتاد خواه در بیداری و خواه در خواب و خواه بجماع و خواه بغیر جماع
و خواه باختیار و خواه بی اختیار و هم چنین حاصل میشود به داخل کردن ذکر در فرج زن
تا ختنه گاه هرچند که انزال نشود و بلا خلاف و اشهر و اظهر اینست که داخل کردن در دبر
زن نیز همین است بلکه دخول در دبر مرد نیز بالنسبه نیز همین حکم دارد و این حکم داخل
بود و اما مفعول پس هرگاه زن باشد و دخول در فرج او واقع شده باشد تا ختنه گاه پس بر او
نیز غسل واجب میشود بی خلاف و اما هرگاه در دبر او واقع شده باشد یا مفعول مرد باشد
پس در آن خلاف است و احوط بلکه اظهر وجوب غسل است بر او نیز و اما مفعول حیوان غیر
آدمی باشد نسبت بآن مفعول از اکثر عدم وجوب است و لکن احوط غسل کردن است بنیت قربة
تنها و اینها همه در صورت عدم انزال است و اما در صورت انزال مطلقا واجب است بی خلاف
چنانکه ادله مذکور شد و مشهور اینست که فرقی ما بین حی و میت و در مفعول نیست و
شناخته میشود منی بجهیدن و قوة دفع و سست شدن بدن بعد از آمدن و مقارن بودن

با شهوة در آدم صحیح و اما در مریض شهوة کافی است هرچند جهیدن و قوة دفع بآن نباشد
و ظاهر اینست که جهیدن کافی باشد و الا میتواند شد که آدم صحیح جهیدن نداشته باشد
مثل کسی که مخرج بولش فراخ باشد پس معیار همان قوة دفع و مقارن بودن شهوة است
و سست شدن بدن است و باید دانست که در وجوب غسل جنابت یقین بجنب شدن در کار
است شک و وهم بلکه ظن هم اعتبار ندارد پس هرگاه کسی در خواب ببیند که جماع میکند
و بعد از آنکه بیدار شود منی در بدن و زیر جامه خود نیابد بر او غسل واجب نیست و هم چنین هرگاه
کسی تری در زیر جامه خود ببیند و معلومش نشود که آن اثر منی است بر او نیز غسل واجب
نشود اما در چنین صورتی هرگاه غسل بکند آن شخص قربة الی الله احتیاطا ضرر ندارد و دیگر باید
دانست که مشهور و اقرب اینست که غسل هم مثل وضو واجب است از برای غیر مثل نماز
واجب و طواف واجب و امثال آنها پیش از وقت آنها از برای نیت واجب بعمل نیاورند
هرگاه خواهند که قبل از وقت بعمل آورند همین از برای رفع شدن حدث احوط اینست
که بهمان نیت اینکه این غسل جنابت را میکنیم بجهة رفع شدن حدث جنابت قربة الی الله الکتفا
نمایند و دیگر وجوب و استحباب را قصد نکنند   در کیفیت غسل است و واجب است در غسل
نیت قبل از شروع بآن و معنی نیت همان است که در بحث وضو گذشت و خلاصه اش اینست
در اینجا که هرگاه غسل ارتماسی میخواهد بکند داعی و باعث بر زیر آب رفتن او این باشد که
غسل میکنم از برای رفع شدن جنابت مثلا و مباح شدن نماز چون که واجب شده است بر من
قربة الی الله و بهتر اینست که بخاطر بگذراند آن معنی را در وقت زیر آب رفتن و هرگاه
غسل ترتیبی میکند در وقتی که میخواهد آب را بر سر خود بریزد داعی و باعث بر آن فعل قصد

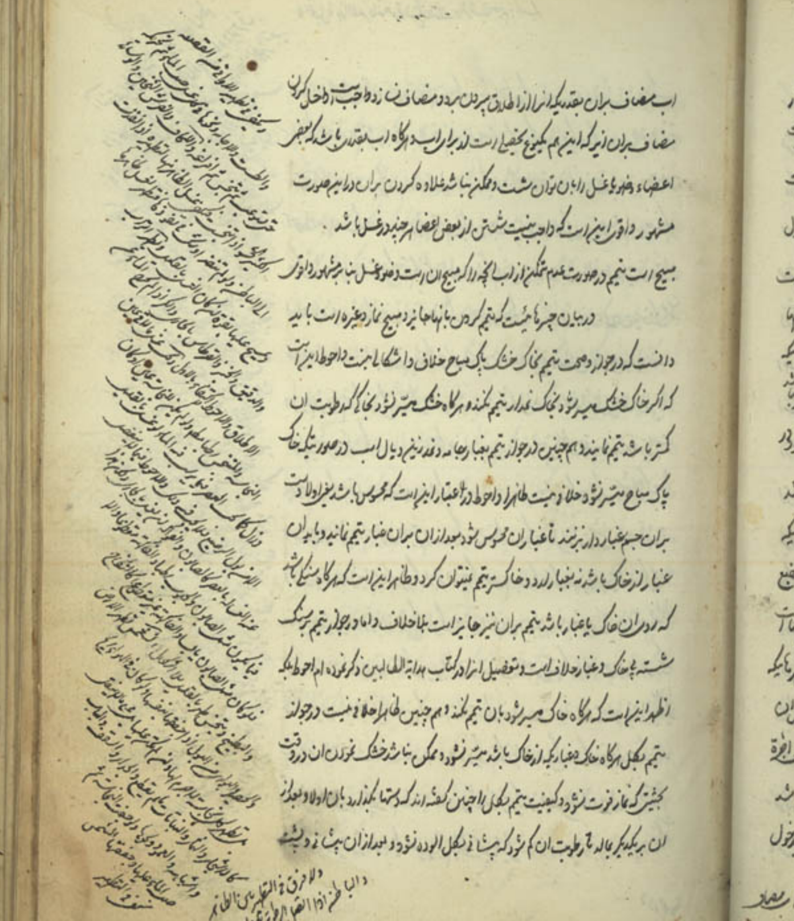
در رفع شدن حدث و مباح شدن نماز باشد و احوط اینست که این معنی را مقارن غسل بخاطر خود
هم بگذراند نیز و باید این نیت را مستمر بدارد تا غسل او تمام شود یعنی قصد خلاف آنرا نکند و واجب
است در غسل شستن تمام بدن در وقتی که از برای او عذری و حرجی نباشد و واجب است ترتیب هرگاه
غسل ترتیبی باشد باین نحو که اول بجا آورد با نیت غسل سر خود را بشوید با گردن و بعد از آن
طرف راست خود را بشوید و بعد از آن طرف چپ را و بهتر اینست که در وقت شستن طرف
راست و چپ گردن را نیز بشوید و عورتین را هم با هر دو طرف شستن احوط است و باید
مو و چیزهای برسد در غسل خواه موی سر باشد و خواه موی ریش و خواه غیر آنها و هر مانعی که در بدن
باشد از وصول آب ببدن در صورت امکان و عدم تعذر و تعسر و حرج باید ازاله نماید
که آب بتمام بدن رسیده باشد در صورت تعذر و حرج جبیره نماید احوط اینست که در جائی
بایستد یا بنشیند که تمام بدن او از آب بیرون باشد یا پشتش بیرون باشد و یکدفعه در آب
فرو رود و دست از آنکه خود بردارد در زیر آب که آب بکف دستهای او برسد و باید پاها را
نیز از زمین بردارد تا آب بکف پاهای او نیز برسد و باید دانست که در غسل ارتماسی باید
یکدفعه خود را در آب فرو برد بنحوی که در عرف بگویند که یک مرتبه در آب فرو رفت و ظاهر
اینست که هر عضوی که داخل میشود غسل آن بعمل میآید اما صحت غسل مشروط است باینکه
در ما بین آن یک محل بصحت غسل باشد از او جدا نشود و تمام اعضا دفعة عرفیة داخل آب
نشود پس هرگاه پاها اولا داخل شود در آب و فرو روند در گل ضرر نخواهد داشت و هم چنین
تخلیل نمودن در زیر آب برای وصول آب بر زیر مانع و گشودن چیزهائی که در بدن های بیرون
قریب بهم شده ضرر ندارد و ظاهر اینست که باید در همان فرو رفتن در آب و خروج



مشهور حرمت مس کردن چیزی است که بران نوشته شده باشد اسم خدا تعالی و اسماء انبیا و ائمه
هدی علیهم السلام و حرام است براو نوشتن بلکه مطلق مکث در مساجد علی المشهور و گذاشتن
چیزی در انها علی الاشهر و حرام است براو گذار کردن در مسجد الحرام که در مکه معظمه است و در مسجد پیغمبر
که در مدینه مشرفه است و مکروه است براو خواندن زاید بر هفت آیه از غیر سورهائیکه سجده
واجب دارند و شدید است کراهت بر زاید از هفتاد آیه و مستحب است قبل از غسل جنابت
استبرا کردن و بعضی قایل بوجوب شده‌اند پس احوط اینست که ترک نشود و کسیکه غسل جنابت
کرده است و بعد از ان رطوبتی از مجری بول او بیرون آید پس حکم ان در باب مردان اینست
که اگر معلوم است که منی میباشد واجب است براو تجدید تطهیر و غسل و اگر معلوم است که بول است
نه منی پس باز نیز تطهیر محل خروج بول الخ از ان رطوبت بان رسیده است از بدن و جامه
واجب است اما غسل واجب نیست اگر خواهد که مشروط بطهارت را بعمل اورد باید وضو بسازد
بلا خلاف و هرگاه معلوم باشد که نه بول است و نه منی براو نه تطهیر واجب است و نه وضو و نه غسل اما
هرگاه مشتبه باشد و معلوم نباشد که منی یا بول است یا نه پس در اینجا پنج صورت است اول
اینکه بعد از جنب شدن و قبل از غسل هم بول کرده است و هم استبرا و در این صورت نه غسل
براو واجب است و نه وضو و نه تطهیر دوم اینکه نه بول کرده است و نه استبرا و در اینصورت اشهر
و اظهر وجوب غسل است و تطهیر هم بکند احوط است سیم انکه بول کرده است اما استبرا نکرده است
پس در اینصورت غسل براو واجب نیست اما وضو واجب است و تطهیر هم بعمل بیاورد چهارم
اینکه استبرا کرده اما بول نکرده است و ممکن نبوده است براو بول کردن در اینصورت اقوی
وجوب غسل است براو و تطهیر را هم ترک نکند پنجم اینکه استبرا کرده است و بول نکرده اما

ممکن نبوده است بول کردن براو در اینصورت مشهور عدم وجوب غسل است بقصد
قربت بتنهائی با تطهیر و باید دانست که در صورتیکه براو واجب است که تنها غسل نماید از صور
مذکوره یا وضو بسازد هرگاه ... قبل از بیرون امدن ان رطوبت نمازی کرده باشد
اعاده ان نماز واجب نیست در تیمم است و واجب است بر کسیکه براو غسل یا وضو واجب
شده باشد و متمکن از استعمال اب نباشد تیمم بدل از ان و بیان مسائل متعلقه باین
در ضمن چند مقصد میشود در بیان عدم متمکن بودن از اب است و ان بر چند قسم
است اینست که اب موجود نباشد در ان مکان مطلقا یعنی نه خود ان شخص
اب داشته باشد و نه دیگری و در اینصورت یا اینست که معلوم است براو ان شخص که متمکن
از تحصیل اب نیست در وقت بحیثی که نماز را با طهارة ابی در وقت دریابد یا اینکه متمکن
از ان هست در وقت اما تحصیل ان مستلزم ضرر و عسر است براو در اینصورت تحصیل
براو واجب نیست اما هرگاه تحصیل مستلزم ضرر و عسر نباشد و معلوم یا مظنون باشد که با تحصیل
متمکن از گذاردن نماز در وقت خواهد بود با طهارة مائیه واجب است براو تحصیل تا زمانیکه
وقت تنگ شود بحیثی که دیگر هرگاه مشغول تحصیل باشد نمیتواند نماز را با طهارة دریابد در ان
وقت باید تیمم کند و نماز کند هرچند نزدیک شده باشد بلکه هرچند باب هم رسیده باشد
بلکه کسی که اب داشته باشد و تاخیر کرده باشد نماز را بسبب عذری یا بیدون ان تا وقت
تنگ شده باشد تکلیف او نیز تیمم است و هرگاه ظن داشته باشد که اب براو میسر
نخواهد شد در وقت بهیچ وجه نماز یکه باید بکند در وقت بگذارد با طهارة مائیه یا ... داشته
باشد که اب براو میسر میشود در وقت یا نه در اینصورت مشهور که واجب است تحصیل اب

در زمین هموار و تیز بر تاب و در غیر هموار کیستر بر تاب و ظاهر اینست که باید طلب بعد از
دخول وقت باشد هرگاه قبل از دخول طلب بعمل امده و ممکن باشد که بعد از دخول وقت
هرگاه تفحص کند اب میسر شود در صورتیکه واجب باشد تفحص ثانیا اینست
که خوف از مرض دارد اعم از اینکه ان خوف از حصول مرض باشد یا از زیادتی ان یا از طول
کشیدن ان خواه مرض بسیار شدید باشد که خوف هلاکت در ان باشد خواه بان حیثیت
نباشد حتی انکه از خوف شدن بجو بر کرده اند تیمم و خواه اینکه در مواضعی که اب باید بانها
برسد زخمی یا دملی باشد یا نه مثل اینکه هوا بسیار سرد و ممکن از گرم کردن اب هم نباشد یا اینکه
ممکن باشد اتش بسیار گرم باشد که ممکن از استعمال ان نباشد و ملایم کردن ان هم میسر نباشد
اینکه خوف از جهة تشنگی باشد خواه ان بالفعل باشد و خواه اینکه بعد عارض شود در
زمانیکه علم یا مظنه بعدم حصول اب ان باشد بحسب عادة هریا قراین احوال و ممکن نباشد
جمع اب مستعمل در طهارتیکه برای ان واجب است یا بان مستعمل دفع ضرورة نشود اینکه
خوف از درنده یا دزد یا غیر اینها داشته باشد خواه بر نفس باشد یا بر مال و خواه بر بضع
و خوف بسبب جبن هم ظاهر اینست که عذر است عدم الة محتاج الیها است
از برای تحصیل اب مثل اینکه اب در ته چاه است و دلو و ریسمان و غیر اینها از چیزهائیکه
تواند اب از چاه بیرون اورد ندارد و دیگری هم ندارد که بعاریه بدهد بنحویکه ضرر بحال ان
شخص نداشته باشد و فی الحال و فی المال باید اجاره نماید یا بخرد هر چند باضعاف اجرة
المثل یا قیمة المثل انها باشد و در صورتیکه اب بهم رسد و لیکن بقدر کفاف نباشد
از برای انچه واجب است بر مکلف در الحال و ممکن باشد علاوه کردن ان بدخول



دستها را بان مسح نماید و احوط اینست که در صورتیکه خاک نباشد و غبار خاک باشد و سنگ
یا خاک و غبار هم میسر باشد بهره تیمم نماید یعنی یک تیمم بکند یکی بغبار و یکی بسنگ در هر صورت قربة
بتنهائی کافی است و هرگاه اول را بقصد وجوب بکند و ثانی را بقصد سنت نیز خوب است و هم چنین
احوط اینست که در صورت تیمم نمودن بگل با وجود میسر بودن سنگ نیز تیمم نماید چنانکه
مذکور شد و باید دانست که تیمم بچیزیکه اطلاق خاک و زمین بران نشود بالفعل جایز نیست خواه
از اصل زمین و خاک نبوده باشد یا اینکه در اصل بوده لکن بسببی از زمین بودن یا خاک بودن
خارج شده باشد پس تیمم بر خاکستر و ارد و اشنان و سرمه و زرنیخ و مطلق معادن جایز نیست
در جواز تیمم بخاکستری که از خاک حاصل شده باشد اشکال است و بعضی از فحول علما جواز را
قریب شمرده اند لکن احوط در جائیکه غیر ان بهم رسد از چیزهائیکه تیمم بر انها جایز است
بخلاف ترک تیمم است بان و در جائیکه امر دایر باشد ما بین تیمم بخاکستر مذکور و اشیائی که خلاف
است جواز تیمم بانها احوط تیمم است بیکی بان خاکستر و یکی ببعضی از ان اشیاء و وجه تامل و
اشکال در جواز تیمم بخاکستر خاک اینست که معلوم نیست که خاک بسبب احراق از خاک بودن
خارج میشود یا نه و در جواز تیمم بگچ و اهک قبل از پختن و بعد از ان خلاف است مشهور در اول
جواز است مطلقا یعنی خواه خاک میسر باشد یا نباشد و بعضی تقیید کرده اند جواز را بصورتیکه
خاک میسر نباشد و بعضی مطلقا منع کرده اند بجهة اینکه انرا معدن دانسته اند و اینقول او ضعف است
پس اظهر جواز است مطلقا خصوصا در صورتیکه خاک باشد ان گچ و سنگ نباشد چنانکه در
بعضی بلاد است و انچه هم پخته شده باشد در ثانی از قرار یکه از بعضی علما ظاهر میشود عدم جواز است
و احوط در هر دو در صورتیکه میسر تیمم بخاک بچیزهای دیگر خلافی در جواز تیمم بانها نیست ترک است

در صورت میسر نشدن انها و میسر بودن چیزهائیکه خلاف است تیمم بانها و تیمم است و در
جواز تیمم بخزف دو قول است و اظهر عدم جواز است در حال اختیار زیرا که ان خاک نیست خزها
و در زمین بودن انهم تشکیک است و لکن در جائیکه میسر نباشد چیزهائیکه که خلافی در جواز تیمم
بانها نیست و میسر نباشد در سایر خلافیات احوط تیمم است چنانکه مکرر مذکور شده است
و در جائیکه منحصر باشد امر بچیزیکه در جواز تیمم بان خلاف است و ترجیح جواز ذکر نشده باشد
احوط اینست که بان تیمم نماز کرده شود و بعد از انکه استعمال اب میسر شود ان نماز را
ثانیا بکند ازند و باید دانست که در جائیکه اب نباشد از برای طهارة از حدث اما برف
یا یخ باشد پس باید اینست که میسر است انرا اب نمایند و استعمال کنند یا نه در صورة اولی
واجب است که انرا اب نمایند و طهارتیکه بران شخص واجب است در انوقت بعمل اورد و اما در
صورت دوم پس باید اینست که از مالیدن ان بر تمام بدن در صورتیکه غسل واجب باشد
و بر اعضاء وضو در صورتیکه وضو واجب باشد بر مکلف متعذر نمیشود و جریان تعدیکه
اقل مراتب غسل بعمل اید از ان مالیدن حاصل میشود یا نه پس در صورة اولی ان متعین است
بر تیمم و هرگاه اقل مراتب غسل از مالیدن ان ما حاصل نشود و میسر باشد تیمم بخاک یا چیزهای
دیگر که تیمم بانها جایز است تیمم کنند بانها و نماز کنند و هرگاه انها میسر نباشد و همین برف
خشک میسر باشد در این صورت وجوب نماز ساقط است لکن احوط اینست که هرگاه متعذر
نشود از مالیدن ان برف ببدن بالتمام در صورتیکه غسل ضرور باشد یا باعضای وضو در
صورتیکه وضو در کار باشد اولا بمالد ان برف را برانچه ضرور است شستن ان و بعد از
ان تیمم بان برف نماز را بکذارد و بقصد احتیاط قربة الی الله بعد از انکه متمکن شود از طهارة

ز نی که نزد حضرت رسول صلعم عرض کرد که ثواب
از برای شوهر هست نیست رو اورد ان زن
حضرت فرمود که بدرستیکه چون زنی که
متوجه تو میگردد ملک اورا احاطه میکنند
و در ثواب مانند کسیست که شمشیر کشیده باشد و در
راه خدا جهاد کند و چون مشغول جماع میشود
گناهان از او فرو میریزد مانند برگ که از
درختان میریزد و چون غسل میکند از گناهان
بیرون می اید

خواطر جمع ان نماز را ثانیا احتیاطا بقصد قربت تنهائی نیز بگذارد   بدانکه خاکی که تیمم

باید پاک باشد و نجس نباشد و ظاهر اینست که خلافی در ان نباشد و مباح باشد و مغصوب

نباشد و مباح بودن حاصل میشود بچند چیز اول اینکه از زمین موات باشد دوم اینکه مملوک

باشد عین ان یا منفعت ان سیم اینکه ماذون باشد در ان از مالک ان باذن صریح یا فحوی

یا شاهد حال اقوی جواز تیمم بر گل و شوره زار است و احوط ترک است   در کیفیت

تیمم است واجب است در تیمم نیت لولا شك خود در وجوب قصد بدلیت از وضو یا غسل خلاف

است و اقرب عدم وجوب است و احوط اینست که قصد بدلیت را بکند و ان غسلی که مقصود دارد

هست معین کند یعنی هرگاه غسل جنابت بخواهد بکند قصد نماید که بدل از غسل جنابت میگذارد

سایر اغسال و وقت نیت بنابر اشهر و اقوی وقت زدن دستها است بر خاک و اقرب اینست

که باید دستها را با انچه تیمم میکنند بنحوی برساند که زدن بران صادق اید عرفا بمجرد گذاشتن بران

کافی نیست و باید هر دو دست را یک مرتبه بزند بر خاک یا غیر ان در حال اختیار کف دستها را

بزند و احوط اینست که چنان بزند که بچسبد بدستها چیزی از ان اگرچه مستحب است تکانیدن

دستها بعد از زدن و غرض اینست که قلیلی از ان در دست باشد که بان پیشانی و پشت

دستها مسح شود و لکن بسیار نباشد که صورت را مشوه کند و بعد از زدن دستها بر سبیل موالات تمام

پیشانی را بکف دستها مسح نماید یعنی باید تمام پیشانی بمجموع کف دستها مسح شود و احوط اینست

که قدری بالاتر از رستنگاه موی سر و پائین تر از طرف بالای دماغ را نیز در باب المقدمه مسح

نماید و ابروها را نیز مسح نمایند و حد دستها که باید مسح شوند از بند دست است تا سر انگشتان

بنابر اشهر و اقرب و احوط اینست که قدری بالاتر از بند دست را نیز مسح نماید و باید دانست

که واجب است استیعاب اعضا ممسوحه در ماسح بقول اقوی واجب است که تمام پیشانی و جبینین

بنابر قول بوجوب مسح انها نیز بکف هر دو دستها مسح شوند بحیثیتی که جزئی از انها مسح نکرده نماند اما

واجب نیست که هر جزئی از اجزاء کف دستها بهر جزئی از اجزاء پیشانی و جبینین برسند و همچنین

در مسح پشت دستها بکف دست دیگر و اجب است نیز استیعاب ممسوح و ان ماسح بنحوی که مذکور شد

و لکن احوط اینست که تمام کف هر دو دست بتمام پیشانی و جبینین برسد و همچنین تمام کف

دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ و اینکه گفتیم

واجب است که مسح بکف دستها بعمل اید در حال اختیار است اما در حال اضطرار و عذر جایز است

مسح کردن به پشت دستها و در عدد ضرب تیمم خلاف است مشهور اینست که از برای بدل از

وضو یک ضرب از برای مسح پیشانی و جبینین و پشت دستها کافی است و از برای بدل از غسل

یک ضرب از برای مسح پیشانی و جبینین بزند یک ضرب دیگر از برای مسح پشت دستها

بزند و احوط عمل بقول مشهور است و احوط از ان در هر دو تیمم یعنی یک ضربه دیگر و لکن

وجوب زاید بر یک ضربه در هر دو معلوم نیست   در بیان بعضی از احکام تیمم است

باید دانست که جایز نیست تیمم قبل از دخول وقت بنابر قول مشهور و اقوی و اما بعد از دخول

وقت پس خلاف است مابین علما در اینکه در سعه وقت جایز است تیمم یا باید صبر کند تا اخر

وقت یعنی وقتیکه ظن مکلف اینست باشد که ان وقت بیش از زمان تیمم و نمازیکه باید بگذارد

باقی نیست و مشهور قول دوم است و بعضی گفته اند که هرگاه عذر مرجو الزوال باشد تا اخر وقت باید

صبر کند و الا در اول وقت جایز است و این قول اقوی است لکن قول دوم احوط اقوال است

و اما هرگاه کسی در اخر وقت تیمم کرده باشد از برای نمازی و بعد از ان که وقت نماز دیگر شد

هرگاه تیمم او باقی باشد جایز است که نماز دیگر را در اول وقت بگذارد بنابر قول مشهور و نیز هرگاه

کسی تیمم کند از برای نماز واجبی جایز است از برای او که نمازهای دیگر را هم بان تیمم بکند خواه

ان نمازها واجب باشند یا سنت و اعاده تیمم در کار نیست و همچنین جایز است تیممی که از برای

نوافل کرده باشد نماز واجب را بکند و جایز است تیمم برای نوافل در سعه وقت و همچنین از

برای نماز ایات و غیر ان پس هرگاه شخصی خواهد که نمازهای واجب را در سعه وقت بگذارد و

خلاف احتیاط هم نکرده باشد تیمم کند از برای نوافل و انها را بگذارد و بعد از ان نماز واجب را

بگذارد و ان نماز واجب صحیح است در اینصورت بنابر قول بوجوب تاخیر تا اخر وقت نیز

باید دانست که هرگاه کسی با تیمم بر وجه صحیح نماز کرده باشد و وقت هم خارج شود و عذر او مرتفع شود

و ممکن از استعمال اب بشود قضای ان نماز بر او واجب نیست و هرگاه در وقت هم عذر او

زایل شود اعاده نماز بر او واجب نیست خواه در سفر و خواه در حضر لکن مستحب است و اما هرگاه تیمم

کرد از برای نماز و هنوز داخل نماز نشده متمکن از استعمال اب شد و اب باقی ماند بقدر زمان طهارت

و مانعی از برای استعمال ان اب از برای او بهم نرسید در ان زمان ان تیمم باطل میشود هر چند ان

اب بعد از گذشتن ان مقدار از زمان تلف شود یا عذر دیگر برای او حاصل شود و اما هرگاه استعمال

بقدر استعمال اب برای او مهلت نشد که اب تلف شد یا عذر دیگر حاصل شد در بطلان تیمم در این

صورت دو قول است و احوط اینست که بنا را بر بطلان بگذارد و ثانیا تیمم کند و نماز کند و هرگاه

بعد از دخول در نماز یعنی بعد از دخول در تکبیرة الاحرام اب برای او بهم رسد و میسر باشد

برای او طهارت مائیه در ان چند قول است مشهور و اقوی اینست که باطل نمیشود تیمم او

و نماز را اتمام میکند لکن سنت است که چنین شخصی مادامیکه برکوع نرفته است دست از نماز بردارد



وطهارة با براتعمل اورد و نماز کند و هرگاه نماز را تمام کند چیزی بر او نیست و نمازهای دیگر را

هم میتواند بان تیمم بکند هرگاه بعد از نماز اول ان اب تلف شده باشد و اب دیگر هم

میسر نباشد و ظاهر اینست که فرقی نباشد مابین انکه ان نماز نماز واجب باشد یا سنت

و باید دانست که هرگاه بظن ضیق وقت تیمم کرد و بعد از ان ظاهر شد خطای ظنش بنا

بر قول بوجوب تاخیر نیز اظهر عدم وجوب اعاده است و همچنین هرگاه مکلف اهمال کند

در طلب اب تا وقت تنگ شود بحیثیتی که مجال طلب نباشد پس تیمم کند و نماز کند اشهر اینست

است که نمازش صحیح است و اما هرگاه ظاهر شود در اینصورت بعد از نماز که اب در میان رحل

او بوده است یا رفقای او اب داشته اند پس مشهور اینست که واجب است بر او اعاده ان نماز

و اما هرگاه شخصی بدون طلب در سعه وقت تیمم کند و نماز کند در جائی که بر او واجب است که طلب اعاده

طلب کردن اب نماز و تیمم او باطل است و واجب است که اعاده کند بر وجه صحیح و اما هرگاه شخصی

اب داشته و قبل از دخول وقت الحیث یا اب مباحی بر خورد و نخت و بعد از ان وقت

داخل شد و اب بدستش نیامد تیمم میکند و نماز میکند و ظاهر اینست که اعاده و قضا هیچ یک

بر او واجب نباشد و اما هرگاه بعد از دخول وقت مکلف چنین کاری بکند پس در وجوب

اعاده دو قول است و احوط اعاده است و هرگاه شخصی اب در نزد او موجود باشد و متمکن

از استعمال انهم باشد و اهمال کند تا وقت تنگ شود بحیثیتی که هرگاه خواهد که طهارة ابیه بعمل

اورد وقت نماز میگذرد ایا بر او واجب است که تیمم کند و نماز کند در وقت یا باید طهارت

ابیه بعمل اورد و نماز را قضا کند در این دو قول است صاحب کفایه گفته است که قول اول اقرب است

در نظر حقیر هم چنین است و باید دانست که هرگاه شخصی که تیمم بدل از غسل کرده است

امنع نفسک فیما تشتهی فانّ فی مخالفتها سعادة وراحة الدّارین

محدث شود بحدث اصغر و متمکن از غسل نباشد باید تیمم بدل از غسل بکند بنابر مشهور و اظهر
خواه بقدر وضو آب داشته باشد و خواه نداشته باشد و سید مرتضی گفته است که تیمم بدل از وضو باید
بسازد هرگاه آب بقدر وضو نداشته باشد والّا وضو بسازد و احوط جمع بین هر دو است و هرگز
را جنابت قربة منها میتوان بکند و تیمم بدل از غسل اما هرگاه جنابت وجوب بکند و وضو یا تیمم بدل از
وضو را به نیت قربة تنها یا نیت سنت بکند هم خوب است و دیگر باید دانست که با وجود آب
جایز است تیمم برای نماز میت اما این تیمم نماز های واجب دیگر را نمی توان کرد و نماز های سنت را هم
نمیتوان کرد زیرا که این تیمم هیچ نماز نیست بلکه کامل این نماز است و باید دانست که کسیکه متمکن
از طهارة آبی و خاکی هیچ یک نباشد یعنی نه آب از برای او میسر شود و نه چیزی که جایز باشد تیمم بآن معروف
از مذهب اصحاب این است که وجوب ادا ساقط است از او و اما در وجوب قضا میان ایشان خلاف است بعد از تمکن از
طهارة که قول است اقرب عدم وجوب است لکن قضا کردن بقصد قربة احوط است
در بیان طهارة از خبث است و مراد از خبث نجاسات است و این طهارة به آنچه حاصل میشود که چند
چیز اول آب است و در آن چند بحث است باید دانست که آب بر دو قسم است آب مطلق و آب مضاف
و مطلق از آب های اقسام بسیار است حکم جاری از آب این است که بملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه
نجس شدن آن مشروط است بانکه رنگ یا بو یا مزه آن بسبب نجاست متغیر شود خواه بقدر کر باشد
یا نه بنا بر مشهور و اقوی و آنچه گفتیم که بسبب نجاست متغیر شده باشد از برای این است
که هرگاه آب جاری متغیر شود بسبب جسم پاکی که نجاست باو رسیده باشد نجس نمیشود و باید دانست
که این حکم از برای آب جاری جاری است مادامیکه از هم منقطع نشده باشد و اما هرگاه از هم
منقطع شود پس در آن تفصیل است و آن این است که هرگاه انقطاع جاری از یکدیگر بسبب

حایل

حایل پاکی باشد مثل اینکه آب جاری در نهری جاری باشد و بعد از آن در اواسط نهر حایلی
گل و امثال آن قرار دهند بحیثیتی که رشته متصله در ما بین بالا و پائین باقی نمانده پس در این
صورت آنچه از آن آب در فوق حایل واقع است که متصل بهم است همان حکم آب جاری
جاری است خواه بقدر کر باشد و خواه کمتر زیرا که در آب جاری شرط نیست کریت علی الاشهر الاظهر و اما آنچه
در ما بین آن حایل میباشد اگر بقدر کر باشد مجموع آن بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و اما اگر کمتر
از کر باشد پس سطوح آن اینها مساوی باشند بحیثیتی که مطلقا آن آب جاری نباشد بسمت دیگر یا این
و یک حال ایستاده باشد همه اینها نجس میشود بنابر مشهور و اقوی که آب قلیل بملاقات نجاست نجس
میشود و اما هرگاه در سطوح متفاوت باشند هر چند بقدری که سراشیب در آن باشد پس در این صورت
هرگاه نجاستی بجزو اعلی ملاقات کند همه نجس میشوند و هرگاه اسفل ملاقات کند همان جزو را نجس میکند
و هرگاه در اواسط ملاقات کند طرف اعلی نجس نمیشود بلکه همان جزو وسط با آنچه در سطح مساوی آن
باشد نجس میشوند و آنچه پائین تر از اینهاست نیز نجس میشود و هم چنین است حکم اینکه بر روی زمینی
جاری باشد هر چند از زمین کوتاه باشد و اما هرگاه انقطاع آب جاری بسبب جسم نجسی حاصل شده باشد
مثل اینکه گوسفندی را در کنار نهر جاری ذبح نمایند که خون آن داخل آب نهر شود و در این صورت
هرگاه آن خون بکثیر آن آب را فرو گیرد که بالمره آب بالا و پائین آن از یکدیگر منقطع شوند که
بقدر رشته هم آب پاک متصل بیکدیگر باقی نباشد آنچه را که خون فرا گرفته و متغیر ساخته است
نجس است اجماعا و آب پائین تر از آن هم نجس میشود هرگاه بقدر کر نباشد مجموع آن علی المشهور
و اما هرگاه بقدر کر باشد نجس نمیشود و اما آب بالاتر از موضع خون پس آن چون متصل بماده
باشد باز در حکم آب جاری است و اما هرگاه آن حایل آب جاری را بالمره از یکدیگر جدا نساخت

فی حال الامر خیر وسعادة لا تحزن ولا تقعد

باشد بلکه باز اتصال باقی باشد هر چند بقدر کمی باشد در این صورت هرگاه حایل جسم پاکی است
مثل صورت اول پس همه اینها خواه بالا و خواه پائین حایل همه همان حکم آب جاری باقی میباشند
و هرگاه حایل جسم نجسی است مثل صورت دویم پس همان قدریکه متغیر شده است بنجاست نجس
است و تتمه خواه طرف اعلی و خواه طرف اسفل پاکند و در حکم آب جاری اند و باید دانست که آب
قلیلی که در کنار آب جاری باشد و بآن متصل باشد حکم آب جاری دارد هرگاه سطح آن مساوی باشد
با آب جاری یا جاری در بالا واقع باشد و آن آب قلیل در پائین باشد یعنی که آب قلیل در بلندی باشد
که آب از آن بریزد پائین بر آب جاری در این صورت این آب قلیل بمجرد ملاقات نجس میشود
بملاقات نجاست بنابر قول نجاست آب قلیل بمجرد ملاقات نجاست و اما بر اشکال و اما هرگاه چنین
فرض شود که آب قلیل در طرف فوق چشمه که آب از آن بیرون میشود واقع باشد و آن آب متصل
بجاری باشد بحیثیتی که عرفا یک آب محسوب شوند حکم بنجاست آن بمجرد ملاقات در غایت اشکال
است و اما هرگاه یک آب محسوب نشوند اما اتصال ضعیفی بهم داشته باشند در این صورت
در نیست حکم بنجاست آن بمجرد ملاقات نجاست — در بیان حکم آب مطلق ایستاده
است هرگاه آن بقدر کر و بیشتر باشد خلافی در آن نیست که بمجرد ملاقات نجس نمیشود بلکه نجاست
آن مانند آب جاری است موقوف است بانکه رنگ یا بو یا مزه آن بسبب نجاست متغیر شود
بلا خلاف و اما هرگاه کمتر از کر باشد پس در آن خلاف است مشهور و اقوی آن است که بمجرد ملاقات
نجس میشود لکن در بعضی مواضع اتفاقی است که نجس نمیشود مثل غساله استنجا لکن بشرطیکه مذکور
خواهد شد و از برای کر دو حد است یکی بحسب وزن و آن هزار و دویست رطل است و بودن مراد
از رطل رطل عراقی خالی از رجحان نیست و دویم بحسب مساحت است و در آن خلاف و اقوال متعدده است

و اقوی

و اقوی آن اقوال دو قول است اول اینکه حاصل ضرب عرض و طول و عمق آن چهل و دو وجب و هفت
ثمن وجب باشد و ثانی اینکه حاصل ضرب مذکور سی و شش وجب باشد و قول اول اشهر است
و باید دانست که بعضی در حکم آب قلیل اعتقاد دارند یعنی بمجرد ملاقات نجس نمیشود اگر چه بقدر
کر باشد لکن همان موضع که ملاقی بنجاست شده است نجس میشود و سرایت بباقی نمیکند
و تطهیر اینها هم مانند تطهیر جاری کلی است و هم باب قلیل و آب کمتر از کر هرگاه نجس شود طریق تطهیر آن
یکی از چند چیز است اول اینکه متصل سازند آنرا باب جاری یا باب کر و در این ظاهر اختلافی
نیست لکن خلاف هست در اینکه مجرد اتصال کافی است یا ممازجه شرط است و اظهر در نظر حقیر
عدم اشتراط است دویم اینکه ریخته شود بر آن یک کر آب پاک بحیثیتی که منفصل نشود اجزای کر
از یکدیگر سیم نزول آب باران است بر آن و تحقیق آن در بحث آب باران مذکور خواهد شد چهارم
این است که جوشیده شود در زیر آن آب از زمین و باید دانست که هرگاه آبی که بقدر کر و بیشتر
باشد هرگاه متغیر شود قدری از آن بنجاست مثل اینکه خونی در آن بریزد پس باید ملاحظه
کرد هرگاه آنچه متغیر شده است اگر کمتر نیست همان موضع متغیر شده نجس است مادامیکه
تغیر آن باقی است و باقی پاک است این در صورتی است که آنچه متغیر شده است با آنچه متغیر نشده
است یک آب محسوب باشند عرفا بقدری از آن آب در بلندی و قدری در گودی باشد هر چند
آب بالا متصل باشد بآب پائین که هرگاه چنین باشد در صورتیکه آنچه در بلندی واقع است
کمتر از کر باشد و نجاسته یک موضع از آن را متغیر سازد ظاهر این است که آب بالا و پائین
بالتمام نجس میشوند هرگاه آب پائین نیز کمتر از کر باشد — در بیان آب حمام است
باید دانست که مراد در اینجا از آب حمام آبی است کمتر از کر که در میان حوضهای کوچک میباشد

که در پهلوی خزانه میسازند و از خزانه بواسطه شیری که در دیوار خزانه نصب میکنند داخل انها میشود و هرگاه
برای انها اتصالی بماده باشد و مجموع اب حوض و اب ماده بقدر کر باشد حکم ان اب حکم اب جاری است
و معتبر نیست استواء سطوح در این جا بلکه هر نحو که بوده باشد حکم همین است هر چند مجموع بقدر کر
نباشد   در بیان اب باران است حاکه مشهور بلکه معروف لذ مذهب اصحاب این
است که اب باران در حال باریدن حکمش حکم اب جاری است و هرگاه جاری بشود از ناودان و
امثال ان نباشد پس در ان خلافی هست که ایا در حکم جاری بودن ان شرط است جریان یا نه
مشهور این است که شرط نیست جریان مطلق نه از ناودان و امثال ان و نه از غیر انها و اقوی
قول مشهور است و دیگر باید دانست که اب باران پاک میکند جسم نجس را هرگاه بعین اب هرگاه
مستولی شود بر ان جسم و فرا گیرد ان را بشرط زوال نجاسة لذ ان خواه بباران و خواه بچیز دیگر
قبل از ان و اما اب نجس شده را پس پاک میکند انرا هرگاه از ناودان و امثال ان جاری شود
بلا خلاف و اما بباریدن بقدری که در عرف بگویند که باران بران باریده است پاک میشود علی المشهور
در بیان حکم اب چاه است بدانکه هرگاه اب چاه متغیر شود بسبب نجاست احد اوصاف او
نجس میشود بلا خلاف و در طریق تطهیر ان چند قول است و اقوی اقوال این است که پاک میشود
بکشیدن اب بقدری که تغیر ان زایل شود یا تمام شود اب چاه اما هرگاه متغیر نشود بنجاسة احد
اوصاف او پس در نجاسة ان خلاف است اکثر متاخرین برانند که نجس نمیشود و اقوی در نظر حقیر
قول ایشان است   در بیان حکم اب مضاف است و ان این است که بمجرد ملاقات نجاسة
نجس میشود هر چند بسیار باشد هر چند کر باشد و خلافی در ان نیست   جایز نیست استعمال اب نجس
در تطهیر خواه از حدث و خواه از خبث و جایز نیست اشامیدن ان و هرگاه مشتبه شود ظرفی

که در ان

که در ان اب پاک باشد با ظرفی که در ان اب نجس بوده است واجب است اجتناب از هر دو و
تیمم کردن و ریختن هر دو اب و بعضی قایل بوجوب ان شده اند و ان احوط است و در
نجس شدن چیز پاکی که ملاقی یکی از انها بشود خلاف است اقرب عدم نجس شدن است
و اب قلیلی که ملاقات کند انرا جسم حیوانی که انرا سؤر میگویند تابع ان حیوان است اگر
ان حیوان پاک است ان اب پاک است و اگر ان حیوان نجس العین است مثل سگ و خوک
ان اب نجس میشود   در بیان نجاسات است و در ان چند مطلب است   باید
دانست که چیزهائی که نجاسة انها ذاتی است نه عرضی ده چیز است اول و دویم بول و غایط است
از هر حیوانی که گوشت انها حرام باشد و نفس سائله داشته باشد و خلافی در این مسئله
نیست مگر در دو موضع یکی در خصوص بول و غایط حیوانات حرام گوشت پرنده است که اکثر
اصحاب انرا نجس دانسته اند و بعضی بول و زریغ خفاش را نجس دانسته اند و بس و صاحب
کفایه زریغ همه را پاک دانسته است و در بول انها تردد نموده و این قول در نظر حقیر اقوی
است لکن عمل بقول مشهور احوط است و دویم در خصوص بول پسر شیرخواره است قبل از
انکه غذا خور شده باشد اشهر و اظهر در ان نجاست است و مشهور این است که بول و
غایط از حیوانی که نفس سائله نداشته باشد پاک است و معلوم نیست که خلافی در ان باشد
مثل ماهی و زنبور و مگس و پشه و عقرب و امثال انها اما بول و غایط حیوان حلال گوشت
پس پاک است و در دو چیز از انها خلاف کرده اند یکی در بول و سرگین اسب و استر و الاغ
است و مشهور طهارة است با کراهت و کراهت در الاغ بیشتر است و قول بنجاسة مهجور و متروک
است و احوط اجتناب است و دویم از مواضعی که خلاف کرده در ان زریغ مرغ خانگی است

اشهر و اقرب طهارة است سیم منی است و شکی نیست در نجاست منی انسان و حکم منی غیر انسان
از حیواناتی که نفس سائله داشته باشد حکم منی انسان است و خلافی در ان معروف نیست اما مذی
که عبارة است از ابی که عقیب ملاعبه میاید و ودی بدال مهمله و ان ابی است که بعد از بول
میاید پس انها پاک اند در نزد جمهور از اصحاب و نقل خلافی از ابن جنید شده است در ان و ان ضعیف
است چهارم میته صاحب نفس سائله غیر ادمی نجس است بلا خلاف و اما میته ادمی پس نجس است
بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن نیز بلا خلاف و در نجاست ان قبل از سرد شدن
خلاف است احوط اجتناب است و اجزاء صغیره منفصله از بدن انسان از قبیل پوست لب
و کف دستها خصوصا در وقت شستن و فشردن جامه در ریشه ظاهر اینست پاک اند و انچه حیوة بان
حلول نکرده است از مردار پاک است و خلافی نیست در میان علما در طهارة انفحه و مراد
بانفحه اظهر این است که اخری است که بچه حیوان بعد از تولد میخورد و در شیردان حیوان بسته میشود
و ظاهر این است که انفحه احتیاج بتطهیر ندارد و احوط این است که انرا بشویند و اشهر و اقوی
عدم فرق است در حکم بطهارة مثل پشم و مو و کرک مردار ما بین انکه بمقراض قطع نمایند
یا از ان بکنند مگر انکه در صورت کندن ته انها را بشویند و اصل مشک پاک است و در
صورت علم بانکه از مردار گرفته باشد نیز پاک است و ان دور نیست و باید دانست که خلافی
نیست در اینکه هرگاه جسم خشکی ملاقات کند نجاست خشکی را نجس نمیشود ان جسم مگر انکه ان
شیء نجس میته باشد که در ان خلاف است و ظاهر در نظر حقیر این است که هرگاه جسم خشک
ملاقات کند میته غیر ادمی را در حالتی که ان نیز خشک باشد نجس نمیشود ان و اما هرگاه ملاقات
کند میت ادمی را بعد از سرد شدن و قبل از تمام شدن غسلها با خشک بودن طرفین

در ان

در ان تردد و اشکال است و احوط تطهیر و اجتناب است و صاحب کفایه گفته است که ظاهر عدم
تنجیس است و این قوی نیست   پنجم خون است و ان بر چند قسم است اول خون مسفوح
است و ان خون ریخته شده از رگ است بقوة و کثرة و شکی در نجاسة ان نیست دویم خون
متخلف در میان گوشت و رگهای ذبیحه حلال گوشت است بعد از خروج معتاد از خون و ظاهر
این است که ان حلال و پاک است و صاحب کفایه گفته است که خلافی در ان نمیدانم سیم خون
متخلف در شکم حیوان است بعد از ذبح و ان بر دو قسم است یکی انکه متخلف در شکم حیوان
ماکول اللحم باشد و ان بر سه قسم است یکی انکه معلوم باشد که ان خونی است که بسبب
کشیدن نفس یا در بلندی بودن سر گوسفند مثلا در وقت ذبح داخل شکم شده است
از حلقوم ان خون علی الظاهر نجس و حرام است و دویم انکه معلوم نباشد که ان خون باشد
لکن بسیار باشد و مظنه این باشد که ان خونی است که از مجری حلقوم داخل شکم شده انرا اگرچه
جزما نمیتوان حکم بنجاسة و حرمت کرد لکن احوط اجتناب است سیم انکه معلوم باشد که غیر خون
کردن است ظاهر این است که در اینصورت پاک و حلال است و قسم دویم خون متخلف در شکم
حیوان غیر ماکول اللحم است و ظاهر در ان نجاست و حرمة است هم چنانکه ظاهر اصحاب است
چهارم خونی است که غیر خونهای مذکوره باشد از خونهائی که بقوة بیرون نمی اید از رگ و بسیار
هم نیست لکن از حیوانیست که نفس سائله دارد و صاحب کفایه گفته است که ظاهر اصحاب اتفاق
است بر نجاسة ان پنجم خون ماهی است و ظاهر این است که طهارة ان اتفاقی است و اقرب
این است که حلال هم باشد ششم خون غیر ماهی است از حیوانی که نفس سائله ندارد و انهم پاک است
و ظاهر این است که خلافی در ان نباشد ششم و هفتم سگ و خوک است و اجزاء انها هم حتی ناخن

و موی و استخوان انها هم نجس است و سگ ابی پاک است علی الاشهر و خوک ابی هم ظاهرا چنین است و فرقه قائلین

بنجاست سگ شکاری و غیر ان نیست هشتم کافر است اگر چه یهود و نصاری و مجوس باشد و نواصب و خوارج هم

کافرند و هم چنین غالیها و اما جبریه و مجسمه پس اقوی و اشهر طهارة ایشان است و هم چنین مجسمه بتها

اظهر در انها طهارة است و هم ولد الزنا اقوی طهارة انست و اقرب طهارة اولاد کفار است هر گاه

مسلمانها اسیر کنند و اما سبیها الاشهر و اقرب طهارة انها است نهم شراب است مشهور و اقوی نجاسة ان است

و سایر مسکرات مایعه حکم انها مثل حکم شراب انگور است و اب انگور هر گاه بجوش اید و غلیان واشتداد

حاصل شود نا ثلثان نشده است احوط اجتناب است دهم عرق جنب از حرام است بعضی از الجنس دانسته اند

لکن اشهر طهارة ان است و احوط اجتناب است و هم چنین اشهر طهارة است در شتر جلاله و اقوی

و اشهر طهارة روباه و خرگوش و موش و کربا است و اقرب و اشهر طهارة مسوخ است سوای خوک

و اقوی و اشهر طهارة قی است و اشهر و اقوی طهارة شیر دختر است واجب است

ازالة النجاست از جامه و بدن از برای نماز مگر انچه استثناء شده است و حرامست داخل کردن

نجاست در مسجد هر گاه سرایت کند و الا فلا خلافی نیست بین اصحاب ظاهرا در عفو

خون زخم و دمل هر گاه در جامه و بدن باشد و لکن اختلاف دارند در حد ان و معفو است

اقوی این است که مطلقا معفو است تا چاق شود خواه مشقت حاصل باشد در ازاله و تطهیر ان

و خواه نباشد خواه انکه خون از ان منقطع شود در وقتی یا مستمر باشد خون او و احوط این است

که بنا را بر عفو بگذاریم هیچ که خون بالمره منقطع شود و هر چند چاق نشده باشد بگوئیم باید تطهیر کرد

و مستفاد از روایات این است که واجب نیست بدل کردن جامه نجس شده بخون قروح و جروح

و نه تخفیف نجاسة و نه بستن موضع خون بر روی امدن از برای انکه خون بیرون نیاید

معفو شده است در نماز از هر خونی که بقدر درهم بغلی باشد مجتمعا و در خونی که بقدر درهم بغلی باشد

خلاف کرده اند در متفرق ان و اکثر متاخرین بوجوب ازالة خون متفرق قائل اند هر گاه برسد

مجموع بر تقدیر اجتماع بمقدار درهم و این قول اشهر و احوط است و هر گاه برسد بخون معفو چیز پاک

تر در معفو بودن ان نزد ان دو قول است و جناب استادی که در ان دو وجه است و اما مثل

عرق کم است که منفک باشد از بدن از ان در اعراض کرم پس ظاهر این است که ان معفو

است و این قول خوب است و هر گاه کسی خونی در جامه یا بدن خود ببیند و شک کند که ان

خون پاک است یا نجس در ان دو قول است و قول بطهارة خالی از رجحان نیست و هر گاه شک

کند در انکه ان خون معفو عنه است یا نه پس در ان اشکال است و لکن در نظر حقیر اظهر

در اول طهارة است و در خون ثانی عفو است معفو است در نماز نجس بودن چیزی

که بان منفرد ا نماز نمیتوان کرد مثل کلاه و عرقچین و بند زیر جامه و امثال اینها هر گاه که نجس

شده باشند و نجس بودن این چیز معفو است خواه ملابس بالصلوة منفرد ا ملبوس باشد و خواه

محمول و در عمامه و شال اگر پیچیده شده باشد و پیراهن کوتاهی که شخص پوشیده باشد که ساتر عورت

نباشد حالکه در عجم متعارف است و در جامه که از بدن کنده باشند و محمول باشد در حال نماز

احوط در همه اجتناب است و هر گاه کسی شراب یا گوشت مغصوبه خورده باشد اقرب عدم وجوب

قی کردن ان است و هر گاه خون بخودی خود در زیر پوست جمع شده باشد بسبب صدمه یا

غیر ان واجب نیست اخراج ان و نه اعاده نماز هر گاه مشتبه شود موضع نجاسة پس

خالی از این نیست که ان اشتباه یا در جامه واحده است یا در غیر ان هر گاه در جامه واحده

باشد واجب است شستن هر موضعی که احتمال نجاست در ان میرود و هر گاه در همه مواضع ان

مُقابل شد

جامه احتمال برود که نجس شده باشد واجب است شستن تمام ان جامه و اما هر گاه اشتباه

در جامهای متعدده باشد یا در چیزهای دیگر که متعدد باشند از قبیل ظروف متعدده

پس خالی از این نیست که یا محصورند انها یا غیر محصور هر گاه غیر محصور باشند بسی تفکیک کرده اند که

واجب نیست تطهیر و اجتناب از انها و هر یکی از انها بر حکم طهارة سابقه باقی میباشند و اما

هر گاه محصور باشند پس از جماعتی از علما نقل شده است که خلافی در وجوب اجتناب از انچه

اشتباه در ان حاصل است نیست در صورتیکه شک باشد در انکه ان اشیا محصورند یا غیر محصور

و اصل عدم وجوب تطهیر و اجتناب از ان است و دیگر باید دانست که بنا بر قول بوجوب اجتناب

از مشتبه محصوره خلاف است در انکه ایا وجوب اجتناب مخصوص است بچیزیکه شرط است در ان

طهارة مثل ابی که خواهند بان وضو بسازند یا غسل نمایند یا بپاشند و مانند ان یا در چیزهای

این حکم جاری است و دیگر انکه مراد از وجوب اجتناب از ان این است که نماز را مثلا

که صحتش مشروط بطهارة است با انها نمیتوان بعمل اورد یا انکه ان اشیاء محصوره حکم اشیاء

معلوم النجاسة را دارند که هر گاه ملاقات کند چیز پاکی تر بهر یکی از انها نجس میشود ان چیز

اقرب اول است در هر دو موضع و دیگر باید دانست که خلاف است در انکه هر گاه جامه پاک

مشتبه شود بجامه نجس در صورتیکه منحصر باشد جامه مصلی بانها ایا واجب است بر مصلی که در هر یکی از

ان جامها نماز را بگذارد تا یقین کند که بجامه پاکی نماز کرده است یا انکه چنین شخصی باید برهنه

نماز کند و ستر عورت برا و واجب نیست اول اقرب است لکن در صورتیکه تعدد جامها بقدری

نباشد که مستلزم عسر و حرج باشد و در صورتیکه مستلزم عسر و حرج باشد احوط این است ظاهرا که بقرعه بنا

بگذارد و هر جامه که بقرعه معین شود که ان پاک است نماز کند و بعد ان جامه را بکند و عریان

هم یک نماز دیگر بگذارد بقصد قربت تنها زوال حکم نجاست موقوف است بر زوال عین

ان و مشهور این است که هر گاه باب جاری یا کثیر ایستاده تطهیر نمایند یک دفعه کافی است و این

دور نیست و لکن احوط در هر دو دو مرتبه است خصوصا در اب ایستاده و دیگر باید دانست که هر گاه

جسمی از قبیل بدن یا جامه و امثال انها تمامش نجس شده باشد میتوان بعضی از انرا تطهیر

کرد و بعضی را بر نجس بودن باقی بحال خود گذاشت خلافی در اشکال نیست در

انکه شک در نجاست چیزیکه محکوم بطهارة است شرعا اعتباری ندارد و اما هر گاه مظنون

شود که نجس شده است ان چیز ایا در حکم علم است در اعتبار یا مثل شک بی اعتبار است

و اقوی این است که مثل علم نیست مطلقا خواه ان ظن مستند باشد بچیزیکه شرعا مناط

اعتبار است از قبیل شهادة عدلین یا مستند بچنان چیزی نباشد مثل ظنونیکه حاصل

شوند از تخیلات نفسانی یا بعضی امارات غیر معتبره در مطهرات است

و انها چند چیزند اول اب است و ان مطهر هر چیزیست غیر از نجس العین دویم افتاب است

و مشهور و اقوی این است که افتاب پاک میکند بول و شبه انرا از زمین و بوریا و حصیر و هر

چیزیکه عادة نقل کردن ان از مکان بمکان دیگر ممکن نباشد مثل عمارتها و دیوارها

و هم چنین از درختها و علفها و دیگر مشهور بین المتاخرین این است که هر گاه مکان نجس

خشک شده باشد بغیر افتاب بعد از ابی بران موضع مکان ریخته شود و بعد افتاب انرا خشک نماید

پاک میشود و این سخن متین است و دیگر نقل شده است از جماعتی از اصحاب که هر گاه دیوارها

از کل نجس کشیده باشند و با فتاب خشک شود ان دیوار هم چنانکه ظاهر ان دیوار پاک میشود باطن

ان نیز پاک میشود هر گاه رطوبت باطن متصل باشد برطوبت ظاهر و اما هر گاه رطوبت

مُقابل شد

باطن متصل نباشد بطاهر مثل انکه طرفین دیوار را از خشت خشک چیده باشند و میان انرا
از گل نجس پرکرده باشند و درون انرا پوشیده باشند از خشت یا اجر یا چیزی دیگر که عرفا داخل
نباشد که ان گل را افتاب خشک کرده است در انصورت پاک نمیشود و این سخن خالی نیست بلکه وجیه
است و باید دانست که هرگاه چیزی را باد خشک نماید یا بجا درست هوا خشک شود و افتاب بران
نتابیده باشد و باد هم بران وزیده باشد و هم خشک شده باشد ظاهر اینست که پاک نمیشود
ششم اتش است و ان پاک میکند اعیان نجاسات را هرگاه خاکستر کند انها را و نقل خلافی دران بنظر حقیر
نرسیده است و اما دود ذغال را پس ملحق بخاکستر کرده اند و اما دود نجاسات پس مشهور دران
طهارة است و نقل خلافی دران نشده است مگر از شیخ در باب دود روغن نجس العین که انرا
نجس دانسته است و دلیل ان ضعیف است و اما چیزها که بالذات نجس نیستند بلکه بسبب ملاقات نجاسات
نجس شده باشند مثل چوبها که بان بول رسیده باشد پس بعضی گفته اند که انها نیز پاک میشوند بسوختن
بلکه بطریق اولی ... و این سخن خالی نیست لکن احوط اجتناب است اما از ملاقی ان اب اجتناب
در کار نیست و اما گل نجس هرگاه خزف یا اجر شود پس در طهارة ان خلاف است جماعتی بطهارة
قائل شده اند و دعوی اجماع هم بران شده است و این قول اظهر است لکن احوط اجتناب است
چهارم استحاله است یعنی مبدل شدن جسم نجس است از صورة نوعیه خود بصورة نوعیه دیگر جسم پاکی
مثل انکه غایط انسان خاک یا کرم شود و سگی در اب نمک افتد و نمک شود لکن باید ان اب
در هنگام افتادن سگ دران جاری یا بقدر کر باشد تا بملاقات سگ نجس نشود که بعد از نمک شدن
ان ملاقات اب نجس شده نشود و مثل استحالہ نطفه نجس بحیوان پاک و اب و علف نجس شده بشیر و بول
و غایط حیوان حلال گوشت و استحاله خون نجس بکرک و اما هرگاه اب نجس بخار شود و ان بخار جمع
شود

شود بر جسم صیقل و مستحیل باب شود و تقاطر کند گفته اند اب انچه تقاطر کرده است
نجس است مگر انکه معلوم شود که ان متقاطر از هوا متکون شده است
نه از بخار ان اب و گمان اظهر همین است یعنی احتمال این است که ان متقاطر
از هوا متکون شده باشد و خالی نیست اجتناب از ان و هر دو نیست که اعلم حاصل
شود بانکه ان از هوا متکون شده است پنجم انقلاب است مثل منقلب
شدن شراب بسرکه هر چند بعلاج باشد همان که سرکه شد پاک میشود ششم
نقصان است و ان مخصوص است به عصیر انگور که بعد از ان انقلاب و اشتداد اید و نجس
شد بنا بر قول بنجاست ان همین که دو ثلث ان کم شد پاک میشود عصیر
و دستهای مزاولین و ثیاب انها و الات طبخ ان عصیر نیز و نقصان ثلثین
خود نیست که محو شدن نشود بلکه هرگاه بخشک شدن و رطوبت ثلثین
ان کم شود نیز پاک میشود هفتم زمین است و خلافی نیست که زمین
پاک میکند ته کفش و امثال انرا و کف پا و ته چکمه و ته عصا را هرگاه ازاله
عین نجاست از انها بشود خواه براه رفتن بر روی زمین باشد و خواه
بمالیدن انها باشد بر زمین یا بر خاک یا بر سنگ یا بر ریگ و شرط نیست
خشک بودن انها قبل از مالیدن بمذکورات و نه لازم داشتن نجاست ان
اشیاء مذکوره بان نجس شده است پس هرگاه زمین یا فلان کفش
نجس شده باشد بمالیدن و چیزیکه نمیدارد خشک شده باشد همین
بر روی زمین مالیده شود پاک میشود و همچنین پاک میشود هرگاه بخاک یا بسنگ

یا ریگ منفصل مالیده شوند و اما شرط بودن طهارت زمین و غیر ان
از مذکورات اگرچه قول بعدم اشتراط خالی از قوة نیست لکن احوط اعتبار
ان است و اما حصول تطهیر انها بکلوخ پس در ان اشکال است و قول بتطهیر
هم نیست هشتم زوال عین نجاست است از بواطن مثل اندرون دهن و چشم
و گوش و بینی و فرج یعنی همین که عین نجاست از انها زایل شد محکوم بطهارت
میشوند و دیگر احتیاج بشستن ندارند و اما هرگاه غذای در میان دندانها مانده
و خونی از بن دندان بیرون اید و ان خون بان غذا ملاقات کند یا بلکه
دهان پس ان خون متغیر شود و ان اب متغیر شده بان غذا ملاقات کند
پس بمجرد زوال خون و زوال تغیر اب دهان حکم بطهارت ان غذا کردن
مشکل است و اما هرگاه دهان را باب جاری یا کر داخل کند که اب پاک بان
غذا برسد پس پاک میشود و خالی نیست که اب قلیل تطهیر حاصل شود
بعد دو مرتبه اب را داخل دهان کند و مضمضه کند و بریزد پاک میشود و احوط
سه مرتبه مضمضه کردن است باب پاک و همچنین زوال عین نجاست مطهر است
در حیوانات غیر ادمی از ظاهر و باطن انها یعنی احتیاج به شستن ندارند
نهم غیبت است و ان بقدریکه ممکن باشد حصول تطهیر در ان بعد هرگاه
بدن یا موضعی از لباس کسی نجس شده در نزد تو و او غایب شد از نظر تو بقدریکه
ممکن باشد حصول تطهیر ان نجاست در ان زمان و بعد مراجعت کرد و امد در نزد تو
و ان نجاست در ان موضع نباشد اگرچه خشک شده باشد و بحالت و جهت

بر تو اجتناب کردن از ان موضع مطلق نیز خواه ان شخص علم داشته بنجاست ان موضع و خواه نداشته
باشد و خواه معتقد بطهارة در نزد تو بعمل اورده باشد و خواه نیاورده باشد و بعضی شرط کرده
اند او تکرار و بعضی دیگر را و اظهر اینست که در ان سخن که گفتیم هیچیک از انها شرط نیست
همان مجرد احتمال حصول تطهیر کافی است دهم اسلام است و ان پاک کننده بدن کافر است
از نجاست کفری در احکام تطهیر اوانی و ظروف است و در ان چند مطلب است
در نجاساتی است که بالخصوص در باب انها اختلاف کرده اند علما و ان پنج
چیز اند اول شراب است و در تطهیر ظرف از ان چند قول است احوط از انها هفت مرتبه شستن
است از ان و اظهر اینست که سه مرتبه کافی است دویم موش است هرگاه بمیرد در ظرفی و به
رطوبت ملاقات ان ظرف بشود و در تطهیر ان ظرف نیز چند قول است در اینجا نیز احوط بلکه اظهر
هم هفت مرتبه شستن است سیم ولوغ سگ است در ظرف و مشهور در تطهیر ان اینست که
واجب است سه مرتبه بشویند یکمرتبه بخاک و دو مرتبه باب و احوط اینست که اولا خاک خشک بان
بمالند و هرگاه ممکن باشد مالیدن و الا خاک را در ان بریزند و حرکت بدهند که بهمه اجزاء ان برسد
و خاک را بیرون کنند و بعد از ان گل را در ان اب زنند و وقع ابی بان بمالند هرگاه ممکن باشد و الا داخل
در ان و حرکت بدهند تا بهمه اجزاء ان برسد و بریزند و بعد از ان دو مرتبه دیگر باب بشویند و معتبر
خاک است در تطهیر ان هرگاه ارد یا خاکستر یا اشنان و امثال انها بکار برند کافی نیست در حال
اختیار و نه در حال اضطرار چهارم لطع سگ است نیز لیسیدن ان ظرف را بزبان نقل شده
است از جماعتی از علما که تطهیر انهم مثل تطهیر ولوغ سگ است و عمل باین قول احوط است
در باب تطهیر ظروفات از غیر نجاسات مذکوره بدانکه اختلاف کرده اند علما در عدد

مقابل شد

تطهیر ظروفی که نجس شده باشند اقوی اینست که واجب است سه مرتبه شستن ان واینست کیفیت
تطهیر نمودن ظروف باب قلیل هرگاه توان ظروف را حرکت داد واما هرگاه ظرفی باشد مضبوط
که نتوان انرا حرکت داد پس ظاهر اینست که در تطهیر ان کافی است اینکه از قبیل افتابه یا ابریق
اب بر اطراف ان جاری سازند بنحوی که بهمه اجزاء ان برسد وبعد از ان ان اب جمع شده در ته
ته انرا از ظرف بیرون بیاورند وبریزند تا سه مرتبه چنین کنند واما هر مرتبه ته انرا بکهنه پاک خشک
نمایند وان ظرف را که داخل مینمایند برای بیرون اوردن اب نجس احوط اینست که انرا هر
دفعه تطهیر نمایند بان دستی که اب میرسد وتر میشود یا ان ظرف را عوض نمایند وباید دانست که اینم
اختلافاتیکه در عدد تطهیر ظروف واقع شده است در صورتیست که باب قلیل تطهیر نمایند واما هرگاه در اب
جاری یا کر تطهیر نمایند پس ظاهر اینست که اعتبار تعدد ساقط باشد چنانکه مشهور قایل شده اند
باینکه یک دفعه شستن در اب کر کافی است خواه ظروف خواه غیر ظروف لکن در جائیکه شستن بخاک در ان
معتبر است ظاهر اینست که انرا اولا باید بعمل اورند هر چند باب جاری یا کر تطهیر شود وسقوط ان
معلوم نیست واحوط اینست که در تطهیر بجاری وکر نیز تعدد را بعمل بیاورند وفرقی مابین ظروف کلا
وچوبها نگذاشته اند ظروف مشرکین محکوم بطهارة میباشند انها مادامیکه معلوم نباشد که
برطوبت ملاقات کرده باشند وفرقی نیست مابین مستعمل وغیر مستعمل در حکم اوانی وظروف سایر
چیزهائیکه در دست انها میباشد غیر از پوست وگوشت حتی چیزهای مایع هرگاه معلوم نباشد مباشرت
کردن انها اگر چه او نقل شده از بعضی توقف در طهارة اشیاء مایعه واز بعضی منع از نماز کردن در
جامه که عمل مشرکین باشد واشهر بلکه اظهر نیز عدم منع است هرگاه معلوم نباشد ملاقات
برطوبت لکن احوط اینست که بدون تطهیر در چنان جامه نماز نکنند هر یک از نمازهای

پنجگانه را دو وقت است بنابر مشهور واظهر یکی وقت فضیلت است که کردن نماز در ان وقت
ثوابش بیشتر است ودیگری وقت اجزاء است یعنی کردن نماز در ان وقت مجزی است یعنی مسقط
تکلیف است اما ثوابش مثل وقت اول نیست اول وقت نماز ظهر اول
زوال افتاب است از دایره نصف النهار وشناخته میشود ان بزیاد شدن سایه قبل از
انکه بمنتهای نقصان رسیده باشد در بلادی که سایه شاخص قبل از زوال تمام نمیشود وبه پیدا
شدن سایه بعد از معدوم شدن ان در بلادی که سایه در انجا قبل از زوال تمام میشود
واخر وقت فضیلتش ان وقتی است که سایه هر شاخصی مثل ان شود واخر وقت اجزاء ان
ممتد است تا بماند بغروب افتاب انقدر زمانی که نماز عصر را توان کرد از برای مختار و
مضطر هر دو واقرب استحباب تاخیر ظهر است تا بگردد سایه بعد از زوال بمقدار دو قدم یعنی
دو هفت یک شاخص زیرا که غالب قامت هر انسانی مساوی هفت قدم خود میباشد و وقت
اول نماز عصر بعد از فراغ از نماز ظهر است وممتد است وقت اجزاء نماز عصر تا غروب افتاب
ووقت فضیلت ان ممتد است تا بگردد سایه هر چیزی دو مثل ان واول وقت مغرب غروب افتاب
است ونزد الحمره مشرقیه علامة غروب افتاب است از افق ربع مسکون بلکه از افق زمین
واما زوال شعاع از اشجار وابنیه عالیه هر چند پس ان علامة غروب افتاب است از افق ان
بلد واقرب اینست که کردن نماز مغرب در نزد غروب از افق بلد جایز است ووقت
فضیلت ان ممتد است تا وقتیکه شفق یعنی سرخی سمت مغرب فرو نشیند واما وقت دوم ان
که وقت اجزاء است پس ان باقی است بنابر مشهور تا بعد از انکه بمقدار چهار رکعت بنصف
شب مانده باشد واولی اینست که هرگاه از نصف شب گذشته باشد دیگر نیت اداء وقضا

در مغرب وعشا نکند ووقت اول نماز پس بنابر اشهر واقوی بعد از فراغ از نماز مغرب است تا ثلث
شب وبعضی گفته اند که اول وقت ان بعد از ساقط شدن سرخی سمت مغرب است وعمل
باین افضل است واخر وقت دویم ان نصف شب است بنابر مشهور واقوی ووقت اول نماز
صبح طلوع صبح دویم که انرا صبح صادق گویند تا خوب روشن شود ووقت دویم ان باقی است تا افتاب
طلوع کند در بیان اوقات نوافل شبانه روزی است اول وقت نافله ظهر زوال افتاب است
ومشهور اینست که ممتد است وقت ان تا انکه سایه بعد از زوال بمقدار دو قدم شود ووقت
نافله عصر بعد از فراغ از نماز ظهر است ومشهور اینست که وقت ان ممتد است تا انکه سایه
بعد از زوال بمقدار چهار قدم شود ومراد از قدم هفت یک شاخص است وافضل تعجیل است در
اول وقت واخر وقت فضیلت همان وقتیست که از نوافل فارغ شود وفریضه را در وقت فضیلت
در یابد یعنی تمام فریضه را در اخر وقت فضیلت خود ادا نماید واینها اخر وقت فضیلت نافله است
وبعد از انهم تقدیم جایز است لکن تاخیر افضل است واولی اینست که از اخر وقت فضیلت
که گذشت دیگر قصد اداء وقضا نکند ووقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال حمره
مغربیه وجز نیست که انرا توان کرد مادامیکه وقت مغرب باقی است لکن در صورت زوال
حمره افضل تاخیر است از عشاء ووقت وتیره بعد از نماز عشاء است وممتد است با متداد وقت
عشاء ووقت نافله شب بعد از گذشتن نصف شب است واول وقت نافله صبح بعد از فراغ
از نماز شب است بنابر اشهر واقرب ممتد است وقت ان تا ظهور سرخی قبل از افتاب وهرگاه
کسی مشغول نافله شب شود ومظنه تعارض وقت واتفاقا چنین شود که در اثنای نمازها صبح شود هرگاه
چهار رکعت انرا بجا اورده صبح شود تمام میکند نافله شب را مخففه یعنی بحمد تنها وبیک ذکر رکوع وسجود وقنوت

مختصری اکتفا مینماید وهرگاه چهار رکعت تمام نشده صبح شود نافله صبح را می کند وبعد از ان نماز صبح
را وبعد از ان باقی مانده نوافل شب را قضا می کند وهرگاه داند که وقت گنجایش نوافل شب را
تمام ندارد اکتفا کند بوتر ونماز نافله صبح را بعد از ان می کند وبعد از نماز صبح نوافل شب را قضا
می کند وجایز نیست که قضای وتر هم در این صورت مستحب باشد وظاهر اینست که مراد از وتر در
اینجا شفع ووتر باهم باشد قضا کرده میشود فرایض در هر وقتی که باشد مگر
در وقتی که وقت نماز حاضره تنگ شده باشد که در ان وقت باید حاضره را مقدم داشت
وقضای نوافل نیز چنین است علی الاظهر واظهر نیز اینست که جایز است نافله کردن
برای کسی که قضای نماز واجب بر ذمه داشته باشد در صورتیکه نافله کردن مانع از قضا کردن
نماز واجب نباشد ومشهور اینست که حرام است کردن نماز نافله در وقت نماز واجب
مادامیکه واجب را نکرده است بغیر نوافل یومیه که انها را در وقت فرایض می توان کرد پس احوط
ترک ان است واجب است استقبال کعبه یعنی رو بخانه کعبه ایستادن از برای کسیکه
مشاهده نماید انرا یا ممکن باشد برای او علم بعین خانه وواجب است رو بجهت خانه کعبه ایستادن
از برای کسانیکه دور باشند از خانه کعبه وممکن از علم نیستند واز برای نوافل مستحب است رو بقبله بودن
واقرب جواز نافله کردن است در حال سواری در سفر وحضر با ضرورة واختیار وهم چنین است
در حال پیاده رفتن ودر صورتیکه متمکن نباشد از علم بقبله اعتماد میشود بعلامات مفیده
ظن واز جمله علامات ان برای اهل خراسان عراق وکسانیکه در سمت انها میباشند مثل اهل
خراسان اینست که بگردانند جدی را پشت منکب راست ومشرق را بجانب چپ ومغرب را
بجانب راست وافتاب را در نزد زوال برابر راست ومراد از جهة کعبه سمت ان فضائیست

ان ترک الوسواس عن خاطرک و المقصود حاصل ان شاء الله

که کعبه دران واقع است از تحت زمین تا باسمان و از جمله امارات مفیده ظن که جایز است اعتماد
بر انها محراب مساجد مسلمین است و قبور ایشان و از ان جمله خبر دادن دیگری بعقیده هر چند یک
نفر باشد عادل بلکه عدالت هم شرط نیست همینکه ظن از قول او حاصل شود کافی است و بالجمله هرگاه
تحصیل علم ممکن باشد بر او اکتفا بظن نکند و هرگاه راه علم مسدود باشد جایز است اکتفا بظن
خصوصا بامارات مذکوره و هرگاه تحصیل علم یا ظن هیچ یک از برای او ممکن نباشد جهة قبله هیچ وجه
از وجوه اظهر این است که بیک نماز بکند بهر سمت که خواهد کسیکه تحصیل ظن بسمت قبله نموده نماز
کند اگر و بعد ظاهر شد که خطا کرده است پس اگر پشت بقبله نماز کرده است اقرب این است که در
وقت اگر خطای او ظاهر شود اعاده میکند اما در خارج وقت قضا واجب نیست و اما هرگاه رو بمشرق
یا رو بمغرب نماز کرده است پس او اعاده میکند هرگاه خطای او در وقت ظاهر شود و وقت اعاده نماز
باقی باشد و اما هرگاه وقت منقضی شده باشد قضا کردن واجب نیست و اما هرگاه انحراف او در
مابین مشرق و مغرب بوده است بر او اعاده هم واجب نیست و اما هرگاه در اثنای نماز عالم شود بخطای
خود پس اگر انحراف او در مابین مشرق و مغرب است میگردد و رو بقبله میکند و نماز او صحیح است
و هرگاه پشت بقبله یا رو بمشرق یا رو بمغرب ایستاده است اعاده میکند نماز را و چون با ملاحظه وقت تنگ
باشد که نتواند در وقت اعاده کند و اظهر این است که کسیکه از روی فراموشی و سهو بغیر قبله نماز
کرده باشد نیز حکمش همین است

در لباس نمازگذار است و در ان چند مطلب است

واجب است پوشیدن عورت در نماز و این اجماعی است بلکه شرط صحت نماز بودنش نیز اجماعی است
پس هرگاه کسی با امکان و قدرت متعمدا مکشوف العورة نماز کند نماز او باطل است و اظهر این است
که هرگاه نداند که عورة او پیداست کلا یا بعضا ضرر ندارد و همچنین هرگاه بداند اولا ولکن فراموش
کند

کند پوشیدن عورت را و بعد از ان متذکر شود بر او اعاده و قضا واجب نیست و اگر در اینصورت
در اثنای نماز متذکر و عالم شود واجب است که فورا بپوشاند اگر اخلال کند در اینصورت نماز او
باطل است و عورة قبل و دبر است و از جمله عورت است تخمهای و در ان نیز بنابر اشهر و اقوی و
معتبر پوشیدن رنگ است و در حجم خلاف است از بعضی اخبار ظاهر میشود که معتبر نباشد
و احوط این است که چنان بپوشد که حجم نیز ظاهر نباشد در حال اختیار اما زنان پس اقوی
این است که جسد زن آزاد کلش عورت است و واجب است پوشیدن ان در حال نماز سوای
رو و دستها از مچ تا سر انگشتان و پاها از مفصل ساق تا سر انگشتان و مراد از رو در اینجا
ان چیزیست که اطلاق رو بر ان میشود عرفا نه انقداری که واجب است در وضو شستن ان
و اظهر در نظر حقیر نیز وجوب پوشانیدن گردن است و اما مو و گوشها احوط پوشیدن انهاست
و شهید وجوب انها را اقرب دانسته است و در زینتهای ان و جایز است از برای کنیز سر برهنه
نماز کردن واجب است ستر و پوشیدن عورة بجامه پاک که مملوک مصلی باشد عینا یا منفعة
و جایز است که نماز کرده شود در جامه که بافته شده باشد از انچه از زمین میروید و جایز است
پوشانیدن عورت ببرگ درخت و گیاه با وجود جامه نیز و هرگاه بهم نرسد از انها چیزی پس اگر
تواند شد که بگل بچسبد و چنان ساتر بگل او در که در حال نماز از هم نپاشد و ساتر رنگ
و حجم عورت باشد در رکوع و سجود صحیح بکند چنان کند و ظاهر این است که با وجود جامه و برگ درخت
و گیاه نیز توان بان اکتفا کرد ولکن احوط تقدیم انهاست و اگر انهم ممکن نباشد و تواند
که بگل رنگ عورت را بپوشد هر چند حجم ان نمایان باشد مثل نوره مالیدن پس احوط این است
که رنگ را بپوشد بان و نماز را بدون ان نکند بلکه ظاهر این است که بگوییم واجب است پوشانیدن بان

فی طلب شیئا و جد و جد الکل مجتهد نصیب لاتخف ولاتحزن

جایز نیست نماز کردن در جامه که از پوست حیوان حرام گوشت باشد هر چند تذکیه
شرعی دران بعمل امده باشد مگر خز که نماز کردن در مو ان بلاخلاف صحیح است و همچنین
در پوست ان علی الاشهر الاظهر و در سنجاب جواز نماز کردن با سنجاب بشرط تذکیه و اما در صورت
علم بمردار بودن ان پس محل اشکال است و اشهر این است که فرقی نیست در عدم جواز نماز بجامه که از
پشم یا مو یا کرک حیوان حرام گوشت باشد مابین ساتر عورة بودن یا ساتر عورة نبودن
ان مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر ان و همچنین اشهر این است که با خود داشتن اجزاء
ان نیز مبطل نماز است هر چند جامه نباشد مثل موی گربه و روباه و عاج و پیرمار و غیر اینها
هرگاه عمدا با انها نماز کرده باشد و باید دانست که مراد از ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم حیوانیست
که گوشت و لحم داشته باشد که خوردنی باشد از قبیل مور و چه و پشه و زنبور نباشد پس
نماز کردن در موم عسل و امثال انها ضرر ندارد و همچنین مراد غیر انسان است پس نماز کردن
در عرق و چرک و ناخن و موی انسان هر چند از غیر خود او باشد ضرر ندارد
حرام است پوشیدن ابریشم خالص بر مردان و مبطل نماز است برای ایشان بخلاف زنان
و این در جامه ایست که ساتر تواند شد و اما غیر ان مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر ان
پس در ان خلاف است و اقرب این است که در اینها نیز منع باشد خصوصا در حال نماز و مکفوف
کردن جامه بابریشم پس اظهر در ان عدم منع است و عدم مبطل بودن نماز است و احوط
این است که از مقدار چهار انگشت علاوه نباشد و اما تکمه و همین و قیطان که در جامه
دوزند پس جواز در انها واضح تر است و همچنین جایز است پوشیدن و نماز کردن برای مردان
نیز در جامه که از ابریشم و غیر ان بافته باشند لکن باید غیر ابریشم بمقداری باشد که مستهلک
نباشد

نباشد در ابریشم و صادق نباشد بر ان که حریر محض است عرفا و احوط این است که غیر ابریشم از ده
یک کمتر نباشد و هرگاه تار و پود باتمام غیر ابریشم باشد بسیار خوب است و هرگاه راه راه باشد جامه که
یک راه حریر محض باشد و راه دیگر غیر حریر نیز خوب است بلکه یک راه و دیگر هم هرگاه خلیط هم باشد ضرر
ندارد و اما بشرطی که عرفا انرا حریر محض نگویند بلکه بگویند مخلوط است و اما هرگاه جامه دوخته باشند
از قطعات متخالفه که بعضی از ان قطعات حریر محض باشد دران اشکال است و احوط اجتناب
است و همچنین هرگاه ابره تنها یا استر تنها حریر باشد نیز دران اشکال است و احوط بلکه
اظهر اجتناب است و اما بر روی فرش حریر نشستن و بر روی ان خوابیدن پس ضرری ندارد و ظاهر
این است که خلافی دران نباشد و اما نماز کردن بر روی ان پس دران خلاف است و اظهر
جواز است ولکن احوط ترک ان است حرام است پوشیدن طلا از برای مردان
و خلافی در این نیست و خلاف مشهور است در نماز کردن در جامه طلایی که ساتر عورت نباشد
و اما با خود داشتن از برای مردان پس ظاهر این است که دلیلی نباشد بر حرمت ان خواه
سکه دار باشد و خواه بی سکه و خواه در حال نماز باشد و خواه در غیر حال نماز و در صورتیکه جدا
کردن از خود مظنه تلف یا خوف تلف بر ان از جهة فراموشی یا غیر ان پس احتیاط کردن
هم در این جا بهمین صورت است و مکروه است نماز کردن در چیزی که پشت پا را بپوشاند و ساق نداشته
باشد از قبیل جوراب زنانه و نیم ساق و گیوه و کفش و امثال انها بنابر قول اکثر علما و احوط ترک
ان است و اما بطلان صلوة بان پس ندیدیم تصریحی از علما دران و حکم بان مشکل است
ولکن احوط این است که بان نماز نکند جایز و صحیح است نماز در هر مکانی که مملوک
مصلی باشد عین ان یا منفعت ان را مالک بعقد شرعی بوده باشد یا ماذون باشد از مالک



این است که در بالای سر و پایین سر و پایین پای امام ع نیز نه ایستند در حال نماز بنحوی که در مساوی امام باشند و اکثر علما قایلند بکراهت نماز کردن در جادها بلکه مطلق میان راهها و بعضی قایل بحرمت اند و اظهر قول اکثر است و مکروه است نماز کردن در دکانی که در سمت قبلهٔ ان صورتها باشد بلکه گفته اند که در خانه که در ان صورتها باشد و بعضی حرام دانسته اند و ابو الصلاح گفته است که جایز نیست نماز کردن رو بان ن مواجه در و بدر گشاده اما دلیل ان معلوم نیست و کافی است قول او از برای حکم بکراهت و مکروه است نماز کردن رو بشمشیر برهنه و امثال ان از اصلح و حرام دانسته اند انرا بعضی

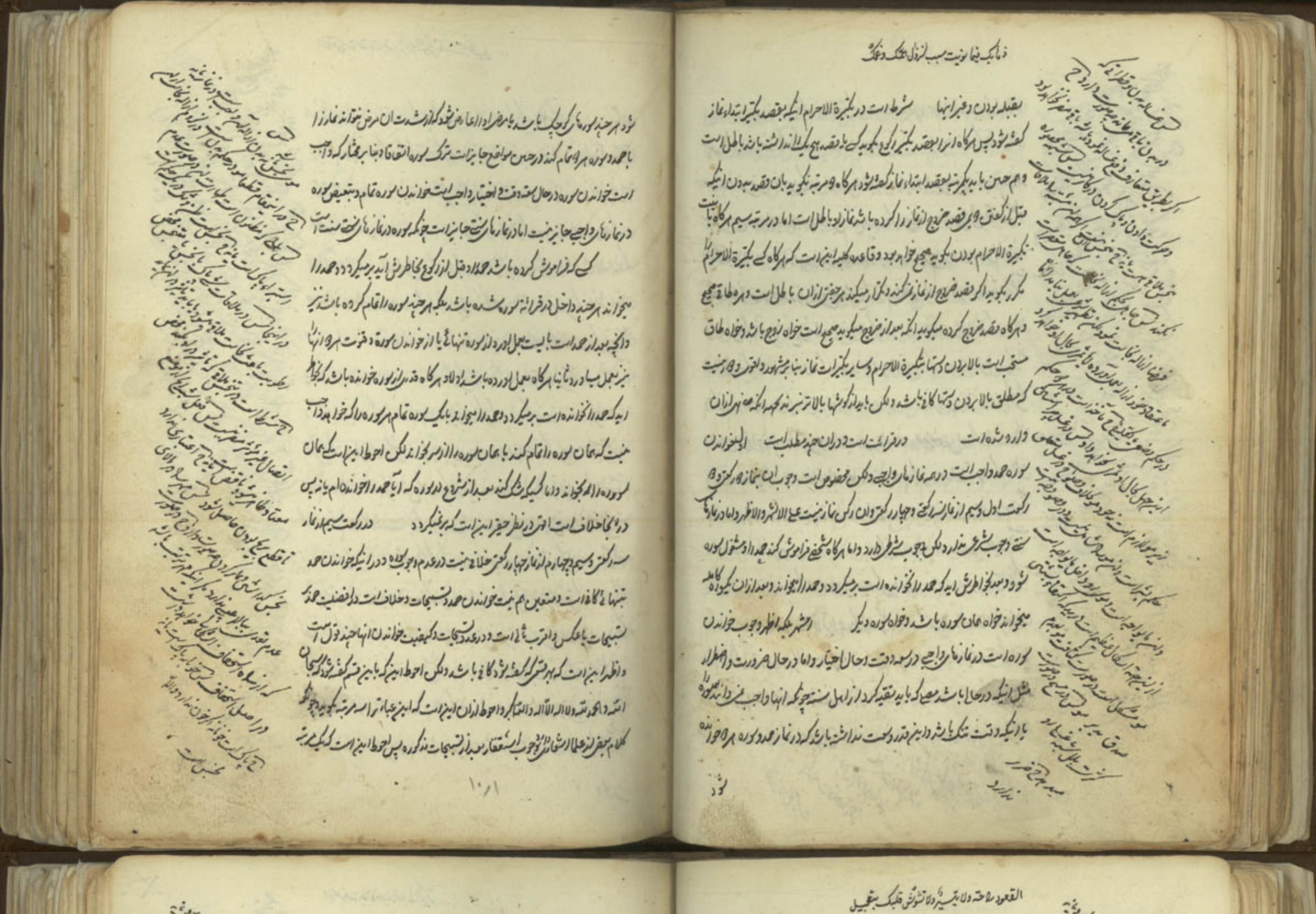
در اذان و اقامه است جایز نیست گفتن ان در غیر فرایض یومیه و نماز جمعه و بر ان دعوی اجماع علمای اهل اسلام شده است و اما در وجوب و استحباب انها در نماز یومیه و جمعه پس خلاف است و مشهور و اقوی استحباب است از برای همه انها ساقط است اذان در چند موضع اول در نماز عصر و عشا هرگاه کسی خواهد جمع کند انها را با ظهر و مغرب و حد جمع از قرار یکه صاحب کفایه از ابن ادریس نقل کرده است اینست که در مابین انها نافله نکند و اما تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و ادعیه پس مستحب است و مانع جمع نیست و انچه گفته اند حسن است اما هرگاه فاصله بسیاری بهم رسد در مابین ان نمازها هر چند نافله نکند اذان ساقط نیست و خلاف است در میان علما دریم در نماز عصر روز عرفه در عرفات و در نماز عشا شب عید در مزدلفه و خلاف است در میان علما در اینکه سقوط اذان در این مواضع بر سبیل رخصت است یا حرام است و بعضی قایل بحرمت شده اند در عصر جمعه و در عصر عرفه و عشا مزدلفه و این در نظر حقیر هم اظهر است سیم کسیکه میخواهد نمازهای بسیار را که از او فوت شده است قضا کند در یکوقت پس از برای اول اذان میگوید و بعد از

رخصت است یا نه پس احوط ترک ان است چهارم کسیکه در سفر باشد مجزی است از برای او اقامه در هر نمازی و مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید دارد در اقامه خصوص بعد از قد قامت الصلوة هرگاه اذان و اقامه را ترک کرده باشد کسی و داخل نماز شده باشد عمدا یا نسیانا نماز او صحیح است و اعاده در کار ندارد لکن جایز است که دست بردارد از نماز و اذان و اقامه را بگوید و شروع در نماز نماید ما دامیکه داخل رکوع نشده است جایز نیست گفتن اذان قبل از وقت نماز مگر در صبح که مشهور جواز تقدیم ان است بر صبح اما ان اذان صبح نیست که بان توان اکتفا کرد از برای نماز صبح

در چیزهایست که معتبرند در ماهیت نماز و در ان چند فصل است

واجب است قیام در نمازهای واجب با قدرت بر ان بلاخلاف بلکه رکن است و لکن مختلف است بحسب احوال قیام در حال تکبیرة الاحرام رکن است و هم چنین قیام متصل برکوع و اما قیام در حال قرائت پس واجب است اما رکن نیست و قیام در حال قنوت مستحب است و مراد از رکن بودن قیام متصل برکوع این است که باید از قیام سرازیر شود با قدرت و اختیار پس هرگاه کسی بجهت درد شکم یا ازار دیگر در حال قرائت خم شود یا بنشیند و بعد از تمام قرائت از حال خود بغهد که میتواند راست بایستد و برکوع رود واجب است بعد که راست بایستد و بعد سرازیر شود برکوع و هرگاه ترک کند راست ایستادن را و همچنان یا نشسته رکوع کند نماز او باطل است خواه عمدا ترک کند ان را و خواه سهوا و حضور ندارد خم شدن بجهت درد کمر و امثال ان و میل کردن بطرف راست و چپ هرگاه بی اختیار باشد مثل اینکه باد تندی بوزد و او را میل بدهد یا دیگری او را میل بدهد بچپ و بسیار پس ان موجب بطلان نیست ظاهرا و مشهور این است که استقلال نیز واجب است در حال نماز اختیار را پس جایز نیست اعتماد کردن بدون ضرورة بر دیوار یا چیز دیگر بلکه چنین که هرگاه ان





استغفار هم بعد از تسبیحات بگویند اگرچه بهمین قدر باشد که بگویند استغفرالله   بدانکه در
اینجا چند فایده است که در اکثر کتبها مذکور نیست و بتنبیه بر انها ضرور است   اینکه ایا واجب است
ترتیب در تسبیحات یا جایز است تقدیم و تاخیر در اذکار در ان دو قول است اظهر ثانی است
ولکن احوط عمل بقول اول است   هرگاه کسی فراموش کرده باشد حمد را در دو رکعت
اول ایا جایز است از برای او نیز که در دو رکعت اخر تسبیحات را بگوید یا واجب است بر او که
حمد را بخواند مشهور اول است لکن اولی این است که حمد را بخواند از برای انکه نمازش خالی از
حمد نباشد   ایا جایز است در دو رکعت اخرین در احدهما حمد بخوانند و در دیگری تسبیحات
یا نه ظاهر جواز ان است   در ذکری گفته است که بسم الله از اجزای تسبیحات در کار نیست
و اقرب این است که نیست هم نیست در اینجا اما اگر بگوید باکی نیست   هرگاه مصلی
شروع کند در قرائت یا تسبیح عمدا ایا جایز است عدول از ان به دیگری در ان دو وجه است احوط
عدم عدول است و اما هرگاه شروع کند در یکی از انها بدون قصد پس ظاهر این است که جایز است
که انرا اتمام کند و کافی است زیرا که در نیت قصد احدهما درج است پس قصد نماز مغنی است
از قصد اجزاء او   هرگاه شک کند کسی در عدد تسبیحات بنا را بر اقل میگذارد   ایا مستحب
است تسبیحات را زیاده از سه بار گفتن شهید در ذکری از ابن عقیل نقل کرده است که او
گفته است که میگوید تسبیحات اربع را هفت مرتبه یا پنج مرتبه و ادنی ان سه مرتبه است و در اکثر
دعاها نیست متابعت کردن این شیخ عظیم الشان در استحباب تکرار ذکر چند ایستاد
واجب است قرائت حمد و سوره بر وجهیکه نازل شده است یا امکان نیز باید بلفظ عربی خوانده
شوند و حروف انها از مخارج خود ادا شوند و در لغات شود ترتیب ما بین حمد و سوره بلکه باید ایات

وکلمات

وکلمات حمد و سوره را بترتیبی که نازل شده اند بخوانند پس هرگاه عمدا اخلال شود بچیزی از انها نماز
باطل است هرچند بحرفی از حروف انها باشد اگرچه ترک تشدیدی باشد زیرا که تشدید نیز
حرف است با زیادتی ادغام و اما هرگاه از روی فراموشی اخلال شده باشد پس مادامیکه برکوع
نرفته است اگر تدارکش اید باید تدارک انرا بکند و هم چنین است حکم هرگاه اخلال بحرکات و
سکنات اعرابیه یا بنائیه شود یعنی هرگاه کسی زیر و زبر و پیش و جزم حروف الحمد و سوره را تغییر
دهد خواه از حروف اواخر کلمات باشد و خواه از حروف اوایل و اواسط انها نماز باطل است
در صورت عمد و در صورت نسیان باید تدارک انها بشود مادامیکه بحد رکوع نرسیده باشد و در
صورتیکه تغییر انها باعث تغییر معنی لفظ و کلمه بشود اتفاقا مبطل است در صورت عمد و در صورتیکه
باعث تغییر معنی نشود مشهور بطلان ان است و اما انچه که علماء قرائت واجب دانسته اند غیر از
انچه مذکور شد پس مشهور و اظهر عدم وجوب انها میباشد و فقها انها را واجب ندانسته اند
مگر ادغام صغیر و مد متصل را که شهید در مسالک حکم بوجوب انها کرده است لکن مشهور و اظهر
استحباب انها هم میباشد و مراد از ادغام صغیر این است که حرف اول از مثلین یا
متقاربین و یا متجانسین ساکن باشد و حرف دوم متحرک خواه در یک کلمه مجتمع باشند و خواه در
دو کلمه و واجب است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول هر یک از حمد و سوره زیرا که این ایه ایست
از انها   شرط است در صحت قرائت موالات بلا خلاف و انچه از عبارات ایشان ظاهر
میشود که بالاتفاق از اخلال بموالات و مبطل نماز میدانند این است که در اثنای خواندن حمد و سوره بنا
بر قول بوجوب ان چنانکه مشهور و اظهر است در مابین کلماتیکه بهم اتصالی دارند بحسب معنی مثل
مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف و معطوف و معطوف علیه و عامل و معمول بخوانند چیزی را



از اعزمت فاقعه تعالی البرکة

که خارج از ان سوره باشد هرچند از سوره دیگر قران باشد بلکه همین که محل خواندن ان چیز
نباشد هرچند از همان سوره باشد محل ابطالات است بلکه این قسم خواندن در بعضی از فقرات
موجب تغیر معنی هم میشود از ان جهت نماز باطل میشود در صورتیکه در مقام خود تدارک انرا نکند
یعنی تقدیم و تاخیر کردن فقرات و کلمات و اختلال عبارات در صورتی مبطل است که با تمام قرائت
باقی است بر نگردد و تدارک انرا بوجه صحیح نکند و اما هرگاه برگردد در محل خود تدارک انرا
بکند نماز باطل نمیشود و باید دانست که بعضی چیزها بالخصوص رسیده است تجویز انها در اثناء
قرائت خواه در نماز و خواه در غیر نماز در ما بین ایات مثل دعا کردن از برای امور مباحه و
طلب کردن رحمت در نزد ایه رحمت و استعاذه نمودن از عذاب در نزد ایه عذاب و یرحمک
الله گفتن در وقت عطسه کردن غیر و الحمد لله گفتن در هنگام عطسه کردن خود و جواب سلام
گفتن و سبحان الله گفتن از برای اعلام غیر پس اینها محل ابطالات نیستند نماز بسبب اینها باطل
نمیشود هرچند حمد و سوره که این امور در اثناء انها واقع میشوند اعاده نشوند قبل از رکوع و هم چنین
محل ابطالات است سکوت طویل در اثناء قرائت و موجب بطلان نماز است نیز هرگاه بحدی
باشد که از مصلی بودن خارج شود   مشهور حرمت گفتن امین است در نماز و اظهر هم
همین است و تصریح کرده اند بعضی بر اینکه خلافی نیست در اینکه جایز است قنوت ببعضی ایات
قرانیه مشهور عدم جواز خواندن سوره هائیست که سجده واجب دارند و اما در نمازهای سنتی خواندن
ان سوره ضرر ندارد زیرا که زیادتی سجده در نافله مغتفر است و باید دانست که وجوب سجده فوریست
یعنی همینکه ایه سجده تمام شد باید بعمل اورد بدون تامل هرچند سواره باشد و سواره هرگاه تواند سر را
بر موضعی بگذارد و سجده کند چنان کند و الا اشاره کند و سجده واجب است بر کسیکه خود ایه

سجده

سجده را بخواند یا گوش بدهد بان کسی که ایه سجده را میخواند و اما در صورتیکه بگوشش او رسیده
باشد بی اختیار در وجوب ان خلاف است احوط این است که بقصد قربت تنها انرا بعمل بیاورد
مشهور وجوب جهر است در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و دو رکعت
اول عشا و وجوب اخفات است در بواقی و اظهر قول مشهور است و حد جهر این است که
جوهر صدا ظاهر شود و اما خود شخص باید بشنود در صورتیکه سامعه اش عیبی نداشته باشد
و هرگاه عیب داشته باشد باید بتقدیر بگردد بدانکه در اینجا چند فائده است که ذکر انها در کار است
اول اینکه مرد هرگاه اخفات کند در موضع جهر یا بعکس از روی جهل یا نسیان اعاده بر ان
واجب نیست و گفته اند که این مذهب اصحاب است و ظاهر این است که هرگاه بخاطرش اید قبل
از رکوع نیز واجب نباشد اعاده دوم فرقی نیست ظاهرا ما بین ادا و قضا در وجوب جهر
سیم مشهور استحباب جهر است در اذکار و قنوت در رکوع و سجود و تشهد بر امام و کراهة ان بر ماموم
و تخییر بر منفرد   مشهور و اقوی استحباب جهر بسم الله الرحمن الرحیم است در وقت خواندن
حمد و سوره یا حمد تنها در جائیکه جهر واجب نیست مشهور استحباب جهر است در نماز جمعه و ظهر جمعه مطلقا
و احوط ترک ان است در ظهر جمعه از برای امام و منفرد   جایز است عدول از
سوره دیگر هرگاه از نصف تجاوز نشده باشد مگر از سوره قل هو الله احد و سوره قل یا ایها
الکافرون و جواز عدول اعم است از اینکه عمدا شروع کرده باشد بسوره اول یا سهوا و مشهور
این است که حرام است عدول از توحید و جحد بسوره دیگر و اظهر قول مشهور است و عدم جواز از
ان دو سوره بسوره دیگر مقید نیست بتجاوز از نصف یا برسیدن بنصف نیست پس مجرد بسم الله گفتن
بقصد انها نمیتوان عدول کرد بسوره دیگر و باید دانست که کسیکه میخواهد عدول کند از سوره

۱۰۴

لا تعمل فیما لویت و طلبت فانه واسع

بسوره دیگر باید که بسم الله الرحمن الرحیم را اعاده کند و بقصد سوره دوم بگوید و باید دانست
که در بعضی مواضع عدول از سورة بسوره دیگر واجب میشود مثل اینکه مصلی شروع کرده باشد بسوره
و در اثنا ان خواندن سوره یا تمام را فراموش کرده باشد یا قدری از ان را فراموش کرده باشد
و بخاطرش نیاید یا اینکه در اول که شروع کرد چنین میدانست که در حفظ او هست ان سوره
بعد از انکه قدری را خواند فهمید که باقی را فراموش کرده است یا قدری از انرا فراموش کرده
است در چنین صورتی واجب است که عدول کند از ان سوره بسوره دیگر و گفته اند که همچنین است
که عدول بسوره قل هو الله احد بکند و هم چنین در صورتیکه شروع کرده باشد بسوره طولانی
و در اثنای سوره برا و معلوم شود که هرگاه خواهد سوره را اتمام کند وقت منقضی میشود در اینجا نیز واجب
است عدول بسوره کوچک   بسم الله الرحمن الرحیم هر سوره جزء ان سوره است پس جایز
نیست که کسی انرا بقصد سوره معینی بخواند و بعد از ان سوره دیگر بخواند بدون اعاده بسم الله الرحمن
الرحیم بقصد سوره دوم خواه از سوره اول قدری خوانده باشد و یا هیچ نخوانده باشد و هم چنین جایز
نیست که بسم الله الرحمن الرحیم را بگوید بی قصد و بدون قصد سوره معینی و شروع کند بخواندن یک سوره
و لکن واجب نیست تعیین سوره قبل از شروع در قرائت بلکه هرچند که مصلی فارغ شود از حمد و
بسم الله الرحمن الرحیم را بقصد سوره معینی بگوید و بخواند همان سوره کافی است هرچند قبل از قرائت
تعیین نکرده باشد خواندن ان سورة را بلکه هرچند قصد سوره خواندن را مطلق نکرده باشد یا قصد
خواندن مطلق سوره داشته باشد بلکه هرچند قصد سوره معینی را کرده باشد و بعد سهوا بسم الله
را بقصد سوره دیگر بگوید و ان سوره دیگر را بخواند کافی است بلکه هرگاه قصد بخواندن سوره
معینی داشته باشد و بعد سهوا بسم الله را بقصد همان سوره بگوید و بخواند کافی است خلاصه

کلام

کلام این است که تعیین سوره قبل از قرائت حمد و در اثنای قرائت ان بلکه قبل از شروع در
قرائت سورة نیز در کار نیست بلکه واجب است که بسم الله را بقصد سوره معینی بگوید و همان
سوره را بخواند و عدول نکند از ان سوره بسورة دیگر بدون اعاده بسم الله نکند و باید دانست که
گفتن بسم الله بقصد سوره معینه اقسام دارد اول اینکه در ابتدای شروع به بسم الله قصد کند خواندن
سوره معینی را دوم اینکه سوره که او عادت است بخواندن او در واقع معین باشد یعنی منحصر باشد
بیک سوره سیم اینکه بحسب عادة معین باشد خواندن ان سوره برای او مثل اینکه کسی قرار
داده باشد بر خود که همیشه در رکعت اول سوره قدر بخواند و در رکعت دوم سوره توحید چهارم
اینکه بحسب نذر بر خود معین کرده باشد خواندن سوره معینه را هرگاه قائل بشویم بصحت این
این نذر پس در همه این صورتها بسم الله بقصد سوره معینه گفته شده است و تعیین سوره در ان
ها نشده است قبل از قرائت مگر در صورت اول و انهم ممکن است تصور شود بدون تعیین
و سنت است خواندن سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و در ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته اند خواندن
انها را در انها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است   در رکوع
است و ان از جمله ارکان نماز است و واجب است در هر رکعتی یک مرتبه مگر در نماز ایات که در
انها در هر رکعتی پنج مرتبه واجب است چنانکه مذکور خواهد شد و در حد ان خلاف است بعضی گفته اند
که باید خم شود بقدری که ممکن بوده باشد که کف دستها بزانوها برسد و قول دیگر این است که هرگاه
خم شود بقدریکه ممکن باشد که سر انگشتان بزانوها برسد کافی است و وجوب زیاده بر این اگر
چه در نزد حقیر ثابت نیست لکن احوط عمل بقول اول است و معتبر شخص مستوی الخلقه است
و گذاشتن دستها بر زانوها واجب نیست بلکه سنت است و معتبر است در ان نیت نیز

باید خم شود بمقدار مخصوص بقصد رکوع هرگاه بان مقدار خم شود بدون قصد رکوع رکن بعمل نیامده و هم چنین هرگاه خم شده باشد کمی بمقدار رکوع اما نه بقصد رکوع بلکه بقصد دیگر مثل مار و عقرب کشتن یا حاجت دیگر و بعد دران حال قصد رکوع بکند کافی نیست بلکه باید راست شود و دو دست بایستد و بعد ازان بقصد رکوع خم شود تا حد رکوع و واجب است دران بعد از تحقق مسمی چند چیز اول ذکر است و احسن و احوط دران یک تسبیح کبری است و یا سه صغری در حال اختیار و اما در حال اضطرار پس دران یک سبحان الله کافی است دوم طمانینه بقدر ذکر واجب سیم و چهارم سر برداشتن از رکوع و راست ایستادن و طمانینه بجا آوردن است و هرگاه کسی عاجز باشد بسبب درد پا از اینکه بمقدار مخصوص خم شود واجب است بر او که خم شود بمقداری که تواند خم و اما هرگاه کسی خلقتش مثل راکع باشد از پیری یا از جهة آزاری پشت او خمیده باشد باشد بطوری که مثل راکع بعضی گفته اند که واجب است بر او که در حال رکوع اندکی خم تر شود تا فرق حاصل شود ما بین حال قیام و حال رکوع او و بعضی دیگر گفته اند که سنت است اینجا خم شدن بر او چنان کسی واقرب بقول دوم است بلی هرگاه ممکن باشد بر چنان کسی بعد از عصا رجوع کند در حال قیام قدری خم شدن والا در حال رکوع بجهة راکع خم شود واجب است بر او که این عمل را بکند و سنت است تکبیر قبل از رکوع در حالیکه راست ایستاده است بنا بر قول مشهور علما و این اقوی است

در سجود است و دران چند مطلب است واجب است در نماز ما در هر رکعت دو سجده و آن دو تا با هم یک رکن اند بوجود تحقق سجده حاصل میشود دخول در رکن پس فوت میشود بسبب ان محل عود برای تلافی ما فات اما هر یک سجده را فراموش کند که تدارکش نیاید تا داخل رکوع شود پس نماز او باطل نمیشود بلکه قضا را بجا آورد بعد از سلام دادن هرگاه دو سجده سهو هم بعمل

بیاورد بقصد قربت تنها ما نیز احوط است و هم چنین زیاد شدن یک سجده نیز موجب بطلان نیست و احوط بر اعادۀ نیز و سجده سهو است واجب است سجود بر هفت موضع اعضا اول پیشانی است و در زمینت که سعیدین ما بین ابروها نیز داخل پیشانی باشد و اشهر بلکه اظهر این است که مسمای رسانیدن پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجده کردن بر ان کافی باشد هر چند بمثل سواک و دسته یا درم باشد و احوط این است که بچیزی کمتر از درهم باشد سجده بکند و احوط ازان این است که تمام پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و هرگاه در پیشانی نماز گذار دمل باشد مثلا که نتواند انرا بر زمین بگذارد گودالی بکند بقدری که تواند آن چیز را داخل کند دران و پیشانی بر زمین قرار بگیرد و هرگاه باین نحو ممکن نباشد بر جبین راست سجده میکند هرگاه آنهم ممکن نباشد بر جبین طرف چپ سجده میکند و هرگاه بان هم ممکن نباشد واجب است که بجای خود سجده کند و مهما امکن سعی نماید در این صورت که بر پوست جای سجده واقع شود نه بر موی ریش و هرگاه ممکن نباشد سجده بر هیچ یک از امور مذکوره در این صورة اشاره برای سجود دوم و سیم کف دستها است و ظاهر این است که در انها نیز مسمی کافی است و واجب است که باطن انها را بر زمین بگذارند و باطن انگشتها را هرگاه بر زمین بگذارند بنحوی که مسمای سجود بعمل بیاید ظاهر این است که کافی باشد و واجب نباشد که تمام کف و انگشتها را بر زمین بگذارند چهارم و پنجم زانوها و مسمی در انها نیز ظاهرا کافی است ششم و هفتم انگشتان پاها بزرگی است و متعین است سجده کردن بر انها با امکان و احوط این است که سر انگشتان بر زمین بگذارند و هرگاه ممکن نباشد سجده بر انها سجده مجزی است سجده بر سایر انگشتان پاها بدون ترجیح بعضی از انها بر بعضی دیگر و در انها نیز مسمی کافی است و استیعاب در هم مستحب است

باید دانست که مسمی سجود متحقق میشود باعتقاد بر این هفت عضو و منتفی میشود بعدم وضع جبهه بحسب ظاهر نه بعدم باقی اعضا پس هرگاه فراموش کند مصلی وضع نمودن پیشانی را بر ما یصح السجود علیه سجود را اصلا بجا نیاورده است هر چند شش عضو دیگر بر زمین گذاشته باشد و اما هرگاه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه گذاشته باشد و بعضی ازان اعضای شش گانه دیگر را فراموش کند که بر زمین بگذارد سجود بعمل آمده است اما هر عمد هر یک را که ترک نماید نماز او باطل است جایز نیست سجود بر وضع پیشانی در حال سجود مگر بر آنچه زمین باشد بالفعل یا از زمین روئیده باشد بشرط اینکه خوردنی و پوشیدنی نباشد آنچه از زمین روئیده است بدون اضطرار پس سجود بر اجزای حیوانات جایز نیست مطلق و هم چنین جایز نیست بر چیزی که باستحاله از زمین بودن خارج شده باشد بحیثیتی که در لغة عرب ارض و بعجم زمین بر ان صادق نباشد بعنوان حقیقت مثل معادن از قبیل طلا و نقره و امثال انها و آنچه از زمین روئیده است هرگاه سوخته و خاکستر شده باشد بر ان خاکستر نیز جایز نیست سجده کردن و در زغال ان تردد و اشکال است و احوط ترک است و اما خاک طلا و نقره و مس و آهن قبل از بیرون آوردن انها هرگاه صادق باشد بر ان اسم زمین حقیقت جایز است سجود بر ان و اما بر شیشه نیز جایز نیست و اما در مثل گچ و آهک و خزف پس در انها اشکال است و مشهور جواز است بالکراهة و این دور نیست و لکن احوط ترک است و اما سجود بر قیر پس احوط بلکه اظهر ترک است و اما سجود بر گل پس هرگاه گل سفت باشد که از زمین بودن خارج نباشد عرفا و پیشانی دران فرو نرود و قرار بگیرد ظاهر جواز ان است و اما هرگاه روان باشد و از اسم زمین بودن خارج شده باشد و پیشانی بر ان قرار نگیرد پس ظاهر این است که خلافی

نباشد در ممنوع بودن ان و اما نباتاتی که در بعضی از ازمنه معتاد است خوردن انها در بعضی دیگر معتاد ترک خوردن انها است از قبیل برگ مو پس در زمانی که معتاد است خوردن ان ممنوع است سجود بر ان و در اوقاتی که عادة عدم خوردن انها باشد اظهر جواز است و خلافی در عدم جواز بر مأکولات و ملبوسات معتاد ما بین بنی نوع انسان از نباتات نیست مگر در دو موضع اول ازان دو موضع پنبه و کتان است که از بعضی قول نقل شده است جواز ان و اقوی قول مشهور است دوم گندم و جو است که بعضی تجویز کرده اند سجود بر انها را قبل از آرد شدن و این نیز ضعیف است و اقوی قول مشهور است و اما سجود بر دستها پس در حال عدم اضطرار جایز نیست و اما در حال شدة گرما یا سرما تجویز شده است سجود بر پشت دستها و ظاهر این است که خلافی دران نباشد و لکن ظاهر این است که مقدم است سجود بر جامه خصوصا هرگاه ان جامه از پنبه و کتان باشد و هم چنین احوط و اولی تقدیم سجود بر برف و غیر ان نیز از چیزها است که بالخصوص وارد شده است در اخبار جواز سجود بر انها و محمول شده اند بر تقیه و صورت ضرورت بر پشت دست و جایز است سجود بر کاغذ در حال اختیار بشرط اینکه از ابریشم و کتان و پنبه نباشد و نوشته بر کاغذ و امثال ان هم نباشد بی خلاف و اما هرگاه از ابریشم و کتان نباشد بعضی قائل بمنع شده اند لهذا احوط ترک است و اما سجده کردن بر کاغذ نوشته از حیثیت ظاهر میشود کراهة ان و ظاهر این است که مراد در صورتی باشد که مداد ان ترتیب متعدد با خاک دیگر نباشد و مکتوب باشد که مداد همه اجزا را احاطه نکرده باشد واجب است در سجود خم شدن بقدری که محل پیشانی مساوی محل پاها شود عرفا و مشهور این است که هرگاه محل پیشانی بقدر حجم خشتی بلندتر



طالب الکثرة لا یشبع و من قنع بالقلیل شبع لا تتحرک من مکانک

خواه خود این کس مذکور نماید و خواه دیگری بگوید و او بشنود پس مستحب مؤکد است و اقوی عدم
وجوب آن است حضور صاد در صورتیکه آدمی مشغول نماز باشد و در پهلوی آن کسانی باشند که
جهرا مشغول صلوة بران جناب باشند بلکه در چنین صورتی تکرار زیاد هم مستحب نیست بلکه بسیار
تکرار معلوم نیست که جایز هم باشد زیرا که منجر میشود آن بانکه مصلی از مصلی بودن خارج شود

خلافی نیست در رجحان سلام در آخر نمازها خلافی که هست در دو موضع است اول
در وجوب و استحباب آن است و اشهر و اظهر وجوب آن است دویم در اینکه آیا سلام جزو نماز
است بر تقدیر وجوب یا خارج از نماز است و اشهر در آن جزئیه است احوط اینست که هرگاه
قبل از سلام حدثی صادر شود سهوا نماز را تمام کند و اعاده هم بقصد قربت تنها بکند بلکه
هرگاه در اثنای سلام هم حدثی صادر شود سهوا یا به اختیار نیز چنین کند و اما هرگاه محدث شود
ظهر بطلان نماز است در بیان عبارة و کیفیت آن است مستفاد از اخبار مستفیضه
اینست که هرگاه مصلی بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیرون رفته است از نماز
و از بعض اخبار فهمیده میشود انحصار تسلیم کتحلیل بان و لکن نقل شده است از جماعتی دعوی
اجماع بر اینکه بالسلام علیکم و رحمة الله و برکاته حاصل میشود انصراف و خروج از نماز و جمع بینهما
متعذر بجز است و لکن احوط اینست که هرگاه بگوید و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
را مقدم بدارند و ایضا احوط اینست که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته را نیز ترک
ننماید زیرا که بعضی قایل بر وجوب آن شده اند مشهور اینست که سنت است که منفرد
یک سلام بگوید رو بقبله و اشاره کند بگوشه چشم بطرف راست و امام نیز یک سلام
بگوید رو بقبله و اشاره کند بصفحه رو بطرفین راست و چپ اگر بر طرف چپ او کسی باشد

در بیان خلل واقع در نماز است و در آن چند مطلب است باید دانست
که خلافی نیست در میان علمای امامیه در اینکه هرگاه ترک نماید کسی شرطی از شروط نماز را یا جزئی
از اجزای آنرا یا صفتی از صفات آنرا یا کیفیت وضع آنرا یعنی ترتیب اجزای آنرا بر وجهیکه
از شارع مقدس رسیده است با علم بانکه آنچه را ترک کرده است از شروط صحت یا از
اجزای واجبه یا از صفات واجبه یا از کیفیت مامور بها نماز است از روی عمد و اختیار
و عدم تقیه از مخالفین نماز او باطل است و اما هرگاه ترک نماید مکلف چیزی از مذکورات را
با جهل بانکه آن چیز واجب است و اعتقاد در نماز یا صحت نماز موقوف است بران در آن خلاف است
هرگاه مکلف بانجاست غیر معفوه عالما عامدا در حال عدم عذر و اضطرار نماز کند
نماز او باطل است بی خلاف و اما هرگاه جاهل باشد مکلف بانکه در بدن یا جامه او نجاسة
غیر معفوه بیاشد و با آن نجاست نماز کند بر چند قسم است اول اینکه بعد از اتمام و خروج وقت
معلوم او شود نماز او صحیح است و قضای آن نماز بر او واجب نیست بلا خلاف دویم بعد از تمام شدن
نماز در وقت معلومش شود در آن خلاف است مشهور و اقوی اینست که نماز او صحیح است نیز و اعاده واجب نیست
سیم اینکه در اثنای نماز مطلع شود که در جامه او نجاسة غیر معفوه قبل از شروع در نماز بوده است و در آن
نیز خلاف است و مشهور و اقوی اینست که هرگاه وقت وسعت دارد بانقدر که دست از نماز بردارد
و تطهیر نماید و نماز را از سر بگیرد و در وقت تمام نماید یا اینکه هرگاه در نماز اول باشد این نماز را اتمام نماید
با نماز دوم هم در وقت و هرگاه از نماز دویم بقدر یک رکعت را در وقت دریابد وجوب است هم چنانکه هرگاه
در نماز دویم باشد و مطلع شود بر نجاست و وقت نیز قدر وسعت داشته باشد که بعد از تطهیر تواند نماز را
در وقت دریابد اگر چه بقدر یک رکعت لکن باشد دست بردارد از آن نماز و برود تطهیر آن نجاست را



لا تعجل فان العجلة تحبط صاحبها فی الدارین

هرگاه کم باشد یا زیاد هرگاه با وجود وجوب سلام بر مصلی هرگاه رد نکند جواب را اظهر این است که باطل نشود نمازش

حضور ضاد در صورتیکه نداند مصلی که جواب در حال نماز واجب است و هرگاه در ان حال مشغول به گریه شده

و ساکت باشد عدم بطلان نماز ظاهرتر است هرگاه سلام کنند شخصی بر جماعتی که از جمله انها بعضی

مشغول نماز باشند وجوب رد سلام بر همه مساوی است هر یکی جواب بگوید از دیگران ساقط میشود و وجوب

رد سلام فوری است اما بقدری که کلام تمام شود با اینکه مصلی شروع در ان کرده باشد تمام شود تاخیر کند

ضرر ندارد مگر اینکه باعث شود بر ترک شنوانیدن هرگاه جماعتی سلام کنند بر یک نفر جایز است

در جواب همه بگوید سلام علیکم یا علیکم السلام یک مرتبه بقصد جواب همه هرگاه مشغول نماز باشد و جایز

است سلام علیکم بیک لفظ گفتن با قصد ملکین با او و هم چنین در جواب و جایز است ظاهرا اینکه بیک ان

سلام گفتن با قصد ملکین با او و جایز نیست سلام کردن با طفل غیر ممیز بلکه مطلق کفار و اما جواب سلام انها

گفتن ایا واجب است یا نه جواب انست که گفته است در ان اشکال است و احوط رد کردن و جواب انها را

علیک یا علیکم باید گفت و خلاف است در اینکه ایا جایز است سلام کردن زن بمرد اجنبی یا حرام

است و اظهر عدم حرمت است و اما سلام کردن اجنبی بر زنان جوان هرگاه سلام کننده جوان باشد

کراهت دارد بجهة حذر از ریبت و سلام علیکم مزار دان واجب است سلام علیک و سلام و علیکم و

السلام علیک است و هرگاه سلام کننده بگوید علیک السلام یا علیکم السلام وجوب جواب ان معلوم

نیست لکن احوط این است که در جواب علیک السلام یا سلام علیک و در جواب علیکم السلام

سلام علیکم بگوید بقصد قران و دعا و هم چنین در سلامهای غلط که بعضی اشخاص میکنند خصوص صالح‌ها

و کردها یعنی معلوم نیست که جواب انها واجب باشد بلکه اظهر عدم وجوب است و لکن احوط این است

که جواب گفته شود بسلام علیک یا سلام علیکم بقصد قران و دعا احوط بلکه اظهر این است که

جواب سلام را

جواب سلام را موافق سلام کننده بگویند در حال نماز و چیزی بران علاوه نکنند و اما در غیر حال

نماز افضل است این است که هر سلام جواب گوینده بر سلام سلام کننده زیادتی داشته باشد

و باید دانست که هرگاه حدثی از مصلی صادر شود در اثنای نماز موجب بطلان نماز است بنابر مشهور

و اقوی خواه با تذکر نماز و خواه بدون تذکر و خواه بر سبیل اختیار و خواه بی اختیار و خواه قبل از تشهد اخر

صادر شود و خواه بعد از ان قبل از سلام بنابر وجوب سلام — در بیان احکام سهو و شکی

است که عارض میشود در نماز — در بیان احکام سهو است و حکم ان این است که هرگاه منذکر

شود مصلی که جزئی از نماز را ترک کرده است نسیانا باید برگردد و الجزو را با ما بعدش بجا اورد مادامیکه

تدارک مستلزم زیادتی رکنی نشود و داخل در رکنی هم نشده باشد خواه الجزو فراموش شده رکن و خواه

غیر رکن و هرگاه جهر یا اخفات در قرائت را فراموش کرده باشد تلافی از برای ان در کار نیست

هرگاه جهلا هم انرا ترک کرده باشد تدارک ندارد و هرگاه رکوع را بعمل اورده باشد اما ذکر رکوع را

یا طمانینه در حال رکوع را یا هر دو را فراموش کرده باشد بجهة انها بر نمیگردد زیرا که تلافی انها مستلزم

زیادتی رکن میشود و هرگاه بعد از تحقق رکوع متذکر شود که یک سجده یا تشهد را فراموش کرده نماز را تمام

میکند و بعد از نماز قضای یک سجده و یا تشهد را با دو سجده سهو میکند و باید دانست که در صورتیکه سجده

را فراموش کرده باشد و قبل از رکوع بخاطرش اید نشستن قبل از انها در کار نیست و اما هرگاه یک

سجده را فراموش کرده باشد و خواهد تلافی نماید هرگاه جلوس بعد از سر برداشتن از سجده اولی را و طمانینه

در حال ان جلوس را بعمل اورده است بقصد اینکه الجلوس واجب است واجب نیست در این صورت

جلوس قبل از سجده و هرگاه جلوس با نیت گو بعمل نیاورده ورده باشد گفته‌اند که واجب است الجلوس را بعمل

اورد و بعد سجده بود و این هم نیست و احوط عمل بان است — هرگاه ترک نماید مصلی رکعتی

لا تحرک للعجل الرزق بقول و فعل

یا بیشتر از نماز را سهوا پس اگر بخاطرش اید قبل از فعلی که مبطل نماز باشد عمدا و سهوا واجب است برگردد

اتمام نماز و ان نماز صحیح است ظاهرا بلا خلاف هر چند اتمام نماز رو و رکعتی باشد و اما هرگاه بخاطرش بیاید بعد از

فعلی که مبطل نماز باشد عمدا نه سهوا پس مشهور و اقوی این است که نماز را اتمام کند و اعاده ان واجب نیست

هر چند نماز دو رکعتی باشد و اما هرگاه بخاطرش اید بعد از فعلی که مبطل نماز است عمدا و سهوا مثل حدث و

پشت بقبله نمودن و فعل کثیر بلکه موجب خروج از نماز باشد در این صورت مشهور بطلان نماز است

و این احوط است و هم چنین بنابر مشهور و اقوی باطل است نماز هرگاه یقین کند که یک رکعت بنا داشته

خواه بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته باشد و خواه نه و بعضی گفته‌اند که هرگاه نشسته است نمازش صحیح است

یک رکعت بران رکعت را باید علاوه کند و ان مانند محسوب میشود — در بیان مواضع سجده سهو

و احکام ان و کیفیت ان اما اول پس واجب است بنابر مشهور و اقوی در پنج موضع اول در صورتیکه

تشهد یا یک سجده را فراموش کرده و بخاطرش نیاید تا بعد از رکوع دوم در سلام بی موقع چهارم در صورتیکه

حرف زند در بین نماز سهوا پنجم در شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و در غیر این مواضع

اظهر عدم وجوب ان است و لکن احوط است اما دوم واجب است مبادرت کردن به سجود سهو قبل از فعل

منافی نماز و هرگاه فراموش شود هر زمانی که بخاطرش اید بکند و هرگاه موجب سجده سهو متعدد باشد

منقول از اکثر علما این است که متعدد اصل میشود مطلق و این احوط است و دیگر اینکه در وجوب طهارت

و ستر عورت و رو بقبله بودن خلاف است و احوط مراعات انها است اما سیم باید دانست که واجب است

نیت در ان و مستحب است گفتن تکبیر در اول و در بین انها نشستن و طمانینه در جلوس و مشهور وجوب

ذکر است و عمل بان احوط است و احوط است نیز گفتن یکی از سه عبارتی که وارد شده است از معصوم

بسند صحیح اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد و دوم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و اله سیم بسم الله و بالله

السلام علیک

السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگر مشهور و اقوی وجوب تشهد خفیف است بعد از

سجده‌ها یا ان که بگوید اقل واجب از تشهد نماز و در بعد از صلوات بگوید السلام علیکم و رحمة الله

در بیان احکام شک است بدانکه خلافی نیست در میان علما در اینکه هرگاه یقین

مصلی زایل شود و مردد شود در نماز ما بین دو یا سه یا چهار مثلا و یک طرف راجح باشد بنا بران

طرف راجح میگذارد خواه متعلق بان صحت نماز باشد یا بطلان خواه ظن ابتدا حاصل باشد یا بعد از

تروی و هم چنین بنابر مظنون میگذارد بلا خلاف هرگاه شک در افعال رکعت سوم و چهار باشد و یک

طرف مظنون شود و هم چنین است حکم هرگاه یک طرف مظنون ابتدا اگر طرف مظنون نکردن

باشد میکند و هرگاه کردن باشد نمیکند و هرگاه عمل بمظنون کردن موجب بطلان شود نماز را باید از سر

گیرد و اما هرگاه تردد در رکعت اول و دوم باشد و یک طرف مظنون باشد خواه در نماز چهار

رکعتی و خواه در نماز سه رکعتی و دو رکعتی خلاف است در اینکه عمل بمظنون میکند یا باطل است نماز

بنابر مشهور و اقوی این است که در اینجا نیز عمل بمظنون میکند خواه در رکعات باشد و خواه در افعال

رکعت و غیر رکعت و باید دانست که احکام شک بر چند قسم است اول شکی است که موجب بطلان

نماز است و ان شکی است که در عدد رکعت نماز دو رکعتی نماید یا در نماز مغرب یا در اول و دوم نماز

چهار رکعتی یا در همه رکعات یعنی نداند که چند رکعت کرده است و چند رکعت باقی است یا در دو و سه و

دو و چهار و دو و سه و چهار قبل از تحقق سجده دویم و اما بعد از تحقق سجده دویم و قبل از سر برداشتن

از ان در بطلان نماز خلاف و اشکال است و احوط اتمام نماز است با اعاده و یا نماز احتیاط نیز دوم

شکی است که نه موجب بطلان نماز است و نه موجب نماز احتیاط و نه موجب سجده سهو و ان شک

در افعال نماز است مطلقا پس بنابر مشهور و اقوی این است که هرگاه محل تدارک آن فعل

استنجح المستنجح بالله واشتغل الصبر ملتزق بالصبر والرضا

بانیست انرا با ما بعدش بعمل آورد و خواه آن فعل مشکوک فیه رکن باشد و خواه غیر رکن و محل تدارک
باقیست مادامیکه مشغول بفعل واجب دیگر نشده باشد و هرگاه تجاوز کرده از محل آن برا و چیزی نیست
و اما هرگاه داخل مستحبی شده باشد در رجوع و عدم آن دو وجه است و اوجه وجوب اینست که برگردد
قسم سیم شکی است که موجب بطلان نماز نیست لکن موجب نماز احتیاط است در بعضی مواضع و در بعضی
موجب سجده سهو است اما مواضعیکه موجب نماز احتیاط است اول شک مابین سه و چهار است و حکم
آن اینست که بنا را بر چهار بگذارد مطلقا و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بکند و بنا بر مشهور و اقوی لکن احوط دو رکعت نشسته است دوم شک مابین دو و سه بعد از سر برداشتن از
سجده دوم بنا بر سه میگذارد و بعد از اتمام مخیر است مابین دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده بنا
بر مشهور و اقوی لکن احوط در اینجا یک رکعت ایستاده است سیم مابین دو و چهار است بعد از سر برداشتن
از سجده دوم بنا بر چهار میگذارد و بعد از اتمام دو رکعت نماز ایستاده میکند چهارم مابین دو و سه و چهار
بعد از سجده دوم بنا بر چهار میگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز ایستاده و بعد از آن دو رکعت
نشسته میکند پنجم شک در مابین چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و اکمال سجدتین بشروع در سر برداشتن
از سجده دوم متحقق است بی خلاف و اما بعد از اتمام ذکر سجده دوم و قبل از شروع در سر برداشتن
محل خلاف و اشکال است و اظهر اینست که اکمال بتمام شدن ذکر سجده و صلوات حاصل میشود
بلکه دور نیست که بگوییم که اکمال حاصل میشود بمجرد تمام شدن ذکر واجب هر چند مصلی علاوه بر
ذکر واجب بعمل آورد و صلوات هم نفرستد پس در صورتیکه عروض شک بعد از اتمام ذکر واجب
در سجده حاصل شود حکم ببطلان مشکل است و احوط اینست که در این صورت نماز را تمام کند با
سجده سهو و اعاده و هرگاه عروض شک بعد از اتمام واجبات و مستحبات باشد اظهر صحت است لکن

احوط اعاده است

احوط اعاده است و هرگاه بعد از تحقق رکوع و قبل از اکمال سجدتین این شک عارض شود پس
در آن خلاف است نقل شده است از جماعتی از محققین که شک مزبور موجب بطلان نماز نیست
و این قول اقرب است و لکن احوط بعد از اتمام اعاده است و هرگاه سجده سهوی هم بنیت قربت
بعمل آورد غایت احتیاط را بعمل آورده خواهد بود

در نماز احتیاط و قضای اجزای منسیه

است و در آن دو مقام است مقام اول در نماز احتیاط است بدانکه واجب است در نماز احتیاط نیت
و تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و تشهد و سلام و سوره در آن نیست و قنوت هم ندارد و در تعیین حمد
و تخییر مابین آن و تسبیحات خلاف است اشهر و اقوی تعیین حمد است و ظاهر کلام اصحاب وجوب مبادرت
است بنماز احتیاط بعد از نماز قبل از فعل منافی نماز و شهید دعوی اجماع بر آن کرده است پس عمدا تاخیر
نباید کرد و اما اگر فاصله شود فعل منافی نماز در باطل بودن اصل نماز و وجوب اعاده آن خلاف است
و اظهر صحت و عدم وجوب اعاده است اما احوط اینست که بعد از نماز احتیاط اعاده هم بکند بعدون
قصد وجوب و هرگاه نماز احتیاط را عمدا ترک نماید یا اینست که ظاهر میشود عدم احتیاج بآن یا ظاهر
نمیشود در صورت اولی حکم ببطلان نماز او نمیشود و اما در صورت دوم اظهر نیز عدم بطلان است لکن
احوط اعاده است خصوصا در صورتیکه ظاهر شود احتیاج بآن و ترک آن عمدا هرگاه ظاهر شود عدم احتیاج
بآن معصیت است و اما هرگاه تاخیر کرده باشد در کردن آن اما وقت باقی باشد آیا واجب است
که آنرا بعمل آورد یا نه احوط و اظهر وجوب است و هم چنین است نیز هرگاه سهوا ترک کرده باشد و هرگاه
متذکر شود مصلی قبل از دخول در نماز احتیاط که نمازش تمام بوده است اشکالی نیست در عدم وجوب آن
و اما هرگاه متذکر شود نقصان نماز را قبل از شروع در نماز احتیاط بهمان نقصان نماز را باید تمام
نماید هرگاه فعل منافی نماز از او صادر نشده باشد دیگر نماز احتیاط در کار ندارد و هرگاه متذکر شود

کثر ک فان الحرکات برکات فاذا عزمت فاذهب ولا تتصل عن ذلک

بعد از اتمام نماز احتیاط بعدم احتیاج بآن ثواب نافله از برای او هست و هرگاه متذکر شود بعد از اتمام
نماز احتیاط نقصان اصل نماز را صحیح است نماز بلا اشکال هرگاه نماز احتیاط مطابق با نقصان
نماز باشد و در حیثیت که هرگاه دو رکعت نماز نشسته کرده باشد در عوض یک رکعت ایستاده اشکالی
در صحت نماز نباشد و هرگاه بعد از رکوع هم متذکر شود نقصان نماز ظاهر او در صورت مطابقه نیز صحت است
و در عدم مطابقه در آن اشکال و احتمالات است و احوط اینست که با نماز احتیاط اصل نماز را اعاده
نماید و هرگاه در اثنای نماز احتیاط متذکر شود عدم احتیاج بآن احوط اینست که قصد نافله بکند
و هرگاه مصلی در نماز شک کرده که واجب شده باشد بجا آوردن نماز احتیاط و از جهت جهل بمسئله نماز را اعاده کرده
باشد آیا بری الذمه میشود یا نه در آن دو احتمال است اول اقرب است و هرگاه کسی شک کند در عدد رکعت
نماز احتیاط یا در افعال آن یا در عدد سجدة السهو یا در اذکار آن مشهور و اقوی اینست که اعتبار
ندارد و مراد از عدم اعتبار شک در عدد اینست که موجب بطلان نیست و بنا بر اکثر صحیح میگذارد و
هرگاه مؤدی بنا بر اکثر موجب زیادتی باشد بنا بر اقل میگذارد و مراد از عدم اعتبار شک در افعال اینست
که هرگاه شک کند که فعل را بجا آورده ام یا نه بنا بر خواندن میگذارد اگر چه محل آن باقی باشد و هم چنین است
هرگاه شک در ذکر رکوع و سجود و ذکر سجدتین سهو کند و هم چنین در نماز معاده کسی شک کند اعتبار ندارد
هر چند شک بکند مابین یک و دو و اما هرگاه شک کند که آیا نماز احتیاط را که واجب شده بود بجا آوردم یا نه
پس واجب است که آنرا بکند و هم چنین هرگاه شک کند در اینکه آیا شک کرده ام در نماز در مابین سه و
چهار بود یا در مابین دو و چهار باید عمل کند بمقتضای شک مابین دو و سه و چهار و اما هرگاه سهو نماید
در نماز احتیاط باید سجدتین سهو پس در اینجا خلاف است و اظهر اینست که بمقتضای آن سهو عمل نماید
مقام دوم در بیان احکام اجزای منسیه است باید دانست که اجزای منسیه بر دو قسم است یکی قسم آن

قضا دارد

قضای آن بعد از نماز واجب است و آنها یک سجده است از یک رکعت و تشهد است بی خلاف و سایر اجزای
نماز قضا ندارند خواه رکن آن جزو باشد خواه غیر رکن و اظهر عدم بطلان نماز است بسبب ترک اجزای منسیه
در وقت و ترک نماز احتیاط هم معلوم نیست که موجب بطلان اصل نماز باشد زیرا که اظهر اینست
که آن واجبی است علیحده و اما هرگاه باید مصلی بعد از تمام اجزای فراموش شده را قضا کند و هم
نماز احتیاط بکند هرگاه فوت شده یک سجده از رکعت اولی باشد سجده را مقدم میدارد و هرگاه آن
سجده از رکعت اخیره باشد احتمال دارد تقدیم احتیاط و محتمل است تقدیم سجده و قول بتخییر در
چنین صورت لایح است و باید دانست که احکامیکه از برای شکها مذکور شد در صورتیست
که مصلی کثیر الشک نباشد و هرگاه کثیر الشک باشد خلافی نیست در اینکه حکم آن اینست
که اعتنا به شکش نکند و مشکوک فیه را کرده محسوب میدارد مگر اینکه مشکوک فیه زیادتی رکعت
یا زیادتی رکنی از ارکان نماز باشد که در چنین صورتی بنا را بر آنچه صحیح است میگذارد و لکن
کثیر السهو پس اجرای حکم کثیر الشک بر آن مشکل است و احوط آن است که عمل بمقتضای حکم
سهو نماید با اعاده نماز یکمرتبه و هرگاه در اعاده نیز سهو نماید دیگر اعاده ضرور نیست و اما
مرجع در کثیر الشک بودن عادت و عرف است علی الظاهر و هم چنین مرجع از کثیر الشک بودن
و ظاهر اینست که هرگاه کسی در سه نماز متوالی شک بکند در عرف عادت او را کثیر الشک
بگویند و هرگاه کسی شک کند که کثیر الشک شده است یا نه عمل بمقتضای شک بکند مگر در
صورتیکه بداند که این شک از راه وسواس است در چنین صورتی اعتنا بآن نکند
و بعد از تحقق کثیر الشک بودن هرگاه فعل مشکوک فیه بعمل بیاورد اکثر علما قائل
ببطلان نماز شده اند پس احوط ترک آن است علامه قدس الله روحه گفته است

که حکمی از برای سهو در نافله نیست پس هرگاه شک کند در عدد نافله بنا را بر اقل می‌گذارد
استحباباً و هرگاه بنا را بر اکثر بگذارد جایز است نیز و جبر نمی‌کند سهو او را برکعت و نه
بسجود نزد علمای ما جمع بدانکه خلافی نیست ظاهراً در اینکه شک بعد از اتمام نماز اعتبار
ندارد و بنا را بر صحت باید گذاشت و اما شکی که عارض شود بعد از نماز هرگاه ظن بصحت
نماز باشد در بنای بر آن اشکالی نیست و اما هرگاه متعلق زیادتی یا نقصان باشد که
مبطل نماز باشد در عمل بآن اشکال است و احوط اعاده است بدون فصل وجوب
کتاب الصوم بدانکه روزه از اشرف طاعات و افضل قربات است زراره بسند حسن از امام
جعفر ع روایت کرده است حدیثی که ترجمه آن این است که بنا کرده شده است اسلام بر پنج چیز نماز
و زکوة و حج و روزه و ولایت و محبت آل اطهار پیغمبر ص و از رسول خدا ص مرویست که الصوم جنة و اخبار
وارده در این باب بسیار است و افضل روزها روزه ماه مبارک رمضان است از رسول خدا ص مرویست
حدیثی که ترجمه آن این است که هرکس روزه بدارد ماه مبارک رمضان را بجهة ایمان و بجهة مزد
خواستن از او و نگاه دارد گوش و چشم و زبان خود را از مردم قبول میفرماید جناب اقدس الهی
روزه او را و آمرزیده میشود گناهان گذشته و آینده او و عطا میفرماید جناب اقدس الهی باو ثواب
صابرین را و ایضاً در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که جناب پیغمبر ص چونکه برگشت
از عرفات و رفت بمنی و داخل مسجد شد پس مجتمع شدند بسوی او مردم و سؤال می‌کردند او را
از شب قدر پس ایستاد آنجناب خطبه پس گفت بعد از ثنای پروردگار عز و جل اما بعد بدرستیکه سؤال
کردید مرا از شب قدر و مخفی نداشتم من او را از شما از جهة عدم علم بآن بدانید ای مردم بدرستیکه بتحقیق
که هرکس وارد شود بر او ماه رمضان و او درست و صحیح باشد پس روزه بگیرد روزش را و برپا دارد بعضی

از لیل

قدری از شبهای او را و مواظبت کند بر نمازان و بجود و عیدان پس بتحقیق که ادراک کرده شب قدر را و فایز شده است
در بیان ماهیت روزه است و چیزهائی که بر روزه دار واجب است نگاه داشتن نفس خود را
از ارتکاب آنها بدانکه صوم در اصطلاح اهل شرع بلکه در اصطلاح شرع نیز عبارت است از نگاه داشتن نفس را
از امور چندی که مذکور خواهد شد از طلوع صبح صادق تا وقت غروب آفتاب و در وقت غروب خلاف است
و مذهب جماعتی از علما این است که متحقق میشود غروب به پنهان شدن قرص آفتاب و زایل شدن شعاع و نور آن
از بلندیها که در روی زمین واقع اند مانند مناره‌ها و کوهها و درختهای بسیار بلند و این قول قوی است
اعتبار ذهاب سرخی سمت مشرق است از آسمان پس بر هر مکلفی واجب است که بداند که آن امور که واجب است
نگاه داشتن نفس از آنها برای تحقق روزه چه چیز است و طریق دانستن آنها بر وجه صواب دو طریق است
در آن نزد خدا ... و سقوط تکلیف باشد این است که آن شخص یا خود از ادله شرعیه استنباط نماید آن
امور را بر وجهی که باید و این امر منع از برای هر کسی ممکن نیست زیرا که آن موقوف است بدانستن علوم چند
و قوه قدسیه که آن منوط است بعطای جناب اقدس الهی یا رجوع نماید بشخصی که او را قوه استنباط از ادله باشد
و عادل و معتمد باشد تا قول او ... باشد و چونکه بسیاری از آن امور خلافی است پس بر هر مقلدی لازم
است که رای مجتهد خود را معلوم نماید تا تواند نیت روزه خود را بر وجه صحیح بعمل آورد و چون اشکال ... هرگاه
شخصی رای مجتهد خود را بداند در نیت که بقصد قربت تنها اکتفا نماید و نیت وجوب و سنت لازم نمی‌داند
و بداند که آن امور که بعضی از آنها خلافی و بعضی اجماعی اند چه چیزها است این شخص هرگاه چنین نیت
کند که از طلوع صبح صادق تا زوال ... خود را از این امور نگاه میدارم قربة الی الله ظاهر این است
که کافی باشد و روزه او با این نیت صحیح باشد هرگاه این را دانستی پس بدان که اول از جمله مبطلات خوردن
و آشامیدن است چیزهائیکه خوردن و آشامیدن آنها معتاد و متعارف باشد و بر وجه متعارف
داخل دهان خود نماید و از مجرای معتاد فرو برد اجماعاً و اما خوردن و آشامیدن چیزهائیکه معتاد

و متعارف نیست خوردن و آشامیدن آنها مثل سنگ و ابریشم و چوب ... که از چوب بیرون می‌آید پس در
آن خلاف است و مشهور میان علما وجوب امساک است از آنها و اظهر نزد حقیر نیز وجوب امساک است از آنها
و اما هرگاه اکل و شرب بغیر متعارف باشد و اما مأکول و مشروب متعارف باشد پس ظاهر این است که آن نیز مبطل است
و اما فرو بردن غذائی که در میان دندانها مانده مشهور وجوب قضا و کفاره است بر آن ... و اما سهواً پس اظهر این است
که بر او چیزی نیست ... معلوم نیست که قائل شده باشد بعدم ... آن برای صوم در صورت ... و اما فرو بردن
آب دهان بر طریق معتاد پس آن مبطل روزه نیست جزماً و ظاهر این است که اجماعی باشد و اما هرگاه جمع کند آب
دهان را در دهان و فرو برد ظاهر این است که آن هم ضرری بروزه ندارد و نقل خلافی در آن نشده ...
شافعی و دلیلی برای قول او ظاهر نیست و اما هرگاه از دهان بیرون آید و بعد از آن فرو برد ... نقل از بعضی
اصحاب است که آن مبطل صوم است و موجب کفاره هم دانسته اند و دلیلی بر آن ظاهر نیست مگر اینکه از خبائث
به ... اشکال است و بهر حال احوط اجتناب است و اما هرگاه آب دهان را با زبان خود بیرون آورد
دهان و باز داخل نماید در دهان و فرو برد در آن باکی نیست بلا اشکال و اما بلغمی که از سینه برآید یا از مغز
فرود آید در جواز فرو بردن و منع آن علما را دو قول است قول دوم این است که جایز است فرو بردن آن
مادامیکه از دهان بیرون نیامده باشد و این قول اقوی است و اما احوط این است که هرگاه داخل دهان شود
هریک از آنها فرو نبرد و بدانکه مجرد مضمضه کردن مبطل روزه نیست بلا خلاف هرچند از برای وضو نباشد بلکه
از برای خنک شدن و عبث باشد در کلام بعضی ظاهر میشود که از برای خنک شدن و مانند آن خلافی است
اشهر و اقوی جواز است و در این نیز و اما هرگاه آب مضمضه از حلق فرو رود پس هرگاه متعمداً فرو برده است
پس فعل حرامی کرده است و بر او واجب است قضا و کفاره و در این هم خلافی نیست و اما هرگاه فرو رود آب
از حلق او بی اختیار پس هرگاه از برای وضوی نماز واجبی بوده است پس بر او چیزی نیست نه قضا و نه کفاره

و هرگاه از برای

اما کفاره واجب نیست بلا خلاف م

و هرگاه از برای خنک شدن و عبث باشد پس بر او قضا واجب است نه کفاره و هرگاه از برای وضوی نافله باشد
پس در آن خلاف است بعضی در وجوب قضا و اظهر وجوب قضا است و مسواک کردن پس جایز است برای روزه
دار در هر وقت که باشد و فرقی ما بین چوب تر و خشک نکرده اند و مشهور استحباب آن است مطلقاً و ابن
عقیل مکروه دانسته است هرگاه بچوب تر باشد و اما هرگاه چیزی در دهان بگیرد مثل انگشتر ... پس
هرگاه متعمداً فرو برده است حکم آن همان است که گذشت در مأکول و مشروب غیر معتاد و اما هرگاه بی اختیار
فرو رود در حلق پس هرگاه از برای غرض صحیحی بوده است نگاه داشتن آن در دهان پس بر او چیزی نیست
و هرگاه از برای عبث و لغو بوده است احوط این است که قضا را بعمل آورد بقصد قربة و اما در دهان داشتن
چیزی که آب دهان را متغیر بسازد مثل ... و مصطکی پس هرگاه منفصل و جدا گردد از آنها جزئی و عمداً
فرو برده شبهه نیست که بر او قضا و کفاره هر دو باشد و اما هرگاه معلوم نشود که از آنها جزئی جدا شده باشد
و همین مجرد تغیر مزه آب دهان حاصل باشد پس در آن خلاف است و جماعتی بکراهت قائل شده اند و این قول
اقرب است و مفطر بودن آن معلوم نیست زیرا که تغیر ممکن است که از مجاورت حاصل شده باشد بلکه
گفته اند که هرگاه کسی حنظل بپای خود بمالد تلخی آن در دهان ظاهر شود و آن مبطل روزه نیست اجماعاً سیم
جماع کردن است و آن مبطل روزه است در قبل زن مطلقاً خواه انزال شود و خواه نشود اجماعاً و همچنین
مبطل روزه است هرگاه در دبر زن عمل آید با انزال بلا خلاف و اما هرگاه بدون انزال واقع شود پس اقوی
این است که آن هم مبطل روزه است و اما وطی در دبر پسر و فرج حیوان با انزال خلافی در مفسد بودن و وجوب قضا
و کفاره بودن آن نیست و بدون انزال اگرچه گفته اند که مشهور در هر دو ... است اما دلیل واضحی بنظر
حقیر نرسیده و اما احوط این است که در وقت نیت روزه قصد کف نفس از آنها الی الله داشته باشد قربة الی الله
چهارم استمنا است یا حصول انزال اما مجرد طلب بدون حصول انزال مفسد روزه نیست هرچند حرام است

اف دو روزه م

و خلافی در مفسد بودن آن نیست م

اترک ما نویت فاذا فعلت تصدق مثقال حنطة او حبة من طعام

دو مفسد بودن بوسه و لمسه واحده نسبت بحلیله خود در صورتیکه بقصد امدن منی نباشد و ان شخص هم
مظنه این امر ان داشته باشد که بمجرد بوسه واحده و لمسه واحده انزال او میشود تردد و اشکال است و
اصل برائة ذمة است از وجوب قضا و کفاره و اما هرگاه بوسه و بازی کردن نسبت بغیر حلیله باشد ظاهر
هست در این صورت وجوب قضا و کفاره مطلقا و در نظر کردن بزن و گوش دادن بصدای ان
هرگاه باعث منی امدن بشود خلاف کرده اند علما و کلام در این مقام این است که هرگاه نظر کردن بزن
و گوش دادن باواز او بقصد امدن منی باشد یا ان شخص معتاد باشد باینکه بمجرد نظر کردن یا اواز
زنان را شنیدن انزال او میشود و غافل از عادت خود نباشد در حین نظر کردن یا گوش باواز زن
دادن در این دو صورت حرام است و موجب قضا و کفاره است ظاهرا اما هرگاه بقصد انزال نباشد نظر
کردن و گوش دادن باواز و معتاد هم نباشد بانزال در صورت نظر کردن یا اواز او را شنیدن یا اگر
معتاد هم باشد غافل باشد در هنگام نظر کردن یا اواز او را شنیدن از عادت خود در این صورت
بر او چیزی نخواهد بود علی الاظهر و لکن احوط این است که هرگاه امدن منی از نظر کردن بزن نامحرم
نباشد یا از جهة تکرار نظر کردن مترتب باشد هر چند نظر بحلیله خود کرده باشد قضای ان روزه را
بعمل بیاورد بقصد قربة و اما حکم اصل استمنا از حیثیة حرمت و حلیت و کراهت پس بدانکه اصل
استمنا بغیر وجه ملاعبه و ملامسه و بازی کردن با حلیله و عضو خود را باعضای او مالیدن حرام است
مطلق خواه بدست خود یا سایر اعضای خود بمالد ان عضو را بقصد امدن منی و خواه باعضای
غیر حلیله خواه در ایام روزه و خواه در غیر ان و اما استمنائیکه از ملاعبه و ملامسه و بوسیدن و
و مالیدن عضو خود باعضای حلیله حاصل شود پس ان چونکه مفسد روزه است پس در روزی که باید
بعمل اوردن و روزه را باطل کردن حرام باشد ان حرام است مثل چیز خوردن در شهر رمضان و جماع

کردن با حلیله

کردن با حلیله اما استمنا کردن زنان یعنی فرج خود را بهم مالیدن ایشان از اصل
حرام است پس اگر منی بیاید از انها پس منقول از علامه و غیر او این است که موجب قضا و کفاره
است و باید دانست که محتلم شدن در روز روزه را باطل نمیکند و همچنین هرگاه بی اختیار
منی از کسی بیاید و تاخیر غسل هم ضرر ندارد و بول کردن و استبرا کردن بعد احتلام هم ضرر
ندارد و حکم باقی ماندن بر جنابت است عمدا تا صبح شود مشهور بین علما این است که ان مفسد روزه
و موجب قضا و کفاره است و اخبار مستفیضه بر وجوب قضا هست و لکن حدیثی بر وجوب کفاره
ندیدم و احوط عمل بقول مشهور است در خصوص کفاره نیز و حرجی نیست که ان هم اقوی هم باشد و هرگاه
کسی غافل شود از جنب بودن یا از مطلق غسل یا غسل کردن پیش از صبح یعنی فراموش کرد که در شب
شب روزه است و باید غسل را قبل از صبح کرد پس ان داخل در تعمد بر جنابت نیست و حکم بوجوب
قضا بر چنین کسی مشکل است چه جای وجوب کفاره و همچنین هرگاه کسی با علم بجنابت بخوابد بقصد
اینکه بیدار شود و قبل از صبح غسل کند و بیدار نشود تا صبح شود خواه معتاد باشد برای بیدار شدن
و خواه نباشد بر چنین شخصی نه قضا هست و نه کفاره علی المشهور الاقوی و همچنین هرگاه با قصد غسل
تاخیر کند غسل را بعلت بقای وقت و بیدار باشد و صبح شود بر او چیزی نیست ظاهرا و اما هرگاه با علم بجنابت
خود بخوابد بقصد اینکه بیدار شود و غسل کند قبل از صبح و بیدار شود و باز بخوابد غسل نکرده و خواب بماند تا
صبح شود پس در این جا گفته اند که خلافی نیست در وجوب قضا و لکن کفاره بر او نیست و نیز اگر خواب
دوم باگو وجود نیت غسل در ان قبل از صبح حرام نیست ظاهرا بلکه از اطلاق صحیحه معویة بن عمار ظاهر
میشود که بودن نیت غسل هم حرام نباشد و اما هرگاه از خواب دوم هم بیدار شود و باز غسل نکند و
بخوابد و صبح کند با جنابت پس مشهور و اقوی وجوب قضا و کفاره است در این جا اگر چه ظاهر این است

کهنه و اضیا بقیة التمة والتعب

که این خواب سیم با عزم بر غسل کردن قبل از صبح حرام باشد و قول بحرمت ان ضعیف است و باید دانسته
شود که اجرای این احکام در غیر روزه ماه رمضان محل تردد و اشکال است و ظاهر نیست که روزه قضای
رمضان حکم روزه رمضان را داشته باشد و احوط این است که روزهای واجب دیگر را هم در چنین امور
که صبح کرده است با جنابت بگیرد و اگر واجب معین باشد ان روزه را روزه بگیرد بنیت قربة
و قضای ان را هم بنیت قربة بعمل آورد و اما روزه مستحب پس صحت انها توقف بر پاک بودن از حدث
جنابت و غیر ان ندارد ظاهرا پس کسیکه با جنابت صبح کند و مفطری بعمل نیاورد و غسل بکند و در اثنای
روز نیت روزه بکند روزه او صحیح است خصوصا پیش از ظهر انچه مذکور شد حکم جنب بود اما زن
حایض پس هرگاه در شب پاک شود پس منقول از جمعی از علما این است که واجب است بر او غسل قبل از
صبح و اگر عمدا ترک کند روزه او باطل است و بعضی گفته اند که هرگاه غسل نکند قبل از صبح روزه او
باطل نیست بهر حال احوط این است که قبل از صبح غسل را بکند بقصد قربت تنها و اگر غسل نکرده باشد
روزه را میگیرد و قضای ان را هم میگیرد و کفاره در کار نخواهد بود و اما نفسا پس ظاهر این است
که حکم او مثل حکم حایض است و اما زن مستحاضه پس غسل شب اینده را مدخلیتی در روزه روز گذشته
نیست ظاهرا و اما غسل شب گذشته میتواند شد که مدخلیت داشته باشد در صحت روزه روز اینده
و غسلی که از برای نماز صبح باید بکند خواه متوسطه باشد و خواه کثیره ظاهر این است که هرگاه بعد از طلوع صبح
بکند کافی است از برای صحت روزه و ضرور نیست که صبح را با غسل دریابد بلکه هرگاه در شب از استحاضه
پاک شده باشد معلوم نیست که جایز باشد برای او غسل استحاضه بنیت وجوب از برای صحت صوم بلکه در
صحت ان غسل بنیت مستحب یا قربة تنها هم اشکال است زیرا که مستحب بودن غسل یا وضو قبل از دخول
وقت از برای مستحاضه دلیل تازه میخواهد و شاید احتیاط باین حاصل شود که یک غسل قبل از صبح بکند

قربة الی الله

قربة الی الله من باب الاحتیاط که هرگاه غسلی بر او واجب باشد بعمل امده باشد و یک غسل دیگر هم از
برای نماز صبح بکند باز بنیت قربة و بقصد احتیاط و هرگاه دو غسل از برای او میسر نشود ظاهر این است
که تاخیر غسل از صبح در این احوط باشد و وجوب قضا در صورتیکه اغسال روزانه را بعمل اورده باشد
و اما سایر اعمال را ترک کرده باشد مثل اینکه وضو از برای هر نماز نساخته باشد یا تغییر نداده باشد
کهنه و پنبه را معلوم نیست و باید دانست که هرگاه جنب و حایض و نفسا و مستحاضه را غسل میسر نشود و متعذر
باشد ایا واجب است بر انها تیمم بدل از غسل یا نه در ان دو قول است حقیر را در حکم بوجوب تیمم و وجوب قضا و
کفاره بر تقدیر ترک ان تردد است بلی احوط این است که ترک نکند و بقصد قربة بعمل بیاورد و بنا
بر وجوب ایا واجب است ابقا بر تیمم تا صبح بعضی گفته اند بلی و بعضی گفته اند نه و شاید ترجیح از برای قول اول باشد
زیرا که در صورتیکه ناقض از برای تیمم بعمل امد فایده ان مرتفع میشود مگر اینکه ثانیا باز تیمم کند و صبح را
با تیمم دریابد و این حکم در غیر خواب خوب است و اما در خصوص خواب پس میتوان گفت که مادامیکه
خواب حاصل نشده است طهارة باقی است و هرگاه خواب ناقض طهارة بعمل امد پس در انوقت غافل است
و غافل مکلف نیست و این خالی از قوت نیست ششم دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله است یا بائمه علیهم السلام
دروغی نقل کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا بگوید خدا چنین گفته است و حال انکه بداند که این قول خدا و رسول و ائمه
نیست و در حکم این است ظاهرا هرگاه معتقد دروغ بودن ان چیز باشد که نسبت ان بخدا یا رسول یا ائمه
داده است و حال انکه در نفس الامر دروغ نباشد و در مفسد روزه بودن ان خلاف است جمعی از قدما اصحاب
قایل شده اند باینکه مفسد روزه است و موجب قضا و کفاره دانسته اند و جماعتی مبطل ندانسته اند و دور نیست
که قول اول اقوی باشد و اما دروغ بستن بر علما یا غیر انها یا کلام واقع خلاف گفتن پس در عدم مفسد روزه بودن ان خلافی
نیست و بعضی گفته اند که فتوی دادن کسانیکه اهل فتوی نیستند داخل دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه

[illegible]

مقابل شد

است و مفسد روزه و باعث قضا و کفاره است اگر مراد ایشان اینست که با وجود علم باینکه آنچه میگوید
خلاف قول خدا و رسول و ائمه علیهم السلام میگوید قول خدا یا رسول یا امام اینست و بنا بر قول اول خوبست
است و اما هرگاه در کتاب علما حکمی دیده است و چنین فهمیده است که هرچه در کتب فقها و علما نوشته
است آن حکم خدا و رسول و امام است و هم چنین هرگاه از علما و پیش نمازی مسئله شنیده باشد یا از طلبه
علوم شنیده باشد و چنین فهمیده که آنچه اینها میگویند حکم خدا و رسول و امام است پس در آن اگر
دا ظهر و اقوی عدم مفسد بودن آن است و هم چنین مفسد نیست هرگاه بگوید مشهور بین علما در فلان مسئله
فلان است یا بگوید این مسئله خلافی است یا این مسئله اجماعی است یا دعوی اجماع بر آن کرده اند هرچند
خلاف واقع باشد گفته او و به اندکه خلاف واقع است و اما دروغ گفتن که غیر اینها باشد پس آن اگرچه
مفسد روزه نیست ولکن از از گناهان عظیم شمرده اند بلکه از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که دروغ را که
در این بغی بگوش است کشیش بر او حرام است هفتم رسانیدن غبار غلیظ است بحلق که مخرج خا نقطه دار است
و در آن خلاف است که آیا مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است یا قضا تنها واجب است یا مفسد
روزه نیست اقرب قول ثانی است که مفسد نباشد و دیگر خلاف کرده اند در اینکه هرگاه روزه دار بیستند
باختیار خود در مکانی که غبار بسیار باشد هم حب کفایه نمیکند است که مشهور اینست که موجب قضا نیست
و این اقرب است و بعضی ملحق کرده اند بغبار غلیظ دود و بخار غلیظ را که اجزاء از او منفصل شود و داخل
خلق شوند مثل دود تنور و کوره و حمام و قلیان و قضائی و دلیل آن واضح نیست ولکن احوط اجتناب است
از همه بنیت قربت از او و تنباکو و احوط اجتناب است از او اگرچه غلیظ نبود و بعضی از اصحاب آن را از جمله کبائر
شمرده اند چنانکه خواهد آمد هشتم سر فرو بردن در آب است مذهب اکثر متقدمین اینست که آن حرام
و مفسد روزه است و موجب قضا و کفاره است و این قول قوی است و مراد از ارتماس چنانکه منقول است

از جمله اینست که سر را فرو برد در آب هرچند بدن بیرون باشد از آب و احوط بلکه اظهر هم
اینست که بنا بر این گذاشته شود و ظاهر اطلاق بعضی کلام اصحاب هم الکم جمعی از اعاظم علما بآن
تصریح نموده اند عدم فرق است در حکم ارتماس مابین روزه واجب و سنت پس بنا بر قول بحرمت
تنها اهل آن رفا هرگاه قصد افطار نداشته باشد در روزه سنتی و خواهد روزه دار باشد حرام خواهد
بود بر او ارتماس و اما اگر خواهد بآن افطار بعمل آورده باشد حرمت معلوم نیست و هم چنین اگر کردن آن
عمدا اکثر علما آن را موجب قضا تنها دانسته اند و این اقوی است و مشهور اینست که هرگاه بی اختیار
باشد بر او قضا نیست و بعضی واجب دانسته اند آن را و این قول ضعیف است و هرگاه غذا از معده بالا
آید و داخل دهان شود باید آن را بیرون افکند و فرو نبرد و هرگاه فرو برد بعضی گفته اند که ظاهر اینست
که قضا و کفاره هر دو واجب باشد و این از جهت آنکه هم حقنه است و مشهور اینست که آن در روز
روزه بعدل خوردن است و اکثر علما بر آنند که مفسد روزه نیز است و موجب قضا است اقوی در نظر
حقیر قول مشهور و اکثر علما است و اما تقاطر کردن در روزه روزه که آن را حقنه بجامد مینامند
پس در آن خلاف است و اظهر قول مشهور است که نه حرامست و نه موجب قضا و کفاره است و اما
داخل شدن دوا در جوف لذا ریختن آن بر زخم یا از چکانیدن او بر مجری بول یا از چکانیدن
در گوش در روز روزه پس اشهر و اظهر اینست که مفطر نباشد و جایز باشد یازدهم مشهور اینست
که نشستن زن در میان آب در روز روزه مکروه است و این قول اقوی است دوازدهم
سعوط در بینی هرگاه تعدی بحلق نکند اشهر و اقرب اینست که مکروه است و اما سعوطی که متعدی بحلق
باشد پس منقول از جماعتی عدم جواز آن است و احوط اجتناب است از هر دو خصوصا از آنکه متعدی
بحلق باشد باید دانست که آنچه مذکور شد که روزه را باطل میکند در وقتی با شعور و قصد و اختیار

و علم باینکه او در آن حال روزه دار است و شعور باینکه آن چیز از جمله مبطلات روزه است در نزد او
و علم باینکه آن چیز مبطل روزه است بعمل آورده شود و بی خلاف و بی اشکال که مبطل است و در
صورتیکه بدون شعور و قصد باشد مبطل روزه نیست بلا خلاف خواه اینکه شعور و قصد هیچیک را
نداشته باشد مثل اینکه در خواب یا بیهوشی چیزی بخورد یا بیاشامد یا اینکه با شعور باشد اما قصد را
نداشته باشد مثل اینکه مگسی بپرد و داخل و داخل حلق او شود بی اختیار یا اینکه باد بوزد و غبار
داخل حلق شود بی اختیار یا اینکه کسی او را بخواباند و بزور چیزی داخل او نماید و هم چنین است هرگاه
او را دشنام بدهند که بی اختیار شود در خوردن و آشامیدن که خوردن و آشامیدنش خالی از قصد باشد

اینم هم از سینه هم

و هرگاه روزه داشتن را فراموش کرده باشد و چنین دانسته باشد که روزه نیست و فعلی که مبطل
روزه است بعمل آورده باشد پس روزه او باطل نمیشود بلا خلاف و فرقی مابین روزه واجب
و سنت و روزه رمضان و غیر آن از نذر معین و غیر معین نیست در این حکم و بعضی قائل بفرق شده اند

و جاری نکرده اند

و هم چنین اجرای این حکم را در غیر رمضان و اما هرگاه میدانند که روزه است اما فراموش کرده باشد مفطر
بودن آن را و چنین دانسته که آن فعل مفطر نیست ظاهر اینست که این هم در حکم مثل کسی است

و منظور را اجمل مباد ردم

که روزه را فراموش کرده باشد و هرگاه جاهل بحکم مسئله باشد پس مذهب اکثر اینست که روزه
او فاسد است مثل عالم عامد و مقتضای آن اینست که قضا و کفاره هر دو بر او لازم باشد و در نظر
حقیر وجوب قضای تنها اقوی است و باید دانست که نیت روزه را چه قسم باید داشت تا موافق
فرموده خدا باشد که امر کرده است مکلفین را بر روزه تا مسقط قضا باشد اولا باید دانست
که خلافست در مابین علما در اینکه نیت همان داعی بر فعل است یا عبارت است از اخطار بیکه بخواطر بیاید
اظهر در نظر قول اول است لهذا باید دانست که صحت عبادت مشروط است باینکه داعی و باعث بر کردن آن

امتثال و فرمان برداری خدا باشد یا از جهة اینکه قربتی بسبب آن کند در درگاه او یا از برای اینکه
چونکه خدا اینجا وعده بهشت فرموده است از برای فرمان برداران آن عمل را بکنند که بهشت از
برای او حاصل شود در آخرت یا اینکه از عذاب جهنم خلاص باشد و غیر اینها بهر تقدیر هرگاه داعی
و باعث ریا باشد یا عادة باشد یا چیزهای دیگر که از قبیل ریا و عادة باشد آن عبادة باطل است
هرچند بخاطر بگذرانند که من این نماز را میکنم مثلا از برای اینکه چونکه خدا را اهل عبادة شناختم
یا از جهة حیا از خدا میکنم و دیگر شرطست صحت عبادة باینکه آن عبادت معین و ممتاز باشد
از غیر در صورتیکه شریک دارد مثل اینکه هرگاه کسی که نماز نافله گذار است و نماز صبح قضا بر ذمه او
هست و نماز استیجاری هم میکند در اول صبح خواهد دو رکعت نماز بگذارد هرگاه داعی او دو رکعت
نماز کردن باشد کافی نیست بلکه دو رکعت نماز واجب هم قصد او باشد کافی نیست بلکه باید معین کند
و اختلاف کرده اند اصحاب در اینکه آیا کافی است در ماه رمضان اینکه نیت کند که فردا روزه میگیرم
تقربا الی الله از غیر اعتبار اینکه تعیین روزه رمضان است یا معتبر است تعیین و هم چنین در نذر معین
هم این خلاف را کرده اند و سخن در هر دو جا است و ظاهر اینست که فرقی نباشد مابین اینکه نذر
در اصل مطلق باشد و در آخر معین کند یا در اول که نذر میکند نذر کند شیء معین را و قول اول اگر
چه در نظر حقیر اقوی است ولکن عمل بقول ثانی البته احوط است و اما هرگاه ضم کند بنیت عبادت غیر عبادت
را پس میگوییم که هرگاه آن غیر بالخصوص از شارع رسیده است جوازش مثل ضم کردن پرهیز کردن
با روزه یا سبحان الله بگوید در نماز و قصد اعلام کم دارد شه باشد پس در آن اشکالی نیست و اما هرگاه
بالخصوص تجویز آن نرسیده است باید دید هرگاه آن چیز فعل مباحی است پس هرگاه داعی عبادت چنان
قوة دارد بر داعی غیر عبادت باین نحو که از خود میفهمد این معنی را که هرگاه با آن چیز در میان
که غالب است هم

باشد باز عبادت را بجای اورده در این صورت عذر نخواهد داشت و الا احوط ترک ان است
شیم دانستیکه روزه عبارة است از نگاه داشتن خود از امورى چند که مفسد روزه میباشند
و انها را دانستی که بعضی اجماعی است مفسد بودن ان و بعضی خلافی و در خلافیات اراء مجتهدین
متفاوت است پس ایا صحت روزه موقوف است باینکه مکلف قصد داشته باشد ترک جمیع
انها را بنیت وجوب بنا بر قول بوجوب نیت وجه یا بنیت قربة بنا بر قول بالتحقیق یا انکه هرگاه کسی
ترک همه انها را در نظر نداشته باشد هر چند از راه جهل بمسئله باشد روزه او باطل است یا اینکه
همینکه ترک اکل و شرب را در نظر دارد بر انها قربة لا اله روزه او مسقط قضا است در ان اشکال
است انچه از بعض عبارات علما ظاهر میشود این است که باید همه انها در نظر مکلف باشد و قصد ترک
داشتن خود را از همه داشته باشد و شکی نیست که این مستلزم حرج و عسر عظیم است زیرا که بنا بر این
از هزار نفس یک نفس بلکه از چند هزار نفس یکی معلوم نیست که روزه صحیح گرفته باشد پس واجب خواهد
بود بر انها قضا بلکه کفاره نیز بنا بر قول اکثر مگر اینکه بگوئیم که جاهل معذور است در او چیزی نیست
و اما انچه بعض اخبار بران دلالت یا اشعاری دارد این است که بقصد باز داشتن خود از اکل و شرب
بتنهائی چنانکه اغلب عوام الناس قصد مینمایند بعمل میاید و میگوئیم که چنین و نیست که گفته شود که متبادر
از روزه نگاه داشتن نفس است از اکل و شرب معتاد پس هرگاه قصد روزه دار همین باشد
که خود را نگاه دارد از اکل و شرب معتاد و غافل یا جاهل باشد از وجوب امساک از چیزهای دیگر
که واجب است امساک از انها چنانکه اغلب عوام الناس خصوصا جماعت نسوان انها از انقرار
میباشند روزه ایشان صحیح است خصوصا هرگاه قصد ایشان این باشد که روزه که خدا خواسته است
است از ما انرا بعمل میاوردیم قربة لا اله و چنین فهمیده باشند که روزه که خدا خواسته

نگاه داشتن نفس است از اکل و شرب و لکن احوط این است که همه را بدانند باجتهاد یا تقلید
و انچه را که مفطر و مفسد روزه دانند قصد کنند نگاه داشتن خود را از انها بعنوان وجوب و انچه را که
مکروه دانند بعنوان استحباب قربة الی الله از طلوع صبح تا غروب افتاب و اول غروب افتاب قصد نماید انچه را
که غروب میدانند از برطرف شدن شعاع افتاب از اماکن مرتفعه یا زوال حمره مشرقیه و ظاهر این
است که هرگاه چنین نیت کند که فردا که از ماه رمضان است مشغول نگاه میدارم خود را از جمیع انچه
مفطر روزه شمرده شده است از طلوع صبح تا زوال حمره مشرقیه قربة الی الله کافی باشد و هرگاه قصد کند
که خود را از مکروهات در حال روزه نیز نگاه میدارم قربة الی الله افضل است و باید دانست که
وقت نیت روزه چه وقت است صاحب کفایه گفته است که عالم نیستم بخلاف واضحی میان اصحاب
در صلاحیت هر جزء از شب از برای ایقاع نیت روزه در ان و حکایت شده است از سید مرتضی
اینکه گفته است که وقت نیت در روزه واجب معین از پیش از طلوع فجر است تا زوال یعنی وقت نیت
را جزء اخر شب قرار داده است و باید دانست که این نزاع و خلاف بنا بر این است که نیت مخطر
ببال باشد نه داعی پس اقوی قول مشهور است یعنی عدم اجزاء نیت تا جزء نیت از شب و در تمام
نیت روزه را میتوان کرد اما گفته اند که نیت روزه را بعد السحور بکنند بهتر است و اما هرگاه
فراموش کرده باشد نیت را بنا بر مختار ما یا بنا بر انکه غافل شده باشد از اینکه فردا باید روزه بگیرد
پس مشهور این است که وقت نیت از برای او باقی است تا ظهر و در این اثنا هر وقت که بخاطرش
اید فورا نیت کند روزه او صحیح است و هرگاه ظهر شد وقت ان گذشته است و روزه ان روز
قضا شده است و این کلام در باب روزه ماه رمضان و روزه نذر معین است و اما روزه قضای
رمضان و نذر مطلق پس مشهور بین اصحاب این است که منتهای وقت نیت در ان زوال شمس است

از دایره نصف النهار هرگاه منافی روزه بعمل نیامده باشد و عمل بقول مشهور احوط بلکه اقوی است
در هر دو مقام و ایضا اختلاف کرده اند در وقت نیت روزه سنتی بعضی گفته اند ممتد است تا غروب
افتاب و این قول اقرب است و کلام تمام در اینجا در وقعی است که عمدا تاخیر نیت را کرده باشد یا نه
و ظاهر این است که باطل نمیشود نیت بفعل منافی روزه بعد از نیت قبل از طلوع صبح خواه جماع باشد
یا غیر ان و مشهور این است که هرگاه اخلال کند مکلف بروزه فردا که معین باشد وجوب
ان بر او بنیت ان در شب عمدا فاسد است روزه او و نقل خلاف در وجوب ان شده است و اما در وجوب
کفاره دو قول است و ظاهر این است که اقرب عدم وجوب ان باشد و مشهور این است که نیت جدا است در هر روزی
از روزهای ماه رمضان از نیت جلیحده و نقل شده است از بعضی انکه ماه رمضان کافی است در ان
نیت واحده از اولش پس اقوی اکتفا بنیت واحده است و اما احوط این است که از برای هر روزی
نیت علیحده داشته باشد و مشهور بین العلما این است که واقع نمیشود در ماه رمضان روزه غیر روزه
که خدا واجب کرده است در ان بالاصالة نه واجب هر چند نذر معینه بسفر و حضر باشد و نه مندوب
و نه در سفر و نه در حضر نه از برای عالم عامد و نه از برای جاهل و ناسی خصوصا بنا بر قول بعدم جواز روزه
سنتی در ماه رمضان سفر چنانکه اشهر است و اما در حضر هرگاه کسی در ماه رمضان روزه بگیرد و نیت
غیر رمضان از واجب یا سنت پس یا این است که نمیداند که ماه رمضان است و نیت غیر رمضان
را میکند یا میداند و نیت غیر انرا میکند پس در صورت اول واقع میشود ان روزه از رمضان
و در این حکم ظاهرا اختلافی نیست و در صورت ثانی ما توقف داریم در بطلان بلکه قول اصح چنانکه
از اقوال عالم فاضل شده راجح دارد و مشهور این است که جایز نیست که روزه یوم الشک را
بنیت روزه رمضان بگیرد و محسوب نمیشود از رمضان هرگاه واقع ان از ماه رمضان باشد

و نه از شعبان هرگاه از شعبان باشد و مشهور این است که روزه یوم الشک مستحب است بنیت اخر
شعبان و هرگاه بنیت سنت گرفته شد و ان روز و معلوم شود که ان روز از ماه رمضان بوده است مجزی است
از رمضان و قضا ان نمیکند و در کار نیت و خلافی در این حکم ظاهرا نیست و گفته اند که هرگاه در اثنای
روز معلوم شود که از فردا از ماه رمضان است نیت وجوب بکند اگر چه نزدیک غروب افتاب
باشد و این سخن بنا بر قول بوجوب نیت وجه خوب است و اما بنا بر قول بعدم وجوب ان محل تامل
است و اما هرگاه چنین نیت کند که فردا روزه میگیرم سنت قربة الی الله هرگاه از رمضان باشد
بواجب محسوب شود و هرگاه از شعبان باشد ثواب روزه سنتی برای من باشد ظاهر این است که صحیح
نداشته باشد و ظاهر این است که هرگاه نیت سنت و واجب هیچکدام را نکند و همین قصد بکند
که فردا روزه میگیرم قربة الی الله که اگر از رمضان باشد واجب را بعمل اورده باشد و اگر از شعبان
باشد ثواب روزه سنتی داشته باشد انهم ضرر ندارد و هم حسن هرگاه کسی شک داشته باشد که قضای
رمضان در ذمه او است یا نه روزها یک سنت است روزه گرفتن در انها روزه بگیرد که فردا روزه
میگیرم قربة الی الله هرگاه قضا در ذمه من باشد بعمل اید و رنه باشد و اگر نباشد ثواب روزه ان روز را
داشته باشم ظاهر این است که این روزه صحیح و مجزی از قضا هست در نفس الامر هرگاه قضا در ذمه او
داشته شد که شرط است در صحت روزه اینکه تمام روز با نیت روزه باشد روزه دار نه حقیقة و نه
حکما زیرا که جایز است از برای بعض اشخاص که قصد افطار داشته باشند در فردا افطار نکرده باشند
در روزه واجب قبل از زوال نیت کنند و روزه بگیرند و در روزه سنت تا زمان قلیلی بغروب مانده
اما استمرار نیت بعد از تحقق ان ایا شرط است در صحت روزه یا نه در ان اشکال است و بعضی قایل بعدم
اشتراط اند مثل بعضی که در عدم اشتراط نیت و یک در سخن ایشان نیست و دیگر اینکه خلاف کرده اند

علما در اینکه هرگاه روزه دار در اثنا روز قصد کند که مفطری بعمل آورد و بعمل نیاورد ان ایا
روزه او بمجرد همان قصد باطل شده است یا نه مشهور بر عدم بطلان انند و قول مشهور اقوی است
و باید دانست که جایز است در شب اکل و شرب هرتا معلوم شود که صبح طالع گردیده است و شناخته میشود
طلوع صبح باینکه سفیدی در کنار اسمان که متصل بزمین مینماید در سمت مشرق پهن گشته شود و جایز
است جماع کردن هم تا وقتیکه مظنه باشد که بعد از ان تا اول صبح را با غسل در یابد و خلاف در اشکال از این
مسئله نیست و اما هرگاه چیزی خورده یا اب اشامیده بدون اینکه معلوم او شده باشد که صبح شده است
و بعد ظاهر شود که ان در روز واقع شده است پس هرگاه بسبب ... و شبهه ان بر او واجب شده بوده است
روزه میگیرد ... از روزه نگیرد و اما هرگاه در ماه رمضان اتفاق چنین افتاده باشد پس ... این
است که قبل از خوردن تفحص کرده از صبح و معلومش نشده که صبح شده قضا بر او نیست و هرگاه تفحص نکرده
و بگمان بقای شب چیزی خورده گفته اند قضا بر او واجب است و مکروه است بر روزه دار بوسیدن
زنان و دست بدن ایشان مالیدن و دست بازی کردن با ایشان و اقرب اینست که کراهت مخصوص
بصورتی است که انها محرک شهوت او باشند و خوف امدن منی یا دوبیع در جماع داشته باشد و مکروه است
بچشم کشیدن چیزی که از اطعم باشد که بحلق رسد یا در ان مشک باشد و مشهور کراهت بیرون اوردن
خون است که باعث ضعف شود و در حجامت احتیاط بیشتر در کار است و مکروه است داخل شدن حمام هرگاه
خوف ضعف باشد در ان و مکروه است بو بیدن ریاحین خصوصا نرگس و مراد از ریاحین گیاهی که خوش
بو باشد و اظهر اینست که مکروه ... بو یه و سایر بو های خوش مانند گلاب و غیره سنت نیست استعمال ان
و احوط اینست که از بوئیدن چیزی که ... غلیظه داشته باشد که بجوف رسد اجتناب کند زیرا که از بعضی نقل
شده است که از ... موجب قضا و کفاره دانسته اند و احوط اینست که بوی خوش را بسا بنده و اگر بدماغ بالا رود بوید و مکروه است
کردن در اب نشیند

عن امیر المؤمنین علیه السلام سفر الدهر والایام والذنب حاصل وجاء
نزول الموت والقلب غافل نعیمک فی الدنیا غرور وحسرة وعیشک
فی الدنیا محال وباطل الا انما الدنیا کمنزل راکب اناخ عشیا وهو
فی الصبح راحل قال رسول الله صلی الله علیه وآله خمسة من خمسة محال الحرمة من الفاسق محال والکبر
من الفقیر محال والنصیحة من العدو محال والمحبة من الحسود محال والوفاء من النساء محال قال النبی صلی الله علیه وآله
لابد للمؤمن اربعة اشیاء دابة فارهة ودار واسعة وثیاب جمیلة وسراج منیر فقالوا یا رسول الله
لیس لنا ذلک فاهی فقال اما الدابة الفارهة فعقله واما الدار الواسعة فصبره واما الثیاب فحیاؤه
واما السراج فعلمه صدق رسول الله قیل لامیر المؤمنین من شر الناس قال من یری انه خیرهم قیل لبعض الحکماء
ما بال الناس یکرمون ذا المال ولئن لم ینالوا من ماله شیئا قال لان عشیقهم عنده تم قال افلاطون
اذا علمت من نفسک انک لا تفرح بالمدح ولا تحزن بالذم فقد صرت حکیما تم وصیة اوصی بها علی بن الحسین علیه السلام
اربع یصفین لک مودة اخیک ابتداؤه له بالسلام وتواضع له فی مجلسک وتکنیته باحب کنیة ویطعمه فی اب طعامک تم
الحدیث الکلام فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله لابی ذر رضی الله عنه یا اباذر ان الله شکر لک علی عمرک الشیخ منک علی جهلک درهمک ودینارک
یا اباذر ان اشر الناس عند الله عالم لا ینتفع بعلمه یا اباذر لا تنظر الی صغر خطیئة ولکن انظر الی من عصیت من ...
فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله یا اباذر ... بلبس الغلیظ واجلس علی الارض وارکب الحمار بغیر سرج واردف خلفی فمن رغب عن
سنتی فلیس منی وفیه ایضا ان النبی صلی الله علیه وآله قال یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا قال ابوذر یا رسول الله وما الخامل قال الذکر الخفی
الحدیث فیما سئل رسول الله صلی الله علیه وآله لیلة المعراج روی عن امیر المؤمنین علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله سئل ربه لیلة المعراج فقال یا رب ای الاعمال
افضل فقال الله عز وجل لیس شیء عندی افضل من التوکل علی والرضا بما قسمت لهم یا محمد وجبت محبتی للمتحابین فی ووجبت محبتی للمتواصلین فی
للمتقاطعین فی ووجبت محبتی للمتوکلین علی ولیس لمحبتی علم ولا غایة ولا نهایة کلما رفعت لهم علما وضعت لهم علم
اولئک الذین نظروا الی المخلوقین بنظری الیهم ولم یرفعوا الحوائج الی الخلق بطونهم خفیفة من اکل الحلال نعیمهم فی الدنیا ذکری

ومحبتی ورضای عنهم یا احمد ان احببت ان تکون اورع الناس فازهد فی الدنیا وارغب فی الاخرة فقال یا رب کیف ازهد فی الدنیا
فقال خذ من الدنیا خفا من الطعام والشراب واللباس ولا تدخر شیئا لغد ودم علی ذکری فقال یا رب کیف ادوم علی ذکرک
فقال بالخلوة من الناس وبغضک الحلو والحامض وفراغ بطنک وبیتک من الدنیا یا احمد احذر ان تکون مثل الصبی اذا نظر الی الاخضر
والاصفر احبه واذا اعطی شیئا من الحلو والحامض اغتر به فقال یا رب دلنی علی عمل اتقرب به الیک قال الله اجعل لیلک نهارا
واجعل نهارک لیلا قال یا رب کیف ذلک قال اجعل نومک صلوة وطعامک جوعا یا احمد وعزتی وجلالی ما من عبد ضمن
لی باربع خصال الا ادخلته الجنة قال یا رب کیف ذلک قال یطوی لسانه فلا یفتحه الا بما یعنیه ویحفظ قلبه من الوسواس ویحفظ
علمی ونظری الیه ویکون قرة عینه الجوع یا احمد لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة الزمتها علیک واذا الزمت
الجوع ورثت منه ما یورث منها وما ورثوا منها قال یا رب ما میراث الجوع قال الحکمة وحفظ القلب والتقرب الی والحزن
الدائم وخفة المؤنة بین الناس وقول الحق ولا یبالی عاش بیسر او بعسر یا احمد هل تدری بای وقت یتقرب العبد الی قال لا
یا رب قال اذا کان جائعا او ساجدا یا احمد ان المحبة هی الجنة للفقراء والتقرب الیهم قال یا رب من الفقراء قال الذین
رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع وشکروا علی الرخاء ولم یشکوا جوعهم ولا ظماهم ولا یکذبوا بالسنتهم ولم یعصوا علی ربهم ولم
یغتموا علی ما فاتهم ولم یفرحوا بما اتاهم یا احمد محبتی محبة الفقراء فادن الفقراء وقرب مجلسهم منک ادنک وبعد من الاغنیاء
وبعد مجالسهم منک فان الفقراء احبائی یا احمد لا تتزین نفسک بلبس اللباس وطیب الطعام ولین الوطاء فان النفس
مادی کل شر وهی کل رفیق سوء تجرها الی طاعة الله وتجرک الی معصیته وتخالفک فی طاعته وتطیعک فیما تکره وتطغی
اذا شبعت وتشکو اذا جاعت وتغضب اذا افتقرت وتکبر اذا استغنت وتنسی اذا کبرت وتغفل اذا امنت
وتنس وهی قرینة الشیطان ومثل النفس کمثل النعامة تاکل الکثیر واذا حمل علیها لا تطیر ومثل الدفلی لونه حسن وطعمه مر
یا احمد ابغض الدنیا واهلها واحب الاخرة واهلها قال یا رب ومن اهل الدنیا ومن اهل الاخرة قال اهل الدنیا من کثر
اکله وضحکه ونومه وغضبه قلیل الرضا لا یعتذر الی من اساء الیه ولا یقبل عذر من اعتذر الیه کسلان عند الطاعة

وشجاع عند المعصیة امله بعید واجله قریب لا یحاسب نفسه قلیل المنفعة کثیر الکلام قلیل الخوف کثیر الفرح
عند الطعام وان اهل الدنیا لا یشکرون عند الرخاء ولا یصبرون عند البلاء وکثیر الناس عندهم قلیل یحمدون انفسهم
بما لا یفعلون ویدعون بما لیس لهم ویذکرون سیئات الناس ویخفون حسناتهم قال النبی صلی الله علیه وآله من اراد ان یحفظ العلم
فعلیه خمس خصال اولها صلوة اللیل وثانیها الدوام علی الوضوء وثالثها قرائة ایة الکرسی والرابع السواک والخامس الغذاء للقوة
لا للشهوة یا طالب العلم باشر الورع واهجر النوم واترک الشبع وداوم علی الدرس لا تفارقه فان العلم بالدرس
قام وارتفعا من نهج البلاغة قال علی علیه السلام مثل الدنیا کمثل الحیة لین مسها والسم الناقع فی جوفها من الامالی عن ابی عبد الله
کان یقول عیسی بن مریم لاصحابه تعملون للدنیا وانتم ترزقون فیها بغیر عمل ولا تعملوا وانتم لا ترزقون فیها الا بالعمل قال بعض
الحکماء مسکین یا ابن ادم لو خاف من النار کما یخاف من الفقر لنجا منهما جمیعا ولو رغب فی الجنة کما رغب فی الدنیا لفاز بهما جمیعا
ولو خاف الله فی الباطن کما یخاف خلقه فی الظاهر لسعد فی الدارین جمیعا قال النبی صلی الله علیه وآله ستة اشیاء یورث الحفظ اکل الحلو واکل
اللحم مما یلی العنق واکل العدس واکل الخبز البارد وقرائة ایة الکرسی قال ارسطالیس سمعت من معلمی افلاطون قال سمعت من
معلمی سقراط قال ینبغی لمن یتعلم ان یکون شابا فارغ البال غیر ملتفت الی الدنیا صحیح المزاج بحیث لا یکثر علی العلم
شیئا من اسباب الدنیا ویکون صدوقا لا یتکلم بغیر الصدق ویکون منصفا بالطبع لا بالتکلف ویکون متدینا ممتثلا
بالوظائف الشرعیة والاعمال الدینیة غیر مخل بواحد منها ویکون علی نفسه کریما عاملا بنیته ... فطرة ... الخلق ...
دونه ولا یکون اکولا ولا خائفا من الموت ولا ... الا بقدر الحاجة فان الاشتغال بطلب المعیشة مانع من تعلمه
وکان طالبا لصحبة حکماء زمانه ولا یستنکف عن الرد ... ولکن المستغنی عنه یحتاج الیه فی کل مرتبة من التعلم
الکامل فقد وصل الی الکمل تم من شرح اللوامع من طب العلوی انه علیه السلام قال لابنه الحسن علیه السلام یا بنی الا اعلمک اربع
خصال تستغنی بها عن الطب فقال بلی یا امیر المؤمنین فقال لا تجلس علی الطعام الا وانت جائع ولا تقم عن الطعام
الا وانت تشتهیه وجود المضغ واذا نمت فاعرض نفسک علی الخلاء فانک اذا استعملت هذا استغنیت عن الطب
ذکر الثعلبی فی تفسیره ان النصرانی کان لحکیم الرشید لعلی بن الواقدی لیس فی کتابکم من علم الطب شیء والعلم علمان علم الابدان
وعلم الادیان فقال له ... ان الله جمع الطب فی ایة من کتابه وهو قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا فقال النصرانی ولا یروی

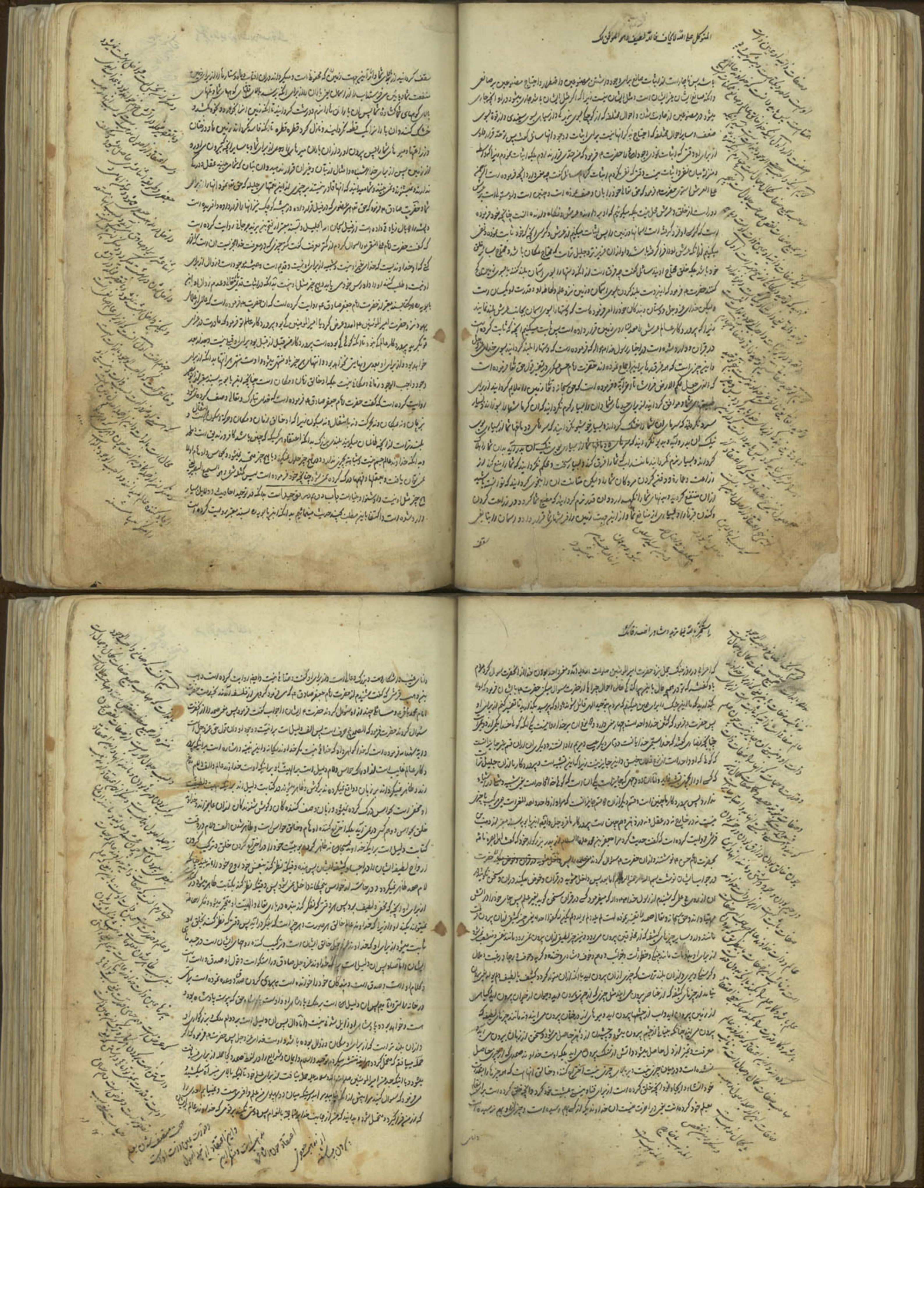
هي بينكم من علم الطب فقال الواقدي جمع النبي ص الطب في كلمات وهي قوله ص المعدة بيت الداء والحمية رأس كل دواء
واعط كل بدن ما عودته فقال النصراني ما ترك كتابكم لجالينوس طبا ايم فائدة جليلة جاء في بعض الاخبار ان ابليس اذا امر بحكم
يوم القيمة قال يا رب انت العدل الذي لا تجور انا متابعين فاحملهم معي في النار فيقول الله تعالى يا جبرئيل احضر علماء امة
محمد ص الاسئل منهم مسئلة فجاء بالعلماء فيسئل منهم لمن ارضا غصبها فضول لمن صاحبها والحق فيها بذرا حتى حصلت منه غلة
فالحكم الشرعية فيها فيجيبون بان الغلة للبارز والارض لصاحبها وعلى صاحب الارض تعيين الفضول باجرة مثلها ثم يقول الله
يا معاشر الاولين والاخرين اعلموا ان الحكم بين الشيطان وعبادي ما حكم العلماء في مسئلة الغصب فان نفس العبد معي ومع ان
كان ملكا الشرعية عنه بالجنة واثبت ذلك في كلامي بقوله ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم الاية والشيطان غصبها مني
في دار الدنيا وبذر فيها بذر الوسوسة وحصل منها المعاصي فالحكم فيه لمن للشيطان ما يحصل من بذره وارض نفوس العباد مخلصا
حتى تصرف فيها انشاء فقال فوضع معاصي على ابليس والقاه في النار وحكم العبد بالجنة تم فائدة جليلة في التقوى قال
بعض العارفين ان خيرات الدنيا والاخرة جمعت تحت كلمة واحدة وهي التقوى انظر الى ما في القران الكريم من ذكرها فكم
علق عليها من خير ووعد لها من الثواب واضاف اليها من سعادة دنيوية وكرامة اخروية ولنذكر لك من خصالها ما ها
الواردة وهي اثنى عشر خصلة الاولى المدحة والثناء قال الله تعالى وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور الثانية
الحفظ والحراسة قال الله وان تصبروا وتتقوا لا يضركم كيدهم شيئا الثالثة التائيد والنصر قال الله تعالى ان الله مع الذين
اتقوا الرابعة النجاة من الشدائد والرزق الحلال قال الله تعالى ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب الخامسة
اصلاح العمل يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم السادسة غفران الذنوب قال الله تعالى
ويغفر لكم ذنوبكم السابعة محبة الله قال الله تعالى ان الله يحب المتقين الثامنة قبول الاعمال انما يتقبل الله من
المتقين التاسعة الاكرام والاعزاز قال الله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم العاشرة البشارة عند الموت قال الله تعالى
ان الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الاخرة الحادي عشر النجاة من النار قال الله تعالى ثم ننجي الذين
اتقوا الثاني عشر الخلود في الجنة قال الله اعدت للمتقين فقد ظهر لك ان سعادة الدارين منطوية فيها ومندرجة
تحتها وهي كنز عظيم وغنم جسيم وخير كثير وفوز كبير عن علي بن عقبة عن ابيه قال سمعت ابا عبد الله ع يقول اجعلوا

امركم

امركم هذا لله ولا تجعلوا للناس فانه ما كان لله فهو لله وما كان للناس فلا يصعد الى الله وعنه ع كل رياء شرك انه من عمل للناس
كان ثوابه على الناس ومن عمل لله كان ثوابه على الله وعنه ع في قول عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه الاية قال الرجل يعمل شيئا
من الثواب لا يطلب به وجه الله وانما يطلب تزكية الناس يشتهي ان يسمع به الناس فهذا الذي اشرك بعبادة ربه ثم
قال ما من عبد اسر خيرا فذهبت الايام ابدا حتى يظهر الله له خيرا وما من عبد يسر شرا فذهبت الايام حتى يظهر الله له شرا وقال
امير المؤمنين ع ثلاث علامات المرائي ينشط اذا راى الناس ويكسل اذا كان وحده ويحب ان يحمد في جميع اموره عن ابي جعفر ع قال
الابقاء على العمل اشد من العمل قال وما الابقاء على العمل قال يصل الرجل بصلة وينفق نفقة لله وحده
لا شريك له فكتب له سرا ثم يذكرها فتمحى فكتب له علانية ثم يذكرها فتمحى ويكتب له رياء عن ابي جعفر ع قال سئلته
عن زرارة الرجل يعمل الشيء من الخير اذا لم يكن يصنع ذلك لذلك دنيا في ذلك ما روي عن طريق العامة عن سعيد بن جبير
قال رجل الى النبي ص قال اني اتصدق واصل الرحم ولا اصنع ذلك الا لله فيذكر مني واحمد عليه فيسرني ذلك
واعجب به فسكت رسول الله ص ولم يقل شيئا فنزل قوله تعالى قل انما انا بشر مثلكم الاية وقد ذكر فاضل الصالح
في الشرح انه روي عن النبي ص ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر يا رسول الله
قال الرياء يقول الله تعالى يوم القيمة اذا جازى العباد باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراؤن هل تجدون عندهم ثواب اعمالكم قال الصالح
قدس سره في شرح الاصول وطريق الجمع ما ذكره صاحب العدة وهو انه ان كان السرور باعتبار انه تعالى اظهر جميله عليهم او باعتبار انه استدل
باظهار جميله في الدنيا على اظهار جميله في الاخرة على رؤس الاشهاد فليس ذلك السرور رياء وسمعة وان كان باعتبار رفع المنزلة
ووقع التوقع والتوقير والمدح فهو رياء من زمان ادم قال امير المؤمنين ع من هوان الدنيا وحقارتها ان الله سبحانه اخرج
اطايبها من خصايصها فالدنيا سبعة اشياء ماكول ومشروب وملبوس ومشموم ومنكوح ومسموع ومبصر اما الماكول فاشرفها
العسل وهو لعاب ذبابة واطيب المشروبات الماء ويستوي في شربه الادمي والكلب والخنزير وافضل الملبوسات العصب
والابريشم وهو لعاب دودة واشرف المناكح النساء وحقيقتها مبال في مبال واشرف المشمومات المسك وهو دم غزال
والمبصر مشترك بينك وبين البهايم تم الحديث قال ارسطو اعظم المصايب فوت الوقت بلا فائدة قال في شرح النهج
ان رجلا لقي النبي ص وقال يا رسول الله اني رجل معروف الذنوب فقال ص تب الى الله فقال يا رسول الله اني اتوب
واعود فقال ص كلما اذنبت فتب قال اذن تكثر ذنوبي قال عفو الله اكثر من ذنوبك حال ابا جرجيس افعل من الخير
ما امكنك فان الشر تقدر عليه في كل وقت كان يوسف ع يجوع ويأكل خبز الشعير ولا يشبع فقيل له اتجوع و
بيدك خزاين الارض قال اخاف ان اشبع فانسى الجائعين تم من الاحاديث القدسية يا ابن ادم اذا افنيت
عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة قال ابن عباس الزهد عشرة احرف زاء وهاء ودال فالزاء ترك الزينة والهاء

در اثبات صانع عالم است وان اگر چه بديهي وفطري خلق نيز يكيه احتياج
به دليل نيست زيرا كه هر چيز كه نظر نمائي اثار صنع باري تعالى در ان ظاهر است اما چند دليل از براي ان ذكر ميشود و
بعون الله تبارك وتعالى دليل اول انست كه ادمي چون فكر كند در اصل وجود عقل او را دلالت نمايد كه از
سه قسم بيرون نيست يا انكه وجود ذات او بذات اقتضا ميكند هستي يا بنحو كه هيچ گونه اقتضا نميكند يا انكه اقتضاء
هستي ونيستي هر دو ميكند يا انكه اقتضاء نيستي تنها ميكند پس قسم اول ذات باري تعالى است كه وجود او هميشه بوده است
وهست وخواهد بود وزوال از براي او نيست وان را واجب الوجود ميگويند وقسم دوم مخلوق ومصنوع او ميباشد كه
ان را ممكن الوجود گويند وقسم سيم شريك باري تعالى است كه عقل اقتضاء نيستي او ميكند وان را ممتنع الوجود گويند
زيرا كه شريك از براي خدا محال است ودليل دوم انست كه هر عاقل فكر كند ميداند كه خود وجود را خلق نكرده است
ومثل او وانبيا فريده است پس از براي خلايق وممكنات ناچار است از صانعي كه هيچ چيز شبيه بخلايق نباشد زيرا كه
اگر مصنوع صانع خود باشد نزد عقل از دو قسم بيرون نيست يا وجود داشت وخود را خود ايجاد كرده است يا انكه
وجود نداشته است وخود را ايجاد كرده است در اول تحصيل حاصل لازم مي ايد بلكه لغو وباطل است ودر دوم محال
است زيرا كه چيز معدوم صانع ومؤثر نخواهد بود ودليل سيم انكه وجود اشياء وما نوري او دلالت ميكند بر بودن صانع
عالم را زيرا كه اشياء همه برو بجو قرينه اگر كسي صنعت اهل بر بيند يقين مي كند كه ان صانع دارد چنانچه اگر
كتابت به بيند يقين بهم ميرساند كه ان كاتبي خود نوشته نشده است واگر اجري بالاي اجري ببيند يقين بهم
ميرساند كه ان را كسي بهم ادري بكبار گذاشته واگر كجي با نظر كند وببيند كه ان بريده است يقين بهم ميرساند
كه ان را كسي بريده است ودر يك از اين چيزها دليل باشد بيقين وعلم آوري كرده وچگونه وجود همه اشياء
چون اسمان وبلندي زمين وپستي افتاب وماه وشب وروز با حسن نظام باعث علم وقطع ادمي نگردد بر وجود
صانع عالم كه خالق اسمان وزمين است وغير انها است چنانكه خود فرموده است افي الله شك فاطر السموات
والارض يعني ايا در وجود الله تعالى شك است با انكه اسمان وزمين را خلق كرده است بلكه ادمي اگر فكر كند
در نفس خود از صنع پروردگار عالم چيزي چند بايد كه او را كافيست از براي شناختن باري تعالى چه بهم ميرساند
براي او از احوال مختلفه كه گاهي گريان وگاهي خندان ميگردد وگاهي مسرور وگاهي محزون ميشود وگاهي صحيح وگاهي
مريض ميگردد وگاهي گرسنه وگاهي سير ميشود وگاهي خواب بر او غالب ميشود وگاهي بيدار ميگردد وگاهي رغبت
بهم ميرساند وگاهي كراهت ونظير اينها در ادمي بسيار است كه همه خارج از اختيار او است پس اين چيزها
دلالت ميكند بر الهي دلالت واضح است كه صانع عالم او را تركيب كرده است [illegible] دليل چهارم

انست كه شيخ طوسي رحمه الله روايت كرده است كه ابو شاكر ديصاني زنديق بود در حضرت امام جعفر
صادق ع داخل شد وگفت اي جعفر بن محمد دلالت كن مرا بر معبود من حضرت ع فرمود بنشين پس حضرت ع
كودكي را ديد كه تخم مرغي در دست داشت كه بان بازي ميكرد وحضرت ع فرمود كه اي ديصاني اين تخم بر بالاي
ان پوست غليظ است وزير ان پوست نازكي است مانند پرده ودر زير ان پرده چيز زرد روانست برنگ
طلا وچيز سفيد روانست برنگ نقره نه ان زرد روان داخل سفيد مي شود ونه سفيد داخل زرد مي شود بار ديگر ان
بودن هر دو واين تخم بر حال خود است چيز مصلح از ان بيرون نيامده است كه خبر دهد از اصلاح ان ونه داخل نشده
مفسدي كه خبر دهد از فساد ان وكسي نميداند كه اياكه از براي نر خلق شده يا از براي ماده پس بيرون مي ايد
مرغي برنگ طاوس اياكه از براي ان مدبري است كه چنين تدبير كرده است پس ديصاني اندكي فكر كرد انگاه
گفت گواهي ميدهم كه نيست خدائي مگر خداي يگانه كه شريك از براي او نيست وگواهي ميدهم كه تو امام وحجت خدائي بر
خلق او ومن توبه وبازگشت كردم از انچه پيشتر در ان بودم از اعتقاد باطل وشيخ طوسي در تفسير قول حق تعالى زيرا يه
ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى از حضرت امام محمد باقر ع روايت كرده است كه ان حضرت ع فرمود كه
هر كه او را راه نمائي اسمان وزمين واختلاف شب وروز وگرديدن فلك با افتاب وماه وايات عجيبه كه از قدرت
ان امر است كه اعظم وبزرگتر است از انها پس او در اخرة كورتر وبي بيناتر است [illegible] روايت
كرده است از هشام بن حكم كه گفت زنديق بحضرت امام جعفر صادق ع امد وگفت چه دليل است بر وجود صانع
عالم حضرت ع فرمود كه وجود كارها كه تازه شدن خلقها در هر زمان دلالت كرده است بر اينكه صانعي هست كه انها
را ساخته است ايا نمي بيني وقتي كه بنظر كني بنائي محكمي كه بنا كرده شده است خواهي دانست كه ان را بنائي كرده است اگر چه
تو ان بنا را نديده زنديق گفت كه ان صانع چه چيز است حضرت ع فرمود كه خداوند عالم يكي شيئ است بخلاف اشياء ديگر
[illegible] حقيقت شيئيت [illegible] وجود [illegible] نه جسم است ونه صورت ونه حس
كرده ميشود ونه درك كرده ميشود بحواس پنجگانه او را درك نتوان نمود ووهمها او را در نمي يابد وزمانها او را ناقص
نگردانند [illegible] ومخلوق است
حضرت ع فرمود [illegible] توحيد [illegible] تكليف
كرده نشده ايم [illegible] ودليل ان
مخلوق است وناچار است از براي ما اثبات صانع اشياء كه بيرون باشد از دو جهت مذموم كه يكي نفي
است [illegible] ودوم تشبيه كردن صانع است بصفة مخلوق كه صاحب تركيب وتاليف



المتوکل علی الله لا یأت خالد لطیف ...

باشد پس ناچار است از اثبات صانع برای وجود داشتن مصنوعین و اضطرار و احتیاج مصنوعین بر صانع
و آنکه صانع ایشان بغیر ایشان است و مثل ایشان نیست زیرا که اگر مثل ایشان باشد جاری میشود در او آنچه جاری
میشود در مصنوعین از حادث شدن و احوال مختلفه که از کوچکی بزرگی و از سیاهی بسوی سفیدی و از قوة بسوی
ضعف و سایر احوال مختلفه که احتیاج بذکر آنها نیست برای اثبات وجود او سائل گفت پس تو حد قرار دادی
از برای او وقتی که اثبات نمودی وجود او را حضرت فرمود که من حدی قرار نداده ام بلکه اثبات نموده ام زیرا که حد او
و منزلتی میان نفی و اثبات نیست وقتی که نفی نکرده ام اثبات کرده ام سائل گفت چه معنی دارد آنچه فرموده است الرحمن
علی العرش استوی حضرت فرمود که حق تعالی خود را بآن وصف نموده است و چنین است و او مستولی است بر عرش
و دور است از خلق و عرش محل نیست بلکه میگوییم که او بردارنده عرش و نگاه دارنده است چنانچه خود فرموده

مَن توکّل علی الله کفاه

نصب کرده است و ناامید شده از رحمت خدا چنانکه کفار از اصحاب قبور نا امید شده‌اند و صاحب جامع الاخبار
روایت کرده است از محمد بن حنفیه که گفت از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کردند از تأویل صمد حضرت ع فرمود
که تأویل آن الف است که باری تعالی نه جسم است و نه مثل و شبیه و نه صورت و نه تمثال و نه از برای حق تعالی حدّ است و
و موضعی از برای او نیست و مکان ندارد و نسبت بذات مقدس او نمی‌توان گفت آنجا یا اینجا یا خلاء و ملاء که
پر شده باشد و خلاء که خالی باشد نه برای او نیست و نه برای او ایستادن و نشستن و سکون و حرکت نیست و تاریکی و روشنی
برادراه در یابد و روحانیت مانند روحانیین و نفس نیست مانند مخلوقین از برای او نیست و هیچ موضعی او را فرا
نمی‌گیرد و نه جسم و جوهر و نحو اینها نیست و بو و رنگ ها نیست و در خطور دلها در نمی‌آید ...
چیزها از او و او را است و شیخ ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه سؤال کردند که
پروردگار خود را چگونه شناختی فرمود بآن نحو که خود را بمن شناسانیده است گفتند چگونه خود را بتو شناسانیده است فرمود
که شبیه بصورت نیست و بحواس درک کرده نمیشود و بخلق قیاس کرده نمیشود و نزدیک است در دوری خود و دور است
در نزدیکی خود فوق هر چیز است و هیچ چیز را نمیتوان گفت که بالاتر از او است پیش روی هر چیز است و نمیشود گفت
از برای او پیش روی هست داخل در اشیا است نه مثل داخل بودن چیزی در چیزی و خارج است از اشیا نه
مثل بیرون بودن چیزی از چیزی پاک است ... دلیل در توحید الهی بسیار است اما اکتفا بسه دلیل است که ایشان ذکر
میشود اول العیاذ بالله اگر خالق عالم متعدد باشد از سه حال بیرون نیست یا هر دو قوی است یا هر دو ضعیف یا یکی قوی
و دیگری ضعیف و در ... هر دو ضعیف مخلوق اند و اگر یکی قوی و دیگری ضعیف
قوی خالق است و ضعیف مخلوق اما هر دو قوی پس آن محال است زیرا که قوه در جمیع جهات لازم دارد دفع احدهما
دیگری را و باید که پیوسته در جدال باشند و مشغول دفع یکدیگر باشند پس چون نظر میکنیم که نظام خلق درست و آسمان
روان است و تدبیر یکسان است و شب و روز و آفتاب و ماه بر یک نسق و ضابطه است میدانیم که مدبر یکی است دلیل دوم
مراد که اگر دو تا باشند در میان ایشان ... فاصله باشد تا آنکه از یکدیگر جدا داشته باشند پس
اگر هیچ فاصله در میان ایشان نیست پس ... دو تا نمیگویند بلکه یکی ... باطل است و اگر
فاصله چنانکه ذکر شد در میان ایشان میباشد پس آن فاصله نیز مثل آن دو نفر خدا قدیم خواهد بود و پس با آن
فاصله سه خدا خواهند بود و بنا براین دو فاصله نیز باید در میان هر یکی از آن نفر خدا با فاصله اول باشد تا آنکه
از هم ممتاز شوند پس در این صورت این دو فاصله نیز ... قدیم خواهند بود پس میشود پنج نفر قدیم پس پنج
خدا و در میان هر دو تا از این پنج نفر نیز فاصله لازم است بنا براین هر قدر که تصور نمایند نهایت ندارد ...

بسیار

ایشان بسیار خواهد شد با چه بحد شماره انها را کسی نمیداند پس معلوم شد که کسیکه قائل بدو خدا باشد قائل شده است
که ... ابطال این از آفتاب روشن‌تر است دلیل دویم اتفاق انبیاست زیرا که اینهمه پیغمبران که
در زمانهای مختلف خبر داده‌اند همه ایشان ... خدا اعلم قطعی حاصل میشود که صانع عالم یکی است با ثبوت
صدق ایشان زیرا که اگر صانع عالم غیر یکی میبود لازم بود بر دیگری بحسب عقل که پیغمبری بفرستد برای شناختن خود
و این نفرستادن دلالت میکند که عاجز است یا بخیل و هیچ یک از این دو صفت بر صانع عالم روا نیست
زیرا که وجوب وجود اقتضا میکند علم و قدرت و سایر صفات کمالیه را و با این صفات کمالیه نمیشود که اعلام نماید
و نشر آثار نکند که بخلق برسد پس ثابت شد که خدا یکی است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع در وصایای خود بحضرت امام حسن
فرموده است که بدان ای فرزند که اگر از برای پروردگار تو شریکی میبود هر اینه پیغمبران او نیز نزد تو میآمدند و هر اینه
آثار پادشاهی و سلطنت او را میدیدی و صفت کمال او را مطلع میگردیدی ولیکن خداوند عالم یکی است چنانچه خود
بآن وصف نموده است که قل هو الله احد و ضد و شریک ندارد و او است خالق هر چیز دلیل سیم صحت نظام خلق است
زیرا که اگر خدا متعدد میبود فساد میشد چنانکه دو پادشاه در یک مملکت و دو کدخدا در یک قلعه و دو کدبانو در یک خانه موجب
و باعث فساد است چنین است اگر دو خدا بود همیشه در آسمان و زمین هر اینه فساد میبود چنانکه آیه شریفه لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا صریح در این خصوص است پس چون توحید الله بفضل الهی دانستی بعد از این بدانکه از برای صانع عالم صفات
کمالیه است مانند علم و قدرت و غیره و ... صفات حق تعالی بر دو قسم است بعضی از آن صفات ذات اند و بعضی
صفات فعل پس هر صفاتی که نقیض آن را انسب بذات باری تعالی ... لازم آید آن صفات ذات است و هر صفتی
که نقیض او را انسب بباری تعالی ... لازم نیاید آن صفات فعل است اول مانند علم و قدرت و غیره ...
که در هر وقت نقیض آن را انسب بباری تعالی کفر است زیرا که اگر کسی گوید العیاذ بالله در وقتی از اوقات خدا عالم نبود
یا قادر یا حی نبود کافر میشود و دویم مانند خالق و رازق بودن اگر کسی گوید که خداوند عالم در وقتی از اوقات خالق
و رازق نبود کافر نیست زیرا که قبل از خلق عالم و آدم خالق و رازق نبود ...
در وزن نداده است باب در صفات الهی است باید دانست که صفات باری تعالی بر دو نوع است یک نوع از آنها
صفات ثبوتیه‌اند و نوع دیگر از آنها سلبیه نامند و صفات ثبوتیه بنا بر مشهور هشت است قادر عالم حی مرید مدرک
و سمیع و بصیر و ازلی و ابدی و متکلم و بعضی از علما ... صفت دیگر زیاده کرده‌اند و آن مختار و کاره و متکلم
و صادق و اصول این صفات سه است که قدرت و علم و حیات باشد و باقی صفات بر این سه صفات بر میگردد
مؤلف گوید که حق این است که اصل این همه اینها یک صفت است و باقی صفات همه بر یکی بر میگردد

لا تهمل فیما عزمت الله معک

و آن قدرت است جهت آنکه اگر عالم نباشد لازم دارد که قدرت بر علم نداشته باشد و هم چنین اگر حی نباشد لازم
میآید که قدرت بر حیات نداشته باشد بنا براین عاجز خواهد بود پس ثابت شد که کسیکه قادر بر همه چیز باشد او است
خداوند عالم و اگر نه پس نیست خداوند عالم پس معلوم شد که اصل اصیل قدرت است و بس و این یکی بودن اصل انسب
و اول نیز است بر یگانگی جناب و بنا بر مشهور سمیع و بصیر و مختار و صدق و کاره ... زیرا که بعلم بر میگردد و اراده بعلم
و قدرت بر میگردد و ازلی و ابدی بودن بحیات بر میگردد و معنی حیات باری حیاتیست که همیشه بوده است و هست
و خواهد بود و زوال و فنا و نیستی بآن راه نیافته است و نخواهد یافت و مراد از اثبات این صفات نفی کردن
ضد آنها است زیرا که اگر چنین نباشد لازم آید ترکیب یا تغییر یا تعدد قدما و همه اینها خلاف عقل و کفر است مثل
آنکه میگوییم خدا قادر است یعنی عاجز نیست و مراد از قدرت نفی عجز است نه اثبات صفات که در ذات باشد پس
اگر کسی گوید که خدا با قدرت بوده است یا آنکه گوید که خدا اشیا را با قدرت خلق کرده است هر اینه قدرت را آلت
صنع قرار داده است و کسیکه گوید و چنین اعتقاد کند کافر میگردد چنانچه روایت باین نحو وارد شده است این
فقرات مضمون روایت بود بلکه در اخبار وارد شده است که حق تعالی ذاتیست دانا و شنوا ... ذات علامه سمیعه بصیره
قادره یعنی ... الله تعالی ذاتیست دانا و شنوا و بینا و قادر یعنی صانع عالم عالم بذات است و قادر بذات و سمیع بذات و
بصیر بذات است یعنی صانع عالم اشیا را بذات میداند و میبیند ... بدون آنکه چشم داشته باشد و
میشنود ... بذات بدون آنکه گوش داشته باشد و کارها را بذات میکند و اینها همه اثر یک ذات است
و ایضا وارد شده است که ... صمدی الذات ... احدی الذات نوری الذات یعنی ظلمت و تاریکی
و عدم و نیستی هرگز بذات مقدس باری تعالی راه نمی‌یابد و صمدی الذات یعنی مدخل اشیا نیست که چیزی داخل او گردد
و باعث اتمام او گردد و از او چیزی بیرون نیامده است و چیزی از او بیرون نیامده است چنانچه خود فرموده است
بعد از صمد لم یلد و لم یولد و معنی ... الذات این است که فنا و تغییر بذات مقدس او هرگز راه نمی‌یابد و معنی احدی الذات
این است که ... ذات مقدس او ... باری تعالی مرکب نیست و هرگز تغییر نمی‌یابد
یا آنکه اسماء مختلفه بر او وارد گردد مثل آدمی که گاهی نطفه است و گاهی گوشت بر میگردد و آخر خاک میشود و چنین
است مخلوقات که اسماء مختلفه بر آنها وارد میگردد و بسبب ترکیب و تغییر ذوات ... حق از همه اینها منزه است
آمدیم بر سر صفات بتفصیل بالترتیب اول علم است یعنی خدا جاهل نیست زیرا که جهل نقص است و نقص بر خدا روا نیست
و باید دانست که علم باری تعالی بعقل قاطع ثابت شده است زیرا کسیکه ایجاد همه چیزها را نماید بنحویکه عقلها
از آن حیران مانند نمیشود مگر اینکه علم بهمه داشته باشد و اتفاق انبیاء علیهم السلام قاطبة بلکه اتفاق جمیع عقلا

و اصل حق

و اصل حق بیان است و کتب الهی صریح با آن است و ضرورت دین بیان قاطع و حاکم است و حق عز و جل در ازل
علم داشت بجمیع ممکنات پیش از آنکه خلق نماید اشیا را و ... ایجاد نمود و علم او پیش از خلق اشیا و بعد از
خلق آن تفاوت نکرده است زیرا که علم او باشیا معدومه و ممکنات غیر مخلوقه تعلق گرفته است و علم باری تعالی
باشیا اجمالی نیست بلکه تفصیلی است و علم او عین ذات او است و دوئیت در ذات مقدس او نیست بلکه ذات
او و علم او یکی است و اگر علم او را در ذات دانند کافر است زیرا که اگر در ذات باشد یا داخل ذات است
یا خارج و اگر داخل باشد مرکب خواهد بود و مرکب محتاج باجزا است و احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا نیست
هرکه علم او را داخل ذات داند کافر گردد و اگر خارج باشد خالی از دو حال نخواهد بود یا قدیم یا حادث و در اول
تعدد قدما و در دویم نقص قبل از حدوث لازم آید و اعتقاد باین هر دو کفر است بلکه مراد از اثبات علم او
نفی جهالت و بعضی گمان کرده‌اند که حق تعالی چون بعلم کامل خود ظاهر و باطن جمیع اشیا میداند ... نمیشود
مگر آنکه داخل همه اشیا باشد العیاذ بالله و بدین سبب کافر و ملحد شده‌اند غافل که مخلوق از کثیری احوال خودشان خبر ندارند
و نمیدانند که چه طور میشود که گرسنه میشوند و هم چنین از سیر شدن خودشان خبر ندارند و نمیدانند که چه طور میشود که سیر
میشوند و چه طور میشود که گرم میشوند و چه طور میشود که سرد میشوند با وجود آنکه از احوال خودشان خبر ندارند که متعلق
ببدن ایشان ... میخواهند ... علم خداوند عالم ... بدانند که علم او چه طور تعلق باشیا میگیرد که نه
داخل باشد و نه خارج در اشیا ... چه طور علم او باشیا معدوم تعلق گرفته مرد مان ... نادان ...
... این مقام است ... در چنین مقام فرموده‌اند که ما
... حق معرفتک ... این مقام بسیار مقام دقیق است ... اگر داخل نیست و مع ذلک علم بباطن
دارد و حال آنکه علم او عین ذات او است و اگر خارج است پس چه طور عالم بباطن میشود چنانکه گفتیم که علم او عین
ذات او است از این جهت حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که داخل است نه مثل داخل شدن چیزی در چیزی و
خارج است نه مثل خارج شدن چیزی از چیزی پس این چه طور میشود همان است که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده
است لهذا در این مقام جای لب جنبانیدن نیست ... و دیگر آنکه بعضی نادانها
میگویند که در میان خالق و مخلوق ما به الربط است و این قول بجهات چندی درست نیست اول آنکه آن ما به الربط
یا شی است یا لا شی پس اگر ... است هیچ عاقل این حرف ... که معدوم الوجود است ... چیزی
آن چیزی که نیست ما به الربط میان خالق و مخلوق باشد و ... آن ما به الربط ... است پس آن هم یا حادث
است و یا قدیم است و اگر حادث است او نیز داخل مخلوق است و از جمله مخلوقین است پس چیزیکه مخلوق باشد

چه طور می‌توانند که حامل و حاجب خالق و مخلوق بشود با وجود این عیب باز علم خدا به مخلوق تعلق گرفته است که
با اعتقاد فاسد قائلین مابه‌الربط بوده باشد بسبب آنکه تعلق علم الهی به مابه‌الربط تعلق به مخلوق است پس اگر
علم خدا به مخلوق بی‌مدد مابه‌الربط ضرور نداشته پس در صورت تعلق علم او به مابه‌الربط نیز ضرور ندارد و چون آنکه مابه
الربط نیز مخلوق است و اگر ضرور ندارد پس در هیچ جا ضرور ندارد یک بام و دو هوا که نمی‌شود و با این بطلان عیب
دیگر هم در مابه‌الربط است که دلالت بر کفر قائلش میکند و آن عیب این است که مابه‌الربط مانع و حامل علم الهی است
به مخلوق میشود پس قائل مابه‌الربط قائل به جهل خدا و یا قائل به دوری خدا شده است از مخلوق خود و حال
آنکه خداوند عالم در صریح کلام خود فرموده است که ما به آدمی از رگ گردن نزدیک‌تریم چنانکه فرموده است
و نحن اقرب الیه من حبل الورید و دیگر آنکه آن مابه‌الربط را اگر حادث ندانند بلکه قدیم بدانند در خصوص ساکن
مابه‌الربط قدیم باشد از عین ذات میدانند العیاذ بالله قائل به ترکیب و تجزی ذات سبحانی شده اند و اگر غیر ذات
میدانند پس قائل شده اند به تعدد قدما و در این هر صورت ما قائل و معتقد مابه‌الربط و حکمای الربط کافر و مشرک
و زندیق و دشمن خدا است و باز آمدیم بر عبارت اصل کتاب حق الیقین در کتاب نوشته است که در بداية از برای
دفع این استبعاد دارد شده است بلاتشبیه کسیکه با نظر بکند به دوری خود نمی‌بیند چنانکه داخل آن اگر شده باشد
و دیگر آنکه اگر بیجا از نگاه بر کیفیت بنای بلد یا خانه علم داشته باشد و خود داخل آن بلد یا خانه نباشد امکان دارد
در واثبات آن برای صانع عالم نمی‌شود مگر آنکه داخل آن چیز شده آن را اثر طالب و با بیدانست که او برای
او هیچ پرده و حجاب و دوری و نزدیکی نیست و نزد علم او همه اشیاء مساوی و یکسان است از آنکه مور چه که در
زیر طبقه هفتم زمین باشد یا بالای آسمان هفتم و هیچ یک از این مکان‌ها بقدر مویی دوری و نزدیکی در پیش او
ندارد و علم او تفاوت ندارد و هر کس گمان کند که از کم و زیادی الکه تفاوت در علم او تفاوت در ذات مقدس
او پیدا شده و تفاوت ذات العیاذ بالله مستلزم شدت و ضعف زیاده و نقصان موجود تغییر است تأمل کن و به آن
و علم او سبحانه تعالی از عرش تا فرش با جمیع ما سوی الله احاطه کرده است چگونه چنین نباشد و حال آنکه حافظ
و نگهدارنده و پرورنده کارهای اشیاء است فله الحمد و المنة اما قدرت یعنی خدا قادر است و عاجز نیست زیرا که عجز
نقص است و نقص بر خداوند نیست پس عقل قاطع و برهان ساطع و اتفاق جمیع آنها که اقرار بوجود
صانع عالم نموده اند بر آن دلالت کرده است و ضرورت جمیع اهل ادیان بر آن حاکم و قاطع است و کارها که
هم از روی اراده و اختیار است و تأثیر بودن اشیاء مانند آفتاب و ماه و نجوم و آب و آتش نیست که از
روی اضطرار باشد زیرا که قادر نبودن بر منع تأثیر خود عجز است و صانع عالم از عجز و نقص منزه است و قدرت

او بر جمیع اشیاء تعلق گرفته است و خلق نکردن و ایجاد نکردن خداوند عالمیان چیز محال را دلیل بر عجز خداوند عالم نیست
بلکه آن چیز محال قابلیت خلق شدن را ندارد و در خلق کردن خداوند عالم اشیاء را تفاوت ندارد در پیش قدرت
او از جهت بزرگ بودن اشیاء و یا کوچک بودن آنها و خلق کردن مورچه ضعیف با خلق کردن عظیم عرش
نزد قدرت او یکسان است و فاعل است که کمتر از چشم بهم زدن چند هزار هزار آسمان و زمین خلق کند
و خلق کردن هفت آسمان و زمین نه زیاده از آن بسبب آن است که صلاح در این قدر دانسته و علم و قدرت
و نگاه داشتن و تدبیر صانع عالم بظاهر و باطن جمیع اشیاء و خلایق از عرش تا ثری احاطه کرده است و نیز قادر
است بر نیست کردن و فنا نمودن و تغییر دادن همه آنها بهر نحو که خواسته باشد بلکه خلق کردن و فنا کردن
خداوند عالم بمحض خواهش است تا خواسته است که فلان شیء در فلان زمان و فلان مکان بفلان صورت
خلق شود در همان دم خلق میشود بلا تأمل و هم چنین است فنا کردن اشیاء را و مثل مخلوق نیست که ساختن
چیزهای بزرگ مصالح و اسباب بسیار را لازم داشته باشد و زحمت بیشتر را بکار برد تا آنکه بعد از مدت معینی شفتن
شده این کارها و آن چیز را تمام کند و چیزهای کوچک‌تر را زحمت کمتر کشد بلکه بزرگتر و کوچکتر در نزد قدرت
او یکسان است و مطلق تفاوت ندارد و هیچ علتی تدبیر و مراد از اثبات قدرت او نفی عجز از اوست
نه اثبات صفات که زاید بر ذات مقدس او باشد اما حی یعنی همیشه زنده است و مرگ در او راهی ندارد که اگر
زنده نباشد مرده خواهد بود و مرده عالم و قادر نخواهد بود و اگر از برای او نیز مرگ باشد مثل مخلوق عاجز
خواهد بود و معلوم است که هیچ ذی حیاة باختیار خود نمی‌میرد مگر آنکه عاجز شود و مضطر گردد و لابد ناچار شود تا آنکه
راضی بمرگ بشود و بقا ثابت شد که او سبحانه قوی در مقابل ندارد که خداوند عالم را عاجز و مضطر و ناچار نماید و غلبه
بر این اگر صانع عالم را حیاة نباشد جمیع مصنوعات از هم پاشیده و نیست شده و نظام سماوی و ارضی برهم خورده
بود فهو حی لا یموت اما مرید یعنی خدا اراده کننده است و عمل بجا نیکو خواهان است و لکن اراده او نه مثل اراده
مخلوق است که باعث تبدیل و تغییر و حرکت و ساکن شود چرا که این چیزها لازم جسم اند و خداوند عالم جسم و جوهر
و عرض نیست اما مدرک یعنی خدا دریابنده است یعنی می‌بیند لا بآلت چشم و میشنود لا بآلت گوش و اگر نبیند و
نشنود ناقص و عاجز خواهد بود و نقص و عجز بر او نیست اما قدیم و ابدی و ازلی یعنی خدا همیشه بوده است و هست و
خواهد بود پس اگر قدیم نباشد محتاج بقدیم دیگر خواهد بود و احتیاج مستلزم عجز است و عجز نقص است و نقص بر خدا
روا نیست اما متکلم یعنی خدا سخن گوینده است و اگر نتواند گوینده باشد عاجز خواهد بود و عجز نقص و نقص بر خدا روا
نیست و گوینده سخن بسبب آنست که او سبحانه خود بنفس نفیس خود سخن میگوید بلا آنکه سخن گفتن بسته به جوارح

دهان و لب و زبان و حلق و گلو و اسباب سخن نیست و این چیزها مستلزم جسم است و خداوند عالم عز و جل جسم
نیست و نیز باید تا اما صادق یعنی راست گوست و اگر راست گو نباشد دروغگو خواهد بود و دروغ قبیح است و قبیح
بر خدا روا نیست بعلت آنکه کسی دروغ میگوید که از کسی بترسد و یا احتیاجی با او داشته باشد و از برای رفع احتیاج
خود سرهم بندی کند دروغ میگوید و خداوند عالم محتاج و عاجز نیست پس دروغگو نیست پس صادق است و مراد
از اثبات این صفات نفی اضداد آنها است بدانکه صفات سلبیه بنابر مشهور هفت است چنانکه معلوم است
نه مرکب بود نه جسم نه مرئی نه محل بی شریک است معانی تو غنی دان خالق عیب مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست
مکان ندارد و شریک از برای او نیست و دیده نمیشود و حلول نکرده است بچیزی و با چیزی یکی نشده است و معانی
نیست یعنی صفات او عین ذات او است و اصل این صفات سلبیه سلب است جسم است و جوهر است و عرض
و سایر این صفات به اینها بر می‌گردد زیرا که هر چه خدا خلق کرده است از عرش تا ثری همه آنها یا جسم
است مانند بدنها یا جوهر است مانند روحها یا عرض است مانند رنگها و چون کسی خدا را با این سه چیز تشبیه کند
خدا را نشناخته است و اگر با اینها تشبیه کند خدا را نشناخته است و در ذهن آدمی از اقسام این سه نوع در
آید و غیر اینها در نمی‌آید و لهذا احق عز شانه به ذهن کسی در نمی‌آید مگر وجود و هستی مطلق و در اخبار وارد شده است
که خدا را نشناخته است کسیکه دلش گمان کند است که مراد امام علیه السلام است که خدا را نشناسد مگر کسیکه تشبیه به این
سه نوع نکند خدا را نشناخته اید و اگر تشبیه کند خدا را نشناخته اید و هر کس در ذات او بیرون تفکر کند و به وهم
و فکر خود او را انحوی وصف کند و اعتقاد به آن نماید ملحد است و از دین بیرون رفته است و اگر گمان کند که خدا را
احدی از ملائکه یا پیغمبران یا آنکه در آخرت دیده میشود یا آنکه احدی از خلایق اول و آخر او را دیده است
یا آنکه بعد از قیامت خلق بهم خواهد رسید که او را ببیند یا آنکه هیچ چشمی او را تواند دید از دین بیرون رفته و کافر
گردیده است و اگر گمان کند که خداوند عالم چیزی فکر میکند یا آنکه تصور میکند یا آنکه بخیال او در می‌آید یا آنکه
محتاج بتأمل است یا آنکه قصد میکند یا آنکه فعل عبث و بی فایده میکند او را قبیح بخلق کرده است و کافر
گردیده است و اگر گمان کند که غیر افعال عباد آنچه در عالم واقع میشود آنها کارهای خدا نیست خدا را از پادشاهی
معزول ساخته و افعال عباد و کارهای خلایق خلق و تقدیر خدا است باین معنی که قوت و آلات
داده و آن از خدا است و خداوند عالم عالم بوقوع آنها بوده و پیش از آنکه از ایشان صادر شود و قادر
بر منع بوده و بجهت امتحان و تکلیف ایشان فاعلان افعال اند را منع نکرده و لیکن افعال خلق مکتوب نه که آن
فعل ایشان است و ایشان فاعلان افعال اند و در این کارها مجبور نبودند بلکه از روی خواهش و اختیار از ایشان

صادر میگردد و باین سبب در اعمال نیک مستحق ثواب و در اعمال بد مستحق عقاب میگردند بلی در کارهای نیک
و اعمال حسنه ایشان را حق تعالی مدد و یاری میکند و در کارهای بد ایشان را بسبب بدی کارهای ایشان نفس
ایشان وامیگذارد و فاعل افعال در هر حال بنده است و حق سبحانه و تعالی از اعمال قبیحه ایشان منزه
و پاکیزه و بری است فله الحمد و له المنة و هر وقت که گوییم که خداوند عالم سخن میگوید مراد آنست که ایجاد
کلام و سخن می‌نماید در لوحهای آسمانی و غیر آن نه آنکه از برای او سخن گفتن باشد مانند مخلوق و هر وقت
که گوییم که خداوند عالم هر چیز را می‌بیند و میشنود مراد آنست که حق سبحانه و تعالی علم بچیزهای دیدنی و شنیدنی دارد
نه آنکه از برای او آلة دیدن و شنیدن باشد مثل چشم و گوش مانند مخلوق و اگر گوییم که فلان کارها را خدا
کرده است مقصود آنست که آن کار بخواهش خدا جاری شده است نه آنکه خداوند عالم مباشر آن کار گردیده
باشد زیرا که مباشرت کارها از لوازم جسم و جسمانیت و خداوند عالم از آن منزه است و کارها
الهی مشیت است یعنی هر چیز را که در هر وقت بخواهد آن کار خواهد شد و باین سبب در اخبار وارد شده است
که اراده الهی فعل اوست یعنی خداوند عالم همین که علم دارد که فلان کار یا فلان شیء در فلان وقت
اصلح است از برای نظام عالم در همان وقت آن شیء بهم میرسد بی آنکه فکر کند یا تصور نماید یا تعب و
مشقت در آن بکار برد سبحان الله من جعل غرائبه بین الکاف و النون سبحان من اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و هر که گمان کند که علم حق سبحانه و تعالی زیاد
میشود و یا کم میشود و یا تغییر می‌یابد یا در تصرف خلق ملال بهم میرساند یا روزی دادن بعضی از خلایق یا شنیدن
الحاح بعضی از ایشان یا دانستن احوال ایشان منع او را از بعضی دیگر مشغول میگرداند او را قبیح بخلق کرده
است و کافر شده است چنانچه فرموده است ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی نیست خلق کردن همه
شما و زنده کردن همه شما بعد از مرگ مگر مثل خلق کردن یک مخلوق و زنده کردن یک و نزد خداوند عالم
تفاوت ندارد خلق کردن یک کس و روزی دادن او و میرانیدن او و زنده کردن او با خلق کردن همه خلق
و روزی دادن و میرانیدن و زنده کردن همه ایشان نزد مشیت الهی و قدرت و علم او یکسان است فتبارک
الله احسن الخالقین و اگر کسی گمان کند که خداوند عالم در چیزی حلول میکند یا با چیزی یکی میشود چنانکه گروهی از نصاری
در باب حضرت عیسی چنین قائل شده اند و فرقه گمراه صوفیه در مشایخ و مرشد خود چنین اعتقاد کرده اند و کافر
شده اند پس هر که چنین گمان داشته و اعتقاد کند از حق بیرون رفته است و زندیق و کافر شده است تعالی الله عما
یقول الظالمون علوا کبیرا و هر که گمان کند که خداوند عالم امر خلق کردن یا روزی دادن را به پیغمبران یا اوصیاء

اذا رضيت فاتردد الترك ولا تعم انت بكبر

ایشان علیهم السلام داکه ارشد غلط شده است و از حق دور افتاده است همه اینها خلاف ظاهر آیات و صریح اخبار است و هرکه در ذات باری تعالی یا کنه صفات او تفکر نماید باعث زیاده حیرت و گمراهی میگردد بلکه در اخبار بسیار وارد شده است که در ذات باری تعالی و کنه صفات او و در امر قضا و قدر فکر نکنید و علما رسنگ التیهی را باین تفسیر کرده اند یعنی چون سخن بذات خدا رسد باز ایستید از سخن گفتن و هرچه بوهم کسی در اید احتمال خطا باشد بهوا اینکه از برای خداوند عالم کیفیت و چگونگی نیست و بعقل و وهم کسی در نمی اید و عقل زیاده بر وجود او چیزی دیگر را نمی تواند تصور کند سبحان الذی من اللطف شانه باب در عدل است باید دانست که یکی از صفات الهی که باز گشت تکلیف بندگان بان بر میگردد عدل است و خداوند عالم عادل است و ظلم و ستم بر بندگان نمی کند زیرا که ظلم قبیح است و مرتکب آن نمی گردد مگر کسیکه جاهل بقبح آن باشد یا احتیاج بآن داشته باشد و جهل و احتیاج بر خدا روا نیست بجهت آنکه جهل و احتیاج هر دو لازم دارند عجز را و ثابت شد که خداوند عالم عاجز نیست و قادر است و باید دانست که عدل الهی بافعال بندگان تعلق می گیرد زیرا که مطیعان را مزد و ثواب میدهد و عاصیان را بعدل عذاب میکند و این استحقاق مکلف ثواب یا عقاب را بلحیه برای آنست که مکلف افعال را باراده و اختیار خود بجای آورد و نشد برانها که علم بوقوع و مقدار و زمان و طول و عرض آن و فنون و الات آن افعال باشد از خداست و اراده و اختیار و صدور آن از بنده است لهذا افعال عباد در فعل تقدیری خداست و تکوینی بنده است و بنده مثاب و معاقب میگردد باراده و اختیار و صدور آن و جماعتی از اهل سنت که اشاعره اند میگویند افعال عباد مخلوق صانع عالم میدانند العیاذ بالله و بنده را آلت میدانند و میگویند بنده در افعال خود مجبور و مضطر است ایشان را جبریه گویند و جماعت دیگر از ایشان میگویند که جمیع شرور و خیر همه اینها از بنده است و خدا را هیچ گونه دخلی در انها نیست ایشان را مفوضه گویند و اعتقاد نمودن بهر یک از این دو قسم کفر است زیرا که در قسم اول عقاب عاصیان ظلم است و در قسم دوم ضعف و سستی سلطنت الهی است بلکه مذهب حق آن است که خیر بتوفیق الهی است و شر بخذلان الهی است و این را امر بین الامرین گویند و اهل این اعتقاد را عدلیه و اثنا عشریه گویند چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حریز روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است که مردم در قدر بر سه قسم اند قسمی گمان میکنند که خدا عز و جل مردم را جبر کرده بر معاصی خلق نتوانند که معصیت نکنند این کس اسناد ظلم بر خدا عز و جل داده در حکم او چنین کس کافر است و مردی هست که گمان میکند که خدا امر خود را واگذاشته است بسوی خلق و این کس سست کرده اند سلطنت و پادشاهی الهی را پس او نیز کافر است و مردی میگوید که خدا عز و جل

تکلیف کرد

تکلیف کرده بندگان را با نچیزیکه طاقت دارند و تکلیف نکرده ایشان را با نچیزیکه طاقت ندارند پس وقتی که کار نیک کنند خدا را حمد کنند و وقتی که کار بد کنند استغفار میکنند پس اینم مسلم است و بحق رسیده مثل اینکه مثلا آقای چند غلام دارد و هر دو بیک نوع و لطف و کرم او به هر دو یکسان است آنچه باینها میکند باو نیز میکند از شفقت و مهربانی تفاوتی در میان انها قرار نداده است و امر به هر دو نمای اینها میکند و میگوید که هر یک از شما که فلان امر را درست و موافق خواهش من بعمل آورده بیاد او را خلعت میدهم و نوازش مینمایم و محروم را از خود دور کردانم و اگر بعمل نیاورید و ضایع کنید صد تازیانه میزنم و راه عمل آوردن آن فعل را باینها بنماید و اینها نیز قادر بر فعل آن امر باشند و چه آنکه اگر بعمل آورند امر آقا را خلعت خواهند پوشید و اگر بعمل نیاورند صد تازیانه خواهند خورد چرا که آقا را عادل و صادق الوعد میدانند و یکی از اینها سعی در امر آقا نماید و موافق خواهش آقا امر را بعمل آورد و دیگری از روی بی اعتنائی محل با امر آقا نماید و موافق خواهش آقا امر را بعمل آورد و دیگری نگذارد و امر او را ضایع نماید بعد از آنکه بجهت آقا بیاید آقا بر آنکه متابعت کرده است و خدمت او را درست بجا آورده خلعت دهد و نوازش نماید و در محل قرب خود جا دهد و آن دیگر را که مخالفت آقا کرده است و اعتنائی با امر او نکرده است صد تازیانه بزند و از محل قرب خود دور کرداند عدالت کرده خواهد بود و هیچ عاقل بر این عمل او را ملامت نمیکند بلکه میگویند که هر یک از اینها بر این امور سزاوار بودند مثل ما مثل اینها است در متابعت و مخالفت چرا که حق تعالی اراده با نموده و اختیار را باو واگذاشته و عرض کنند بر باد در افعال ما اگر متابعت کردیم ثواب میدهد و اگر مخالفت کردیم عذاب میکند چنانچه بسند معتبر از جعفر روایت کرده است که گفت نزد حضرت امام رضا ع ذکر شد جبر و تفویض حضرت فرمود که آیا عطا نکنم بشما در این باب اصلی دعائی که دیگر در آن اختلاف نکنید و هیچ کس با شما بر آن مخاصمه و گفتگو نکند مگر آنکه شما او را ساکت کنید عرض کردیم که اگر صلاح دانید بفرمائید فرمود بدرستیکه خدای عز و جل اطاعت کرده نشد باکراه با نیکه ان مطیع در اطاعت مجبور باشد و معصیت کرده نشد بغلبه با نیکه معصیت کننده او جبر بر دست او جاری کرده باشد بلکه اراده و اختیار او و عبادت را مهمل نگذاشته است در مملکت و پادشاهی خود که قادر بر منع در معاصی و توفیق در عبادات ایشان باشد و قادر است بر هر چیزی که ایشان را قادر کردانیده بعضی توفیق در انها و خذلان بر انها پس اگر بندگان اطاعت کنند او را حق تعالی اطاعت خود باز نمیدارد و از بندگی خود منع نمیکند و اگر بندگان معصیت کنند او را پس اگر خواسته باشد حایل گردد میان ایشان و میان آن کار بد ایشان میگردد و اگر حایل نگردد و ایشان آن کار بد را بجا آورند چنین نیست که او ایشان را داخل آن کار بد کرده باشد پس حضرت ع فرمود که

اذا وجدت فی قلبک تفوضا فافعل و الا فلا

هرکه ضبط کنند حدود این کلام را بتحقیق که غالب میشود بر هر کسی که مخالف او باشد و ایضا بسند معتبر از احمد بن محمد بن احمد از اهل سمرقند روایت کرده است که گفت مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام سوال کرد حضرت ع باو فرمود که اساس دین توحید و عدل است و علم آن بسیار است و ناچار است از برای عاقل دانستن آن و ذکر میکنیم آنچه را که سهل باشد و واقف شدن بر آن و رسیدن باشد حفظ آن اما توحید پس آن است که تجویز نکنی بر پروردگار خود آنچه را بر تو تجویز کرده است صحیح است از آنچه که لوازم مخلوق و ممکن است و اما عدل پس آنست که نسبت ندهی بخالق خود آنچه ترا بر آن ملامت نمود لهذا اعمال و افعال بد بدانکه کار مکن که خداوند عالم بنده را بسبب آن مواخذه میکند آن فعلی اختیاری است که بنده از روی اراده و علم و خواهش بعمل آورد مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و غیبت و خوردن مال مردم و غیر اینها از گناهان و معاصی الهی و افعال که اختیاری نیست و این کس مباشر آن نشده است بلکه آن فعل خداست بنده را مواخذه بسبب آن نمیکند مثل کور شدن و کر شدن و سیاه بودن و مریض شدن و غیره چنانچه سید بن طاوس رحمه الله روایت کرده است که مردی از حضرت صادق ع از قضا و قدر سوال کرد حضرت ع فرمود که آنچه را میتوانی که بنده را بر آن ملامت کنی بنده را بر آن پس آن از بنده است و آنچه را که نمی توانی که بنده را بر آن ملامت کنی پس آن از فعل خداست و خداوند عالم به بنده خواهد گفت که چرا گناه و نافرمانی کردی و چرا فسق کردی و چرا شراب اشامیدی و چرا زنا کردی پس آن از بنده است و نمیگوید به بنده که چرا مریض شدی و چرا کوتاه شدی و چرا سیاه شدی زیرا که اینها از فعل خداوند عالمیان است باب در نبوت است صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده خداست بر خلقان و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیغمبران و ناسخ دینهای ایشان است و مبعوث بر کل عالم است و دعوت ایشان دعوت عامه است و سلطنت آن حضرت ص بر جمیع امور الهی جاری است در امر دین و دنیا و آنچه از جانب حق تعالی آورده است حق است و دین آن حضرت ص تا قیام قیامت باقی است چنانچه وارد شده است حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة چون که جناب اقدس الهی نوع انسان را از کتم عدم بوجود آورد و خلعت هستی داد و پوشانید و ایشان را تکلیف بعبودیت خود نمود و غرض از خلق ایشان تحصیل منفعتی از برای خود نداشت چرا که او غنی بالذات است بلکه غرض او آن است که افراد قابل از خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند و مخلوق عاجز را قابلیت آن نیست که بدون واسطه بمقصود برسد و تحصیل فیوضات ربانی نماید پس بر خدا لازم است که خلق داشته باشد که او جنبه داشته باشد جنبه قدسیه که اخذ فیوضات نماید و شریعت

که خلق

که خلق الهی برسانند و ایشان را بمقام امتحان در آورد چنانچه منقول است که زندیقی خدمت حضرت صادق ع آمد سوال نمود و بجواب های آن حضرت ع بشرف اسلام مشرف شد از جمله سوال ها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمائی حضرت ع فرمود که چون ما ثابت کردیم خداوند را که خالق و صانع است و منزه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین و آن صانع حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمی توانند دید و ملمس و حس در نمی ایند و جسم نیست که با او رو برو مکالمه و محاجه و گفتگو نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت او در آن است و باعث نفع ایشان است و آگاهی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع ایشان است و ترک آنها موجب فنای ایشان است پس ثابت شد که امر و نهی باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تبلیغ نهی الهی و حکم های خدا را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیا را ایشان هستند که برگزیده های خداوند از میان خلق که او ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته است که در اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نیستند و در خلقت و صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و از جانب خدا موید اند بدلائل و معجزات و براهین و شواهد که دلالت میکنند بر حقیقت ایشان مثل مرده زنده کردن و کور را روشن کردن و پیس را شفا دادن و هر گز زمین خدا را از بکی از ایشان خالی نباشد که با علم و معجزاتش دلیل حقیقت او است و هر دو دلیل است بر حقیت پیغمبر و بدانکه انسان مدنی الطبع است و از بکدیگر در امور معاش و معاد خود محتاج اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است و آمیزش ها باعث منازعات میشود پس ناچار است ایشان را از حاکمی که دفع منازعات ایشان نماید بنحویکه حیف و میلی در حکم نباشد مامون از حیف و میل نیست و اگر نه بزودی یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و این کس باید از جانب خدا باشد مامون از حیف و میل نیست و آن پیغمبر او وصی او میباشد که واسطه اند در میان خدا و خلق و فرستادن پیغمبر لطف است و لطف بر خدا واجب است پس اگر خدا پیغمبر را نفرستد بلا شبهه مانند صاحب کلهٔ میگردد که کله را بی چوپان گذارد و اگر کسی همه آنها را هلاک نماید و اعتقاد ما اثنی عشریه آنست که خدا ایتعالی روی زمین را خالی از حجت نگذارد و آن حجت یا پیغمبر است یا وصی پیغمبر و آن حجت یا مشهور است و ظاهر است یا غایب و از روزیکه حضرت آدم ع بر دنیا تشریف آورده اند تا روز قیامت خدا دنیا را بی پادشاه حقیقی که حجت او باشد نمی گذارد و هیچ عالم را منیر و ست آدمی گردانده و الحال پادشاه حقیقی پیغمبر خدا ص و ال را است و بعد از آن بزرگوار الطاهرین علیهم السلام یکی بعد دیگری پادشاه حقیقی و حجت خدا اند بر کافه خلقان و اگر دو نفر در دنیا باشند یکی حجت خدا خواهد بود و باید که این حجت از جانب خدا باشد چرا که بنده را قابلیت آن نداده که تعیین

کاد الحکم بنیّا علیک بالحلم والفقر تنال منه الله تعالی

حجت تمام کرد و حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام که کلیم خدا بود از قوم خود لنه میان هفتاد هزار کس هفتاد کس را برگزید همه را با خود بطور برد که کلام الهی را بشنوانند بقوم خود و خبر باور نمیکردند در اعیان انها اشکالات

همینکه کلام الهی را شنیدند گفتند که خدا را بما جماعتا علانیه بعد حضرت موسی ع دانست که انها نیز بحسب اند انحضرت ع

که پیغمبر خدا بود نتوانست کسی را اختیار کند دکسان دیگر چه عرضه دارند که تعیین حجت نمایند و چونکه رعیت.

طغیان کردند و جهار خدا را کشتند تا انکه حجت اخری که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علی ابائه الکرام

باشد حق تعالی او را از نظر مردم غایب گردانید لکن خلق امه او را انحضرت ع و علی ابائه المعصومین منتفع

میشوند هم چنانکه خلق از افتاب زیر ابر منتفع میشوند و این چند روز دنیا که خلق ظلم و فساد میکنند بنور

منتفع خواهد شد هم چنانکه اول دنیا عدل بود اخر دنیا نیز عدل خواهد شد در رجعت تا روز قیامت و خدا

بیکجا تا پرستیده خواهد شد بدانکه دین ناسخ و منسوخ دارد و پیغمبر که تازه می اید دین تازه می اورد چون که

دین پیغمبر پیش که دین او منسوخ شده دین خوب بوده است باز مردم را حکم بهمان رفتار سابق میکنند لکن دین

خود این پیغمبر ناسخ می باشد و این تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ در امر فروع است و اما در اصول دین تغییر و تبدیل

نمی باشد و دین پیغمبر ما محمد و اله و سلم ناسخ جمیع دینها است بدانکه خداوند عالم در انسان دو مرتبه خلق کرده

کرده است یکی پست و دیگری بلند و جسد انسان مرتبه پست است و روح ان در مرتبه بلند است و جسم او

روح است و روح لطیف را در جسد کثیف قرار داده است و چونکه روح مرتبه قدسیه دارد و بلند مرتبه

باشد بسبب این کسب جمیع خیرات می توانند نمود و نیز انسان دو مرتبه دارد و مرتبه قدسی و مرتبه حیوانی

اگر میل بان کرد از ملک بهتر میشود و اگر میل باین کرد از حیوان بدتر میشود و ادمیزاد طرفه معجونی است

از فرشته سرشته و از حیوان اگر کند میل این شود کم از این ور کند میل ان شود به از ان و هر گاه

مرضی وارد این جسم کثیف گردد که جسد ان است طبیب ظاهر را خدا قرار داده است معالجه ان را

کند اگر حاذق باشد و درد این کس معالجه پذیر باشد و مهلک نباشد و این جسد کثیف قابلیت

قابلیت ندارد خداوند عالم یک طبیب و دوا نگذاشته و دردهای باطن را که عمده است و تعلق بروح دارد

و روح که گوهر گرانمایه است و مقرب درگاه احدیت است چگونه بی طبیب و معالجه و دوا خواهد گذاشت

و در امراض ظاهری که پنج شرط دست بهم داد و بجا نه که زمانه مریض صحت می یابد اول انکه طبیب حاذق

باشد و مرض مریض را تشخیص دهد دوم انکه دوای موافق مرض تجویز نماید سیم انکه ان مرض مهلک نباشد

و چاره پذیر باشد چهارم انکه حکیم اعظم انست همه کس را قابلیت ان نیست که بخدمت طبیب

برسد و نسخه دوا مرض را از او اخذ کنند و باید که نسخه را این مقرب دانا و دانشمند باشد که نسخه دوا

درد هر کس را باو برساند و هیچ کم و زیاد در ان نکند و دخل و تصرف در ان ننماید پنجم انکه مریض نسخه را بگشاید

و چشم باز کند و ان چه دوا نوشته اند بی کم و زیاد استعمال نماید و دخل و تصرف در ان نسخه طبیب نکند و انچه طبیب

صلاح ان را ندانسته است در ان بعمل نیاورد و باندک زمانی صحت می یابد و اگر دخل و تصرف نماید یا اصلا بکار

نبرد طبیعی معلوم شود و هلاک میشود پس بدانکه امراض دینی که دردهای باطنی و روحانی است مثل امراض جسمانی

است و امراض دینی بسیار است پس باید که در امراض رجوع بطبیب و نسخه نویس حقیقی که خداوند رحمان و بخشنده گناه

گناهان از عاصیان و گناهکاران است نمایند که نسخه هر دردی را نوشته است یعنی از برای هر گناهی تدارک

و بازگشت و قضای و توبه قرار داده است که بنده بسبب انها نجات یابد و دوا که موافق است طاعات

و عبادات و فرمان برداری خدا و توبه و انابه است و قضا و تدارک در حق الناس است و در هر کس قابلیت

دوا دارد و دوای است که ان را از دین بدر برد و مرض مهلک که چاره پذیر نیست کفر از ان نقد و

بوده گفتن و انکار ضروریه دین کردن و غیر است که بدون تدارک و توبه و باز گشتن باشد و مرض که

چاره پذیر است ان گناه است که دوای توبه و تدارک و قضا داشته باشد و بدانکه هر کس را قابلیت

ان نیست که دوای دین را از حکیم علی الاطلاق بدون واسطه اخذ نماید و ان نسخه رسان انبیا و

مقرب درگاه الهی که متعین فرموده است که دوای هر دردی را بصاحب ان برسانند بی کم و زیاد و ان جناب ختمی

خاتم پیغمبران است که کتاب خدا را و اوامر و نواهی و دین و شرع او را از برای مردم آورده است و هیچ چیز

در ان نکرده است و معصوم است از هر گناهی و ترک اولی هم از ایشان صادر نشده است و باید

که چنین باشد و الا اف و خواهد شد که باید خود مرتکب معصیت شود و دیگران را دعوت و اعتماد بایشان نمی

باشد و کسیکه معصیت کرد ظلم بر نفس خود کرده است و خطاب ظالم بر او صادق است و ظالم این پیغمبر

و رسول نمی باشد چنانچه حق تعالی در محکم کتاب خود میفرماید که و لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد این

عهد من که امامت و عصمت باشد بکسیکه ظالم باشد و دیگر انکه اگر کسی خود را از معصیت باز ندارد

چگونه دیگران را باز میدارد و این شعر حکیمانه مناسب این مقام است خود ناگرفته پند مده پند بدیگران

پیکان بتیر جا کند انگاه بر نشان و این واضح و هویداست و عقل هر عاقلی حکم براین میکند و بعد از

ان بزرگوار هم و آله و سلم ان امامان علیهم السلام یکی بعد دیگری بهمان تفصیل اوامر و نواهی الهی را به

مردم رسانیدند و حجت خدا را بر خلق تمام کردند و هیچ عذری از برای کسی در امر دین نگذاشته اند

لئن قعدت الدنیا فاترک کل ولئن کان دنیا فالمرعة خیر

چنانچه حق تعالی میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما نمودیم راه را هر که خواهد ایمان

اورد و هر که خواهد کافر گردد پس باید که این بیچاره بنده ذلیل بیمار در دین که معصیت کار باشد باینکه

کار باشد چشم کشاده نسخه را باز کند و ببیند که کدام دوا از برای کدام درد انفع است بان مداوا نماید

مثل توبه و قضا و تدارک از برای حق الله مثل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و غیره و اگر حق الناس باشد

مال مردم را بصاحبش رد نماید و صاحب غیبت را راضی کند اگر ممکن باشد و الا توبه کند و از برای او

استغفار نماید و رد مظالم را نماید و اصول دین را از روی دلیل و یقین بداند و فروع دین را از راه

اجتهاد یا تقلید از روی بصیرت و یقین بعمل اورد و اراسته باخلاق حسنه گردد و جمیع مستحبات را

بعمل اورد که ثواب بسیار در مستحبات وارد شده است چنانچه در حدیث قدسی مذکور است که یا بنی

ادم و تقرب الی بالنوافل یعنی نزدیک شو بمن بنوافل رحمت من بسبب بجا اوردن سنتهای نماز و روزه

نماز از روزه و تصدق و حج و زیارات و احسان کردن بمرده و زنده از مؤمنین و مؤمنات خصوصا

ذوی الارحام پس باید که ان چشم باز کند و سعی بلیغ در امر دین نماید چرا که حجت خدا بر خلق تمام

شده است چنانکه حق تعالی میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما نمودیم راه را هر که خواهد

ایمان اورد و هر که خواهد کافر گردد که جمله کائنات کافر کردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد و هر گاه

کسی با این همه لطف و بنده نوازی خداوند مهربان که همه ما محتاج او را از امر دین و دنیا از کم و زیاد بلد

برساند و در دهای ظاهری و باطنی او را مدد او نماید و راه دین را باو بنماید و پیغمبر رحمت با این مهربانی را

از برای او روانه نماید که در هیچ وقت از امت فراموش نفرموده حتی در مرض موت که در غم امت بوده و

دعا از برای امت میکردند تا انکه حضرت جبرئیل ع بشارت از برای انحضرت ع و اله اوردند که عنکبوت

میباشد حق تعالی تو را اندر از امتهای تو را بیاورد تا که راضی شوی و لسوف یعطیک ربک فترضی

تا انکه انحضرت ص و اله آرام شدند و در حدیث قدسی حق تعالی میفرماید که اگر اول شما و اخر شما و زنده شما

و مرده شما و خورد شما و بزرگ شما و ازاد شما و بنده شما و انس شما و جن شما جمعیت کنید بر طاعت من

زیاده نمیکند این طاعت در ملک و پادشاهی من بقدر ذره و اگر همه شما همین تفصیل جمعیت کنید

در نافرمانی من هیچ ضرری نمی رساند این معصیت شما در ملک و پادشاهی من بقدر ذره هر کس عمل خیر

میکند و جهاد در دین بنماید نفع ان بخود او میرسد و خداوند چه نیاز است از همه خلق و بعد از

ان حضرت ص امامان علیهم السلام را یکی بعد از دیگری در هر عصری از اعصار از جهت ارشاد خلق در دنیا

داشته باشد و بعد از غایب شدن امام دوازدهم ع مجتهدین و علماء و فقها را از برای ارشاد خلقان مقرر

فرماید و قدرت و الات از جهت تحصیل خیرات در بنده مقرر فرماید و ذات مقدس خود ش نیز

در امر دین خبر باری فرماید و بهشت با ان اوصاف و زینت و حور و قصور و نعمت موفور که پادشاهی دائمی

است از برای او مقرر فرماید هر گاه این کس هیچ گونه رغبت بانها ننماید و این همه الطاف و مهربانی

را نادیده انگارد و چیزی در ان بنده نیست و ظلم بر نفس خود کرده است و ضرری بدرگاه خدا نمی

رسد و اگر فرمانبرداری نماید و اطاعت کند نفع ان بر خود ش عاید می گردد هم چنانکه در محکم کتاب خود می

فرماید ان احسنتم احسنتم لانفسکم و خداوند عالم مستغنی بالذات است چنانچه در حدیث قدسی اشاره

باین معنی فرموده اند چنانکه گذشت و دیگر بدانکه اقای جلیل القدرات همه کس نمی توانند که بخدمت او برسد

و هر کسی قابلیت اسرار و قرب او را ندارد و عقل اگر از میان غلامان تمیز بر میگزیند و محرم راز خود

میکرداند تا انکه امر او را بدیگران برساند و بعد از وفات ان غلام باید که غلام مقرب خود دیگری را

اقا بجای ان قرار دهد تا انکه امر اقا فوت نشود و قرار دادن این غلام بر اقا واجب است و هم چنین بعد

فوت او یکی دیگر را باید که تعیین فرماید تا انکه غلامان را ارشاد نماید چرا که غلامان از برای بندگی

خود خریده است و خدمت بانها فرموده است که بدون واسطه از عمل اوردن ان عاجز اند پس بر اقا

لازم است که ان واسطه را در میان خود و غلامان داشته باشد که روز بروز امر اقا را بانها برساند و اگر

چنین نباشد اقا ظلم کرده خواهد بود و اقا عادل است و ظلم نیست و دیگر از برای ازادی و مکافات ان

ها قرار داده است که هر غلامیکه متابعت او کرده باشد در ان لوزا او را نوازش نموده و خلعت

پوشانیده ازاد نماید و انکه مخالفت او نموده باشد بعضی را اخلد در عذاب کرده اند و بعضی را الکثر و بعضی را

پیشتر یک مقدار تا زمانی که کرده است پس باید که این غلام انچه که مامور بان شده است از روی اخلاص

بعمل اورد تا مستحق خلعت و نوازش گردد و ازاد شود و راه خدمت کردن را بان نموده است و دیگر

ما محتاج ان است از خوردن و اشامیدن و لباس و غیره همه را باو میدهد و حجت را بر او تمام کرده

است و شفقت انها زیاده از پدر و مادر است و اگر یک ذره چیره او را باو ندهد هلاک میشود و علاوه

بر ما محتاج انچه از اقا سؤال کند عطا میکند و با وجود این همه الطاف خدمت جزئی باو فرموده است

که مال ان و نفع ان نیز بر خود غلام عاید میگردد که از ادی باشد و اقا هیچ احتیاج بخدمت او ندارد

لکن میخواهد که غلام را امتحان نماید تکلیف باو کرده است پس هر گاه غلام با این همه مرتبه مخالفت اقا

استر ... کالشریع العابدین

باین جلالت و بزرگواری را نماید که اعتنا باو نکند شب و روز در جنگ باشد با کسان او و دشمنی کند و با دشمنان رفاقت و دوستی کند و محلی باو نگذارد خود را مستحق عذاب و سخط آقا گردانیده است و ظلم بر نفس خود کرده است اگر آقا او را عذاب کند هیچ عاقل آقا را ملامت نمیکند و نسبت ما بجناب اقدس الهی جل شانه مثل ان غلامیست نسبت باقا بلکه ما کمتر از ان استیم و ان غلام مقرب درگاه کبریائی پیغمبر اخر الزمان که واسطه قرار داده است میان خود و خلق بدانکه پیغمبران بر دو قسم اند یکی مرسل و دیگری غیر مرسل مرسل آن است که ملک را می بیند و جبرئیل بر او نازل میشود و وحی الهی را باو میرساند و غیر مرسل صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند یا در خواب می بیند یا انکه باو الهام میشود و رسل نیز بر دو قسم است یک نوع ان اولو العزم اند و یک نوع دیگر غیر اولو العزم و پیغمبران مرسل سیصد و سیزده کس اند و پنج کس ایشان اولو العزم اند مثل حضرت نوح ع و ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معنای اولو العزم بنا بر مشهور آنست که ناسخ ملت سابق است و هر یک از ایشان دین و شریعت تازه از جانب حق عز و علا آورده اند و اول شریعت آدم بود و بعد از هر پیغمبری که آمدند بر دین او بودند تا نوح ع و پیغمبران بعد از ان حضرت ع بر دین او بودند تا حضرت ابراهیم ع و حضرت ابراهیم ع دین تازه آورد و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا حضرت موسی ع و آنحضرت ع نیز دین تازه آورد و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا حضرت عیسی ع و آنحضرت دین تازه آورد و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا آنکه حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین دین و شریعت مبعوث گردید و دین آن بزرگوار ع و آله و سلم تا روز قیامت باقی است و پیغمبران علیهم السلام ایشان معصوم اند از خطا و لغزش و گناه از ایشان سر نمیزند نه در کوچک و نه در بزرگ و نه عمدا و نه سهوا زیرا که اگر گناه کنند و دروغ گویند فائده پیغمبری منتفی گردد و مردم بسخنان ایشان اعتقاد نمایند و بفرمودهای ایشان اعتقاد نکنند پس باید چاره عصمت از برای ایشان و اوصیای ایشان و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف علیه و علی آبائه السلام و آله البررة الکرام و مادر او آمنه بنت وهب است و بعضی از علما شرط کرده اند که آبای پیغمبران باید که مؤمن باشند و مادرهای ایشان باید که اولاد زنا نباشند اما پیغمبر اخر الزمان ص و آله و سلم که آبای طاهرین او باتفاق شیعه مؤمن بلکه از اولیاء یا اوصیا بوده اند و پیغمبران باید که پاک باشند از انچه عقول بران متنفر است از خلقت و دنائت طبع و حسب و طریق شناختن ایشان ظاهر میشود از معجزه صادق در ضمن دعوی پیغمبری و معجزه پیغمبر ما ص و آله و سلم که دعوی پیغمبری کرده است و در طبق ان معجزه نموده است بسیار است و بهترین

معجزه ان

معجزه آنحضرت قرآنست که تا روز قیامت باقی است و پیغمبران علیهم السلام و معجزات که خلق بیدون ... ان حضرت ص و آله و سلم دارد موافق اقوال علما هست و چهار معجزه است آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و مثل ماه شعاع جبین مبین ان صورت انور بنده و دیوار میتابید و کاهی که دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند شمع روشنی میداد ۲ بوی خوش آنحضرت ص و آله و سلم بود و هر وقتی که آنحضرت از راهی میگذشت تا ده روز زیاده هر که از ان راه میگذشت میدانست که آنحضرت ص و آله از انجا عبور کرده و از عرق آنحضرت جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و اولاد نزد آنحضرت ص و آله می آوردند و کف آب در دهان مبارک گرداند و مضمضه نمود و در دلو ریخت و آب ان از مشک خوشبوتر شد ۳ آنکه چون در آفتاب راه میرفت بالای سر او ابر سایه میشد ۴ آنکه با هر کس آنحضرت ص راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بلندتر و کوتاه تر نمی نمود ۵ آنکه پیوسته ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد ۶ آنکه هیچ مرغی از بالای سر مبارک آنسرور ص و آله پرواز نمیکرد و جانوری مانند پشه و مگس و غیر انها بر آنحضرت ص و آله نمی نشست ۷ از عقب سر میدید چنانچه از پیش رو می دید ۸ آنکه خواب دیده آنحضرت یکسان بود و خواب قوای او مانند ادراک معطل نمیگردید و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه از خواطر بالا میگذشت آنحضرت ص و آله میدانست ۹ آنکه هرگز بوی بدن مبارکش بد نرسید ۱۰ آب دهان مبارکش را بر چاهی که میافکند در اب برکت بهم میرسید و هر گاه بجای خشکی می افکند پر آب میشد و هر صاحب درد که میمالیدند شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامیکه میرسانید در ان برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکردند چنانچه از زغاله و یک صاع جو چهار هزار کس را سیر میکرد ۱۱ آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغتها سخن میگفت ۱۲ آنکه در مجالس شریفش بوی خوش بهم میرسید و بود که مانند آفتاب می درخشید ۱۳ آنکه مهر نبوت در پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور ان بر نور آفتاب زیاده میکرد ۱۴ آنکه آب از انگشتان مبارکش جاری شد و جماعتی سیر شدند ۱۵ آنکه باشاره انگشت مبارک ماه را دو نیم کردند ۱۶ آنکه سنگریزه در دست مبارک حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند ۱۷ آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمدند نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از او برخاست و دست بسوی آسمان بلند کرد و جهان را معطر گردانید و در مکه معظمه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت اقرار نمود بوحدانیت خدای تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که

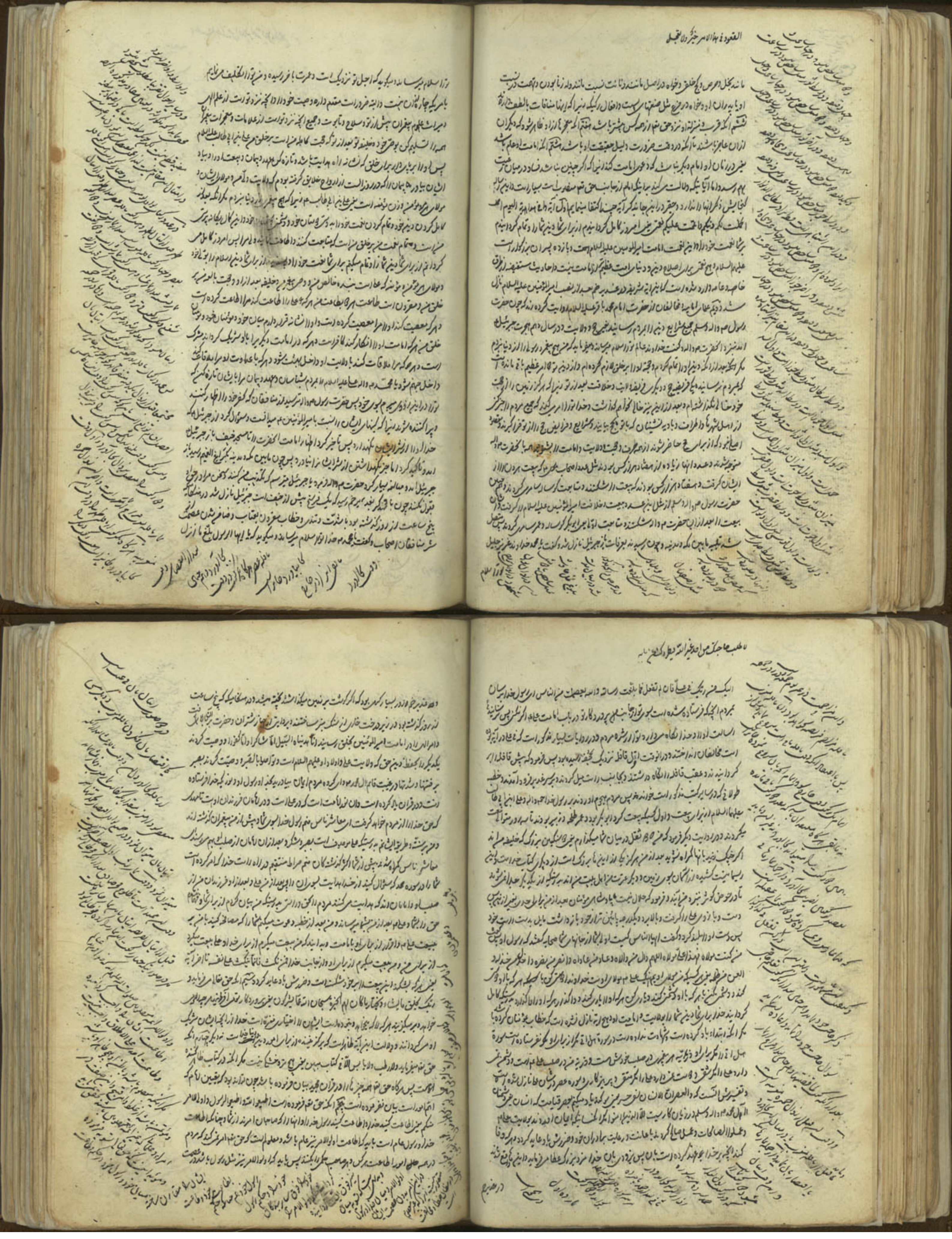
است که اصلاح امر دنیا و آخرت نماید و اختیار کرده خلق گاه است که باعث فساد انها گردد زیرا که ایشان بباطن خلق اطلاع ندارند چنانکه حضرت موسی ع با مرتبه پیغمبری و کلیم الهی بودن از میان قوم خود که هفتاد هزار یا هفتصد هزار کس بودند بعد از انتخابات متعدده هفتاد کس را اختیار کرد بگمان آنکه ایشان مؤمن خالص اند و ایشان را با خود بکوه طور برد تا آنکه کلام الهی را بشنوند و بقوم خود خبر دهند که حق تعالی با موسی ع سخن گفت و تصدیق نمایند که او کلیم الهی است و چون ایشان را بکوه طور برد و وقتیکه کلام الهی را شنیدند گفتند خدا را بما بنما ... در ان وقت معلوم شد که ایشان مجسمه اند پس حضرت موسی ع و هارون ع که دو پیغمبر خدا اند چیزی که برای اصلاح اختیار نمایند و ان مفسد در اید پس دیگر اختیار کرده دیگران چگونه خواهد بود و بعلاوه لوازم اختیار خلق آنست که خلافت و جانشین پیغمبر خدا ... یزید پلید لعین فاسق فاجر متهتک گردید که علانیه شراب خورد و با سگان بازی کند و جمیع فسوق و معاصی و کبایر اقدام نماید و فرزند رسول خدا ص و آله و سلم و سید جوانان بهشت را بقتل رساند با اینهمه کفر و زندقه دعوی جانشینی خدا و رسول نماید و برای امت پیشوائی کند و هم چنین دیگران معاصی و شناعت چنین مذهب نه چیزیست که کسی انرا انکار تواند نمود و دیگر انکه جانشین رسول خدا ص و آله باید کسی باشد که از همه خلق دانا تر باشد و هر چه خلق از او سؤال نمایند جواب گوید نه انکه مثل فلان در کلماتی مثل ... دلیلهم و باید حکم هر قضیه را بداند و جمیع لغتها را بفهمد و تکلم بان فرماید و چنین علم باکتساب امکان ندارد پس باید که علوم جناب الهی لدنی باشد یعنی از جانب خدا باشد فلهذا تعیین و تعلیم بر خلق باشد و سلطان المحققین و نصیر الملة و الدین خواجه نصیر الحق در بعضی از رسایل گفته است که در امام هشت شرط معتبر است شرط اول آنکه معصوم باشد از کبیره و صغیره دوم آنکه اعلم باشد به هر چه در امامت بان محتاج باشد از علوم دین و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات و ادب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت است از برای دفع قهار و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر فرار کرده است اگر بکریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد که از همه رعیت کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن عقلا قبیح است پنجم آنکه پاک باشد از عیبها که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت باشد مانند کوری و جزام و پیسی و خواه در خلق

وقل سیر ... الامر ...

مشرق و مغرب عالم را روشن گردانید ۱۸ آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید ۱۹ آنکه فضله که از آنحضرت ص و آله جدا میشد بوی مشک از ان می آمد و کسی انرا نمیدید بلکه زمین مامور بود که انرا فرو برد ۲۰ آنکه بر چهار پائی که سوار میشد هموار میشد و پیر نمیگردید ۲۱ آنکه در فوت با آنحضرت ص و آله کسی نمیتوانست مقاومت کند ۲۲ آنکه جمیع مخلوقات رعایت ان حضرت ص و آله میکردند و بهر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند برای تعظیم آنحضرت ص و آله و سلم و بر او سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت ص و آله و سلم را میجنبانید ۲۳ آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پای مبارکش نمیماند و هر گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پای مبارکش میماند ۲۴ آنکه حق تعالی مهابتی از آنحضرت ص و آله و سلم در دلها افکنده بود که بان تواضع و شکستگی و شفقت هر کس که داشت کسی درست بروی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافق که آنحضرت ص و آله میدید بدن از ترس بر خود میلرزید و از یکماهه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما سایر معجزات پس انها شمرده نیست و بعضی گفته اند که سه هزار معجزه از ان حضرت ص و آله ضبط کرده اند حق آنست که جمیع حرکات و سکنات و اطوار و اقوال و افعال ان بزرگوار و اوصیای ابرار او علیه و علیهم الصلوة و السلام معجزه بود

باب در امامت است بدانکه امامت لطفیست از الطاف الهی و لطف بر خدا واجب است بایدانست که بعد از انکه جناب اقدس الهی پیغمبر خود را ص و آله بجوار رحمت خود برد و صلاح آنحضرت را در ان دانست تکلیف باقیست و بندگان قابلیت ان نیست که بجوار خود بدون واسطه احکام الهی را تقبل نمایند و بمقصد برسند و بر حضرت الائمه است که بعد از پیغمبر ص و آله خود و قرار برای او تعیین نماید که امور دین و شریعت پیغمبرش تلف نگردد و لهذا وجود امام مثل وجود پیغمبر دانسته باشد جنبه قدسی و جنبه بشری داشته قدسیه که فیوضات نامتناهی الهی را فرا گیرد و با جنبه بشریه بخلق الهی رساند و چیزیکه صلاح دنیا و آخرت انها در ان است بامر خدا منع ایشان انهارا از ان باز دارد و باید که آن وصی معصوم باشد و چونکه عصمت امر باطنیست غیر علام الغیوب کسی بران مطلع نیست لهذا نصب امام و تعیین ان نیز از جانب الهی باید باشد چرا که مخلوق را قابلیت ان نیست که تعیین امام نماید و حضرت ذکر جمیع جزئیات احکام را از روی لطف خود از برای خلق بیان نماید حتی آب خوردن و آتش میدن و نشستن و خوابیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن و سایر امور ایشان را بخلق نگذارد و خود بیان کند پس چگونه تعیین امام را که اعظم مصالح دنیا و آخرت بندگان است و اختیار جان و مال و فروج و دماء ایشان در دست امام علیه السلام بخلق گذارد پس تعیین چنین امر عظیم اگر بر خلق ... گذارد عقلا قبیح است و احتیاج خلق بامام از برای ان

است که



وعلم و وجوب طاعت وانکه خطا و غلط و دروغ و گناه هم از او صادر نشود والا لازم آید حق تعالی مردم را
امر کند بمتابعت جمعی که از ایشان اینها صادر گردد و چنین کسیکه قابلیت امامت داشته باشد و حق تعالی او را نصب کرده باشد
بجهت ما ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم بالاتفاق و غیر اینها ضالین و مضلین و فاسق و فاجر بودند ششم آنکه
شرط امامت عصمت است اینها یکه عصمت را شرط نمی دانند بنا چار اند که فسق امامان خود را محقق کنند و سخن ایشان
باطل و لغو است چرا که امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود هم در احکام الهی خیانت
کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود چنانچه بیّن قول حق تعالی است که می فرماید اتأمرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش
میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است
که ای گروه مؤمنان لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید چیزی را که نمی کنید خدا بسیار دشمن میدارد چیزی را
که بگوئید و نکنید و معلوم است کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل امامت نیست هفتم این خبر مشهور است
که شیعه و سنی روایت کرده اند و مسلم بین الفریقین است که حضرت رسول ص و آله فرموده است که امت
حضرت موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه ناجی اند و باقی هالک و امت حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی
ناجی است و باقی هالک و امت من زود است که هفتاد و سه فرقه گردند یک فرقه ناجی است و باقی هالک و در حدیث
دیگر فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف نمود
غرق شد پس درین حدیث بیان کرد اهل نجات را که آنها جماعتی اند که چنگ زنند بدامن اهل بیت علیهم السلام
و ایشان را معصوم و امام دانند و متابعت ایشان نمایند ناجی اند و ما بقی هالک معلوم شد غیر اثنا عشری هالک اند
و ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم ع که من گردانیدم ترا امام از برای مردمان حضرت ابراهیم
از این عطای جلیل بیارشاد شده و از برای فرزندان خود طلب کرد گفت از ذریه من نیز امامان
قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیت
ظالم است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند ظالم باو صادق است چنانچه بود
که عهد امامت باو نمی رسد پس آنها که ظالم و فاسق و فاجر و ولد الزنا و معلول و کافر در جمیع امور اند
چگونه قابلیت امامت دارند خداوند همه را عقل و بصیرت عطا فرماید که تفکر در امر دین نمایند و امامان
خود را بشناسند و متابعت هر کس و ناکس نکنند ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید
داد دست و امام الحق است که خداوند عالمیان او را وصف نموده است در کلام معجز نظام خود در چندین

مقام

مقام که گنجایش ذکر آنها ندارد بلکه احدی را یارای آن نیست که ذکر فضائل آنها را احصا تواند نمود چنانکه حق تعالی
به پیغمبر ما فرموده قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو
ای محمد ص اگر بوده باشد دریاها مرکب از برای نوشتن فضل کلمات پروردگار من هر آینه تمام شود دریاها پیش
از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند که بیاوریم از برای مددش مثل آن دریاها مرکب ائمه علیهم السلام
فرموده اند ما ئیم آن کلمات خدا که فضل ما را بغیر از خدا کسی نمیداند و ایضاً پیغمبر خدا ص و آله و سلم فرموده اند که اگر
درختان عالم قلم گردند و دریاها مرکب شوند و جن حساب کننده و انس نویسنده گردند نمیتوانند که بشمارند فضیلت
علی بن ابی طالب علیه السلام را و جا کاتب آن سر خدا اینکه آیا دارای آن است که چه برد بسر خدا پس بجهت اختصار
ده آیه که در ذکر میشود اول آیه ولایت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول و آنها که ایمان آورده اند و آنها که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة در حالتیکه در رکوع اند سنی و شیعه روایت کرده اند که این آیه در شأن امیر المؤمنین ع
نازل شده حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده اند از عبد الله بن سلام که بحضرت رسول ص و آله گفتم
چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره می کنند و یاد دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن
نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند
پس بعضی در رکوع بودند و بعضی در سجود و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد علی ع انگشتر خود را بسائل
داد و سائل برسول خدا ص خبر داد که علی ع در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت ص و آله این آیه را خواند
و قیمت آن انگشتر خراج شام بود نگین آن از یاقوت سرخ بود و پنج مثقال وزن آن بود و چهار مثقال طلا
و شش صد مثقال نقره قیمتش آن بود که حضرت امیر المؤمنین ع بسائل داد دوم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای گروه که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با راستگویان
در همه چیز در دعوی ایمان بگفتار و کردار و مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است و از حضرت باقر ع
روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد ص و علی علیه السلام اند سیم در سوره مبارکه هل اتی فرموده است و
یطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی میخورانند طعام را از برای دوستی خدا بمسکین و یتیم
و اسیر اتفاق کرده اند مفسران که این مجموع این سوره در شأن علی ع و فاطمه ع و حسن و حسین علیهم السلام
نازل شده و این از معجزه های مشهور است تفصیل آن درین مقام نیست چهارم آیه انفاق است چنانکه ثعلبی
در تفسیرش از مجاهد و ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع چهار درهم داشت و مالک

چیزی بغیر از آن نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را آشکار و یکدرهم در روز و دیگر درهم در شب تصدق
کرد پس این آیه در شأن او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند
ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند در راه خدا اموال خود را در شب و روز پنهان و آشکار
پس مر ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک
میشوند پنجم آیه تصدیق است چنانکه میفرماید والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون
یعنی آنکه راستی آورد و تصدیق آن کرد ایشانند پرهیزکاران و آنکسیکه صدق را آورد حضرت
رسول ص و آله و سلم است و آنکه تصدیق آن کرد علی بن ابی طالب علیه السلام است ششم آیه مواسات است
ثعلبی در تفسیر خود باسناد از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین
ع نازل شد در شبیکه حضرت ص و آله بغار رفت و علی بن ابی طالب ع بر فراش او خوابید و آنچنین روایت
کرده است که چون حضرت رسول ص اراده هجرت بسوی مدینه نمود و حضرت امیر المؤمنین ع را در مکه گذاشت
که قرضهای آنحضرت ص و آله را ادا کند و امانتهای مردم که نزد آنحضرت بود بایشان رد نماید و در
شبیکه خواست بغار رود و مشرکان خانه آنحضرت ص و آله را احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب
ع را که بر فراش آنحضرت ص و آله بخوابد فرمود بر حضرمی سبزی که من بر خود میپوشیدم در شبها بخود بپوش و در
میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس آنحضرت چنین کرد پس حق تعالی
وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی را از دیگری درازتر قرار
داده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بر طول زندگانی پس هیچیک از طول زندگانی خود دست
برنداشته و اختیار طول زندگانی دیگری بر خود نکردند و حق تعالی فرمود بایشان که چرا شما مثل علی ابن ابی طالب
نبودید که من او را با محمد ص برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندگانی
محمد ص را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو
بزمین آمدند و جبرئیل ع نزد سر حق پرست حضرت امیر ع نشست و میکائیل نزد پاهای آنسرور و جبرئیل
ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب که خدا بتو مباهات کرد با ملائکه پس حق تعالی این آیه را
بر حضرت رسول ص و آله و سلم فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه بود در شأن علی ع و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از جمله مردم کسیست که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی
خدا و خدا مهربانست بر بندگان هفتم آیه کریمه تطهیر است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

ویطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر اینکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای
اهل بیت پیغمبر ص و آله و پاک گردانند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره معتبره از طریق سنی
و شیعه وارد شده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم وارد
شده است هشتم آیه مباهله است که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو
در امر حضرت عیسی ع بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت
خدا را بر دروغ گویان و در احادیث معتبره از طریق سنی و شیعه وارد شده است که این در شأن آل عبا
علیهم السلام وارد شده است و چون آیه مباهله نازل شد پس حضرت رسول ص و آله و سلم جناب امیر المؤمنین
ع و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن ع و حضرت امام حسین ع را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و فخر
رازی که از علمای اهل سنت است و تعصبش مشهور است گفته است که شیعیان ازین آیه استدلال میکنند بر اینکه
علی بن ابی طالب ع از جمیع پیغمبران و صحابه افضل است سوای پیغمبر آخر الزمان ص و آله نهم آیه نجوی است که مفسران
و محدثان شیعه و سنی روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسول ص و آله سؤال بسیار نمودند و از آن سبب
ملال حضرت ع میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام در مقام اخلاص و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سر سخن گوئید پس پیش از گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا
ده روز راز نگفت و مطلب عرض نکرد بغیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه که یکدینار داشت
و بده درهم فروخت و هر وقت که میخواست راز بگوید یکی را در راه خدا تصدق میکرد و راز میگفت تا آنکه
راز گفت و بعد از آن منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات یعنی آیا ترسیدید
از اینکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقه بدهید بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیم
است از مناقب آنحضرت ع و از این جا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله
که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و اگر اعتنائی بامر دین
میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از اینکه یکدرهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند و راز گویند تا
مجد و این متابعت نکردند یازدهم الخ جناب اقدس الهی فرمود ... شهید ابن ... و بلیکم و من عنده

علم الکتاب یعنی بگو ای محمد ص که بس است خدا گواه میان من و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب
یعنی قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق شیعه و سنی وارد شده است که مراد بآن کسیکه
نزد اوست علم کتاب حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از فرزندان او علیهم السلام اند و اخبار یکه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فضیلت و آیات آنجناب ع وارد شده است بسیار است و حقیر قدری از آن
را عرض مینمایم اول آنکه فرمودند ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی ضربتی که جناب
امیرالمؤمنین ع بعمرو بن عبدود در روز خندق زد بهتر است از عبادة جن و انس تا روز قیامت و حضرت
صادق ع فرمودند که نحن من الثقلین یعنی ما نیز داخل ثقلین میباشیم دویم آنکه فرمودند انا مدینة
العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت من بابه یعنی منم شهرستان علم و علی ع در آن شهر است و کسیکه خواهد
علم را پس داخل شود از در آن سیم آنکه فرمودند هر که خواهد که نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی
او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب ع
چهارم آنکه فرمودند که هر که دوست دارد که زنده کند بدرستی زندگانی من و بمیرد بدرستی مردن من و چنگ
زند در شاخی که از یاقوت سرخ و خدا آن را بدست قدرت خود خلق کرده است باید که چنگ باشد بهم پیوسته
است پس باید که چنگ زند بولایت علی بن ابی طالب ع پنجم آنکه فرمودند زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابی طالب
یعنی زینت بدهید مجلسهای خود را بذکر علی علیه السلام ششم آنکه فرمودند که ان الله جعل لاخی علی بن ابی طالب
فضائل لا تحصی عددا یعنی بدرستی و تحقیق که خدا گردانیده و قرار داده است از برای برادر من علی فضائل
که شمرده نمیشود از جهة بسیاری آن فمن ذکر فضیلة من فضائله پس کسیکه ذکر کند فضیلتی از فضائل او را
غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و لو وافی القیمة بذنوب الثقلین و اقرار داشته باشد
بیامرزد خدا گناهان گذشته و آینده او را اگرچه بیاید در روز قیامت بگناه جن و انس هفتم آنکه فرمودند
که علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی علی ع با حق است و حق با علی ع است از
یکدیگر جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در حوض کوثر هشتم آنکه فرمودند که علی و شیعته هم الفائزون یوم
القیمة یعنی علی ع و شیعیان او رستگارانند در روز قیامت نهم فرمودند حب علی یخمد النیران یعنی محبت
علی خاموش میکند آتش جهنم را دهم آنکه فرمودند که حب علی یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب
حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی دوستی علی حسنه ایست که هیچ گناهی ضرر با وی نمیرساند
یازدهم آنکه فرمودند که حب علی یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی دوستی علی میخورد گناهان را چنانکه

بخورد آتش هیزم را دوازدهم آنکه فرمودند که من آذاک یا ابا الحسن فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من
آذی الله فعلیه لعنة الله یعنی کسیکه آزار کند علی را بتحقیق که آزار کرده است مرا و کسیکه آزار کند مرا آزار کرده
است خدا را و کسیکه آزار کند خدا را پس بر او باد لعنت خدا سیزدهم آنکه میفرماید من لقی الله عز و جل
و فی قلبه بغض علی بن ابی طالب ع لقی الله و هو یهودی یعنی کسیکه ملاقات کند خداوند عز و جل را و در دل
او دشمنی علی بوده باشد ملاقات کرده خواهد بود خداوند را در حالتیکه یهودی باشد چهاردهم
آنکه فرمودند من فارق علیا فارقنی و فارق الله عز و جل یعنی کسیکه دوری کند از علی دوری کرده است از من
و کسیکه از من دوری کند از خدا دوری کرده است پانزدهم فرمودند که یا علی طوبی لمن احبک و صدق
فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک یعنی یا علی طوبی از برای کسی است که دوست داشته باشد ترا و
تصدیق تو کند و عذاب از برای کسی است که دشمن داشته باشد ترا و تکذیب تو کند و فرمود که یا علی
مثل تو پوستیست که در میان دو چشم باشد شانزدهم بدانکه میفرماید که یقول الله عز و جل من احب
نبیه و تولی علیا ادخله الجنة علی ما کان من عمله یعنی میفرماید خداوند عز و جل کسیکه ایمان آورد به پیغمبری
و دوست داشته باشد علی ع را داخل میکنم او را به بهشت هرچه که بوده باشد از عمل او هفدهم آنکه میفرماید
فرماید علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی علی ع از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه
پیغمبری نیست بعد از من شاعر خوب گفته است کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و
صفحه بشمارند با اینکه کسی یارای بیان اوصاف آن برگزیده ذوالجلال نیست لکن چهست منزلت
منزلتهای مشهوره آنحضرت ع را که در اخبار معتبره دیده ام بیان مینمایم تا اینکه چشم ایشان روشن گردد
ده منزلت از منزلتها برای آنحضرت در رجعت است و ده دیگر در قیامت اما ده منازل رجعت اول آن
است که حق تعالی بقدرت خود در وقت ظهور حضرت قائم صلوات الله علیه حضرت امیرالمؤمنین ع برگشته
دنیا بیاید که از دشمنان دین نبی ص و آله و ذریه و ملاعین انتقام کشد دویم آن است که حق تعالی در رجعت
معاویه و اتباع او را بدست او و برادر او قرار داده است و در رجعت شیطان و اتباع او با آنحضرت ع
جنگ خواهد کرد و رسول خدا ص و آله برای یاری آن حضرت ع فرود خواهد آمد و شیطان ملعون و اتباع او را
بیک طعن نیزه هلاک خواهد کرد سیم آن است که پروردگار عزیز هلاک یاجوج و ماجوج را بدست آن
حضرت ع قرار داده است که آنحضرت ع ایشان را هلاک خواهد کرد در جنگی که برای یاری حضرت قائم ع
بیرون آید با رسول خدا ص و آله که برابر بر او ظاهر شوند و در هفت طبقه آسمان و زمین سیر نمایند و دین خدا

را در همه آنها برپا دارند چهارم آن است که حق تعالی آنحضرت ع را گرامی خواهد داشت بیاری پیغمبران و جمیع
پیغمبران علیهم السلام لشکر آنجناب قرار داده است که در رجعت در پیش روی آنحضرت ع با دشمنان
او جنگ کنند و آنحضرت ع یاری کنند پنجم آن است که رب العزة در رجعت برای آنحضرت ع خیمه
برپا کند که یک رکن آن در بحرین باشد و دیگر رکنش در صنعای یمن باشد و یک رکن آن در مدینه طیبه
باشد و دیگر رکن آن در نجف اشرف باشد و تنها آن خیمه از نور باشد ششم آن است که پروردگار
کریم فرزندان آنحضرت ع برای او جمع نماید چنانکه از برای حضرت یعقوب ع جمع کرد پس آنحضرت ع
با امامان از فرزندان خود علیهم السلام مدتها در زمین خواهند ماند و خداوند عالم ببرکت ایشان
عبادت کرده خواهد شد هفتم آن است که حق تعالی پادشاهی عجیبه و سلطنتهای طولانی بآن حضرت ع خواهد
بخشید چنانکه در یک رجعت چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند و خود در کوفه بنشیند و یازده امام ع
از فرزندان و حضرت ع عاملان او باشند و در شهرها ساکن گردند هشتم آن است که از برای آن حضرت ع
رجعتهای متعدده خواهد بود و کرات بسیار خواهد کرد زیرا که اوست آیة و علامت الهی و علامت از علامتهای بزرگ
نیست نهم آن است که مراد الهی از دابة الارض آنحضرت است پس حق تعالی پیش از قیامت آنحضرت ع را
بدنیا برخواهد گردانید با عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام پس عصا را بر پیشانی مؤمن زند نوشته
شود که هذا مؤمن حقا و انگشتر را بر پیشانی کافر زند نوشته شود هذا کافر حقا و در آنوقت توبه دشمنان
حق و کفار قبول نخواهد شد و اما ده منازل قیامت پس اول آنها آن است که حق تعالی در قیامت آن
حضرت ع را در بالای منبر عالی خواهد نشانید ملکی از جانب حق تعالی ندا خواهد کرد بندائیکه جمیع خلایق
بشنوند و گوید که این علی بن ابی طالب علیه السلام است هر که را خواهد داخل بهشت میکند و هر کرا که
نخواهد داخل جهنم میگرداند دویم آنست که حق تعالی آنحضرت ع را در بالای کرسی از کرسیهای فردوس اعلا
که آن بالاترین بهشتهاست و متصل بعرش رب جل و علا است خواهد نشانید که جمیع چشمهای بهشت
از دامن آن کرسی جاری خواهد شد پس آنحضرت ع در آنوقت بر اهل محشر مشرف خواهد شد و در میان
ایشان حکم خواهد کرد و حکم آنحضرت ع ممضی خواهد بود سیم آنست که حق تعالی جل جلاله در روز قیامت
حضرت رسول ص و آله و سلم را بر یمین عرش جا خواهد داد و حضرت ابراهیم ع را بر یسار عرش جا داده
و هر یک را در بالای منبر خواهد نشانید و حضرت امیرالمؤمنین ع را در میان ایشان در بالای کرسی کرامت
خود که از عالم و ... است خواهد نشانید و حق تعالی در آنوقت خواهد فرمود که ای محمد نیکو پدر یست

پدر تو ابراهیم و نیکو برادر یست برادر تو علی بن ابی طالب ع پس حق تعالی در آنوقت آنحضرت ع را مدح خواهد
فرمود چهارم آنست که حق تعالی آن حضرت ع را در قیامت در بالای منبر عالی خواهد نشانید و ساق پای رحمت
بجهان آن امام عالیان ظاهر خواهد شد و نوری از آن پای مبارک ساطع خواهد گردید که تمام محشر را روشن
گردانند پس حق تعالی جل جلاله بجمیع خلایق امر فرماید که برای علی ع و آل اکرام و تعظیم و سجده کنند
پس دوستان سجده کنند و نجات یابند و دشمنان از روی ترس خواهند که سجده کنند کمرهای ایشان
شاخ گاو محکم گردد و نتوانند که سجده کنند پس هلاک شوند پنجم آن است که خداوند عادل امر فرماید
که تختی از طلا بالای صراط گذارند و حضرت امیرالمؤمنین ع در بالای آن تخت جا دهد و از نور او حق تعالی
آن سرد و شعله آتش جهنم خاموش گردد و آتش گوید که یا علی از من در گذر که نور او در مبارک تو شعله مرا خاموش
کرد و حضرت ع فرماید که ای جهنم امروز بر تو واجب است که اطاعت من نمائی و جهنم بامر حق تعالی اطاعت کند
بهتر از اطاعت بنده آقای خود را و بسوی دستوران حضرت گردد که اگر خواهد بهار او را میگرداند بجانب راست
یا چپ یا جهات دیگر که خواهد میاندازد بآنکه جهنم را با هفتاد هزار مهار بمحشر در آورند که هر مهار
برا هفتاد هزار ملک دارند از ملائکه غلاظ شداد و کاه است که خامت بعض از آن ملائکه هزار ساله راه
است و آن قدر خزینه داران موکل جهنم اند که زیاده بر عدد قطرات باران و برگ درختان و ذرات
خاک پس آن حضرت ع در بالای صراط در بالای تخت طلا بآتش گوید که این را بگیر که این از تو
است و این را بگذار که از من است و بآتش باین نحو مقاسمه میفرماید ششم آن است که اختیار حوض
کوثر و سقایت آن بدست آن حضرت ع است و تمام اهل محشر از پیغمبران و غیر ایشان محتاج باو و بنده
هفتم آن است که علم جهة بدست آنجناب است که آدم و جمیع فرزندان او محتاج بآن علم اند هشتم آن
است که کسی از صراط نمیتواند بگذرد مگر آنکه براتی از آنحضرت داشته باشد نهم آن است که حق تعالی کلید
بهشت و جهنم را بدست آنحضرت ع خواهد داد و او را تقسیم کننده بهشت و دوزخ خواهد کرد و اینکه آن حضرت ع
هم حور و قصور و نعیم موفور جنان را به اهل آن تقسیم نماید دهم آنست که حق تعالی چون آن حضرت ع را
داخل منزل خود کند در بهشت جمیع اهل آسمانها و زمین و جمیع اهل بهشت را امر فرماید که از برای
تعظیم آنحضرت ع بپا برخیزند و بایستند تا آنکه آنحضرت بر تخت پادشاهی خود قرار گیرد و نور آن
سرور بنحوی ساطع باشد که هیچ یک از ملائکه آسمان را تاب نظر کردن آن نور نباشد با آنکه ملائکه آسمان
پیوسته بنور عرش و کرسی و سایر انوار نظر مینمایند و چون آن سرور ع بر سریر عزت قرار گیرد و نور آن

شدور بخور ساطع باشد که هیچ یک از ملائکه آسمان را تاب نظر کردن آن نور نباشد با آنکه ملائکه آسمان را
تاب نظر کردن آن نور نباشد بالجمله تمام ملائکه فوج فوج با سلام و تحیت خداوند رحمن بدیدن و مبارک باد
آنحضرت آمدند و گفتند امام و مقتدای خلق این است چنانکه حضرت امیرالمؤمنین است ابرار و
حاکم دنیا و دین است بعد از آن بر منبر بالا نشین است فایده در ذکر صفات چندی است که
خصایص امام ع است و از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها بسیار است چنانچه آن ها را ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه
و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و یا خباثت جنابت در او نمیباشد و دیده اش بخواب میرود
و دلش بخواب نمیرود بجز آنکه واقع میشود در آن حال میاید و خمیازه و کاهلی نمیکند و از پشت سر
میبیند چنانچه از پیش روی میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین موکل است
که آن را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بپوشد بر قامت مبارکش درست میآید
در کسی دیگر که بپوشد خواه دراز باشد خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد می آید و ملائکه با او سخن
میگویند تا آخر ایام عمرش و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده بود همه را
برای رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است و قادر بوده اند که بر طی الارض
که مسافت بعیده را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه کره دنیا را بگردند و کتابهای
جمیع پیغمبران را مانند تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی
و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشود و انگشتر سلیمان و سایر آنچه از
انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه آنها در حضرت صاحب الامر علیه السلام و حق تعالی اجزای [illegible]
ایشان کرده بود که بآن سوار شوند و ملکوت آسمان و زمین را بگردند هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را
دانستند و برای هر چیز که میخوانند مستجاب میشد و یکی از اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس
را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چند نوع بود و گاهی
صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح که خلقی است عظیم بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان
القا میکرد و گاهی بالهام الهی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند
صدای زنجیر که بر طشت فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در روز

و هر ساعت از روز و شب از نتیجه های الهی بر ما فایز میشود و ملائکه و روح که اعظم ملائکه است در شب قدر بر امام
زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور ایشان در آن شب مقدر شده است برو
عرض میشود و علوم گذشته و آینده همه در نزد ایشان است و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان
است و وارث علوم جمیع پیغمبران است و ایشان را تمام علم قرآن ظاهر و باطن تا هفتاد بطن قرآن عالم
بوده اند و بلکه این مرتبه مخصوص ائمه هدی است و جامها و حربها و زرهها و کمرها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره
و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین ع رسید و در نزد سایر ائمه ع مضبوط است و صحیفه ها در نزد
ایشان است که علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان و علمهای گذشته در آن مضبوط است و آن را جفر ابیض
میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان است که مجموع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آن را جفر احمر
گویند و حضرت صاحب الامر ع آن را ظاهر خواهد نمود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که هر شب جمعه روح مقدس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان صلوات الله علیهم اجمعین را رخصت می
دهند که باسمان عروج کنند تا بعرش الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و در نزد هر قائمه از قوائم
عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علم بی پایان و اعمال
هر یک از بندگان را [illegible] از نیکان و بدان در هر صبح و شام و در هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر
روح مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و پردهها و کوهها و دریاها و دیوارها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن
مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود جمیع علوم خود را با امیر
المؤمنین ع تسلیم کرد و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من نمود که از
هر بابی هزار باب گشوده میشود و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط نمائی مرا بنشان و از من هر چه
خواهی سؤال کن سؤال نکنی چیزی مگر آنکه همه را میگویم من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم
را تعلیم نمود که از هر باب هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات خود جمیع علوم خود را
بامام بعد از خود تسلیم می نمایند و امام را غیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا
برود و امام بعد از او در مغرب باشد بقدرت الهی در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود
هم چنانکه امام محمد تقی ع از مدینه در خراسان حاضر شده بود و در احادیث متکاثره وارد شده است که
ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت عرش

آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر فرماید که شربتی از آب زیر عرش بر
میدارد و نزد پدر امام میآورد که از آن آب میآشامد و آن آب نازکتر [illegible] و از مشک نرمتر و از عسل شیرین
تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر است پس امر او را بجماع و نطفه امام ع از آن منعقد میگردد و چون چهل
روز از آن میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و سخن مردم را میشنوند و میفهمند و ملکی بر بازوی او مینویسد
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکنند و تلاوت سوره
[illegible] و سایر آیات میفرماید و چون متولد میشود سریع از جانب او بزیر آید در وقت مقبله میکند و دستها را بر زمین
میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهاده بلند میکند پس ملک در میان دو دیده و دو کتف او
آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیم خلق کرده ام
و تو برگزیده من از خلق و محل راز منی و امین منی و حجت منی و خلیفه منی در زمین من و از برای تو و هر که ترا
دوست دارد واجب گردانیدم رحمت خود را و بخشیدم بهشت را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که
با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هرچند در دنیا روزی او را فراخ کرده باشم چون ندای منادی تمام
شود و آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا نماید و
مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کنند پس چون بمرتبه عالیه امامت فایز
گردد حق تعالی در هر شهری مناره از برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و در احادیث بسیار وارد
شده است که خانههای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانههای ایشان مکرر نازل میشدند و حضرت صادق ع
فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربانتر اند از ما دست بر بالشی از بالشهای خانه خود زد و فرمود بسیار تکیه کرده
است بر این ملائکه و بسیار میباشد که بالهای ایشان را میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم
و ایشان حجت خدا اند بر خلق از جن و انس و انواع جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و حرام و احکام
دین خود را از ایشان میپرسند و ائمه علیهم السلام ایشان را خدمات میفرمودند و یکی از جن بصورت
اژدها عظیم شد در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمد در وقتی که آنحضرت بر بالای منبر بود بلند
شد حضرت ع اشاره فرمود که [illegible] چون از خطبه فارغ شد نزد پرسیدند که تو کیستی عرض کرد منم عمرو
پسر عثمان که پدرم را بر جن امیر کرده بودی و الحال در این وقت فوت شده [illegible] حضرت ع او را بجای
پدرش خلیفه خود گرداند [illegible] از درهای مسجد کوفه داخل شد حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود بگذارید او
بیاید پس چون اژدها سر خود را بلند کرد تا نزدیک گوش مبارک حضرت ع [illegible] مرتبه [illegible]

چون از حضرت ع سؤال کردند حضرت ع فرمود که این از بزرگان جن بود و میگفت که در فلان جا فلان
شخص از بنی آدم پسر مرا کشته است حضرت فرمود که من از او خواستم که قاتل را عفو کند چون حضرت
این را فرمود ع مردی بلند قامت از میان مردم برخواست و عرض کرد که منم آن مار را در فلان جا کشتم
در روز وقتیکه او را کشتم صدای مار بسیار از آنجا طلب شده است و من از ترس امروز بخدمت [illegible]
با این جا آمده ام و جرئت رفتن را ندارم حضرت ع فرمودند که [illegible] در این مجلس دیگر بتو ضرری نخواهد رسید
چون مرد چنین کرد صدای ناله تمام شد [illegible] حدیث این است که باید دانسته شود که
عدد ائمه ع موافق حق دوازده است اول ایشان علی بن ابی طالب ع و اسم پدر آنجناب عبد مناف
است و اسم مادر او فاطمه بنت اسد است و اسم پدر عبد مناف عبد المطلب و اسم پدر عبد المطلب حضرت
هاشم ع و اسم پدر هاشم نیز عبد مناف است و امام دوم حضرت امام حسن ع است و امام سیم حضرت امام
حسین ع است و اسم پدر این دو بزرگوار شاه ع و اسم مادر ایشان حضرت فاطمه صلوات الله علیها است و
[illegible] شهید و کنیه او ابی عبد الله است و امام چهارم حضرت امام زین العابدین است و اسم او علی و اسم
پدر او حسین ع است و اسم مادر او شهربانو دختر یزدجرد پادشاه عجم است و امام پنجم حضرت امام محمد باقر ع
است و اسم او محمد است و اسم پدر او علی است و اسم مادر او فاطمه دختر حضرت امام حسن ع است و امام
ششم حضرت امام جعفر صادق ع است و اسم او جعفر و لقب او صادق و کنیه او ابا عبد الله و اسم پدر او محمد و اسم
مادر او فاطمه دختر قاسم پسر محمد بن ابی بکر است و او را ام فروه میگفتند و امام هفتم امام موسی کاظم ع
است و اسم او موسی و اسم پدر او جعفر و اسم مادر او حمیده بربریه است و امام هشتم حضرت امام رضا ع
است و اسم او علی است و اسم پدر او موسی و اسم مادر او نجمه خاتون است و امام نهم حضرت امام محمد تقی ع است
و اسم او محمد و اسم پدر او علی و اسم مادر او خیزران است و امام دهم حضرت امام علی نقی ع است و اسم او علی
و اسم پدر او محمد و اسم مادر او سمانه است و امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری ع است و اسم او حسن و اسم
پدر او علی و مادر او سوسن است و امام دوازدهم حضرت صاحب الامر علیه السلام است و اسم او اسم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم است و اسم پدر او حسن و اسم مادر او نرجس خاتون است و عدد ایشان ع عدد
نقبای بنی اسرائیل است و امام آخر علیه السلام غایب است و در میان خلق موجود است و جمیع خلق از
عرش تا ثری ببرکت وجود آنجناب بر پا است بدلیل اخبار متواتره که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و
ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است و بعد از ثبوت نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و



انگشتر بکوفی که بران اسم محمد و علی نقش کرده بود و در روایت دیگر یا اسم محمد یا علی نقش کرده بود که
چون نظرش بران افتاد انقدر گریست که جامه‌اش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد
که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام هم بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلا با پدران خود ساکن
گرداند پس گفت ای برادر چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت مطلب السیده
داده است بتو و نشان داده است برو بمنزل خود و مهیای سفر باش و این را مخفی دار چون ثلث شب بگذرد بیا
بسوی شعب بنی عامر که مطلب خود می یابی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در اندیشه بودم تا ثلث شب
گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آن جا دیدم چون مرا دید
گفت خوش آمدی و خوشحال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات
گذشت و چون بپایین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو تهیه نماز دیگر پس با او نماز شب
را بجا آوردیم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از سلام سجده رفت و روی
بخاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی میبینی نظر کردم بقعه
سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل هیچ چیزی میبینی چون نظر کردم خیمه
از مو دیدم که نور از آن تمام وادی را روشن کرده بود و گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده‌ات روشن
باد و چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در این جا هر صعبی ذلیل میشود بزیر شدن را هم میشود و چون
از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار بردار [illegible] گفتم ناقه را بکه بسپارم گفت این حرمی است که
داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم تا نزدیک خیمه نور
رسیدیم گفت اینجا باش تا از برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوش بحال تو
که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم که حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد
افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه کرده اند سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود دیدم [illegible] چهره که گردم
مانند پاره ماه از طیش و نضاهت مترا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی بالابرده
باریک کشیده و بایکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و دماغ کشیده و گونهای او هموار بر نیامده در نهایت حسن
و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند افتاب مشک که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود
مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقاء چنانکه شاعر گفته است و از افتاب
جمالش شد افتاب زتاب ... ز قرص ماه رخش چشم ماه شد بحجاب ... شعاع شمس ز مژگان او پریشان آب

هلال از خم ابرویش سینه‌سوزان است ... دلا شمیم ز نرگس شهلاش لاله‌ها دل خون ز شوق
عارض زیباش بلبلان نالان ... بصفو گل رخسارش نه‌ذهب جاه ... ز نوک خامه عزت نهاده
خال سیاه ... در آبگینه رو خالهای دانه نشان ... مثال کوکب دری آیه قران ... همین زجاجه مصباح
آیه نور است ... که در کتاب خداوند نور مذکور است ... کشیده جبهه و بینی کشیده قد رعنا ... بلند
قامت موزون با وقار و حیا ... ز فرق تا بقدم آنچه بود از او پیدا ... تمام حسن و جمال غرقه عزت و جاه
پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت ذلت
و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند
پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم در زمین مگر در جایی که پنهان تر
و دورترین جاها باشد تا آنکه برکنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا آنکه اذن حق تعالی
رخصت نماید که ظاهر شوم و بمن گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نگذارد از حجت
و امامی که مردم پیروی او کنند و حجت خدا باشد بر خلق تمام باش ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است
ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و فرونشاندن آتش گمراه کنندگان پس ملازم
جاهای مخفی باش از زمین و دوری باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود از تنهایی و [illegible] دلهای
اهل طاعت و اخلاص مایل تو خواهند بود مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان
گروه چندند که بظاهر [illegible] در دامن متابعت اهل بیت زده اند و استمالت دین از آثار ایشان
پیدا نیند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را محفوظ گردانیده است با آنکه صبر نمایند
بر خواری بسیار که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز میگردند ای فرزند صبر کن
بر مصادر و موارد خود تا آنکه حق تعالی اسباب جلالت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید
مابین حطیم و زمزم بسر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود
دائشان جمع باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از
نجاست نفاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای مضلین
و در آن وقت حقایق ملت و دین آشکار شود و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بر تو ظلم و طغیان
را از زمین براندازد و ایمنی و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین
بسوی آشیانهای خود برگردند و با [illegible] فتح و ظفر ... ملت را سر سبز و شاداب گردانی

پس حضرت فرمود که آنچه در این مجلس گذشت پنهان دار و اظهار منمای مگر جمعی که از اهل صدق و وفا
و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب
عم سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که با اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم
با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمودند و فرمودند
که استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز در پیش داری و دعای بسیار در حق من
نمودند و برگشتم و ابن بابویه بسند معتبر خود از جابر انصاری روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت
رسول صلعم آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم عم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق آن خداوندی که مرا
بپیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی میبرند بنور ولایت او در غیبت مانند انتفاع مردم بآفتاب
هرچند ابر او را پوشانیده باشد و استبعاد از طول حیات آنجناب بسیار بعید است با آنکه مثل ابراهیم ... و شیعه
در وجود حضرت خضر عم شده اند که تا قیامت در حیات اند و هم حضرت عیسی عم را تا زمان ظهور مهدی عم
قائل شده اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در
ترویج او داند و او را بخروج امر فرماید و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای بسیار دارد چنانچه منقول است
که از حضرت امیرالمؤمنین عم پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا فرمود که انتظار فرج و از
حضرت امام زین العابدین عم منقول است که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان
غیبت او که قائل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت عم را کشند بهترین اهل زمان خواهند بود
زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ
مشاهده گردیده است و خداوند عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزلهٔ جماعتی گردانیده است که جهاد کنند
در پیش روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشمشیر و ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی
و دعوت کنندگان خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگ
ترین فرجهاست و ایضا از آن حضرت عم منقول است که هرکه ثابت باند بر ولایت ما در غیبت قائم ما
عطا کند حق تع باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقول است
که هرکه انتظار قائم عم بکشد و بمیرد بمنزلهٔ کسی است که در زیر خیمهٔ حضرت قائم عم با آنحضرت باشد بلکه
مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسیست که در خدمت حضرت رسول صلعم
شهید شود و از حضرت صادق عم منقول است که بمردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام

ایشان ...

ایشان پس خوشحال آنها که ثابت بمانند در امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که بایشان خواهد بود آن است که
ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد
شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمائید بندگان من و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بشما
عفو میکنم گناه را ... و ببرکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و ب
شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی بودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم الحدیث گفت یا ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه ها
بودن

باب در بیان اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقهٔ اثناعشریه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم عم جمعی از نیکان بسیار نیک
و بدان بسیار بد به دنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده های ایشان روشن گردد و بعض
از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و قصاص خود را از دشمنان دین بگیرند و بدان از برای عقوبت
و عذاب دنیا و مشاهدهٔ اضعاف آن دولتیکه نمیخواستند باهل رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از
ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانکه در احادیث وارد شده است که
رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود
گذارند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق عم که از ما نیست
کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و آیه که دلالت کند بر رجعت اینست کرد
لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر
یا پستتر پیش از عذاب بزرگتر شاید برگردند حضرت صادق عم فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت
است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از کشته شدن و زنده
شدن در رجعت است و این آیه دلالت بر رجعت میکند ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین ای پروردگار ما میراندی
ما را دو باره و زنده گردانیدی ما را دو باره و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است
و دیگری در قیامت و یک میراندن در دنیا است و دیگری در رجعت و دلیل دیگر از برای رجعت قول حق تع
است و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و
لتنصرنه قال أأقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور
وقتی که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هرآینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما

پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و
قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من با شما گواهم و در احادیث
معتبره بسیار وارد شده است که این یاری کردن در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبدالله در بصائر
الدرجات از حضرت صادق عم روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهند آورد
و حضرت امیرالمؤمنین عم را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود که بخدا سوگند که هیچ پیغمبری خدا مبعوث کرده
است از آدم عم و هرکه بعد از او است جمیع ایشان را برمیگرداند تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر
المؤمنین عم چنانکه آنحضرت عم خبر داده است که منم دابة الارض بیرون میآیم با انگشتر سلیمان و عصای
موسی و عصا بر پیشانی مؤمن میگذارم نوشته میشود هذا مؤمن حقا و انگشتر را بر پیشانی کافر میگذارم نوشته
میشود هذا کافر حقا و مرا رجعتهای متعدده خواهد بود و من دعا کردم بعهد خود در یاری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هنوز
احدی یاری من نکرده است و البته خدا مبعوث گرداند همه پیغمبران را از آدم عم تا خاتم تا آنکه در پیش روی من
شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و منم صاحب جنها و برگشتنها
و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا
و میزان خدا و خزانه دار رسول خدا صلی الله علیه و آله ~~منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا~~ و حجاب خدا
و وجه خدا که از جهت من بخدا متوجه باید شد و منم صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم
اسماء حسنی خدا و امثال علیای او و آیات کبری و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت
را به بهشت و اهل دوزخ را بدوزخ و با منست تزویج اهل بهشت و عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من
است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد
و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه
متقیان و آیهٔ سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفهٔ خدا
و صراط مستقیم خدا و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمین ها و هرچه میان
آنهاست و منم که خدا حجت با من تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز
جزا و منم آنکه نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و
میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم
و منم آنکه خدا مسخر گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و

ستارها

ستارها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم
بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که پیغمبر باو وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن
عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب
میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر عم
که چون قائم آل محمد عم ظاهر شود خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسیکه با او بیعت کند محمد است
و بعد از آن علی عم و ایضا از آنحضرت عم روایت کرده اند که چون حضرت قائم عم ظاهر شود و داخل کوفه شود حق
تع از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند در میان اصحاب او و از یاران او باشند
و در کتاب بشارت سید علی بن طاوس ره روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار سال حالت سایر مردم است و هشتاد هزار سال دولت آل محمد است چنانکه در حدیث مذکور
است که امیرالمؤمنین عم در یک رجعت خود چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند و جناب سید الشهداء آن
قدر پادشاهی کند که از پیری ابروهای مبارک آنجناب بالای دیده اش افتد و در کامل الزیاره از مفضل از
حضرت صادق عم روایت کرده است که فرمود گویا می بینم کرسی از نور بکنار زنند و بر آن نصب کنند قبه از
یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین عم بر آن کرسی نشسته و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده
باشد و مؤمنان آینده و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تع بایشان خطاب کند که ای
دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای
دنیا و آخرت که از من سؤال کنید برمی آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد
این است آن کرامت بزرگوار عظیم و شیخ طوسی ره روایت کرده است از ابا عبدالله عم که چون حضرت
قائم عم خروج کند نزد هر قبر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده
است اگر میخواهی باو ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همان جا باش پس بعضی
بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و ایضا روایت شده است در بصائر الدرجات سعد بن عبدالله از
حضرت صادق عم روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم
زنده میشوند در قیامت حق تع ابا کرد و فرمود مهلت دادم ترا تا یوم وقت معلوم چون آن روز ظاهر شود
شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز حاضر شوند و حضرت امیرالمؤمنین عم

برگردد و این اخبار بر گشتهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود که بلی و هر امامیکه در هر
قرنی بوده نیکوکاران و بدکاران زمان با او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان
از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین ع برگردد با اصحابش و شیطان بیاید
با اتباعش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب
حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم پس پشت برگردند و پای بعضی از ایشان در میان آب فرات داخل شود
پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حربه از نور در دست داشته باشد
در پیش آن ابر برآید چون نظر شیطان بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتد از عقب برگردد باصحابش و گویند اصحابش
که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من میبینم آنچه را که شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم باو برسد و حربه در میان دو کتف او بزند که او و اصحابش همه بآن هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را
بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه
مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب خود ببیند که متولد شود همه پسر و هر سال یک فرزند پس در آن وقت
دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه التحیة
و الثناء روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و متعه زنان و حج تمتع و ایمان
بیاورد بمعراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب
پس او مؤمن است بحق و از شیعیان ما اهل بیت است بدانکه هر کس که انکار رجعت کند انکار ثابت
کرده است و مخفی نماند که رجعت از ضروریات دین است و منکران کافرانند و چند فقره از حدیث
مفضل ذکر میشود که بعضی از آن پیشتر مذکور شد و حضرت صادق ع فرموده که گویا میبینم ای مفضل آن روز را
که ما گروه امامان ع در رجعت نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم از آنچه
بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای
ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله
بشهرها و ملک خود و شهید کردن ما را بزهر و محبوس کردن ایشان ما را پس حضرت رسالت پناه ع گریان شود
و بفرماید ای فرزندان نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند فاطمه ع
و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنة که فدک را از من گرفتند و حجتها بر ایشان اقامه کردم
سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نحس خود را بر آن

انداخت

انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر بزرگوار و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه
بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از امیر المؤمنین ع غصب کردند پس
چون آنرا بانجا رسانیدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت
را بسوزانند پس صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول او میکنی که نسل پیغمبران را از روی زمین
بر اندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد صلی الله علیه و آله حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند
علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش میافروزم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت
میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شدند و حق ما را غصب کردند پس عمر صدا زد که دور شو
ای احمقانه زنانه را بگذار که خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست
و در بر شکم من زد و فرزندم محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم وا ابتاه محمد و یا رسول الله
دختر تو فاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه را برادی میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسوها
بگشایم امیر المؤمنین ع دوید مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرت رحمت عالمیان
بود که بگذر میدانم تو را که مقنعه از سر گشائی و سر باسمان بلند نکنی و اگر بکنی خدا یک جنبنده بر روی
زمین و یک پرنده بر روی هوا زنده نگذارد پس گشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه شکایت کند که چند شب با حسنین ع بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنها یکه مکرر تو بیعت
خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک
بیاری من نیامدند و بس محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که بموسی
گفت ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از آزار
جفا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی بعضی از اوصیای پیغمبران مثل آنرا نکشیده بود تا آنکه مرا شهید
کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که ای جد بزرگوار بعد از
شهادت پدرم معویه علیه اللعنة زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که مرا و
برادرم حسین و سایر برادران را بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را
برای معویه بفرستند پس من بمنبر رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم
بغیر از بیست کس جواب من نگفت پس رو باسمان کردم گفتم خداوندا نازل کن بر ایشان بلا و عذاب خود را
پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه

لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است که مسلمانان را غارت کرده زنده زنان و اطفال بیگناه را میکشند بیا تا
با ایشان جنگ کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه بروید
رفتند و بیعت مرا خواهند شکست و مرا مضطر خواهند کرد که با معاویه صلح کنم اگر نه مکر آنچه من با ایشان خبر
داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیهما با خون خود خضاب کرده
با جمیع شهدا که با او شهید شده اند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریان شوند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن ع از جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بایستند
و حضرت فاطمه ع از جانب چپ آنحضرت صلی الله علیه و آله پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه
خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین ع دیده تو روشن باد بدیدن من و دیده من در باره تو روشن باد
و از جانب راست حضرت امام حسین ع حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع بر دست گرفته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها این آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر لفظش این است که آن روز که بشما وعده میدادند امروز میآید
هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان
او و عملش فاصله دوری باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریست و فرمود روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه
گریان نگردد و مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفا کن بوعده که
بامن کردهٔ در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع
فرزندان من رسید پس بگریند ملائکه آسمانهای هفت گانه و حاملان عرش اعلا و هر که در دنیا است و هر که در تحت
الثری است همگی خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر
آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند

باب

در معاد است بدانکه یکی از اصول پنجگانه که اقرار
بآن واجب است معاد است و آن زنده شدن آدمی است بعد از مرگ و آنچه بر آن مترتب میشود و توابع میباشد
از وقت مرگ تا آخر امور عالم و در این چند فصل است فصل اول در اثبات معاد جسمانی است بدانکه آنچه
در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و احوال
آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اعتقاد نمود و در راه تأویل نباید برآنها گشود
زیرا که اعظم اسباب الحاد و گمراه کردن و گشودن در تأویل و ساختن تأویلات و عمده اسباب ایمان
و یقین است پیروی کردن و تسلیم نمودن است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام

منقول است

منقول است که هرچه از ما بشما میرسد اعتقاد و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار
نمائید و انکار و تکذیب نکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب ما را قول ما تکذیب کرده باشید بر خداوند عرش اعلا
و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است بدانکه معاد عود روح است بجسد برای رسانیدن
جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آن است
که روح باقی میماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد مسرور و اگر از اشقیا باشد مغموم خواهد بود و فلاسفه
باین قایل اند و انکار بهشت و دوزخ نموده اند و معاد جسمانی آنست که باز بدن بنهاد در قیامت حیات میکنند و بار
دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند
داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است و انکارش کفر است و اعتقاد به
هر دو لازم است و شاید معاد روحانی قول حضرت امیر المؤمنین ع که فرمودند هر که بشرط عبادت خدا را احیا کند
حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که هر شهری برای او باشد آنچه دل او خواهش کند و
دیده از آن لذت برد آنچه خاطر خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت
و مزید و قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که بهترین نعمتهای
بهشت آن است که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند
اما نه بروش مزامیر شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و از جمله آیاتیکه مشتمل است بر برهان عقل
بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است که افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما باز گشت نخواهید کرد و عقل نیز دلالت میکند که
جناب مقدس ایزدی فعل عبث نمیکند کارهای او همه البته بر حکمت است که عبث نباشد و خلق کردن
جمیع خلایق از حیوانات و مکلفین معلوم است که از برای حکمت و مصلحتی است و نفعی از برای او ندارد و او غنی
بالذات است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد غیر این نشأه که مخلوط
است بانواع کدورتها از مرض روحانی و جسمانی قابل این نیست که مردم را برای آن خلق کند این بمنزله آنست که
کریمی شخصی را ضیافت کند در خانه که پر باشد از درندگان و موذیان از شیر و پلنگ و مار و زنبور و عقرب
و غیره چون وارد شود طعام نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چند زنبور بر دست و دهانش بنشینند و
شمشیرداران حاضر باشند پیش از سر خوردن طعام گردن او را بزنند هیچ عاقل چنین ضیافتی را از کریم ستایش
و مدح نمیکند بلکه مذمت میکند بخلاف آنکه خدمات شاقه بفرماید و او را وعده کند که اگر این آزار ما را بکشی

نور المبتهاج بزرگ میرسانم و انعامات بسیار بتو میدهم و چند اوراز اراز میکنی و بعد از ان مدتهای بسیار
در حکومت خواهی بود عقلا او را مدح میکنند نقل کلام در دفع شبهات جسمانی است و آن موقوف است بر
دانستن حقیقت روح بدانکه اکثر محققین قائل شده اند که انسان مرکب است از روح و بدن و این هر دو
جوهر دو حقیقت اند که میان ایشان با غایت شناسائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت مرکز
عالم علویست ملائکه و عالم علوی است و حقیقت دیگر از خاک کثیف محض ظلمانی است در مرکز عالم سفلیات
و هر کدام را اثری و عبارتست که آن دیگر را نیست اثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن
و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست با جزا اعضا و قوای ظاهر و لذت و الم ش در حصول او عدم آن
و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است و بدن را استوان گفت بخشنده و شجاع و عالم و مؤمن
است بلکه اینها و دیدن و شنیدن و جمیع حرکات … کار روح است و بدن و اعضا برای آن … اسباب چند …
چنانچه میگوئی که من دیدم بچشم و شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات تو همان است
و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات او … مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده
دیگر است و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل
جواهر است در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را بی اندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و از اکثر احادیث
قبض روح و همراه بودن با میت و … داخل … و منتقل شدن بوادی السلام دلالت بر تجسم روح
میکند و احادیث خلق الارواح قبل الاجساد بدو هزار سال و امثال اینها که دلالت بر جسمیت
روح میکند و روح را بعد از مردن از بدن مفارقت میکند و جسم آن مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه
با نهایت لطافت و شفافیت بصورت اصلی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که
زندیقی از حضرت صادق ع سوالات نمود و جواب شنیده مسلمان شد و از جمله سوالها این بود گفت که روح بعد از
مردن ایشخص در کجاست حضرت ع فرمود که در زیر زمین در جائیکه بدن در آنجاست تا وقتیکه مبعوث
شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او
بزمین بسپارند گفت آیا آن روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود
که بلکه باقی میماند تا وقتیکه در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیاء باطل و فانی میشوند پس نه حس میماند
و نه محسوس پس بر میگرداند اشیا را مدبر آنها چنانکه اول خلق کرده بود و آن در مدت چهار صد سال است که
خلق در آن معدوم اند و آن مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم ملائکه … جبرئیل علیه السلام است و …

که روح نیز از این قبیل باشد و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی کنند ممکن است که چون روح
محتاج بالتی هست در اعمال و بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ
در آن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی اعتقاد آن هست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن
باندازه این بدن و در میان آن یا بقطاع از آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تمام در هر دو
ندارند و در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی
بیشتر میشود و بآن بدن مثالی عروج سموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و مشرق و مغرب عالم سیر میکند
و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین
محشور میشوند و مقتضای وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و جهالات شیاطین بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن
مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش بآنست بلکه محتمل است که نفوس قدسیه قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا
علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد
چنانکه از حضرت صادق ع ابو ولاد سوال نمود که روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در
دور عرش میباشند فرمود نه مومن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روح او را در حوصله مرغ کنند و لیکن
روح ایشان در بدنهاست مثل این بدن که داشته اند و در روایت دیگر فرمود که ارواح مثل اجساد بر درختی
از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند اینها احوال روح بود اما بدن پس آن خاک
شود و بعد از آن خداوند عالم همان شخص را مبعوث زنده میکند بر جان دنیا محشور میگرداند و اعتقاد حشر جسمانی
از ضروریات دین است فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آن است و در آن چند مطلب است اول آنکه
اقرار باید کرد که هر زنده بغیر از حق تع البته میمیرد چنانکه حق تع فرموده است کل نفس ذائقة الموت پس حضرت
فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نماند پس اهل آسمان بمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت بیاید و نزد حق تع بایستد پس خدا از او بپرسد که کی مانده است
میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس بفرماید بگو که جبرئیل
و میکائیل بمیرند پس ملائکه گویند خداوندا او رسول و امین تو اند فرماید که مقرر کرده ام بر هر نفسی که دارای روح
باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید نزد حق تع بایستد و از او سوال کنند که کی مانده است گوید که پروردگارا نمانده
است مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید ملک الموت غمگین و مغموم
و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر از من کسی نمانده است پس

فرماید ای ملک الموت پس تو نیز بمیر و آنگاه زمین و آسمان را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنهائی که
با من شریک قرار میدادند کجایند آنهائی که با من خدای دیگر قرار میدادند و ملک الموت اقرار باید کرد که حق تع او را
موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان است از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو می
سپارند و روح مومن را ملائکه رحمت و روح کافر را ملائکه عذاب قبض میکنند و فعل ایشان فعل اوست و اقرار اجمالی
در این کافیست و در حدیث معراج مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عزرائیل را دید در آسمان اول
و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت
… ایشان را اجابت من میکنند و در روایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از … کاسه ایست که در پیش
یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف که خواسته باشید دست دراز کنید و لقمه بر دارید و دنیا در نزد من …
در همراهیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد گرداند و چون معلوم شد که اجمالا بجهت قبض این
تفاصیل ضرور نیست اما انکار ملک الموت کفر است فصل چهارم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره
وارد شده است از سکرات موت و سختیهای آن و چگونگیهای آن و حاضر شدن رسول خدا ص و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین در وقت قبض روح هر شخصی اما مومنان را ببشارت رحمت دادن و تسلی کردن مرگ برایشان
و بر منافقان و مخالفان را از برای زیادتی … مرگ برایشان و ترسیدن ایشان از عذاب نکال ابد
و تفکر در چگونگیهای او نباید کرد که حضور ایشان ع نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه طور است
و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی یا که تفکر در اینها باعث استیلای شیطان و وساوس او
میگردد و شعر امیر المؤمنین ع که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا معاینه ببیند خواه مومن باشد و خواه منافق و در احادیث
معتبره بسیار از حضرت ع منقول است که چون هنگام وفات مومن شود حق تع بادی را از بهشت او … فراموش میگرداند
… بر او بگذرد … دیگر … پس … اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند … او را اعوان مرد
در او … میگردانند بجان دادن و چون ملک الموت بیاید که قبض روح او کند باو میگوید که ای دوست خدا جزع مکن
بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که من مهربانترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده های خود را
و نظر کن پس ممثل میشود از برای او رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا و حسن ع و حسین ع
و امامان از ذریه ایشان صلوات الله و سلامه علیهم پس باو میگویند که اینها پدر رسول خدا و امامان تو و تو
رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند از جانب رب العزه که یا ایتها

النفس

النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت ع فرمود که یعنی ای نفس
که مطمئن گردیده بسوی محمد ص و آله و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت
ائمه و خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او
ع و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق
شود بمنادی و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین ع میآیند و رسول خدا
ص و آله نزدیک سر او می نشیند پس حضرت رسول ص و آله سر را نزدیک گوش او میکند و میگوید بشارت باد ترا
که منم رسول خدا ص و منم بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین ع برمیخیزد و سر را
نزدیک او میبرد و میگوید ای دوست خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب ع که او را دوست میداشتی و در این
وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که در این کتاب خدا است و در روایت دیگر فرمود که چون زبان محتضر
بند میشود رسول خدا ص و آله و سلم و امیر المؤمنین ع حاضر میشوند و رسول خدا ص و آله در طرف راست او می
نشیند و حضرت امیر المؤمنین ع در طرف چپ او و حضرت باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تو است
و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت از برای او واکنند و میگویند که این منزل تو است در بهشت
و اگر میخواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در
آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش
روان میشود و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند او اختیار آخرت میکند پس
روح با او میت او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و میگرداند … او و آنها که برمیگردانند و چون او
او کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آنجماعت میرود و ارواح مومنان
باستقبال او میآیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تع از برای او مهیا کرده است
از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذارند روح را باو بر میگردانند از سر او تا کمر و از او سوال میکنند از
آنچه که میدانند از اعتقاد حق چون جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل میشود در او
در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و آیه بسند معتبر از آنحضرت ع منقول است که خطاب بشیعیان
نمود و فرمود که بخدا قسم خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می آمرزد و بس و چون جان مومن
بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میگردد
حاضر میشوند نزد او رسول خدا ص و آله و سلم و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت ع و در حدیث

دیگر خود و همه امامان علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر حاضر شوند پس حضرت امیر المؤمنین ع
نزدیک سر او بیاید و میگوید که یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت علیهم السلام است دوست بدار
ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول خدا و اهل او را دوست میداشت پس او را دوست بدار
و جبرئیل ملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و
با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او میآید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که موجب
نجات گردن خود را از عذاب خدا آزاد کردی و امان یافتی و بیزار شدی از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت
کبری در دنیا میگوید بلی پس سؤال کنان که کدام است مؤمن گوید که ولایت علی بن ابیطالب ع است که
ملک موت میگوید که راست گفتی ازانچه میترسیدی خدا ترا ازان امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس شاد
باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و امامان از ذریه
ایشان علیهم السلام پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت میآورند
و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زرد از حلهای بهشت بر او پوشانند و چون او را در قبر
گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از شمیم گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش او و از
دست راست و دست چپ او بقدر یکماه راه بگشایند باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود
پس باو گویند که بشارت باد ترا بروح و ریحان جنت و نعیم پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس
زیارت میکنند آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورد از طعامهای بهشت و میآشامد
از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم ما ع ظاهر شود چون آنحضرت ظاهر
شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند با او بیایند گویان فصل پنجم در احوال عالم برزخ است باید که اعتقاد
کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی ماندن روح بعد از مفارقت بدن و سؤال و قبر و نکیر و منکر و
برزخ مابین موت را گویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک آیند از برای سؤال و حق تعالی روح را
بر او برگردانند از سر تا کمر او و او را بنشانند و از او سؤال میکنند و بعضی گفته که از ایشان بعضی در حالت
دلالت انده و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در بدن اصلی است و سایر امور برزخ با روح
است و تفصیل این مراتب در ضمن چند فائده بیان میشود فائده اول در بیان بقای روح است چنانکه
حق تعالی میفرماید که گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند در نزد پروردگار
خود روزی داده میشوند و شادند بانچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میشوند

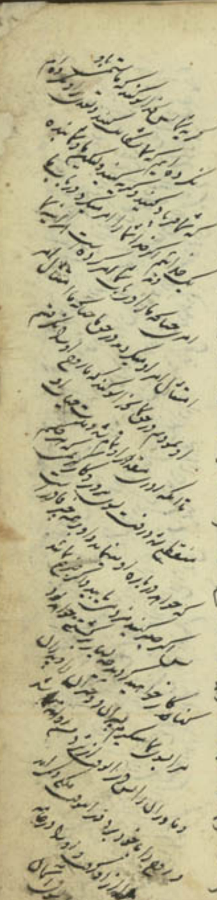
باشند ابرار

بیاشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان در عقب ایشان اند با یکدیگر و برایشان بهشت
احادیث بسیار ظاهر میشود که روح بعد از مفارقت از بدن تعلق میگیرد ببدن لطیف مثل بدن دنیا که در لطافت
مثل اجسام ملائکه و جن است و بان بدن حرکت میکنند و پرواز می نمایند چنانکه مذکور شد و ابن بابویه در امالی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج گذشت بر مردی پیری که در زیر
درختی نشسته بود کودکان بسیار بر دور او بودند حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که این مرد کیست گفت این پدر
تو ابراهیم ع است فرمود که این اطفال که بر دور او بند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ایشان را غذا
میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان فاطمه زهرا
صلوات الله علیها تربیت میکند و اما مسخ شدن بر ایشان بصورت دیگر احتمال تجسم روح دارد و در حدیث
دیگر منقول است که مؤمن بعد از وفات خود بزیارت اهل خود می آید بعضی هر روز و بعضی از هر دو روز و بعضی در
هر سه روز و بعضی در هفته و بعضی در ماهی یکبار و بعد از فضائل خود بصورت مرغی یا کوچکتر در بر دیوار خانه می نشیند
و با او میگفت است که هر روزی را که در اهلش واقع میشود از او می پوشانند و آنچه باعث سرور است بادمی نماید و آنچه
باعث اندوه است از او می پوشانند و بر میگردد و باشد در خوشحالی فائده دوم در بیان سؤال و ضغطه قبر
و عقاب قبر است و این از ضروریات دین اسلام است چنانکه ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده
است که هر کس سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست معراج و سؤال و شفاعت و آمدن ملک از برای سؤال
از ضروریات و در بعضی روایت نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا
که از برای مؤمنان بصورتهای خوش می آیند و بشارت میدهند ایشان را بنعیمهای بهشت و نعیم و از برای کافران
و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید و معذب میکنند مشهور میان علمای امامیه آن است
که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را
سؤال نیست و هم چنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانکه در روایت
وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند که بیا برویم تلقین حجت او کرد هم
دارند از برای کسیکه سؤال است ضغطه نیز هست ابن بابویه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است
که چون مؤمن بمیرد و مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر میکنند
منکر و نکیر آیند و او را بنشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید
پروردگار من خداست و محمد ص پیغمبر من است و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر دیده

ازو که کار کنند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردد بر او نسیم گل بهشت را و این است معنی
قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرة و چون کافر بمیرد مشایعت
میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد بر دارندگان جنازه خود را که او را
برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی میبود که میبایستی
از مؤمنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته در آنچه گذشته ام پس زبانیه در جواب
او میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملائکه ازو ایشان ندا کنند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد
بانچه او را از آن نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او
در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب
شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او زنند که همه چیز از او بترسند پس دری از برای او بسوی
جهنم بگشایند و بگویند بخواب بدترین حالتی پس از برای او نزلی از حمیم جهنم بیاورند و این است
مراد قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم یعنی در آخرة و کلینی از
حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و
حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت ع پس میگوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیگر که هر نقصی که در
شما ها باشد بر عهده است که تمام کنم و در محاسن بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است
که چون مؤمن بمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت یکی صورت از اینها خوش رو تر و خوشبو تر
و خوش بو تر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست میایستد و یکی در جانب چپ و یکی در
پیش رو و یکی در پس پا و آنکه خوشرو تر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جانب که می آید آنکه در
آن جهت ایستاده مانع میشود پس آنکه از همه خوشرو تر است بسایر صورتها گوید شما کیستید خدا شما را
جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میگوید من نمازم و صاحب جانب چپ گوید من زکوة ام و آنکه در
پیش روی اوست گوید من روزه ام و آنکه در عقب اوست گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست
گوید من نیکی و احسان برادران مؤمنم پس اینها گویند با او که تو کیستی که از همه خوشرو تر و خوشبوتری گوید
من ولایت آل محمد ص و حضرت صادق ع فرمود بخدا سوگند که نمی ترسم بر شما مگر برزخ را اما در روز قیامت
کار ما با شما است ما اولائیم بشفاعت شما و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون سعد بن معاذ را دفن کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب باو کرد و دست بر قبرش مالید و

بهشت مبارکش

و بهشت مبارکش لرزید فرمود یا سعد چنین مرگی چون از آن حالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی
نیست مگر آنکه فشارش قبر از برای او میباشد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که یونس سؤال کرد
از حضرت صادق ع از کسیکه او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت ع فرمود بلی
پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند بهوا پس بفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و اینهم از آن
حضرت ع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره ایست که
برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و اینهم از آن حضرت ع روایت کرده است
که هر که بمیرد مابین زوال روز پنجشنبه تا روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر
و در روایت دیگر هر کس در شب جمعه یا در روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و در حدیث
صحیح حسن بن زراره منقول است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که چریده را با میت مؤمن
چرا میگذارند فرمود از برای آنکه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد قصد آنکه میت را داخل قبر
میکنند و قوم برمیگردند و دو چریده از برای او قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هر گاه در آن وقت
نشد انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود فائده سیم در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ
کلینی ره از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعهای
بمیرد روح او را گویند ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت
عدن و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کردم که مردم
میگویند که فرات از بهشت بیرون میاید آن چگونه است و حال آنکه آب فرات از مغرب می آید و
چشمها و رودخانها در آن میریزند حضرت ع فرمود که خدا ابتشی است که آنرا خلق کرده است در
مغرب و آب فرات از آنجا بیرون میاید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود
در هر وقت شام و از میوه های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون صبح طالع شد و آفتاب طلوع کرد روح بقبرهای خود میکنند و بعضی از آنان میگیرند و در هوا با یکدیگر
ملاقات میکنند و یکدیگر میشناسند و با هم آشنائی میکنند و در حدیث وارد است که در روزها در
وادی السلام میباشند و فرمود که خدا را آتشی است که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه
کافران در آن ساکن گردند و میخورند از زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در شب و چون صبح
طالع میشود از آنجا بیرون میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت میگویند و از جمیع آتشهای



دنیا گرم تر است و در انجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز
باتش بر میگردند پس ایشان را حال ایشان چنان است تا روز قیامت و فرمود از برای آنهائی که بوحدانیت
قائل اند لکن امامان را نمی‌شناسند و عداوت بر ایشان ندارند در قبرها هستند هرگاه عمل شایسته کرده باشند راهی
از بهشت دنیا بر قبر ایشان میگشایند تا انکه در اوقات خدا ایشانرا به بهشت برد یا بجهنم و همین معاملات را میکنند
با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده باشند اما ناصبیان متعصب را هم
میگشایند از جهنم دنیا بر قبرهای ایشان که بر ایشان شعله و شرر و دود آن آتش بر قبرهای ایشان داخل میشود و ایضا از حضرت
صادق ع روایت کرده است که پرسیدم از انحضرت ع از جنت آدم ع فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که
در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکنند و اگر از جنان آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم
در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم
از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از مابین بصری شام است تا صنعای یمن میخواهی انرا ببینی گفتم بلی
فدای تو شوم پس حضرت ع دست مرا گرفت از مدینه بیرون برد پس پای بر زمین زد
نهری دیدم که طرف آن را ادراک نمی‌توانستم دیدن مگر موضعی که من و آن حضرت ع در انجا ایستاده بودیم
که مانند جزیره بود و نهری در نظرم می‌امد که از یک طرف آن آب میرفت از برف سفیدتر و از طرف
دیگر شیر میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شراب میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز
نشنیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو گردم این نهرها از کجا
بیرون می‌اید و مجرای آن از کجاست حضرت ع فرمود که اینها نهرهای آن چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده
است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهرها جاری میشود و در کنار
آن نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موهای بر سر ایشان اویخته بود که هرگز بان خوبی بوها
نشنیده بودم و در دست هر یک ظرفی بود که هرگز بان نیکوئی ظرف ندیده بودم از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت
ع نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب
بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت ع داد و بیاشامید و باز آن
باو داد و اشاره نمود که پر کند و با درخت نیز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت ع داد و حضرت ع بمن
شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بان نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و بوی آن بوی
مشک بود و چون در کاسه نظر کردم در او سه لون از شراب را دیدم در آن بود گفتم فدای تو گردم مثل انچه

که امروز دیدم

امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت ع فرمود که این کمتر
چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا بیرون رود روح او را باین نهرها
می‌اورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن میخورد و اما دشمن ما چون بمیرد روح او را بوادی برهوت میبرند
که انسان با همین قالب که در دنیا داشته در روز قیامت محشور میشود و بزرگ و کوچک شدن این قالب در آن
روز با بزرگ شدن او بالا میدانم و با همین قالب نیز داخل بهشت خواهد شد و لیکن در برزخ اگر با این قالب
باشد و با با غیر این قالب باشد او بالا نمیدانم فصل اول در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت
است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده اینها چند چیز است اول بیرون آمدن یاجوج و ماجوج است معتبر آن
از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا ص و آله و سلم فرمود که یاجوج گروهی است و ماجوج گروهی است که هر یک
چهارصد گروه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود ببیند و ایشان سه صنف اند صنفی
از ایشان مانند درختهای بلند بلند است و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساوی است و این گروه
صنف اند که هیچ کوه را نمی‌ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فرش و یکی گوش خود را
لحاف خود میکنند و نمیگذرند بفیل و شتر و خوک و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان
بمیرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه طبرستان
را میاشامند و خشک میکنند و ایمان بیرون اینها و بیرون آمدن ایشان نزدیک بقیامت باید اورد
دویم ظاهر شدن دابة الارض است چنانکه سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از مغرب
و کلینی و شیخ بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر کس
ایمان می‌اورد و ایمان با ایشان نفعی نمی‌بخشد چهارم دود است چنانچه حق تعالی میفرماید یوم تأتی السماء
بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود آشکار را که فرو گیرد مردم را
گویند این عذابیست دردناک و گویند پروردگارا عذاب را از ما کشف کن بدرستیکه ما ایمان اوردیم و بعد از آن
فرموده است که ما اندک عذاب را از شما بر میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب فصل
ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیا چنانچه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته
روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین ع سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند
گاه خواهد بود حضرت ع فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چگونه میدمد در صور
فرمود اما نفخه اول پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود اید بدنیا با صور و صور یک سر دارد و

دو طرف و میان هر دو طرف بقدر مابین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می‌بینند که با صور
بزمین می‌اید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و آسمان پس اسرافیل فرود
می‌اید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می‌بینند میگویند که خدا رخصت
داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می‌اید از طرفی که بجانب زمین
است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر انکه میمیرد و صدا بیرون می‌اید از طرفی که بجانب از طرفی که
جانب آسمان است پس در آسمانها جانداری نمیماند مگر اسرافیل پس حق تعالی میفرماید یا اسرافیل که ای
اسرافیل بمیر او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت
و موج بیایند و امر میکند کوهها را روان میشوند و بر کسی میرسند و ذره ذره میشوند و بر طرف میشوند
و حضرت ع فرمود بغیر هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه
نکرده باشند و بار ز و هموار باشد و بنای و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول مرتبه
گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در انوقت ندا کند خداوند جبار جل
جلاله بندای بسیار بلندی که با طراف آسمانها و زمین برسد و گوید که از برای کیست پادشاهی امروز و چون
کسی نیست که جواب گوید میفرماید از برای خداوند یگانه قهار است و قهر کردم خلایق همه را و میراندم
ایشانرا منم خداوند یگانه جز من نیست خداوندی و شریکی ندارم و نه وزیری و منم افریدم خلق را بدست
قدرت خود و میراندم ایشان را بمشیت خود و زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار
بقدرت خود بدمد در صور و بیرون اید صدائی از طرفیکه بجانب آسمان است پس در آسمانها احدی
نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانکه بوده و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و خلایق
برای حساب جمع شوند پس حضرت ع بسیار گریست در انوقت فصل هفتم در بیان سایر احوالات که
حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت حادث شوند ظاهر خواهد شد و بهمه اینها باید ایمان اورد و در راه
تاویل در انها نباید کشود مثل فلاسفه و ملاحده بدانکه حق تعالی میفرماید در آنکه به پنجم آسمانها را مانند
پیچیدن نامه ها فرموده است که هرگاه شق شود آسمان بر نگهای مختلف باز فرموده است که آسمان
شکافته شود و کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نور ایشان بر طرف شود و آسمان خرد و ریزد و آفتاب
و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت ایند و از یکدیگر بپرند و مانند ذره‌ها بهوا
روند و با زمین هموار شوند که هیچ بلندی در آن نماند و همه مسطح شود فصل هشتم در بیان احوال اطفال و

مجانین

مجانین بدانکه خلافی نیست در اینکه اطفال مؤمنین با پدران خود بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده
است که والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی
انهائیکه ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان و ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان
را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بهیچ سبب چیزی را و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه ع تربیت مینماید و بهدیه میدهد بپدران ایشان در روز
قیامت و وارد شده است که حضرت رسول ص و آله و سلم در شب معراج حضرت ابراهیم ع را دید که اطفال
شیعیان امیر المؤمنین ع را از درختیکه پستانها دارد شیر میدهد و ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه ع
دهند و بعضی بحضرت ابراهیم ع و ساره و در اخبار حضرت امام محمد باقر ع مذکور است که در روز قیامت حق
تعالی بر پنج کس حجت تمام میکند بر اطفال و بر کسیکه میان دو پیغمبر باشد و حجت بر انها تمام نشده باشد
و دیوانه و کر و گنگ مادر زاد و بر اینکه آتشی میافروزند و پیغمبری برای ایشان مبعوث میگردانند که
ایشانرا تکلیف آتش کند هر که داخل شد نجات یافت و هر که ابا کرد بجهنم رفت فصل نهم در بیان
میزان و حساب و سؤال و رد مظالم است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن کفر است و
ایمان اجمالی در آن کافی است و دانستن اینکه اعمال را چگونه وزن میکنند یا غیر او ضرور نیست و
در اثبات میزان حق تعالی فرموده والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز
قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوی اعمال او پس ایشان اند رستگاران و هر که
سبک باشد ترازوی اعمال او پس ایشان اند زیانکاران و هر که سبک باشد ترازوی اعمال او پس ایشان
اند انها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب انچه بودند که بایات ما ستم کردند و علی بن ابراهیم و ابن
بابویه و شیخ طوسی ره بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که قدم بنده از پیش حق تعالی
از جای خود حرکت نکند تا سؤال کنند از او چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از
جسد او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در
چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام و کلینی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت
کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشان فوج
فوج بجهنم میروند و حضرت باقر ع فرموده که چون روز قیامت شود خدا اعمال بنده مؤمن

خود بکنند و او را یکیک بگناهان او مطلع گردانند و بیامرزد و بر اینها مطلع نگردانند نه ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسل را و بعضی از گناهان او را نیز مستور گردانند که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس سیئات
او میفرماید که حسنات شود و اینست قول حق تعالی اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان
الله غفورا رحیما یعنی ایشان که بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و مهربانست
و فرمود که این کار با هر که از شیعیان ماست و بس و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند
یکی فقیر در دنیا و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم که میدانی تو
ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم یا جور کنم در آن و مال زیادی بمن ندادی که حق بر آن
واجب شده باشد و نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر
کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی
میماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل
بهشت شود و آن فقیر باو گوید چه چیز ترا حبس کرد که طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از
تقصیرات ظاهر میشد و خدا میبخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران
پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است و ترا
نشناختم و شیخ طوسی ره بسند معتبر روایت کرده است از کلیب که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق ع
بودیم که آنحضرت ما را حدیث میکرد پس فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی بندگان را در یک خاک جمع
نماید و باسمان اول وحی نماید که بپائین رو و هر که در تو هست پس اهل آسمان اول فرود می‌آیند مقابل
آنچه در زمین است از جن و انس و ملائکه پس اهل آسمان دوم فرود آیند و مقابل اهل زمین
و اهل آسمان اول و هم چنین اهل هر آسمانی فرود آیند با اضعاف آنچه فرود آمدند اهل هر آسمان
با آسمان که فرود آیند مانند طوق حلقه زنند بر اطراف زمین پس جن و انس در میان هفت سراپرده
و حجاب باشند پس منادی ندا کند که ای گروه جن و انس اگر بر قدرت بر گریختن دارید بگریزید

فصل دهم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامه بدست راست و چپ از اهوال
و احوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت
شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تو دانائی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس البته سؤال

خواهیم کرد

خواهیم کرد از آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر
خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردار ایشان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد
باقر ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که
نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای
حساب میگذرند بر احوال اهوال روز قیامت و بموضع حساب نمیرسند مگر آنکه مشقت بسیار بکشند پس اول
کسی را که بطلبند ندا کنند که جمیع خلایق بشنوند محمد حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را
از جانب راست عرش باز دارند پس امام شما علی بن ابی طالب ع را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم بایستد پس ائمه از ذریه آنحضرت را بطلبند از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین
ع باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب
عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد
در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودیم از وحیها
قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی
فرماید که گواهی دهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میگردد حق تعالی
فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو فرماید
که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا
رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید
که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل
را بطلبند بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده
بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود
از امر تو و ادا کردم رسالت ترا بهر پیغمبری و رسولی و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم
و آخر کسیکه رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم عربی
قرشی و حرمی بود که حبیب تو است و حضرت باقر فرمود که اول کسیکه بطلبند از فرزندان آدم از برای سؤال
کردن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم خدا او را نزدیک عرش جا میدهد و هیچکس در آن روز قرب و منزلت او نزد
خدا مثل او صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب کند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه

وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا آنها را وحی کرد
بسوی تو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی
بسوی او و فرستاده بودی از برای من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحیها را آورد بسوی من پس حق تعالی فرماید
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوید پروردگارا ملائکه تو از برای
من بتبلیغ من پس ملائکه را طلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد صلی الله علیه و آله را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد صلی الله علیه و آله بشما رسالت و کتاب
و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله که تبلیغ رسالت و حکمت
و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت کسی را خلیفه و جانشین خود کرده
که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند برای ایشان کتاب مرا و بیان کند برای ایشان
اموری را که در آنها اختلاف نکنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد صلی الله علیه و آله گوید ای
پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین
امت بود و نصب کردم برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشانرا دعوت
کردم باطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد تا آنکه بگذرد
تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب ع را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد
بسوی تو و ترا خلیفه خود نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود در امت خود و ترا نصب کرد
در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قائم مقام گردیدی حضرت گوید بلی
ای پروردگار من محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا
بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده
بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بامر تو تا آنکه مرا
کشتند پس با علی ع گویند که آیا بعد از خود در امت محمد حجت و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت
کنند بندگان ترا بسوی دین من و راه رضای من علی ع گوید بلی ای پروردگار من در میان گذاشتم حسن
پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن ع را بطلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب
کردند از او بکنند و هم چنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق

عذر ایشان را

عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و در اینوقت حق تعالی فرماید که امروز است که نفع
بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت
شود حق تعالی همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح ع باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت
کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پس نوح ع بیرون آید و پا بر مردم
گذارد تا بیاید نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر بالای تلی باشد از مشک و علی علیه السلام با او باشد اینست معنی قول حق تعالی
فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا چون ببینند او را که صاحب قرب و منزلت است نزد حق تعالی
بد و متغیر گردد رویهای کافران پس نوح ع گوید یا محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی از من گواه طلبیده بر تبلیغ رسالت حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرماید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرده حضرت
صادق ع فرمود که جعفر طیار و حمزه عم رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت راوی
گفت فدای تو شوم علی علیه السلام کجاست در آنوقت حضرت ع فرمود منزلت علی علیه السلام از آن بزرگتر
است که او را از برای گواهی بفرستند بلکه سؤال حضرت نوح ع شاید بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد
و پیش از پیغمبران دیگر و الله العالم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترا و ما را و حاضر گردانند پیغمبران و شهیدان را
و شهدا ائمه علیهم السلام اند شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر
خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و در احادیث معتبره مذکور است که خدا را حجت کامله
بر خلق است به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید چرا عمل نکردی و اگر
گوید جاهل بودم فرماید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود و بنده صالحی که در محله باشد
او را بر اینها حجت میکند و میفرماید باینها که آیا فلان کس در میان شما نبود آیا سخن او را نمی‌شنیدید و
صدای گریه او را نمی‌شنیدید پس او حجت است بر ایشان و نامه عمل هر کس را باو دهند گویند بخوان
و حق تعالی بخاطر او میآورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها همه را
که گویا الحال کرده است پس میگویند وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است صغیره و کبیره را
و گواهی میدهد از برای ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بر آنچه میکردند
و بعضی انکار میکنند که ما فلان کار را نکرده‌ایم گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند برای ایشان
عمل ایشانرا پس کافران میگویند که این فرشتگان تواند و از برای تو شهادت میدهند و قسم میخورند

که ما نکرده ایم و اینها افترا است که غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام را کرده اند پس حق تعالی مهر میزند بر دهانهای
ایشان و اعضا و جوارح ایشان گواهی میدهند بر آنچه کرده اند و دیده اند و شنیده اند از قبیح حرکات پس
حق تعالی زبان ایشان را گویا میگرداند میگویند چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را خداوند
عالم گمان کردید که خدا نمیداند آنچه را که شما میکنید و این گواهی دادن اعضا برای کسی است که وعید
برای او لازم شده باشد و اهل محشر مخاصمه با یکدیگر میکنند حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدل
حق تعالی است و این پیش از حساب است و چون شروع در حساب کنند هر کس بحال خود گرفتار است
و بدیگری نمیپردازد و کسی که توبه نصوح کند در دنیا از معصیتهای خود مستور میگرداند خدا گناهان
ایشان را فراموش میگرداند از خاطر نامه اعمال که بر او موکلند و امر میکند باعضا و جوارح او که
بپوشانند گناهان او را و بقعه های زمین که کتمان کنند آنچه بر روی آنها کرده است از گناهان و شهادت
دهند از اعمال نیک که بر روی آنها کرده است تا آنکه بمقام حساب درآید هیچ سیئه نباشد که گواهی دهد بگناهان
او و قرآن مجید شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای تلاوت کننده های خود و باعلای درجات بهشت
میرساند و آیه میخوانند و بالا میرود و ائمه علیهم السلام فرموده اند که ما گواهانیم بر شیعیان ما و ایشان گواهانند
بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و شب و روز و ماهها و سالها و ساعتها
نیز گواهی میدهند بر کردارهای خیر او و کردارهای شر او و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که مؤمن را در روز قیامت
نامه گشوده میدهند که در آن نوشته شده است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل
بهشت گردانید و از حسین بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن
را حساب کند نامه او را بدست راست او میدهد میان خود و او او را حساب میکند که دیگری مطلع نشود و گوید
که ای بنده من فلان کار را کردی او گوید بلی ای پروردگار کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم
آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است
و بسوی اهلش در بهشت مسرور برمیگردد و اهلی که در دنیا اهلش بودند در بهشت نیز هستند اگر مؤمن باشند
و کفار را نامه اعمال بدست چپ او میدهند و علانیه از او سؤال میکنند و بسوی اهلش بجهنم میفرستند و
باین احوال اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها فصل یازدهم در بیان وسیله و لوا
و حوض و شفاعت و سایر خصایل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و اهلبیت او علیهم السلام است در روز
قیامت و اینها از ضروریات دین است و ایمان باینها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت که

و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه سؤال کنید از خدا از برای من وسیله
را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از
پایه تا پایه یک ماه راه است به دویدن اسب تندرو و عجب عربی و پایه های آن بعضی از زبرجد است
و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از
عنبر و بعضی از نور است پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در
میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی
مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه از اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهداء
و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد صلی الله علیه و آله است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در آن روز در جامه
و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب ع در پیش
روی من برود و لوای علم من بر دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد لا اله الا الله
محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند اینها دو ملک اند که ما ایشان
را نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی ع
از عقب من آید و چون باعلای درجات منبر برآیم علی یک پایه از من پستر بایستد و علم در دست او باشد
پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرهای خود بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار
گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق
بشنوند که این حبیب من است محمد صلی الله علیه و آله و سلم و این ولی من است علی بن ابی طالب ع خوشا حال کسی که
او را دوست دارد و وای بر حال کسی که او را دشمن دارد و بر او دروغ بندد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا ای علی دوست دارد مگر آنکه راحت یابد
از آن ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در
مقام محاربه برآمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد
پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی اول رضوان خازن بهشت و دیگری مالک
خازن جهنم پس رضوان خازن بهشت نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله
من جواب سلام او را بگویم و بگویم ای ملک خوشبوی و خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید منم رضوان خازن

بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را نزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از
پروردگار و او راست حمد و ستایش بر آنچه بآن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر
دیگران بده آنها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی ع دهد و برگردد و مالک خازن
جهنم نیز کلیدهای جهنم را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و حضرت ع فرماید بده به برادرم علی بن ابی
طالب پس علی ع آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتی که
صدای زبانه و حرارت آتش بنهایت رسیده باشد و شراره اش بسیار گرم گردیده باشد پس ندا کند جهنم
که یا علی ع از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی ع گوید قرار بگیر ای جهنم و اطاعت من بنما
پس فوج فوج مردم آیند و حضرت ع گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر که دشمن است و اگر خواهد آنها را
بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است و از کلینی علی بن
ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بطلبند
و حله گلرنگی بر او بپوشانند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم ع را بطلبند و حله
سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین ع را بطلبند و حله گلرنگی
بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز دارند پس حضرت اسمعیل ع را بطلبند و حله
سفیدی بر او بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم ع باز دارند پس حضرت امام حسن ع را بطلبند
و حله گلرنگی بر او بپوشانند و در جانب راست حضرت امیرالمؤمنین ع باز دارند پس حضرت امام حسین
ع را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست امام حسن ع باز دارند و همچنین سایر ائمه ع را
بطلبند و حله های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان را بطلبند و در
برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه ع را و زنان از فرزندان او و شیعیان ایشان همه را
داخل بهشت گردانند بی حساب پس منادی ندا کند از جانب رب العزة از میان عرش از افق اعلا
که خوب پدری است پدر تو یا محمد ص و او ابراهیم است و خوب برادری است برادر تو و او علی بن ابی طالب ع
است و نیکو سبطانند سبطان تو حسن و حسین ع و نیکو بچه ایست بچه تو که در شکم فاطمه است شهید شد و او
محسن است و نیکو امامان هدایت کننده که آن اند در ذریه تو که فلان و فلان و فلان اند و جمیع ائمه ع
را تا قائم ع نام برد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان از ذریه او رستگارانند فائزان
پس امر کنند که همه را به بهشت برند حاصل که حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل

کرده شود

کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند
اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد ص پیغمبر رحمت من است و علی ع برپا دارنده حجت من است
و عذاب نمیکنم کسی را که با علی ع موالات و دوستی کند هر چند معصیت کرده باشد و از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که کوثر نهری است در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم ع و در روایت دیگر مذکور است
که امیرالمؤمنین ع بر بالای حوض کوثر خواهد نشست و دوستان خود را آب میدهد و دشمنان خود را از آن دور
میگرداند و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند
که روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارد ایشان
را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانکه حق ع فرموده
که خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوند مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش
ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند تا بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
و سلم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش روی همه مردمان روانه شود تا منتهی شود بحوضی بقدر ما بین بصره
و صنعای یمن باشد پس حضرت امیرالمؤمنین ع را بطلبند و در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه و آله بایستد پس مردم رخصت
داده شوند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببیند که
بعضی از دوستان ما اهل بیت ع را منع کردند بسبب گناهان ایشان بگرید و مکرر بگوید که خداوندا اینها از
شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی بفرستد که سؤال کند که یا محمد ص سبب گریه تو چیست حضرت گوید
چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی ع که من میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع
میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی میفرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان
درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بدوستان ذریه تو و در زمره تو و در حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم
شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چه بسیار مرد و
زن که در آن روز گریان شوند و ندا کنند یا محمداه پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد
و از دوستان ما باشد در حضرت ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود
از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از کوثر
فرمود که نهری است جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است

از عسل و نرم تر است از مسکه و مشک زیره رش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران و خاکش
مشک خوش بو است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت صلی الله علیه و آله دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین
گذاشت و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ما شفاعت خلافی نیست میان
علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و هر یک بعد از
پیغمبر از ائمه هدی و حضرت فاطمه را شفاعت می باشد و حضرت پیغمبر از برای شیعیان و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد چنانکه عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای کبایر از امت خود در ...
از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعا کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را
که شفاعت کنم امت خود را در روز قیامت و از حضرت امام رضا منقول است که آن حضرت فرمود که هر که
ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل
کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی پرسید از حضرت
امام رضا که چه معنی دارد قول خدای عز و جل که میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند
مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود من شفاعت
خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهد کرد و علی شفاعت خواهد کرد و ... و مقبول شود
و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر از همه شفاعت کند از برای چهل نفر از
برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و علی بن ابراهیم به سند موثق روایت
کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت
فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب
و قلق پس گویند بیایید تا برویم نزد حضرت آدم علیه السلام و بگوییم شفاعت کن از ما نزد پروردگار خود او گوید
مرا گناهی و خطیئه هست و من شفاعت ندارم بروید نزد نوح علیه السلام چون نزد نوح آیند او ایشان را نزد
پیغمبر بعد از خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله کند به پیغمبر دیگر تا حضرت عیسی علیه السلام او گوید بروید نزد
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی جمیع الانبیاء و چون نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله روند گوید با من بیایید و بر در
نزد در دروازه بهشت در آید و بدرگاه حضرت رحمن بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی
با او رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب نما تا عطا کنم و این است

معنی قول

معنی قول حق تعالی که فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که احدی
از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت پس فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شفاعت خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان را شفاعت خواهد بود در اهالی خود و مؤمن
چنان باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود
میگوید پروردگارا حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که چون عالمی و عابدی را در پای حساب نزد حق تعالی باز دارند عابد را گویند تو نیکو مردی بودی اما همت تو مقصور
بر خود بود برو داخل بهشت شو و عالم را گویند که توقف کن و بر هدایت بندگان خدا ... که از
علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و برو بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت
کرده است که جابر به پدرم حضرت امام محمد باقر گفت که من فدای تو شوم حدیثی از برای ما روایت کن از
جده ات فاطمه صلوات الله و سلامه علیها که چون آن را بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد
مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای رسل و انبیا
علیهم السلام منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس
خطبه بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای
وصی من علی ابن ابی طالب منبری از نور نصب کنند در میان آن حضرت بلندتر از منبرهای ایشان باشد پس حق تعالی
علی را آن حضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیاء مثل آن نشنیده باشند پس نصب
کنند از برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو فرزند و دو سبط من و دو گل بوستان
من در ایام حیات منبری از نور نصب نمایند و بایشان بگویند که خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی
از اولاد انبیاء و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پس کجاست
خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا پس حق
تعالی فرماید ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از برای
خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین
و فاطمه قرار دادم ای اهل محشر سرهای خود را بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود
پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه های بهشت که دو پهلوی او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد
و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش آن حضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک

بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای
خود دارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب نماید حق تعالی فرماید ای دختر
حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل امروز دانسته شود پس حق تعالی فرماید
ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس که در دل او محبت تو یا محبت ذریه تو بوده باشد دست او را
بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها
در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون
شیعیان آن حضرت علیها السلام بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب افکنند که رو بعقب
گردانند چون حق تعالی فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه علیها السلام دختر حبیب
خود را شفیع گردانیدم در شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما هم در این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای
دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را
یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت حضرت فاطمه علیها السلام دست او را بگیرید و داخل بهشت کنید
پس حضرت علیه السلام فرمود و الله باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافر یا منافق پس چون بمیان طبقات
جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا
برگشتیم پس میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و اگر بدنیا
برگردند عود خواهند کرد بآن اعمال که ایشان را از آن منع کرده اند فصل دوازدهم در بیان صراط است
بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی
از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات شیعه و سنی وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر
و از آتش گرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی مثل برق از آن میگذرند و بعضی پیاده و سوار
از آن میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم در
دنیاست که دین حق و راه ولایت حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین از ذریه او صلوات الله علیهم
و هر که از این صراط برگردیده و میل بباطل کرده است در گفتار و کردار از همان عقبه از صراط آخرت
میلغزد و بجهنم میافتد و صراط المستقیم در سوره حمد اشاره به هر دو هست و ابن بابویه در اعتقادات گفته
است که اعتقاد ما در صراط آن است که حق است و آن پل جهنم است و بر آن مرور خلایق جمیعا واقع میشود
چنانکه حق تعالی فرموده است و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر

الحمد ...

آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو واجب و لازم و قضا شده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی
چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد از صراط مگر کسی که برات بولایت تو با او
باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون
این آیه نازل شد و جیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه پرسیدند معنی آیه را فرمود
که روح الامین مرا خبر داد که حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع نماید بیاورند جهنم را با هزار مهار که
کشند آن را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در نهایت شکستن و خروش و غضب
عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدایی از آن ظاهر گردد که اگر نه این باشد که حق تعالی مرگ مردم را تاخیر کرده است
از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس
نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک و نه پیغمبر مگر آنکه فریاد کند رب نفسی نفسی پروردگارا جان مرا نجات ده
و تو ای محمد ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر
و از شمشیر تیزتر و آن را سه پل داشته باشد بر یک پل امانت باشد و بر دیگری صله رحم و بر سوم نماز باشد و
بر سیم عدالت الهی یعنی حکم در مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه
اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد که قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده هرگاه از این عقبه
نگذرند تا از عهده آن بر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این نجات یابند عدالت الهی بمظالم عباد
ایشان را نگاه میدارد و اینست که حق تعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی
پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند و بعضی بدست چسبیده
یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و ندا میکنند که
ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و برگرد بفضل خود سالم بدار و سلامت بگذران ایشان را
و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت گوید الحمد لله
و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحه و نمو میکنند حسنات و حمد میکنم خدا را که نجات داد مرا
از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده
است و ... بسندهای معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که حساب
کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است در هر موقف
سه هزار سال از سالهای دنیا بمانند چنانکه حق تعالی فرموده است که روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است

و حضرت رسول فرمود که بر بالای صراط عقبه‌هاست بسیار صعب که طول هر یک هزار سال است که هزار سال
بر زیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود
که آن عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچ کس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر
محمد و اهل بیت او علیهم السلام و در حدیث معتبر مذکور است در وقتیکه حضرت فاطمه صلوات الله علیها
از صراط بگذرد حمایل آنحضرت هم کشیده باشد یک طرف بر روی صراط و یکطرف در دست آنحضرت هم باشد در بهشت
و یکطرفش در عرصات قیامت باشد منادی ندا کند از جانب پروردگار که دوستان فاطمه هر یک چنگ
زنند در ریشه از ریشه‌های حمایل سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبند به تاری
از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن حمایل که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات
یابند ببرکت آنحضرت هم از آتش جهنم و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات که در
راه محشرست آن است که هر عقبه اسم واجبی و فریضه است از اوامر و نواهی الهی پس هرگاه آدمی به عقبه رسد که مسمی
به واجبی است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خداوند
واجب کرده است از او میکنند و اگر بیرون رفت از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمت خدا که
او را دریابد نجات می‌یابد پس او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه
صاحب آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی
یابد که هرگز شقاوت و تعب با آن نباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا
و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در آن تقصیر کرده است
پس اگر نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی می‌لغزد قدم
اش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از این عقبات و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک
عقبه از آنها ولایت است و همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت امیر
المؤمنین و ائمه بعد از او پس اگر ایمان بان آورده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه
فرموده است که وقفوهم انهم مسئولون و عقبه دیگر مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد حق تعالی
فرماید بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت
است و اسم دیگری نماز است و دیگری روزه و زکوة و خمس و حج و جهادست و در حدیث دیگر مذکور است که هر
از اینها در پانزده عقبه سوال میکنند که مذکور میشود که سخن حق و عفو نمودن از جرائم داخل بوده‌اند

و هزار سال

هزار سال و خلق نیک و محبت اهل بیت و [illegible] از مال حلال و حرام و شرب خمر و مسکرات و غیبت و حسد و کبر و
ریا و ربا خوردن و زنا و تجسس و تحسس کردن و دروغ و افترا و گواهی ناحق و کتمان شهادت و تهمت و هیچ خلقی باشد مگر
از اینها که توبه و تدارک و بازگشت کرده نجات می‌یابد و اگر العیاذ بالله بی توبه رفت در هر موقفی از این پانزده
موقف هزار سال بازش میدارند و ده موقف دیگر در قیامت نیز مذکور است که در هر موقفی هزار سال توقف
میکنند اول از بنده آزاد کردن سوال میکنند بسبب کفاره روزه یا غیر آن دوم حقوق کتاب الله سیم احادیث پیغمبر چهارم
از غیبت و خیانت پنجم از سخن چینی ششم از طلب علم هفتم از ربا هشتم از ترک غسل نهم از عجب و خود بینی دهم از [illegible]
از نا امیدی از رحمت خدا یازدهم از ایمن بودن از عذاب استدراج خدا دوازدهم از حق همسایگان فصل سیزدهم
در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است و وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی چنانکه در آیات و اخبار
متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسیکه منکر بهشت و دوزخ را انکار کند مانند
ملاحده یا تاویل کند اینها را مانند فلاسفه بیشک کافر است و اعتقاد باید کند باینکه بهشت و دوزخ الحال موجودند
و حضرت امام رضا فرمود کسیکه انکار کند خلق شدن بهشت و دوزخ را از شیعیان ما نیست و از دوستان
بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و علی بن ابراهیم در خصال از ابن عباس روایت کرده است که [illegible] یهود
آمدند و از حضرت امیر المؤمنین سوال چند کردند و از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجا
فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که
موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود هشت در بهشت است و دلیل دیگر بر خلق بهشت قول حق تعالی
که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی بهشتی است که مأوای مؤمنان است و سدرة المنتهی در آسمان
هفتم است پس بهشت نیز در آن جاست و دلیل بر اینکه بهشتها در آسمان است حق تعالی در حق کفار فرموده
است که گشوده نشود برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمی‌شوند و دلیل اینکه جهنم در زمین است آنکه
فرموده است پس بحق پروردگار تو قسم که حشر میکنیم ایشان را بر دور جهنم [illegible]
در زمین را طبقه طبقه کنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی [illegible]
سطح شود [illegible] مثل عرض بهشت خواهد بود فصل چهاردهم در بیان [illegible] که در اخبار [illegible]
بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ
نمیباشد باجماع است که در بهشت پیری و کوری و کری نمیباشد و در ایشان درد و مرض و الم و غم و هم نمیباشد
و بیم در آن فقر و احتیاج [illegible] نباشد و بول و غائط نباشد و بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال

و حسد الیغیباشد و هر کس آنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و [illegible] دیگری نمیکند و اهل مرتبه اعلی
مرتبه ادنی را [illegible] ایشان [illegible] که مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان ناگوار
گردد و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و در اخبار آمده است که هرگز از آن جمع
بیرون نمیروند و منزل با کمال و نیکان است و ایشان را بول و غائط [illegible] نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو
از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را از [illegible] حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و رشک و حسد
و عداوت و بد اخلاقی که عادت زنان است نمیباشد و ازواج مطهره را بانها تعبیر کرده‌اند و روشنی بهشت
آفتاب و ماه و ستارگان نیست و [illegible] مانند هوای ما بین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب و ظل ممدود را باین
تعبیر کرده‌اند و شراب دنیا [illegible] صداع و [illegible] نمیشود و [illegible] و دشنام بان نمیباشد و شراب
بهشت هیچیک از اینها ندارد و لذت شراب با [illegible] غیر [illegible] و چون [illegible] شراب میوه و کباب
و ملاقات [illegible] و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوریان [illegible] زیبا [illegible]
میباشد و در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسیها [illegible] مفتول طلا و مزین بمروارید
و جواهر نشسته و تکیه بر آنها داده باشند و روبروی یکدیگر و بر دور ایشان غلامان خوش لقا و مصاحبت
مردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوشیدن
آنها صداع بهم نرسانند و عقلشان زایل نگردد و میوه‌ها از برای ایشان هر میوه را که اختیار کنند و گوشت
و کباب از مرغ که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه
از صدف بیرون آمده که از زیر هفتاد حله از لطافت که دارند مغز ساق ایشان نموده دارد و تاجها بر سر گذاشته
و بانواع لباسها از سندس و استبرق آراسته و انواع جواهرات را بر خود زینت داده است و مردان مؤمن را از
چهل یا شصت سال با هم معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود و نشنوند در آن شراب خوردن سخن
لغو و هرزه که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیت که یکدیگر بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم
الهی را که باین [illegible] حقیر و بنده‌های سرا پا تقصیر چه مهربانی و سلوک میکند و از برای رغبت ایشان بطاعت
و بنده‌گی مجلس عیش ایشان را بچه شادی و آرایشی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب
و آلات داده است او بنده در ایام قلیله فانیه از دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه نعمتهای جاودانی
در روضات بهشت عنبر سرشت جا داده از برای او چنین غلامان سرکش بجا [illegible] داشته ذلک الملک [illegible]
الغفور الرحیم و الکریم باید دانست که منازل بهشت اکثر نهرهاست [illegible] که لذت بردن از تماشای نهرها

و ملکها و نهرها

و ملکها و شرابها در فردوس بیشتر می‌باشد و عجب غرض در دنیا احتیاج منزل است و دشواری آن و اهل بهشت را
هر قدر که خواهند احتیاج منزل نیست و اگر خواهند باسانی فرود میتوانند آمد و نهرهای بهشت را هر قدر که خواهند
زمین بلند میشود و در میان منازل و در زیر غرفها و در خانهای ایشان میرود و کسی تعب نکشد و از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که از حضرت رسول سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
روزیکه محشور گردانیم متقیان را و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی گروهی حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
اینها گروهی نیستند مگر سواران و ایشان مردان چند اند که از معاصی خدا پرهیزکاری کرده‌اند پس خدا محبت
در دل ایشان را مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را استقبال نام کرد پس فرمود
که یا علی بحق خداوندیکه حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون آیند
و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقه‌های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند و کوهانهای
و حلّه‌های ایشان از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته و از غوانه [illegible] کنند تا آنکه ایشان بسوی محشر
با ایشان از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب چپ و از جانب راست و ایشان را با عزت تمام
برسانند بدر بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی است که هر برگ از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست
آن درخت چشمه‌ای است پاکیزه و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس دلها پاک کند
حق تعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بهر بریزد بان موهای زیادتی که بر بدنهای ایشان است بقول
حق تعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی ایشان خورانید باین ایشان پروردگار ایشان و از جانب چپ آن درخت
چشمه‌ای باشد و غسل میکنند در آن او را عین الحیوة میگویند بعد از آن هرگز نمیرند پس ایشان را باز
دارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده باشند از آفتها و بیماریها و از درد و گرما و سرما و گرما
که هرگز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که ایشان را بهشت ببرید حشر کنید اولیای مرا بسوی
بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است از ایشان خشنودی من و واجب گردیده
است رحمت من بر ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس ببرند ایشان را
ملائکه بسوی بهشت چون بدر بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه بدر زنند از آن صدای عظیم ظاهر
شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرها و جنان مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند
شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در
بهشت را بر روی ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از

حوریان واو میان گویند مرحبا بشما و خوش آمدید بجمیا سخت بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز
بوپایشان چنین گویند پس علی علیه السلام گفت رسول خدا را پرسید از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف
مبنیة این غرفها هست از بالای آن غرفها هست که پرسید از برای چه بنا کرده است این غرفها یا رسول
الله صلی الله علیه و سلم حضرت صلوات الله فرمود یا علی این غرفها برای دوستان حق بنا کرده است بنقره بر زبرجد مروارید و
یاقوت و زبرجد و سقفهای آن از طلا و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی
موکل هست و در آن غرفها فرشها بلند کرده اند باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا
برنگهای مختلف و میان آنها پر کرده باشند از مشک و کافور و عنبر است معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة
و چون داخل شود مومن بسوی منزلهای خود در بهشت و بر او تاج پادشاهی و کرامت گذارند و بپوشانند
بر او حلها طلا و نقره و در زیر اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله
برنگهای و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانچه حق تعالی فرموده است که پرورش
کنند ایشان را بدست دستبرنجها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود
بنشیند تخت او حرکت آید از شادی و چون قرار گیرد دوست خدا در منزل خود در بهشت رخصت طلبد
بر او ملکی که موکل است بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد بگوید او را کرامتهای خدا پس گویند با وی خدمت
کاران مومن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که دوست خدا تکیه کرده است بر کرسی تا دوست خدا
از شغل فارغ گردد پس از چه حوریه او از خیمه خود بیرون فرا آمده با جامه روان گردد و کنیزان بر گرد
او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد از مروارید و یاقوت و زبرجد بافته باشند بمشک و عنبر
رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت
و مروارید و بندان نعلین ها از یاقوت سرخ بوده باشد پس چون نزدیک شود بدوست خدا و خواهد
برخیزد بسوی او از شوق حوریه گوید که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو
از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس
مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند در میانش لوحی باشد در آن نوشته باشد
که تو ای دوست خدا حبیب منی و منم حور حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده و شوق تو بسوی من بنهایت
رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه باو چون بایل اول
از درهای بهشت او رسند گویند بملکی که موکل است بدان در که رخصت بطلب از برای ما از دوست خدا

میر ستیله خدا

به ترستیکه خداوند رحیم ما را مبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید بایشان تا من بحاجب بگویم تا
دوست خدا را اعلام کند و در میان ملک و حاجب سه باغ عظیم مملو فاصله باشد و رود نزد حاجب و او را اعلام
کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت دوست خدا او گوید باشید تا او رخصت طلبم
داده با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و دوست خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را
اعلام کند و قیم رود نزد خدمتکاران خاص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند آمده اند دوست خدا را اعلام کنند
و ندا پیا ربرد در عرصه ایستاده و ایشان هزار ملک که برای تهنیت دوست خدا آمده اند او را اعلام کنند که ایشان بر در
ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمت او آمدند عرض کنند رخصت دهد ایشان را که داخل شوند
و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی از فرستاده گان خدا داخل شوند و هر یک رخصت سالت خدا را
بجا رسانند و این است معنی قول حق و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از درهای
غرفه های غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها که
از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره
باین است قول حق و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و
پادشاهی بزرگ و فرمود که این اشاره است بانچه خدا کرده از کرامت و نعمت و پادشاهی عظیم که ملائکه
رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه و فرمود که نهرها جاری میشود از
زیر قصرهای ایشان و میوها نزدیک است بایشان چنانچه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت
و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بانها برسد و اگر تکیه زند فرود آیند حضرت فرمود که چنان اصل
چیده میوها برای ایشان اند بسکه نزدیک باشند بایشان و میوه از هر نوع میوها که خواهش کنند بدهان خود
بچیند در وقتی تکیه کرده باشد و انواع میوها با او خطاب کنند که ای دوست خدا مرا بخور پیش از آنکه از آن دیگر
و فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را در بهشت بسیار است بعضی دار بست کرده و بعضی دار بست نکرده و نهرها
دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا طعام خواهش طلبد آنچه اراده
در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بی آنکه طلب نماید پس خلوت میکند با برادران مومن
خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوای مانند بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب
و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا از مومن هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مومن یک
ساعت با زوجات خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت

19,2

خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرا گیرد و گوید بخدمتکاران خود که این شعاع بوده که مرا فرو گرفت شاید
که جناب اقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران گویند پاک و
منزه است جناب حق تعالی از آن جلیل تر است که این انوار شبیه بنور او باشد بلکه این از حوریه ایست از زنان
تو که هنوز نزد تو نیامده مشرف شده بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو برای تو
گردیده و چون تو را دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسم کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که
بر تو احاطه کرد از سفیدی دندانها و صفا و ضیاء دندانهای او بود پس دوست خدا گوید رخصت دهید او را که
فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که دوست خدا
تو را خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف و بافته بطلا و نقره
و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر کرده اند بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان
باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو شانه او ده ذراع و چون نزدیک شود بدوست خدا
و استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقها طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد پس بر او نثار
کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک ملال حاصل نشود و این بابویه در خصال از طرق مخالفان از
جابر انصاری از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمودند که در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا
خلق کند آسمانها و زمین را دو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ابن عم رسول الله
ایضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بهشت را خلق کرد خشتی از طلا و خشتی از نقره و قرار داد
دیوارهایش از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش از مروارید و خاکش از زعفران
و مشک ناب پس با وی گفت سخن بگو گفت که خداوند یکتا تو نیست و زنده که هرگز تو را مرگ نباشد و فیروز
همه چیز با تو قائم است و تو پیوسته قائم پس سعادت مند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت
و جلال فرمود که بعزت و جلال و عظمت و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود مداوم
شراب کننده و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چینی و نه دیوث و نه یساول ظالم
و نه محتسب و نه مخنث و نه دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا و قدر حق تعالی کند و نه کسیکه بجبر قائل باشد
و افعال بنده را از خدا داند و عیاشی ابن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده
است که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر
شدی او بر سبیل استفهام گوید که آیا جای زیاده هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده

کرده کرده

کرده کرده پرکن داو را پرکند چرا مرا پرنکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کنند ایشان بهشت را
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ابن عم علی بن ابراهیم روایت
کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام و علی ابن الطاهرین فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق
بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک کرده
خاکش از زعفران و ریگش از مروارید است و درجات از اعداد آیات قرآن کرده اند پس کسیکه قرآن
خوانده باشد گویند بخوان و بالا رو پس در جاده هر کس بلند تر باشد بغیر از پیغمبران و صدیقان و علی
بن ابراهیم از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که چون وارد بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل
آن در خانه علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و در اعلای
سبد ها هست مملو از حلها بهشتی از سندس و استبرق و از برای هر بنده مومن هزار هزار سبد هست و در
هر سبدی صد هزار حله است که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگها مختلف و اینها جامهای اهل بهشت است
و در وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت بقدر آسمانها و زمین است مهیا شده
در عرض بهشت از برای اینها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او اگر سواری تند رود در سایه او صد سال تا او
از آن قطع نکند و این است قول حق تعالی که فرموده است و ظل ممدود و پایینش میوهای اهل بهشت و طعامهای
ایشان که در خانهای ایشان آویخته است و در هر ترکه صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اید در دنیا
و از آنچه نشنیده اید در میوه آنکه بچینند بجای آن بر دید چنانچه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری میشود
نهرها در زیر آن درخت که بیرون آید از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر
لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف فاطمه
صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت حق تعالی امر کرد درخت
طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا
کرد در مهر حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها و لو ادر خانه علی علیه السلام قرار داد و سید بن طاوس به سند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بگروهی
که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته گوید کیستید شما و از کجا داخل شده گویند بر ما کاری مدار ما گروهی هستیم
که خدا را پنهان عبادت میکردیم کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود و حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت
کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که شنیدم گفت در بهشت نهری هست که از آن اعطا

19,4

گوید و در کنارش در جانب راست قصر سفیدی است که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار حجره است
از برای محمد و آل او صلی الله علیهم اجمعین و در جانب چپش قصر زردی است که در آن هزار قصر است و در هر
قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و سایر پیغمبران و آل ایشان علیهم السلام و کلینی بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود
اینها زنان صالحه شیعه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان محجوبه مستوره اند که در خیمه های
در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان
ایشان اند و هر روز کرامتی از خدای عز و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را
و ابن بابویه روایت کرده است که از آن حضرت ع پرسیدند که چه معنی دارد که مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد
تو را خیر حضرت ع فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت و از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون آمده
و بر آن نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین
روییده اند هرگاه یکی را بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران بنام آن نهر مسمی شده اند و خیرات
حسان ایشان اند پس هرگاه کسی بدیگری بگوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است
انها را برای برگزیدگان از خلق خود و قرب الاسناد ابراهیم از پسمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین ع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرده است از صفت قصرهای بهشت که خدا بشهدا او
کرامت کرده است فرمود که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است
و در میان خشتها مشک و عنبر است و کنگرهای آن در و یاقوت است و خاکش زعفران است و تلهای
آن از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از
شیر و نهری از آب و نهری محفوف بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه هاست از یک
قطعه در سفید که در آن درز و قطعی نیست حق تعالی فرموده است که خیمه ها بهم رسیده اند و از اندرون
انها بیرون انها و از بیرون انها اندرون انها نمایان است و در هر خیمه کرسی باشد که بر هر کرسی حوری از حور
العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز بوده باشد و مغز ساقهای ایشان از پشت استخوان و پوست
و حلی و حلل چنان نماید که شراب صاف در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد و هر گیسو
بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره باشد که آن گیسو را بان بخور کند و از آن مجمره بخور خوشبوی ساطع
میشود بی آتش و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه و سید بن طاوس و شیخ ایضا از حضرت ابو

امیرالمومنین

امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه و علی اخیه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی اولاده المعصومین در ثواب تهلیلات ذی
الحجه روایت کرده است که هرکه هر روز ده مرتبه این تهلیلات که در زاد المعاد مذکور است در دهه اول ذی الحجه
بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر درجه تا درجه دیگر
صد سال راه باشد برفتار اسب تندرو و در هر درجه شهری بوده در آن شهر قصری باشد از یک گوهر که در آن قصرها
نباشند و در هر شهری از آن شهرها از خانها و قصرها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و
مسندها و خانها و خدمتکاران و نهرها و درختها و زیورها و حلها آنقدر باشد که مخلوق وصف آنها نتوانند
کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی آن نوری ساطع باشد و پیش باز کنند او را هفتاد هزار ملک که در دورش
پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود به در بهشت و چون داخل بهشت شود
ملایکه از عقب او بروند و او در پیش ایشان باشد تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش
زبرجد سبز و در آن اقسام آنچه خدا در بهشت خلق کرده است بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر
گویند ما ملایکه که در نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که این تهلیلات را میخواندی این شهر و آنچه در این
است ثواب گفتن این تهلیلات و بگوید که ثواب ده بار تو را بهتر از این نعمتها و خوانها و پوشش در جوار
رحمت الهی خواهی بود در دار السلام که بلاها کم و عمر دیگر در آن نباشد و رحمتها و نعمتها خدا هرگز از تو
بریده نگردد و آن تهلیلات این است لا اله الا الله عدد اللیالی و الدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور
لا اله الا الله و رحمته خیر مما یجمعون لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر لا اله الا الله عدد الشعر و الوبر لا اله الا الله عدد
الحجر و المدر لا اله الا الله عدد لمح العیون و البصر لا اله الا الله فی اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس لا اله الا الله
عدد الریاح فی البراری و الصخور لا اله الا الله من الیوم الی یوم ینفخ فی الصور و از بعضی روایات مستفاد میشود
که یک مرتبه نیز کافی است و ملا شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن نصر روایت
کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا ع بودیم که فضیلت روز غدیر مذکور شد و بعضی از حاضران
انکار کردند حضرت ع فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از زمین بدرستی که
خدا را در فردوس اعلا قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت از طلا است و در آن
صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن
چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان است
از انواع میوه ها و بر آن قصرها درختان و مرغان هستند که بدنهای انها از مروارید و بالهای انها از یاقوت

دخوانند که ملکه بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود داخل شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس
و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آب فرو روند و در آن مشک و عنبر غلطند پس چون
ملایکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه ع که درخت
طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد
که برگردید بسوی مرتبه های خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال دیگر در مثل این روز از برای کرامت
محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما و در کتاب اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی
فرماید که داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود
باعمال خود و بعزت خود سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول
حضرت آدم ع خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی ع سی و سه سال و بر زبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بلغت عربی و بصورت حضرت یوسف ع در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت
ایوب ع در صبر و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای
سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش از مروارید سفید و برگش از حله های سبز و
رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی خوشه
دوازده ذراع بوده باشد و از بالای درخت تا پایین خرما متصل بیکدیگر بافته باشند و آنچه از آن بکنند
در ساعت عوض آن برویده باشد و ... لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی درازیش مانند سبوهای بزرگ
باشد و موز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجرای ایشان از در و مروارید
و انکه از حضرت باقر ع روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده و مو در بدن ایشان نیست
و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق بر گردن و دستبرنج و انگشتر در دست و نرم و نازک
و لطیف و مجبور و مکرم هر یکی از ایشان را قوه صد مرد دهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن
و لذت طعام چاشت و شام چهل سال در کام او باشد و خداوند غفور و قدیر بر ادای ایشان نور دهد
ایشان حریر بپوشانند سفید رنگ و زرد و ریحان سبز جامه دار بوده باشند و زنده باشند که هرگز
نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز محتاج و فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز
محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند که هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت
باشند که هرگز درشتی نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و هرگز خوردن نباشند و سوار شوند بزیارت

بیکدیگر

بیکدیگر روند و سلام کنند ایشان را پسران که پیوسته در ایشان باشند و در خدمت ایستاده باشند و ابریقها
و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دستهای ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند در گرد سیمهای بگه
کرده و نظر کنند بسوی انها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان برسد رزقنا الله و سایر المومنین
الوصول الیها و الی الیقین بها بحق الیقین محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فصل ششم
در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست و قلیلی در اوایل کتاب مذکور شد و قلیلی دیگر
نیز مذکور شد اعاذنا الله و سایر المومنین منها بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و از حضرت امیر
المومنین ع روایت کرده اند که جهنم را هفت در است بلکه هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی دیگر و پای از دو
بر بالای دیگر گذاشته و فرمود که ایم چنین و گفت خدا اینها را ابر عرض گذاشته است و ... را
بعضی بر بالای بعضی دیگر پایین تر همه جهنم است و بر بالای آن لظی است و بالای آن حطمه و بالای آن سقر
و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین تر از همه هاویه است و بالای جهنم
است و از ابن عباس روایت کرده اند که در کاه اول جهنم است و دوم سعیر و سیوم سقر و چهارم جحیم و پنجم
لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش جهنم هفت طبقه دارد و آن درکه است بعضی بر بالای بعضی
درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون میاورند
ایشان را و دوم محل یهود است و سیوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم
که درکه اسفل است جای منافقان است و حق تعالی فرموده است که جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان
و کافران را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت
نخواهد داشت و بعضی گفته اند که چهل سال حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر ع روایت کرده اند که این آیه در
شان جماعتی است از ایشان که از آتش بیرون می آیند و در عقاب الاعمال از حضرت صادق ع روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که چهار کس اند که اهل جهنم بیان آزار ایشان که دارند که حمیم در
حلق ایشان میکنند و در میان حمیم و جحیم دوان و با ویل و ثبور راه میگویند و از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و یک
دیگر میگویند چه حال است که اینها در زیر بالینی از زیادتی آزار ایشان ما در آزاریم اول مردیست که
او بسته است در تابوت آتش و دیگر امعا و روده های خود را میکشد و دیگر از دهانش چرک و خون جاری است
و دیگری گوشت خود را میخورد پس میگویند از برای صاحب تابوت که چیست این بوی که بعذاب ما

ما را عذاب میکند گویند که ما مرد در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکنند و انکه
رودهای خود را میکشد بر دارانیکه از بول پرهیز نمیکرد بدنش برسد و انکه چرک و خون از دهانش جاری بود
نمام و سخنان فحش بمردم میگرد و انکه گوشت و خون خود را میخورد او گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن
چینی میکرد و در میان مردم عداوت می‌افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت که
این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل مرا بالا برد و من با او رفتم تا داخل
آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر
خلقی را ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود چون سایر ملائکه مرا سلام کرد
و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که سایر ملائکه داشتند از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این
کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم
است هرگز نخندیده است از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است و پیوسته در غضب است و خشم او
بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا از این مقام خواهد کشید از ایشان و اگر با
احدی پیش از تو خندیده بود یا بعد از تو بخندد هر اینه بتو میخندید پس سلام کردم بر او جواب سلام مرا گفت و بشارت داد مرا ببهشت
پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی و قربی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانچه حق تعالی فرموده است
مطاع ثم امین که او را امر نماید که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای مالک بنما بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم آتش
مالک پس پرده را گشود و یکی از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش
آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد
آتش را برگرد بدان برگردید و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در نامه اهل مصر وصف
جهنم را فرموده است که قعرش عمیق است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه
و جدید است و مقامع و گرزهایش حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیشود
دعای اهلش شنیده نمیشود و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که حق تعالی امر کند مردم
که بر صراط بگذرند مومنان با آسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس فرماید ای مالک استهزاء کن
بمنافقان در جهنم پس مالک دری از جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان بیائید

حابیاید

تا نا حق صاحب آنچه در صفات داشتند
است باطل ... [illegible]
اصل بعد از ... این اعتقاد ... [illegible]
خارج است از ... [illegible]
[illegible]
اصل دین ... [illegible]
[illegible]

جا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شتاب کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا از آنگاه بآن
درگاه برسند و چون خواهند بیرون روند در بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگر در بگشایند و گویند از این
در بر آئید بسوی بهشت باز هفتاد سال شنا کنند در دریای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بروی
ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزاء بمومنان میکردند انما
نحن مستهزؤن و این است معنی قول حق تعالی الله یستهزء بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزاء خواهد کرد با ایشان و کلینی
طاوس از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بحق آن خداوندیکه
جان محمد صلی الله علیه و آله در قبضه قدرت او است اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم
زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه طعامش باشد بحق آن خداوندیکه جانم در قبضه
قدرت اوست اگر قطره از غسلین بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین پس چگونه خواهد بود
حال کسیکه آن آبش باشد بحق آن خداوندیکه جانم در قبضه قدرت او است اگر یکی از مقامعیکه خدا در قرآن
فرموده است بر کوههای زمین گذارند هر آینه فرو روند تا زمین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشد
پس چگونه خواهد بود حال کسیکه آنها را بر او کوبند در جهنم و ایضا در آن کتاب مذکور است که چون این آیه نازل شد
بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشان است و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آن هفت گروهی است
و از برای هر دری از ایشان حصه مقرری از کافران و عاصیان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گریست
گریه شدیدی و اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر داده است
و نتوانستند که از آن حضرت سؤال کنند و آن حضرت صلی الله علیه و آله چون فاطمه را میدید شاد میشد بعضی از اصحاب رفت
بخانه حضرت فاطمه علیها السلام که آن حضرت را بیاورد دید که پنج صاع جو در پیش گذاشته است و جو میکند و میفرماید
که و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آن حضرت و حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گریستن او را نقل کرد حضرت
فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده جای آنرا بلیف خرما بخیه کرده بودند چون نظر
سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه دختران پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و
حریر می پوشند و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه علیها السلام بخدمت پدر
بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندیکه ترا براستی بخلق فرستاده
که پنج سال است که بستر من و علی الا پوست گوسفندی که روز بر آن شتر ما در روز بر آن علف میخورد و چون شب
میشود بر روی خود میاندازیم و بالش ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ام

همچنین حق یگانه را نه فرزند و نه ... [illegible]
بی شریک و ... [illegible]
زانکه اصل دین بود این اعتقاد ... [illegible]
خارج از دین مبین است ... [illegible]
در بیان اصل ثانی از اصول دین که عدل است
اصل دوم از اصول دین بود عدل ... [illegible]
کان کمال فعل حق ... [illegible]
[illegible] ... اعتدال
[illegible]

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس ببهشت میروند
پس فاطمه علیها السلام گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد و حضرت
فاطمه چون این دو آیه را شنید بر رو در افتاد فرمود وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش
گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم و ابوذر گفت چه بود اگر مادر مرا
نمیزاد و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغی بودم در بیابانها پرواز میکردم و بر من حساب و عقاب
نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و مادر مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت دست بر سر گذاشت و میگریست
و میفرمود وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت
ایشان را میدرند بیماری چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان
نمیکند و اسیری چند اند که کسی بند از ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات
جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه های آتش میپوشند و بعد از معانقه با زنان با شیاطین
مقرون میگردند و احادیث در اوصاف جهنم بسیار وارد شده است و بعضی را در اول کتاب نیز در جای مناسب
مقام ذکر کردیم و در اینجا اکتفا کردیم و بعد از این مذکور میسازیم اگر کسی عاقل باشد در پند دینی
باشد همین حدیث آخر از برای موعظه او کافیست و بعضی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و علی مرتضی صلوات الله علیه که باعث
ایجاد عالم اند بمضمون حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و کلید های بهشت و دوزخ و اختیار آنها بدست این
بزرگواران است هر کس را خواسته باشند داخل بهشت میکنند و هر کس را خواسته باشند داخل جهنم میگردانند
با وجود اینها جناب پیغمبر و آله علیهم السلام عبادت میکردند که پاهای مبارکش ورم میکرد تا آنکه آیه طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی وارد شد چنانکه مفسرین در تفسیر این آیه شریفه فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدت ده سال در اوایل
بعثتش بر سر انگشتان پاهای مبارک خود میایستاد و نماز میکرد تا آنکه پاهای مبارکش ورم کرد و این آیه شریفه
طه یعنی ای طالب حق و هادی راه خدا نفرستادیم بر تو قرآن را تا آنکه تو خود را بمشقت اندازی پس بعد از
این آیه شریفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حال نماز پاهای مبارک خود را بر زمین میگذاشتند با وجود این عبادت
دیگر سنگ که در دنیا میکشیدند که سنگ قناعت بر شکم خود می بستند از زهد که داشتند میگذرد و روزها از روزه
و کم گرسنه میماندند تا آنکه جبرئیل آمد و گفت که حق تعالی میفرماید اگر میخواهی کوههای تهامه را از برای تو طلا
گردانم بگیر اینک کلید های خزاین دنیا و هیچ نقص از منزلت تو در نزد من چیزی کم نمیشود فرمود که
یا اخی جبرئیل آنچه باید بگذرد عرض کرد که آخر آن بمرد فرمود که ... از برای این روزه فانی بخواهم انها

من بنده

[illegible] ... و با فایده
کان ... [illegible] ... بود
صاحب لطف است حق ... [illegible]
بر صلاح بندگان ... [illegible] ... بود
خلق کرده بنده را با قدرت و اختیار
جبر و تفویض اعتقاد ... [illegible] ... بود
[illegible]
[illegible]

من بنده خدایم میخواهم که یک روز سیر باشم و او را شکر کنم و یک روز گرسنه باشم و از او طلب نمایم با وجود این
عبادت و زهد و این منزلت و آبرو که در نزد خدا داشت اسم جهنم را که میشنید صدای گریه بلند میکرد تا آنکه
روزی که جبرئیل علیه السلام اوصاف جهنم را شنید گریان شد دیگر تا زنده بود کسی آن حضرت را خندان ندید و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود آن اوصاف مذکوره که حجت الله و ید الله و جنب الله و امین الله و ولی الله و قاسم الجنة والنار
و عین الله و اذن الله و لسان الله بودن و آن عبادت مشهوره که در هر شب هزار رکعت نماز از آن جناب شنیده
و آن سعی که در احیای دین و در بازوی خیبرگردان و دست حق پرست خاتم بخشش عمرو بن عبدود کش آن جناب
بود و آن زهدیکه داشت همیشه لباس کهنه که با سر را با لیف خرما وصله میکردند میپوشیدند و خوراک آنجناب
نان جو سبوس نکشیده خشک و زیاده بر سه لقمه نبود با وجود این اکثر شبها گرسنه از گرسنگی دو مرتبه سنگ
خود را در فرموده بود که پوشش شبهای آنجناب علیه السلام با زوجه مطهره اش عبائی بود که نصف آنرا بزیر و نصف آنرا بالای
خود میانداختند و زیرانداز آن بزرگواران پوست گوسفندی بود که پنج سال روزها شتر آنجناب بر روی آن علف
میخورد و در شبها بزیر خود میانداختند با وجود اینها هر دو در دنیا بسائلی انگشتر را که در نماز در راه خدا داد که
قیمت آن خراج شام بود که شش صد بار شتر طلا و چهار صد بار شتر نقره در آن زمان و این زمان اگر باشد
قیمت ندارد و نگین آن یاقوت سرخ بود که وزن آن پنج مثقال سرآمد و آن جهادها در راه خدا که مشهور است
با وجود این همه مرتبه و عبادت و بخشش و جهاد و منزلت که در نزد خدا داشت و بزرگی او که بهتر از ایشان کسی نبوده
بود اسم جهنم را که میشنیدند دست بر سر گذاشته گریه میکردند و میفرمودند کاش مادرم مرا نمیزاد و سباع گوشت
مرا میدریدند و نام جهنم را نمیشنیدم ما که شب و روز در بند خوردن و آشامیدن و استراحت بودن مشغول لعب
و لهو و معاصی هستیم اصلا پروا از جهنم و عذاب او نداریم و اسم جهنم را در نزد ما مذکور ساختن بالمره جای
تعادتی ندارد و اینها همه از غفلت و طول امل و اغوای شیطان میباشد حق تعالی جمیع مومنان را از غفلت بیدار
گرداند و از پیروی دیو و ضلالت و جهالت هوشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین در حدیث قدسی فرموده است عالم
فرماید ای فرزند آدم بسیار سنگین توشه خود را که راه دراز است و محکم گردان کشتی خود را که دریا عمیق است و بار
دلهای خود را سبک گردان که صراط بسیار باریک است و عمل خالص گردان که بیننده مراقب عمل بسیار بیناست
و خواب خود را تا جزکن برای میزان و ترازو و شهوت و خواهش خود را تا جزکن برای بهشت و راحت خود را
تا جزکن برای خانه آخرت و لذت خود را تا جزکن برای حور العین و بر دنیا باش برای من تا آنکه بوده باشم از برای تو
و تقرب جوئید بسوی من بترک دنیا و دوری کن از آتش بدشمن داشتن فجار و دوست داشتن ابرار [illegible]

در بیان افعال حق ... [illegible]
... [illegible] ... بود
سیم از افعال خدا ... [illegible] ... بود
کان خدا ... [illegible] ... اعتقاد
زانکه اصل مذهب جعفر بود ... [illegible]
... [illegible] ... بود
[illegible] ... افعال خدا ... [illegible]
کان کمال ... [illegible]
[illegible]

نمی کند مزد نیکوکاران را ایضاً در حدیث قدسی حق تعالی فرماید ای فرزند آدم چگونه معصیت من میکنی و با [illegible]
کنید از حرارت آفتاب و گرما [illegible] که از برای جهنم هفت طبقات است در آنها آتشها است که بعضی بعضی دیگر را
میخورد و در هر طبقه هفتاد هزار بیابان است از آتش و در هر بیابانی هفتاد هزار کوه است از آتش و در هر
دره هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار قصر است از آتش و در هر قصری هفتاد هزار
خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار چاه است از آتش و در هر چاهی هفتاد هزار تابوت است از آتش و
در هر تابوت هفتاد هزار عقرب است از آتش و هر عقربی هزار دم است از زقوم و در زیر هر درختی هفتاد
هزار بیخ است از آتش و بالای هر بیخی هفتاد هزار زنجیر است از آتش و در هر زنجیری هفتاد هزار مار است از آتش
و طول هر ماری هفتاد ذراع است و در شکم هر ماری دریائی از زهر سیاه است و هفتاد هزار عقرب در شکم آن
مار است و از برای هر عقرب هفتاد هزار دم است از آتش و درازی هر دم هفتاد هزار ذراع است و در هر دمی هفتاد
هزار قطار بزرگ از آتش است و در هر قطاری هفتاد هزار رطل از زهر سرخ است قسم یاد کنم بحق
خود و بطور و بکتاب نوشته و مسطور در رق منشور گشوده و قسم به بیت المعمور و سقف مرفوع و بلند و بحر مسجور که
دریای افروخته از آتش است بتحقیق که عذاب پروردگار تو واقع شده نیست از برای [illegible] دفع آن
نیست ای فرزند آدم خلق نکرده ام این آتش را مگر از برای کافران و بخیلان و سخن چینان و عاق والدین و خورندگان
ربا و مانعان زکوة و زناکنندگان و حرام خوارندگان و فراموش کنندگان قرآن و آزاردهندگان همسایگان مگر
کسی که از ایشان توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند پس رحم کنید بر جانهای خود و بدنهای من بدرستیکه بدنهای شما
ضعیف است و گوشتها نازک است و پوست رقیق است و هر که داخل جهنم شود [illegible] آتش سوزاننده است و منادی
اسرافیل است و حاکم رب العالمین است ایضاً در حدیث قدسی خطاب اقدس ایزدی فرموده اند ای فرزند آدم مال مال منست
و تو بنده منی و نیست از برای تو از مال تو مگر آنچه خوردی و برطرف کردی آنرا که پوشیدی و کهنه کردی و آنچه تصدق
کردی پس از برای خود باقی گذاشتی بدرستیکه سه چیز است میان من و تو یکی از آنها از من است و یکی از آنها
میان من و تو است و یکی از آنها از تو است اما آنچه از برای من است آن روح است و آنچه از برای تو است آن عمل
تو است و آنچه میان من و تو است پس از تو است که مرا بخوانی و از من است اجابت تو ای فرزند آدم ده فرقه
پادشاهان داخل آتش گردند بسبب ظلم و جور و عرب داخل آتش گردند بعصبیت و علماء داخل آتش گردند
بحسد و فقراء بدروغ و تاجران بخیانت و زراعت کنندگان بجهالت و عباده کنندگان بریا و اغنیا بکبر
و فقرا بجا نعمت [illegible] بفحش کردن و منع کنندگان زکوة بمنع زکوة پس از کجا طلب کنند بهشت را

در حدیث قدسی حق تعالی شکایت کرده که ایمان آورده اید بمن پس بترسید از خدا حق ترسیدن او و نمیرید مگر با اسلام ای فرزند
آدم مثل علم بی عمل مثل رعد بی باران است و مثل عمل بی علم مثل درخت بی ثمر است و مثل علم و عمل
بی زهد و خوف مثل نمک است که کسی بکار برد بالای سنگ و مثل علم نزد احمق مثل قرآن یا قوت است
که با حیوان باشد و مثل موعظه نزد کسی که رغبت بآن نمیکند مانند آواز نیست که نزد اهل قبور کنند و مثل
صداق که حرام باشد مانند شستن عذره است بغایط است و بول و مثل نماز بی زکوة مانند حبه بی روح است
و مثل عمل بی توبه مانند بنیان بی بنا بی اساس است آیا خواطر جمع کرده اید از مکر و امتحان خدا و خواطر
جمع کرده و از مکر خدا مگر گروه زیانکاران ایضاً در حدیث قدسی میفرماید ای فرزند آدم اینقدر که دل تو بدنیا
میل میکند همان قدر محبت خود را از دل تو بیرون میکنم بدرستیکه من جمع نمیکنم در یکدل محبت خود و محبت دنیا
را ای بنده خود را مهیا عبادت من گردان تا آنکه برحمت من برسی و عمل خود را از ریا خالص گردان تا محبت خود را بر تو
میپوشانم در روز پس مرا یاد کن و در تفرع و دعا تا آنکه ترا یاد کنم نزد ملائکه خود ای فرزند آدم مرا با تذلل یاد
آور تا آنکه ترا با حسان یاد آورم و مرا بخلوت یاد آور و با جماعه ترا یاد میکنم بهتر و در حضور ملائکه مرا یاد کن
در بالای زمین تا آنکه ترا یاد کنم در زیر زمین مرا یاد کن در حال صحت و نعمت ترا یاد میکنم در سختی و در
وقت تنهائی مرا یاد آور در طاعت کردن من ترا یاد خواهم کرد با آمرزش و مغفرت مرا یاد کن در صحت و غناء
ترا یاد خواهم کرد در حال فقر و فناء مرا یاد کن بتصدیق و صفا ترا یاد میکنم بهتر در حضور ملائکه مرا یاد
کن در زمین تا آنکه ترا یاد کنم در ملاء اعلی مرا یاد کن باحسان کردن بر فقراء ترا یاد آورم بجنت الماوی
داخل آن گردانم مرا یاد آور بعبودیت تا آنکه ترا بخاطر آورم بتلطف احسان بر بوبیت و نگاه
داشتن مرا یاد آور بتضرع ترا یاد میکنم باکرام مرا یاد آور بتلطف ترا بخاطر آورم بتلطف و احسان
بخاطر آور بترک دنیا ترا یاد میآورم بنعمت دائمی مرا بخاطر آور در شدت و سختیها و مهلکه تا آنکه ترا در یابم
بنجاتهای کامله ای فرزند آدم مرا بخاطر آور که ترا اجابت میکنم مرا بخوان بغفلت اجابت میکنم بمهلت
مرا بخوان با دلهای خالی از دوستی دنیا اجابت میکنم بدادن درجات عالیه مرا بخوانید باخلاص و فقر
اجابت میکنم شما را بدادن جنت الماوی مرا بخوانید با ساماء من اجابت میکنم از برای شما برسانیدن مطلب
شما مرا بخوانید در دار فناء و خراب اجابت میکنم شما را در دار ثواب و بقاء ای پسر آدم چه بسیار میگوئی الله
من بار خدا الله ذکر میکنی و در دل تو غیر ذکر خدا است و امید از غیر خدا داری و از ذکر خدا امیدی نمیکنی پس ای از
غیر خدا امید بخشش داری و تو گناه میکنی و استغفار میکنی بدرستیکه استغفار با اقرار بتوبه گناه کاران است

پروردگار تو ظلم کننده بر بندگان نیست ایضاً در حدیث قدسی فرموده است ای فرزند آدم اجل و مرگ
تو بر آرزوهای تو میخندد و قضای من بر حذر و اندیشه تو میخندد و تقدیر من بر تدبیر تو میخندد
و قسمت من بر حرص تو میخندد و دنیا بر تو میخندد [illegible] روزی مقدر و معروف
و مکتوب و مجزی است تو پیش کرده در کسب بعمل بیرون بردن خود بدرستیکه روزی ترا میرسد و ما بعث
این سزاوار بر زندگانی دنیا تقسیم کردیم ای فرزند آدم دنیا تمام است از برای جاهلان من برای آنها که
دارند ملاقات مرا ای فرزند آدم مرگ تو نازل میگردد بر تو چنانچه کراهت داری تا بجزع و صبر کن بر حکم
پروردگار خود بدرستیکه تعجب از مردن زنده خواهی شد پس تسبیح کن و حمد نما پروردگار خود را در [illegible]
و در کتاب فضایل روایت نموده اند که شکار آقای خود را گشته بود در امارت عمر و اولیاء مقتول آن غلام را نزد
عمر آوردند عمر ملعون امر بقتل او نمود امیر المؤمنین آن غلام را نزد خود خواندند و از خود که آیا تو کشتی
آقای خود را غلام عرض نمود که بلی حضرت فرمود چرا کشتی او را عرض نمود که بنده را لواط کرد پس حضرت
با اولیاء مقتول فرمود آیا دفن کرده اید آقای خود را گفتند بلی فرمود که او را کی دفن کرده اید گفتند در این ساعت
پس بعمر فرمود حبس نما این غلام را و کار دیگر باو مکنید تا سه روز بگذرد و با اولیاء مقتول بگو که چون سه روز
گذشت ما را خبر نمائید چون سه روز تمام شد همه حاضر شدند با عمر نزد آن حضرت و حضرت با ایشان
بالای قبر مقتول آمد و با اولیاء فرمود که این قبر صاحب شماست کشف بنا فرمود بگیرید پس
ایشان کشف نمودند تا لحد رسیدند فرمود با ایشان که بیرون آرید میت خود را پس ایشان نظر نمودند بکفن
او را نیافتند در لحد و گفتند که عرض نمودند که ما او را در لحد نیافتیم پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
الله اکبر الله اکبر والله دروغ نگفتم و مرا دروغ نگفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم از رسول خدا که
می فرمود هر کس عمل کند عمل قوم لوط را از امت من پس بمیرد مقبره بزرخ [illegible] و در قبر باده بر [illegible]
نمی ماند تا آنکه زمین او را فرو برد با قوم لوط که هلاک شدند و برسانند که با ایشان محشور شود پس ای
برادران چشم بینائی را باز کنید و گوش شنوائی بکشائید و به بینید که عاقبت گناهکاران چیست
از دنیا ایشان که عذاب و قتل است بانواع رسوائیها و در آخرت اینها که با قوم لوط محشور کردند [illegible]

باب در امر معروف و نهی از منکر است

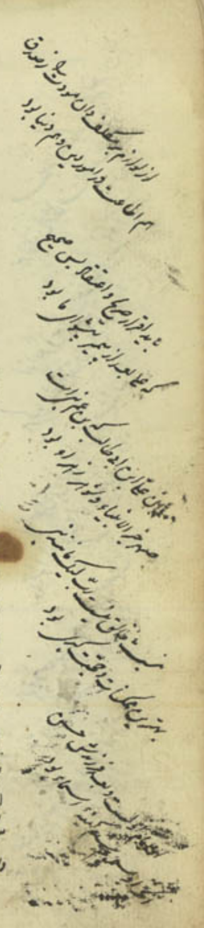
بدانکه امر معروف و نهی از منکر از فریضه الهی است مثل نماز و روزه و حج بر کسی واجب است از روی سعید و سیاه و آزاد و بنده
و از جهت عظمتی که دارد خداوند عالم نیز بنده گان را از روی سنید نوازش امر معروف و نهی از منکر فرموده است

همچنانکه در محکم کتاب خود میفرماید ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء و
المنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون یعنی بدرستیکه خدا امر میکند بعدالت و نیکوئی و دادن حق خویشان را
و احسان کردن بایشان و باز داشته است از بدیها و سرکش بودن موعظه میکند شما را شاید که شما
متذکر شوید پس بنابراین باید که هر کس سعی تمام در امر معروف و نهی از منکر نماید و جانه روی و استراحت طلب را
شیوه خود نکرداند و بغض فی الله و حب فی الله را شعار خود گرداند و نزد پیر و سالوس بکار دین ضایع و در نزد
الهی معروف و ندارد و دو محبت در یکدل جمع نگیرد والله سبیل الاطریو ثواب همچنانکه بحضرت معصوم عرض کردند
که شخصی هست که همه کس از او راضی و خوشنود است حضرت فرمودند که این شخص مزور و سالوس است بجهة
آنکه مردم بسیاری ایشان مخالف یکدیگرند در دیانت و ایمان و لوطی و شارب الخمر و ظالم و فاسق و فاجر و
کافر پس کسیکه همه این فرقه ها از او خوشنود باشند نیست المنکر که باید با هر فرقه مثل او باشد تا آنکه آن
فرقه از او راضی باشد و چنین شخص با لوطی لوطی است و با مؤمن مؤمن است و با کافر کافر و با فاسق فاسق
و با فاجر فاجر است و کسیکه چنین باشد البته آدم خوب نیست پس ثابت شد که مؤمن را دشمن بسیار است
و ممکن نیست که همه کس از او خشنود باشند چون دانستی این را پس بدانکه امر بمعروف و نهی از منکر بهر
مؤمن و مؤمنه واجب است بقدر امکان که باعث تلف جان و عرض و مالیکه متضرر شود بسبب تلف او بجهة آنکه
در عادة متحمل او متکفل شده و هم چنین است حفظ آبرو و تارک امر معروف و نهی از منکر مثل تارک الصلوة است
و تارک آن فاسق و مستحق عذاب است و عمل بفروع دین آسان است نفع دنیا و آخرت در آن جمع است و عامل
آن در نظرها عزیز است و اکثر فروع دین مترتب بر لذت است که لامحاله دل هر کسی آنرا خواهش میکند
مثل زن خواستن و غیره و بعض جزو دنیا در او کمتر است و نفع اخروی آن بیشتر است مثل نماز و روزه و حج
و زکوة و خمس و جهاد و امر معروف و نهی از منکر جا بسیار مشکل است و هیچ کس بزیر بار او نمیرود بجهة آنکه آخرت
صرف است و ضرر به بیان بعضی دارد و در طبیعت گوارا نیست و مردم رغبت باو ندارند و سلامت را در آن
اختیار نموده متمسک بقول عرفه شده اند چنانچه گفته است چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند و عمل باین کار فساق است و سلامت او در فسق است پس
مؤمن و متدین آن است که بغض فی الله و حب فی الله داشته باشد که مثلاً پنجاه سال است با کسی دوستی کرده
است امروز دیدکه از او فسق صادر شده او را توبه بکند و نهی منکر او را منع نمیکند و از برای خدا با او دشمنی و بغض
بهم رساند و یا آنکه پنجاه سال است که با کسی دشمنی دارد امروز دید که از او عمل خیری سر زند قربة الی الله با وجود

این دشمن داشتن کسی بنحوی از چنین کسی از خوشی سعادت او چه اگر چه در دنیا و اخرت در دست خداست و بیاوری
بعض سرهم بندی و تزویر در امر دین کار شیطان است باید که مؤمن چشم از دنیا بپوشد و شب و روز در
فکر اخرت باشد انچه خداوند عالمیان از و خواسته است بعمل اورد هرچند در نظر مردم خار نماید و انچه خدا
از ان نهی فرموده است ترک نماید اگرچه نفع دنیوی ان بسیار باشد دوست دارد انچه را خدا دوست
دارد و دشمن دارد انچه را خدا دشمن دارد و امید از غیر خدا ندارد چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی بسند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که انحضرت فرمود که هر که خواهد که چنین شود که انچه از
حق تعالی طلب کند باو عطا نماید و مستجاب الدعوة گردد باید که از جمیع خلایق و علایق نا امید گردد و هیچ
چیز امید داری نداشته باشد مگر حق تعالی هرگاه چنین کند انچه هر چیز که از حق سبحانه و تعالی طلب نماید البته باو
عطا نماید و دعوت او مستجاب گرداند و او را بمقصود و مطلوب برساند پس باید که اول امر بنفس خود کرده باشد
امر بمعروف و نهی از منکر نماید و خود را اراسته در شرع کرده باشد تا انکه سخن او بدیگری تاثیر کند خود را گرفته
پند داده پند بدیگران بکمان بیرجا کند انکاه بر شان باید که نهایت سعی خود را در امر بمعروف بکار
برد چه اگر سه نفع در ان است اول انکه متابعت امر الهی کرده است و امر او را بر بندگان رسانیده است
دوم انکه برادر مؤمن خود را از گمراهی و کوری و ضلالت بیرون اورده و از معصیت خدا باز داشته و خود را
از ورطه عقوبت بیرون اورده و از اتش دوزخ نجات داده سیم انکه بار فریضه الهی از دوش خود برداشته و خود را
از عذاب خداوندی بیرون اورده مثاب و ماجور ساخته گو انکه فایده اثر برده باشد تا خورده و هیچ کنج بسر
نمی شود و عکس ان سه ضرر دارد اول انکه مخالفت الهی کرده است و از جهت مخالفت خود را از رحمت
خدا دور کرده است دوم انکه برادر مؤمن خود را در ضلالت و کوری و گمراهی گذاشته است که مادام العمر مرتکب
گناهان گردد و گناه بغیر نماید او که از حقوق برادر مؤمن است که انچه بر خود می پسندد بر او نیز روا ندارد
و احیای نفس واجب است بقدر امکان بکدام احیای نفس از این واجب تر است که برادر مؤمن را از عذاب ابدی
جهنم خلاص کند و کشته شدن در دنیا بیشتر از یک ساعت نیست هم چنانکه وارد شده است و من احیاها
فکانما احیی الناس جمیعا یعنی هر کس زنده کند نفسی را گویا زنده کرده است همه مردم را و هم چنین اول ایه
شریفه فرموده است که من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا این سرزنش از برای کسی است که کسی را بمعصیت
کند و ترغیب و تحریص او بمعصیت نماید بدانکه امر بمعروف انست که کسی بجا نخواسته باشد که او را هیچ
از واجبات را ترک کند عمدا یا سهوا یا جهلا او را ملامت و سرزنش نموده ترغیب ان نماید و نهی از منکر

از منکر ان است که کسی مرتکب گناهی شده باشد از گناهان او را از ان باز دارد اما واجبات مثل اصول دین
و فروع دین حق مسلم جز محرمات انها را که بوده باشد و اما گناهان مثل غیبت و تهمت و بهتان و شراب خوردن و
لواطه و فحش و ظلم و دزدی و دروغ و حج خلق و ربا و سود و قتل نفس و تهمت و غنا و رشوه و قطع رحم و ترک
اصول و فروع و اخلاق و هر گناه کبیره و صغیره که بوده باشد معصیت خداست باید که ان همه انها را ترک
کند و کننده انها را نهی کند و امر معروف فریضه الهی است و تارک ان فاسق و بعید نیست که بیرون از اسلام
باشد که کسی میخواهد که گناه صغیره بعمل آورد و هر کس که تجنبد او را نهی نکند مرتکب کبیره شود و این فرع
زیاده بر اصل است مثل اداء سلام که سنت است و جوابش واجب میشود الحاصل سلام سنت است هر که ترک سنت کرده خواهد بود
و الحاصل بعد از سلام دادن جواب نه هد ترک واجب کرده مستحق عذاب خواهد بود بدان ای عزیز امر امر دین است حکم
حکم خداوند عالمیان است و ما غلامان تسلیم امر او کرده اند باید او را اطاعت کنیم تا انکه ثواب و ماجور بوده باشیم
و هر گاه مخالفت نمائیم ظلم بر نفس خود کرده ایم از کارخانه خدا چیزی کم نمیشود و من احسن فقد احسن لنفسه
ان الله لغنی عن العالمین هر کسی احسان کند بتحقیق بنفس خود کرده است بدرستیکه خدا مستغنی است از
جمیع خلق عالم و عمل بامر بمعروف و نهی از منکر در مقام است اول شرایط ان دوم حکم ان سیم مقدار انست
اما حکم ان این است که امر بمعروف و نهی از منکر فریضه الهی است مثل نماز و روزه و تارک ان فاسق است و
متعبد بنیت سلامت روی اختیار کرده است و سلامت دین را در دین جایز نیست و هر کسی بغض فی الله و حب
فی الله ندارد و اعتقاد در امر دین نکرده است و غضب الهی را بر خود خریده است از برای رضای مخلوق تا انکه مردم
بگویند که فلان کس مرد بسیار خوب است بخیر و شر و نیک و بد کسی کاری ندارد و مرد میانه رو است حاشا این
مرد مرد خوب نیست و این مرد مرد بد دین است انسان باید متابعت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماید بغض
فی الله و حب فی الله داشته باشد و برادر خود را در راه دین بدیگران ترجیح نداد چنانچه وارد شده است که ام کلثوم
حبیبه الجناب شته مروارید بجاریه معصومه از بیت المال از خزینه دار بود بر سبیل عاریت گرفت جهت زینت
روز عید قربان که بعد از ان باز بخزینه دار بسپارد انحضرت علیه السلام خبردار گردید نهایت غضب و خشم بر او نمود و
فرمودند که اگر بعاریه مضمونه بر نداشته بود اول کسیکه دست او بریده میشد در راه خدا از بنی هاشم بود
با وجود انکه دختر امیر المؤمنین پادشاه زمین و اسمان و جمیع ماسوی الله بعد از رسول خدا امام بود پس بر جهت این
که ان بزرگوار ان در امر معروف اینقدر سعی میمودند که بضمانت بر نداشته بود دست دختر خود را هم میبرید
در راه خدا و پروا نداشتند و مراد از این اینکه مبادا این کس را بد آید و یا اینکه زحمت دارد و سلامت نماند

را اختیار کرده ترک امر معروف می نمائیم مگر نشنیده قصه بنی اسرائیل را که شکار ماهی میکردند و اهل حق
انها را نهی نمودند ایشان سه طایفه بودند طایفه شکار میکردند و طایفه انها را منع میکردند و طایفه انها را
امر معروف نمیکردند میگفتند با انها که چه کار داریم خود میدانند تا انکه غضب الهی نازل شد انها که شکار میکردند
بشکل میمون مسخ شدند و انها که منع نمیکردند بشکل مورچه مسخ گردیدند در زیر پای مردم و انها که امر معروف
میکردند نجات یافتند و هم چنین عابدی بود که چندین سالها عبادت کرده بود و روزی مشغول عبادت بود و طفلی
در پیش او بود و خروسی در دست داشت بر منقار ان خروس را میکند تا انکه خروس مرد ان عابد ان طفل را از ان
کار منع نکرد خداوند عالم امر بزمین کرد و ان عابد را فرو گرفت و در هم شکست و این قوم شعیب صد هزار
نفر بودند خداوند عالم بشعیب فرمود که چهل هزار نفر از قوم تو گناهکارانند و شصت هزار نفر بیگناه و نیکانند
چون غضب بر ایشان نازل شود همه را فرو خواهد گرفت شعیب عرض کرد خداوندا خوبان را چرا باید غضب
بگیرد فرمود بعلت انکه خوبان بد ان را از گناه منع نمیکنند و در اطاعت نمیکنند گو یا مضمون این هم حدیث مذکور
چنین بود که نوشته شد و اما در لفظ شاید زیاده و کم شده باشد پس باید که بقدر مقدور با امکان شرایط ترک امر
معروف نکنند اگرچه در امت پیغمبر ما مسخ شدن در ظاهر نیست اما در باطن در نزد جناب اقدس الهی مسخ گردیده
خواهیم بود و انچه وارد شده است که شخصی از شهدا در زمان قدیم دختر پادشاه از زمان بنا بر عادت خود که تفت
یافته از پادشاه ماذون بود تماشای مدرسه میرفت شب افتاد که افتاب غروب نموده بود و دختر غافل
بود و فرق مطلع شد که تاریک شده بود و بخانه نتوانست برود بخصوص خوف دزد در راه در یوانه خود و غضب پادشاه
پس خود را به حجره از حجره های مدرسه انداخت و جوان ماه روی طلبه مقدسی در ان حجره بود دختر با جوان کیفیت
احوال خود را بیان کرد و گفت میخواهم امشب مرا در این حجره منزل دهی ان جوان از راه ناچاری گفت برو در
پس حجره بخواب ان دختر داخل پس حجره شده از ترس انکه مبادا انشاء ان جوان با او عمل زشت نماید چشم
مالش بخواب نمیرفت تا صبح و اما ان جوان ان حسن و صفا دختر پادشاه را که دید دلش بیقرار شد و لیکن
از اثر انکه از خدا ترسیده باشد از پادشاه جهت انکه میدانست که دختر از ترس او تا خود بلکه نخواهد گفت بحال
خود حیران ماند غرض که ان شب خواب و مطالعه و رزند که بران جوان تلخ شد هر قدر که نفس باو زور میاورد
ان جوان میکرد هیچکه دید شهوت اختیار از دست او گرفت یکی از انگشتان خود را بدم چراغ گرفت و کود
میگفت که چون اگر طاقت اتش را داری این عمل را بکن پس یک انگشت او سوخت قدری دلش از حال رفت
و شهوتش فرو نشست باز ساعتی گذشت زور اورد انگشت دیگر را بدم چراغ گرفت و هم چنین تا صبح



گرفته پنج انگشت دیگر ده انگشت او سوخته بود و چون صبح شد دختر برخواست و بخانه خود و شان رفت و تعریف
احوال شب انجوان را از برای پادشاه تعریف کرد پادشاه جوان را طلبیده کیفیت او را از او پرسید که چرا
انگشتان خود را سوزانیدی ان جوان گفت که از برای خدا ترک عمل زشت کردم و از ترس اتش جهنم
انگشتان خود را سوزانیدم پادشاه چون تقدس ان جوان را دید دختر خود را عقد کرده باو داد پس ای عزیز
من عملیکه از برای خدا و از ترس خدا شد اخر الامر عاقبت کار باینجا میرسد که انچه دلش میخواهد خداوند عز
و جل او را با همه زیادتیها باو عطا میکند اما مقصان امر بمعروف و نهی از منکر ان است که هرگاه ببینیم شخصی
را که داخل معصیت شده است و میخواهد او را بعمل اورد یا واجبی از واجبات را ترک نماید و در صدد ان است
که همیشه انرا بعمل اورد الحاصل از خلاف گناه میکنیم و از سوی ان واجب میکنیم یعنی منع نکنیم که ان گناه
را بکند یا ترک واجب را بعمل اورد و هر جاییکه را با مر واجب یا مستحب دلالت مینمائیم ان امر بمعروف است بدانکه
امر بمعروف در امر واجب واجب است و نهی از منکر در امر واجب نیز واجب است و امر بمعروف نکردن در واجب
و نهی از منکر نکردن در امر واجب حرام و فسق است و ترک کننده ان فاسق و فاجر و سزاوار عذاب خداست
و مسخ شده در باطن است و امر معروف در مستحب مستحب است و نهی از ترک نمودن مستحب نیز مستحب است
و نهی کردن هم از مکروه مستحب و نهی نکردن از مکروه مکروه است و هرگاه کسی خود را اراسته باین صفات
گرداند خالصا مخلصا لله خدا او را یاری میکند و مؤمن و متدین و ناجی و ثابت و ماجور است و هرگاه العیاذ
بالله از برای بعض اغراض فاسده یا از برای احترام جاه و ریا و عزت دنیائی و نیت با از برای استراحت
جان خیال و اختیار نموده ترک نماید این فریضه الهی را مثل کسیست که نماز را عمدا ترک نموده باشد اگرچه
هرچند که شبها نماز نافله شب را بکند و در و نماز روزه بجا اورد و در مجلس تعزیه سید الشهدا علیه السلام بنشیند گریه و سینه زند
و زیارت ائمه علیهم السلام بکند باز فاسق و فاجر و ظالم است و خود را مستحق سوختن در اتش گردانیده است
جهت سبک شمردن فریضه الهی و اعتنا نکردن بان بدانکه شرایط امر بمعروف و نهی از منکر پنج است
پس اگر این شرایط خمسه جمع شد واجب است امر بمعروف و نهی از منکر و الا تکلیف از او ساقط است شرط
اول در کیفیت انست اولا باید که قلبا از عمل او رو بگرداند و فعل او را قبیح شمارد و دعا کند که خدا
او را هدایت کند که سخن من در او تاثیر کند و برود و نزد او و بیدون اغراق فاسده قربة الی الله و با سلام
و بطریق تعارف و دل جوئی و مهربانی اظهار حاجت نماید و او را از عذاب های خداوند جبار بترساند و
نقل بیوفائی دنیا و بقای اخرت و ثواب تکریم تا شهای الهی را بر او بشمارد باین طریق او را امر بمعروف

و نهی از منکر نماید که در او تاثیر کند هم چنانکه حق تعالی بحضرت موسی ع در دعوت فرعون فرمود که فقولا له قولا لینا

یعنی با او بنرمی گفتگو نمایید سخن شیرین و ملاطفت با برادران مؤمن بهتر است [illegible]

[illegible]

هر گاه چنین کند [illegible]

[illegible]

ترک کند و قلبا بفعل او راضی باشد مثل لشکر عمر بن سعد [illegible] در جنگ حضرت امام حسین علیه السلام

شرط [illegible] آن است که مظنه و احتمال ضرر در آن نباشد و الا حرام است و ضرر بر چهار قسم است اول

ضرر معلوم است مثل اینکه بزند یا بکشد و ظن بضرر مثل یقین و ظن موهوم اعتبار ندارد [illegible]

[illegible] ضرر عرضی است که [illegible]

باشد [illegible] چهارم ضرر مالی است

که متحمل آن نتوان شد و این ضرر بر دو قسم است یک ضرر اتلاف است مثل تلف شدن مال و جان و

عرض در این صورت امر بمعروف حرام است و اما ضرر جلب نفع مثل اینکه میترسد که اگر بگوید بفلان

شخص که نماز بکن [illegible]

[illegible] امر بمعروف و نهی از منکر لازم است شرط سیم آن است

که علم بر تاثیر آن داشته باشد و بداند که فایده می کند و مظنه بر تاثیر [illegible] کافی است و اگر یقین کند که تاثیر

نمیکند ساقط است و اگر مظنه یا شک داشته باشد که تاثیر نمیکند [illegible] امر بمعروف است

شرط چهارم آنست که این کس اصرار بمعصیت داشته باشد واجب است امر بمعروف و اگر یقین داند که

دست از معصیت کشیده است تکلیف ساقط است و اگر مظنه یا شک دارد [illegible] دست کشیده

[illegible]

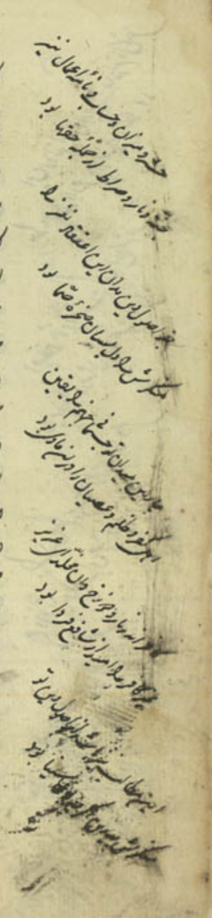
[illegible]

[illegible]

و سخاوت و شجاعت و مواسات کردن در اموال و بشاشت و راستی و وفا و خوش خلقی و عبادات و زیارات
و خوش زبانی و بردباری خداوند عالم و نیکان شباهت او از انبیاء و اوصیاء و علما و مومنین و امر
بمعروف و نهی از منکر و خیرات و تصدقات و صله و احسان و دل جوئی کردن با اقربا و غیر ایشان و عزت داشتن
و تعظیم نمودن و ادب از اشخاص مذکوره و ایثار کردن از انها بمال و جان و زبان و دست بقدر مقدور و انچه که از
برای نفس خود بخواهی از برای برادران مومن خود دوست داشته باشی و انچه از برای خود نخواهی [illegible]
لذا آن از برای برادران مومن خود نیز نخواهی و امثال اینها که حقوق برادران مومن است بر تو و اگر افعال قبیحه و
ذمیمه از ان صادر شود از خلق سیئه ناشی میشود مثل کبر و حسد و بخل و کینه و سخن چینی و غیبت و دروغ و شرک و
ظلم بر خدا و خلق و گناهان هر چه که باشد از صغیره و کبیره و عناد و قمار و [illegible] خلق و زنا و حق الناس و [illegible]
و ربا و ریا و ظلم [illegible] باشد و از هر چه که باشد و دزدی و حق الله و حق الناس و فحش دادن و درشتی کردن
و محل اعتنا [illegible] اذیت بر مومنین و فقراء و حبس کردن حقوق مردم [illegible] علاوه و شرکت [illegible] رسوخ
و ثبات بلکه اگر از کسی صادر شود بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل ندرت و اتفاق [illegible]
[illegible] یا عابدی گویند تا انکه [illegible] رسوخ و ثبات نداشته باشد و شرط شده در ان رسوخ بلکه
اگر بر کسی شاق باشد بذل مال یا نماز کردن و جبر نفس نماید بر بذل مال یا عبادت او را کریم و عابد نمیگویند
و اگر این صفات ملکه [illegible] نباشد کسب نماید [illegible] و خود را جبر و قهر بران بدارد بار خوب و ممدوح
است و هم چنین صفات قبیحه و ذمیمه از رسوخ و جبر از دیگران یا خود ان [illegible] خلق از کسی صادر
شود در نهایت آسانی و رسوخ در ان کرده باشد انرا خلق نامند و اگر کسی او را اجبار داده [illegible]
[illegible] خلق تا انکه خودش از برای مصلحتی مرتکب ان کرده [illegible] فاسق [illegible] خلق [illegible] پس لابد است در
خلق حسن از چهار قوة اول قوة علم دوم قوة غضب سیم قوة شهوة چهارم قوة عدل مابین قوا [illegible] اما قوة
علم حسنش و صلاحش در ان است که اسان میشود بان ادراک و فرق نمودن در مابین [illegible] در افعال
پس اگر این قوة از برای او حاصل شود حاصل میشود برای او ثمره حکمت که راس اخلاق حسنه باشد [illegible]
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و اما قوة غضب و شهوة پس حسن و نیک انها در ان است که ایشان را اراده [illegible]
بکشند بمقتضای حکمت و دین و غضب و شهوة نمایند در جائی که پسندیده است عقلا و مطلوب است شرعا
و نگاه دارند در جائیکه مذموم است و اما قوة عدل پس ان عبارت است از ضبط نمودن قوة غضب و
شهوة در زیر اشاره عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح است و قوه ان که قدرة است بمنزله [illegible]

که انقیاد

که انقیاد و امضا میکند امر او را و در غضب و شهوت نفوذ امر میشود و غضب مانند سگ شکاری است که محتاج
است بسوی تادیب و تعلیم که هر وقت که اشاره بر فتن نمایند میرود و هر وقت که اشاره به بیاید [illegible]
بازمی ماند و شهوت مانند اسبی است چموش که سوار [illegible] از برای صید که گاهی مطیع و منقاد از برای سوار
شونده اش میشود و گاهی نه پس هر کس که در این صفات ثابت بشود با عتدال انرا متصف بحسن خلق میناند
مطلقا و هر کس که بعضی [illegible] در ان باشد انرا متصف بحسن خلق بالنسبة باین صفت مینامند مطلقا
مثل انکه میگویند حسن خلق در شجاعت دارد یا در کرم و مانند ان پس حسن خلق عبارت است از ان قوة معتدل
که واقع است میان [illegible] افراط و تفریط مثلا قوة غضب که اعتدال انرا شجاعت میگویند اگر میل بطرف
ضعف کند انرا جبن نامند و اعتدال قوة شهوه که او را عفت میگویند اگر میل کند بطرف زیادتی انرا شره
گویند و اگر میل کند بطرف نقصان انرا خمود مینامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و ممدوح از ان حد وسط است
و باید دانست که اصل غضب و شهوه مذموم نیست که انسان بالمرة همه انرا از خود زایل نماید بلکه بر کس لازم
است که بعض [illegible] و حب فی الله داشته باشد و انچه مذموم است طرف افراط و تفریط انها است باید که قوه
اعتدال انها را [illegible] دارد و مطیع و منقاد شرع و عقل گرداند و الا اگر شهوة طعام بالکلیه رفع شود انسان هلاک
میشود و اگر شهوة جماع بالمره برطرف شود نسل منقطع میگردد و اگر غضب بالکلیة منعدم میشود [illegible] با انسان
و منع [illegible] و ضرر را از خود نماید و هلاک میشود و [illegible] که جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر نماید و جناب اقدس
الهی مدح فرموده اند کردهای [illegible] الکاظمین الغیظ یعنی فرو برنده گان غیظ و غضب خود شان اند و [illegible]
[illegible] الغیظ انبیاء و اوصیاء و اولیاء غضب [illegible] نموده اند و منغیر میشدند از برای خدا [illegible] شرع [illegible]
[illegible] قوة غضب و شهوة و اعتدال ایشان کما هو [illegible] که انسان کامل العقل و حسن
الخلق [illegible] فطرة و خلقت پیدا شده بدون مجاهده و مشقت مانند انبیاء و ائمه و مومنین و گاهی [illegible] میشود
که حاصل نمیشود مگر بریاضت و مجاهده هم چنانکه در اکثر مردم است و از حضرت صادق ع مرویست که فرموده که
خلق عطیه ایست از جانب حق که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از ان بسجیه و طبیعة ادیست و بعضی از ان است
که [illegible] و عزم خود را بران میدارد [illegible] کدام یک بهتر است حضرت فرمودند که صاحب سجیه را
چنین خلق کرده اند و غیر ان [illegible] شده و صاحب نیة و عزم [illegible] بهتر است و بدانید که معالجه خلق بد
چنانچه در حدیث شریف اشاره بان شده است که مواظبت نماید بر افعالیکه باعث بر حسن خلق میشود
مثلا هر گاه کسی بخیل و سخن چین باشد میخواهد که خلق جود و اکرام از برای خود تحصیل نماید علاج ان این است



که مواظبت و مداومت نماید بتکلف و مشقت بر افعال کریم و جود و مانند بذل مال نمودن و مال دادن [illegible] مرة
بعد اخری و کرة بعد اولی تا انکه عادت او گردد و بران اسان شود و هر کس بران بکبر غالب بشود و خواهد که صفت
تواضع تحصیل نماید علاج اش انست که مداومت نماید بر افعال متواضعین مرة بعد اخری و کرة بعد اولی بطریق
مشقت و مجاهده بالنفس تا انکه بر او اسان گردد و عادت شود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین
طریق حاصل میشود تا انکه بمرتبه برسد که [illegible] در عبادت بیابد چنانکه حضرت فخر کاینات صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که جعلت قرة عینی فی الصلوة و هر گاه افعال حمیده و اوصاف پسندیده که از ان صادر شود بران شاق باشد و لذت
از انها نبرد لکن بکمال نرسیده است و نقص دارد و هر گاه از عبادات لذة یابد و از ترک ان شوق و اخلاص عمل او در
مرتبه کمال رسیده است و هم چنانکه صاحب خلق بد بسبب ریاضات و مجاهدات و مجاهدات تحصیل خلق حسن مینماید هم
چنین صاحب خلق حسن اگر مداومت نماید بر افعال بد و اخلاق ذمیمه صاحب خلق بد میگردد و هر یک از اعضا
و جوارح شهوة دارد باید که ملاحظه ان شود تا انسان را هلاک ننماید و هر یک از انها صلاحیت اکل اعمال حسنه و
سیئه دارد پس لابد است از برای انسان از ملاحظه قلب و اعضا و جوارح و اعظم مهلکات انسان شهوة
[illegible] باعث شده بر اخراج ادم و حوا از بهشت و شکم منبع شهوات و معدن آفات است بلکه اکثر انان متولد شود
شهوة فرج و رغبت بمال و جاه و از ان حاصل میشود کینه و ریا و تکبر و حسد و عداوت و بغض و گناهان کبیره
و این همه آفات از اعمال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود را داشته باشد باین آفات مبتلا نشود چنانکه
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که ابن ادم پر نکرده است ظرفی بدتر از شکم خود بس است از لقمه
چند که قوت لایموت او باشد و اگر لا محاله خواهد بخورد باید ثلث شکم خود را از برای طعام نگه دارد و ثلث دیگر را
برای شراب و ثلث دیگر را از برای نفس کشیدن [illegible] زیاده بر این اسراف است [illegible] جناب اقدس
الهی جل جلاله قلب را در مملکت بدن پادشاه و رئیس قرار داده و عقل را مرتبه وزارت عطا فرموده و اعضا و
جوارح را خدام و رعیت ان گردانیده و باید که انسان اول پادشاه را بمشورت وزیر بمکارم اخلاق [illegible]
دلالت کند و بانها وا دارد تا انکه [illegible] ان گردد و [illegible] پادشاه رغبت بر افعال [illegible] بنماید و [illegible]
[illegible] الناس علی دین ملوکهم و اگر پادشاه رذایل داشته باشد و بمرتبه باشد و رغبت بر افعال زشت بوده
رعایا نیز ضایع میگردند [illegible] و باعث تسلط اعضا و جوارح و حواس و خدام [illegible] قلب که رئیس باشد
میگردد و رئیس را ضعیف و خار و خفیف میگردانند و دیگر نمیگذارند که بقوة خود در ملک سلطنت را متوجه شود
این است که مملکت بدن ویران میگردد و هم چنانکه رئیس الانبیاء هم فرمودند که منبع [illegible] را المعدة طعام و شراب

بالجمله

بالجمله انکه دل را زراعت است که از کثرت آب ضایع میشود و در حدیث دیگر فرمود که بسا کسی که اش بیشتر و تفکرش بیشتر
باشد باشد قرب و منزلت او نزد جناب اقدس الهی بیشتر است و کسیکه اکل و شرب و خوابش بیشتر است نزد
جناب اقدس الهی مبغوض تر است و حضرت لقمان در وصایای خود بفرزند خود فرمودند که ای فرزند هر گاه معده از اکل
پر شد قوه تفکر میخوابد و حکمت خاموش میگردد و اعضا و جوارح از عبادت سست میشود و کم خوردن فایده بسیار
دارد از انجمله باعث میشود بر صفای قلب و نازکی دل و لذت بردن از طاعات و عبادات و شکستن صولت نفس
و بیاد اوردن گرسنگی قیامت است و باعث دفع کثرت خواب که باعث بر کسالت و ملال طبیعت و موجب
تضییع عمر و فوت شدن بر پا خواستن نماز کردن در شب و موجب امراض بدن و مردن دل و رفع آن است
و باید که [illegible] طرف افراط و تفریط نباشد اینقدر گرسنگی نکشد که ضعف بر او غالب شود و از بندگی خدا
باز ماند و اینقدر هم نخورد که امتلاء کند و قسمیکه اشتهای غالب بهم رسانید این قدر بخورد که تسکین طعام را ادراک
خود نماید و باین اشاره شده است در این حدیث شریف که [illegible] بعد از شهوت شکم شهوة فرج
است و این شهوة در انسان [illegible] آفریده شده است از برای فائده های بسیاری مانند بقای نسل و دوام وجود انکه
منتقل شود از این لذت فانی بلذت اخروی باقی و اما آفات بسیار دارد اگر ضبط ننماید بحد اعتدال و در کار
نرساند و از دو طرف افراط و تفریط مستخلص ننماید ضایع و هلاک میشود و طرف افراط انست که شهوت مستولی
بر عقل شود و مرتکب فسق و فجور و افعال حیوانات گردد و چاره ان تزویج حلال است یا روزه داشتن [illegible]
حدیث معتبر وارد شده است که هر کس تزویج کند نصف دین خود را حفظ نموده است پس [illegible] نصف دیگر [illegible]
و شاید که اعظم مهلکات دین شهوة شکم و فرج است و طرف تفریط انست که ترک نکاح کند که باعث دفع
نوله و تناسل شود بدانکه معتدا [illegible] را در اخلاق مرتبه بعد بخدا [illegible] است عظیم زیرا که نوعی بدن اکثر
از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاری است که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد و ان خون بخار
او روح حیوانی است مکان او در میان دل است که مثل سر قند [illegible] پس چون غذای حلال خورد و قوة
ان با اعضا و جوارح در امده هر یک [illegible] کار پسندیده وا میدارد و همان قوة صرف عبادة میگردد
و لقمه حرام که در بدن حرام در امده و قوة ان با اعضا و جوارح سرایت میکند و ان قوه که از حرام بهم رسیده
است حرام زاده است و از حرام زاده خبیث بر نخیزد چون سرانداز [illegible] چشم بدرو [illegible]
میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر اندر [illegible] [illegible] و فحش دادن و هرزه گوئی و غیر
اینها از گناهان وا میدارد و اگر سر اندر [illegible] [illegible] انرا بغیبت و غنا شنیدن و سخن چینی [illegible]

و چنانچه وارد شده هم چنین است سایر اعضا و جوارح اگر نطفه میشود بیک مثقال حرام زاده است و مایل ببدیها
میشود و در عبادت کاهلی میکند و رنگش سیاه میشود و میل بسیاهی میکند بعد از بلوغ و از علامات این است که اگر
داخل در دانش شده است لیکن اگر ولد الزنا یا ولد حیض نباشد تعلیم و ادب هم نشینی صلحا او را نیکو
میکند و اگر ولد زنا یا ولد حیض است محال است که خوب بشود و علامت ولد زنا بودن و ولد حیض بودن این است
که اگر محبت امیر المؤمنین علیه السلام در دلش جا کرد و محبت آنحضرت را قبول کرد یقین میدانند که ولد زنا
یا ولد حیض نیست و اگر قبول نکرد ولد زنا و ولد حیض است پس اگر ولد زنا یا ولد حیض شد محال است که داخل
بهشت شود چنانکه در حدیث وارد شده است از امام جعفر صادق علیه السلام یا از معصوم دیگر که شخصی از بنی اسرائیل
میدانست که حرام زاده است در این حدیث بر خورد که حرام زاده به بهشت نمیرود سر برداشت و رو به بیابان نهاد و در
میان کوهها میگردید و میگفت الهی تقصیر من چه چیز است و گریه میکرد با وجود این باز به بهشت نرفت بجهة آنکه پدر و
مادر اگر توبه بکنند خداوند غفار توبه ایشان را قبول میکند ولکن فرزند چونکه اصل ذاتش خراب است چاره ندارد از اینکه او
را از این جهت است که بعضی از علما او را نجس میدانند چنانکه منقول است که عالمی بود در ... با تقوی و زاهد
و پسری داشت او هم که ملا بود پس بعضی از اوقات آن عالم بر اهل مجلس خود گفت که کسی که ولد زنا یا ولد حیض
باشد دشمن امیر المؤمنین علیه السلام میشود و این را گفت و رفت که در بیت الخلا تطهیر کند پسرش گفت با اهل مجلس که
شنیدید که پدرم گفت ولد زنا یا ولد حیض دشمن امیر المؤمنین میشود گفتند شنیدیم گفت شما میدانید که پدر
من مرد ... است که هرگز زنا نکرده و مادرم نیز مرتکب این عمل ابدا نمیشود گفتند چنین است که تو میگوئی گفت
با وجود این من دشمن امیر المؤمنین علیه السلام بقدری که ... در دل دارم چون پدرش آمد گفت اهل مجلس
شنیدند که این پسر من ولد زنا هم ولد حیض است بجهت آنکه در ایام حیض زن من بسوی ... افتاد در خانه برادرم
منزل کردم پس مریض شدم برادرم کنیزی داشت او را از بهر خدمت کردن من پیش من گذاشت و آن
متوجه خدمت من بود پس بعد از آنکه قدری از ناخوشی صحت یافتم با آن کنیز ... که کنیز گفت من در
شرع بی اذن برادر تو بر تو حرام و ... است این عمل ... من قبول نکردم ... گفت ای ... از خدا بترس من
در میان حیض میباشم باز قبول نکردم و با او زنا کردم پس این پسر از آن بهم رسید و در حدیث صحیح وارد
شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند یا علی لا یبغضک الا ولد الزنا او ولد الحیض و در حدیث دیگر وارد
شده است که ... اغلب است ... حلال زاده نیست شاید ... باشد که از لقمه حلال
نیست و لقمه حلال همه نور و عبادت ... میشود و موجب قرب بخدا میگردد و دل را ... میگرداند

و مروی

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که بیشتر چیزی که امت من بجهة آن داخل جهنم میشوند دو چیز است
شهوة شکم و فرج و بدانید که زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود و هر یک از آنها زنا ... دارد و زنای فرج معلوم است
و زنای چشم نگاه کردن به پسران و زنان بغیر محرم است بشهوة و اما اگر مرد نامحرم با زن نامحرم در یک خانه باشند
اما آنکه از روی شهوة با هم سخن نگویند و چیزیکه خلاف شرع است نکنند ضرری ندارد و حرام نیست هرچند که با هم حرف بزنند
و تکلم کنند پس معیار همان شهوة است و زنای گوش شنیدن غیبت و غنا و هرزه گوئی و فحش است و زنای دست
دراز کردن و ظلم نمودن و بسبب زدن و شکستن و گرفتن و دست بازی کردن با نامحرم است و زنای زبان
فحش دادن و هرزه و غیبت و غنا کردن است و شناخته نمیشود معنی غنا الا بطریق ... که خواندن قرآن
که اگر بهمین طریق کتاب مثنوی و حافظ و سعدی را بخوانند یا در خواندن چیزی دیگر در عرف بگویند که این غنا است
پس بهمان طریق خواندن در مرثیه و قرآن و ملا غنا است و در تعزیه ... آوردن و تنک زدن و ... هیچ
عذر ندارد و خوب است و لیکن سازو نقاره و کرنا و ... همه حرام اند هرچند قصد ایشان از برای ...
گریه بوده باشد غرض که آنچیکه در شرع رسیده است که حرام است در هر جا حرام میباشد و بسبب نیت گریه
و غیر آن حرام را حلال نمیکنند و آنچه که از شرع منعش نرسیده است در تعزیه بعمل آوردن آن ... ضرری
نیست و هم چنین است سایر اعضا و زنای قلب فکر های باطل کردن است هم چنانکه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما مرویست که فرمودند هیچکس نیست مگر آنکه بهره از زنا باید
و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهن بوسیدن و زنای دست مالش کردن است خواه فرج تصدیق
کند اعضا را و خواه تکذیب کند یعنی زنای فرج محقق بشود یا نه و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بدترین مردم
عذاب ... در قیامت مردیست که نطفه خود را در رحم قرار دهد که بر او حرام باشد و ایضا فرمودند که از برای زنا
کارشش خصلت است سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در آخرت ... اما آنچه در دنیا است نور ...
او را ببرد و فقیر میکند و فنا و ... را نزدیک میکند و آنچه در آخرت است موجب غضب پروردگار
و دشواری حساب و خلود در جهنم است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منقول است که هر که پسری را بشهوة ببوسد
حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بسر او زند و در حدیث دیگر فرمودند که نظر کردن تیری است از
تیرهای زهر آلود شیطان و هر که ترک کند نظر کردن حرام را از برای خدا از برای بیم او حق تعالی ایمانی
با و کرامت فرماید که طعم و لذت ایمان را بیابد و ... فتنه ... و فریفته شدن او بهمین نظر کردن ...
و در حدیث دیگر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که کسیکه نظر کند به پسری از روی شهوة ...

کریمی ... مرتبه بد از آنکه بعد از شهوة شکم و فرج شهوة زبان است و آفات آن باید دانست که
زبان از جمله نعمتهای الهی است بجانب انسان زیرا که انسان در مطالب محتاج است بسوی او و آن مطالب بزبان
حاصل میشود و هم چنین ذکر و دعا و قرآن و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و اجتهاد و بسیاری از منافع دینی و دنیا
دارد لیکن اما آفات بسیار دارد و بنابرین آفات آن غافل نشد زیرا که زبان بر دست ... و ... است
و معلوم شود ایمان و کفر بگواه شهادتین و دخل و تصرف مینماید در هر موجودی و معدومی و خالق و مخلوق ... و ...
مظنون و موهوم ... و میتواند ... باشد از ارشاد و اثبات و نفی نماید یا حقی یا باطل و این خاصیت در
سایر اعضا و جوارح یافت نشود زیرا که چشم بغیر از رنگها و صورتها و گوش بغیر از صداها و دست بغیر از اجسام
از چیزی دیگر دخل و تصرف نمیتوانند نمود و بر زبان همه چیز آسان است میدان او وسیع است پس باید که
نهایت سعی و احتیاط از آن کرد و باشد که کلمه از او صادر نشود که موجب کفر گردد و بنابرین سبب از شارع تاکید و
تحریص بسیار بر احتیاط زبان وارد شده است که گاه است که بیان منافسه و نزاع و فتنه مترتب میشود و گاه است
که در مجلسی حرف شرانگیزی بگوید که باعث بر قتل نفس چند بلکه هزار کس گردد یا آنکه خون ناحق به هدر کند باعث استحلال
فروج محرمه و قتل نفوس محترمه و اکل اموال بباطل میشود و هم چنین ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث خلاص
چندین هزار کس از کشتن بشود و چون مفاسد سخن گفتن بسیار است لهذا در شرع شریف تحریص و تاکید بر خاموشی
وارد شده است الا سخن گفتن آن را باعث باشد و اگر نه خوددش خاموشی جمع است و سخن ... قید موعظه و
واجبات و مستحبات ... سخن گفتن الکس ... است و سخن گفتن بهتر از خاموشی است چرا که عبادة خدا و
تحصیل بهشت و خلاصی از جهنم بسبب سخن گفتن میشود چنانکه وارد شده است که گویا امام زین العابدین علیه السلام
فرمودند که اگر خاموشی بهتر از سخن گفتن بود حق تعالی پیغمبران خود را با وحی ... ایشان را با خاموشی میفرستاد بلکه
همه را بسخن گفتن فرستاده است ... اخبار بسیار وارد شده است چنانکه حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که حضرت لقمان بفرزند ارجمند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس
بدانکه ساکت بودن از طلا است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نجات مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر است
پس بر زبان خود مهر بزن چنانکه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمودند که زبان
فرزند آدم هر صبح و شام مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حالید همه جواب
میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود گذاری و میگویند که خدا را ... که ما به تو مبتلا میشویم ... میکند که

ما را مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو مثاب و معاقب میباشیم و در حدیث دیگر فرمودند که جمیع خیرها در
سه چیز جمع شده است در نظر کردن و ساکت شدن و سخن گفتن پس نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بیکار
ثمر است و هر خاموشی که در آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا
حال کسیکه نظر های او عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان
خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و آفات زبان بسیار است مانند غیبت و بهتان و دروغ و خلف وعده و سخن
چینی و ریا و نفاق و خصومت و فضول و خوض در باطل و تزکیه نمودن نفس و افشا نمودن سر مردم و مانند اینها
آنچه باشد ... بدانکه غیبت حرام است و از جمله گناهان کبیره است و اکثر علمای امامیه قائل باین شده اند و حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم یعنی ای گروه مومنان دوری کنید و ترک نمائید
بسیاری از گمان را بدرستیکه بعضی از گمان ها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم نکنید آیا دوست میدارد احدی
از شما آنکه گوشت مرده برادر مومن خود را بخورد پس بتحقیق که از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید
کراهت پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در مرتبه آن است و بپرهیزید و بترسید از عقوبات الهی بدرستیکه
حق تعالی بسیار قبول کننده توبه است و بسیار مهربان است و در حدیث مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم است که ای ابوذر
حذر کن از غیبت کردن که آن اشد است از زنا عرض کردم که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه علت
از زنا بدتر است فرمود بسبب آنکه زانی توبه میکند و جناب اقدس الهی توبه او را قبول میفرماید و غیبت کننده
امرزیده نمیشود تا آنکسیکه او را غیبت کرده است او را نبخشد و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که غیبت در دین مرد مسلمان اسرع تر و زودتر فاسد میکند از خوره که در اندرون
آدمی بهم رسد و در حدیث دیگر فرمود هر که روایت کند بر مومنی روایتی را که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر گرداند
و مروتش را در هم شکند و از دیده های مردم او را بیندازد خداوند او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان
داخل کند بلکه او را شیطان داخل نمیکند در دیار ولایت خود پس شیطان نیز او را قبول نمیکند و فرمود که هر که
نظر و احسان کند بر برادر مومنش در غیبتی که بشنود در مجلسی او را غیبت بکنند با آنکه مانع شود در قصاص
غیبت نماید حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد
باشد مثل گناه غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد برابر مرویست که شخصی بخدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام
گفت که فلان شخص شما را نسبت بد میدهد با آنکه گمراه و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینان

شخص را رعایت نکرده و رازی یا درست جزیی بجا نقل کردن که من شنیدم بعد از آنکه مرگ همه را در خواهد یافت و در روز
بعثت همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در میان همه حکم خواهد کرد زنهار که او
مردار از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بدان که هر که ذکر عیوب مردم را بسیار کند تلاش کوی... [illegible]
که در او عیب بسیار است [illegible] آگاه کند در حال غایب بودن آن معین را باید حکم معین باشد
بر قصوری که او کرده داشته باشد که اکثر را نسبت باو بدهند و آن امر در او باشد و آن امر را عیب عرف نقص
و عیب شمارند خواه آن بغیبت آگاه کردن بگفتن باشد و خواه باشاره و خواه بکنایه و خواه بنوشتن بلکه
و قید کردن بانسان معین بیرون کرد غیر معین را مثل اینکه اگر بگوید از اهل ولایت و محله چنین [illegible]
دارد و بجا که داخل غیبت نیست مگر آنکه بگوید که [illegible] سامع بداند که کیست و مراد از تعیین است
که بگوید که از زید و عمرو فلان عیب [illegible] دارد و بلکه احتمال میرود که چنین [illegible] جهت هر آن شخص میباشد [illegible]
در موضع این احتمال در آوردن نقص او است و اگر بشنود متاذی میشود و قید الکه در او باشد از برای بیرون
کردن بهتان که آن غیر غیبت است و لکن از غیبت بدتر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی غیبت
فرمود که غیبت آنست که برادر مومن را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه چیزی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشیده باشد
و قید کردن که آن امر عیب عرف عیب باشد برای آنست که اگر ما کمالی از برادری اثبات کنیم مثل اینکه بگوییم که فلان
با کرم است و او بدش آید غیبت نیست اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقش و خواه در خلقش و خواه در
اعمال او [illegible]

[illegible]

که لایق است و از برای مواففقت احباب بود خدا را بخشم آورده است برای رضای خلق و اگر از برای تنزیه
نفس خود مشغول باشد فکر کند که خود را موجب سخط خدا گردانیده و تنزیه نفس در نزد خالق اولی و سزاوارتر است
و اگر علت غیبت حسد است علاجش اینست که اگر فکر نماید معلومش میگردد که جمع نموده است از برای خود عذاب
دنیوی و اخروی را زیرا که همیشه حاسد معذب است در دنیا و مکدر و غصه و هم و غم از با لکار است در اخرت چه
تشنیع کرده است که حسنات خود را بدشمن داده و سیئات او را متحمل شده و اگر مراد او استهزاء و خنده و ذکر است باید که
کسی را که خدا عزیز کرده خلق نمی توانند ذلیل کنند و اگر اسرار او را در نظر داشت خود را رسوا کرده است در
نزد خدا و انبیاء و ملائکه و خلق و اگر غرضش ترحم بر او است که بیچاره فلان کس بفلان چیز مبتلا شده است
ترحم بر نفس خود بیشتر لازم است بود که موجب هلاکت اخروی را آورده و اگر از برای تعجب است که باید
تعجب است از فلان کس که مرتکب چنین امری شده است در خود بیشتر بکند که بعد تر از آن معصیت
مبتلا شده و متحمل سیئات و معاصی اگردیده   بدانکه یکی از آفات زبان دروغ است و اعظم آفات
آن نفاقست که تحقیق آن مذکور شد و دروغ از زشت ترین گناهان است و خواصش معیوب است و در احادیث
وارد شده است که دروغ کم شود ایمان است و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمودند که
در شب معراج دیدم مردی را که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر بود و بهزار هزار نوع از عذاب معذب
بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب شده فرمودند که سخن چینی و دروغگو بود و در حدیث
مشهور منقول است که اعظم گناهان در نزد جناب اقدس الهی دروغ است و باید دانست که اراست که
اعظم صفات حمیده و اخلاق پسندیده است بلکه جامع است اکثر صفات حسنه را زیرا که صدق گفتار
آنست که با خدا و خلق در هیچ سخن دروغ نگوید و کردارش موافق گفتارش باشد و از لوازم راست گوئی ترک
نکردن طاعات و مستحبات و مرتکب نشدن سیئات و مکروهات است یا اینها البتین بر از کرامی خدا و بهشت و
دروغ است هم چنانکه در نزد یکی از پادشاهان از برای رعایت عظمت خود اینچنین مرتکب خلاف ادب و ترک
اولی نمی شوند و در حضور پادشاه عالم و اعظم عظماء باید که هیچ مرتکب ترک اولی نشوند تا قرب بیشتر حاصل
کردد و منافع و فواید بیشتر عاید گردد و هر کس در شب و روزی ده دفعه در نماز ها میگوید ایاک نعبد و ایاک
نستعین اگر معصیت خدا کند عبادت خدا نکرده و عبادت شیطان کرده است و عهد خدا را شکسته است
در آنجا که میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و اگر امید از غیر او
داشت دروغ گفته که گفته و خود را بهلاکت رسانده نه بالکه عبادت را در حضور مردم و برای خلق داند

دشرایط

دشرایط تعمیل آوردن و در خلوتها کاهلی ورزیدن دروغ فعلی است زیرا که آدمی باینفعل اظهار حالات اسرار
خود میکند که متصف بآن صفت و اگر کسی از اینها را ملاحظه کند میداند که جمیع اخلاق حمیده و افعال
پسندیده بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی مدح صادق فرموده که ان الله مع الصادقین بدانکه در بعضی
مقامات و کذب دروغ واجب میشود و راست گفتن حرام مانند وقتی که باعث هلاکت مؤمنی یا موجب قتل نفس
محترمی یا باعث بر مباح شدن فرج محرمی میشود و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود و از کشتن یا ضرر دیگر او
است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که علمای ازان مردن نزد مایست در چنین حال گر توریه
تواند کرد لازم است و هم چنین جایز است و صلاح است دروغ گفتن در اصلاح برادران مؤمن مثل آنکه
بهر یک از دو خصم بگوید که دیگری حرف خیری درباره تو زد و تعریف ترا میکرد هر چند که او مذمت او را کرده
باشد و از برای وعده دادن بزنان هرگاه موافقت زیاده از این کس کنند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
شده است و بحسب تحلیل آنست که دروغ گفتن در اینها حسن است مگر کسی که در جنگ کنند یا وعده که بازنان
دهند یا اصلاحی که در میان مردم کنند بسبب آنکه ایست که راست گفتن در اینها قبیح است سخن چینی کردن
که باعث دشمنی مردم شود و کبیره از احوال اهل او بگیری خبر دادن که باعث آزردگی او گردد و تکذیب
کردن شخص را که خبری را نقل کند که دروغ باشد بگیر سخن یکی را از دیگری نقل کند که میان ایشان عداوت
بهم رسد و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که سخن چین داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام وارد شده است که فرمودند که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن دهد و
منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و از جمله آفات زبان دو زبانی است یعنی صاحب
دو زبان و دو رو باشد که با مردم بازبان نیک ادا کند و در خوشی ملاقات نماید و اظهار محبت کند و در غیبت ایشان
در مقام عداوت باشد و مذمت ایشان کند و این از زشت ترین صفات خبیثه و دلیل بر فساد قلب است
که رئیس اعضا و جوارح باشد و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده است کسیکه در دنیا دو زبان باشد در آتش دو
زبان خواهد داشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آنکه دو زبان در روز قیامت میاید یک
زبان از پشت سر و یک زبان از پیش و او بجنبد که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا از آن آتش در
بدنش افتد و بعد از آن ندا کنند که اینست که در دنیا دو رو و دو زبان بود و باین صفت موصوف
خواهد بود   اما غضب و کینه بدانکه جناب اقدس الهی انسان را مرکب کرده است از عناصر اربعه
که یکی از آن ها آتش است که عبارت از حرارت است و از برای آن در فطرت اصل غضب است

پاره گوشت

پاره از گوشت ران خود بریده در نزد او افکند چون قدری دیگر راه رفت گوشت مرداری را دید کندیده
و کرم افتاده چون مامور شده بود که از آن بگیرد کریخت و برگشت و شب در خواب باو گفتند که آنکوه
صورت غضب بود به اینکه آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب خود را نمی شناسد و چون
خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش را فرو خورد مثل آن لقمه طیب و لذیذ میشود در اول بنظر بزرگ
و مشکل میاید خوردن آن و کم کم خود را گرفت و کوچک و کم تر میشود تا آنکه باقی نمیماند مگر لقمه لذیذی اما آن
طشت پس آن عمل صالح است که چون بنده آنرا بپوشاند و مخفی بعمل میاورد حق تعالی آنرا ظاهر میکرد اما
بار آن که در دنیا زینت دهد و آنچه ذخیره میکرد از برای او از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن شخص است
که بر تو پناه آورد او را پناه از شر ظالم و غیره دهی و اما باز پس آن مثل شخص است که از تو حاجت طلبد او را مایوس
مکن اما گوشت گندیده پس آن غیبت است و از آن بگریز بدانکه غضبهائی هست مثل اینکه کسی از
برای خدا غضب کند و جهاد کند و از برای چیزی که مصلحت است شرعا عیب ندارد بلکه لازم است مثل
امر بمعروف و نهی از منکر نماید و تفصیل آنکذشت و باید که انسان حلم و بردباری پیشه خود نماید که نجات
دنیا و آخرت در آن است و ارشاد چنانچه شده که جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم را کشیده چنانکه اثر در گردن
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله ماند و گفت ای محمد عطای بمن ده حضرت روی مبارک بسوی او گردانیدند و تبسم فرمودند
و باو عطائی بزرگی فرمودند و در آن حال جناب اقدس الهی در وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله فرستاد که انک لعلی
خلق عظیم و در تفسیر همین آیه شریفه از مفسرین شیعه اثنی عشری منقول است که روزی رسول خدا در خانه
حفصه دختر عمر ملعون تشریف داشتند چونکه از ازواج آنحضرت صلی الله علیه و آله بود پس حفصه از پیغمبر رخصت شده که
بپدرش رفت و کنیزی داشت ماریه نام مومنه بود چون حفصه بیرون رفت حضرت صلی الله علیه و آله میل نموده اشاره
مواقعه با او نمودند چون حفصه در بین راه بخیال افتاد که من از خانه بیرون آمدم مبادا
پیغمبر با ماریه مجامعت کند و بار نگیرد پس برگردید تا چون بدر خانه رسید در خانه را بسته یافت
که حضرت صلی الله علیه و آله خلوت نموده اند پس آن ملعونه بنا نمود بگریه و زاری کردن و به اذیت بسیار کرد
التفات حضرت بر او کردند و حضرت بعد از گشودن در آنچه التماس و ملائمت و وعده حرام کردن ماریه را
بر خود نمود که آن ملعونه ساکت شود چاره نشد عرق حیا از چهره انور جاری شد ان جبرئیل خدا
هم روان شد امر فرمود اگر ساکت شوی من ترا بشارت دهم که بعد از وفات من ابو بکر غصب
خلافت را خواهد کرد و بعد از او پدرت عمر علیه اللعنة و العذاب چون حضرت صلی الله علیه و آله حسن خلق را

بالان ملعون ... این آیه شریفه نازل شد که انک لعلی خلق عظیم پس آن ملعون ...
... و حضرت امیر المومنین ...
... رضای خدا ...

[illegible]

ظاهر گردند و کسی که ریا در عمل را با تعب بجز دیدن پیدا کند بقصد ریا کنند البته عمل او را در نظر ایشان کم است که ایشان را
منظور داشته سهل دارند که غایت تحریم ریا در اصل عبادات است مانند نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد
که اینها را از برای خدا بعمل آورد و از برای اغراض فاسده چند در پیش روی خلق میکنند و اگر کسی نباشد
و خوف از خلق نداشته باشد بجا نمی آورد و این نزدیک بعظیم ترک است و کمی از آن از ایشان ترک است نیم
ریا کردن در نوافل و مستحبات و جماعات است و این نیز از محرمات است ما لاتر سابق از آن کمتر است چهارم
ریا کردن در وصف عبادات است مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و قنوت و گاهی در اقوال میشود مانند ریا
بوعظ و کلام فصیح و بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب مردم و گاهی در افعال
شود و افعال گاهست دینی میشود مانند ریا بلباس خوب و استعمال بوی خوش و نگاه داشتن خدمت
کاران و غلامان کثیر و امثال اینها و اینها اگر از برای نعمت خدا و از برای اینها باشد که در نظر مردم فقیر نماید
و اظهار غنی و مانند آن باشد عیبی ندارد بلکه خوب و ممدوح است و اگر بقصد تکبر و تفاخر و تطاول نزد مردم
باشد مذموم و حرام است و دیگر آنکه صلاح و تقدس و ورع میکند تا آنکه مردم بر او اعتقاد کنند و امانت نزد او
بگذارند یا ولایت ایتام و اوقات و اموال غایب با او گذارند و غرض او خوردن اموال مردم باشد حرام است
و گاهی قصد ریا در خفیست تا آنکه در نزد مردم مکرم و محترم باشد و گاهی ریا جلی باشد مثل آنکه باعث او
بر عمل غیر اخفاء الهی باشد و گاهی خفی میشود و این چند قسم میشود یکی آنکه عمل را در خلوت در آشکار بعمل آورد
اما آنکه در آشکار خوشش میآید و نشاط در عبادت بهم میرساند و در خلوت سست میشود و دیگر آنست که عمل را
در خلوت میکند اما خوشش میآید که مردم بر آن مطلع شوند و این در ابتداء عمل قصدش محض اخفاء الهی
باشد و بعد از ظهور العمل نزد مردم خوشش آید و اثر ندارد و گاهی میشود که خوشش بیاید
که اظهار عمل خود نماید بقول صریح و بعد از وقوع العمل در خلوت مثل آنکه بگوید فلان کس عمل را کرده ام و گاه
که اظهار العمل بکنایه و افعال مینماید مثل آنکه هموار حرف زنند و جرئت زنند تا آنکه معلوم مردم شود که روزه گرفته
است و تهجد کرده است و بخواب کشیده است و گاهی ریا خفی از دیگری میشود که عمل او در خلوت میکند
و کسی براو مطلع نمیکند و خوشش نمیآید از اظهار و لکن خوشش میآید که مردم بسبقت بر سلام کردند برو و توقیر
و اکرام او نمایند و اگر خلاف آن را ببیند بسیار بر او دشوار میشود بدانکه عمل این شخص ناقص است و چرا که
مراد او از این طاعات آن است که توقعات مذکوره بود و اگر اخفاء او بجا در بنده این توقعات را از مردم
نمیکرد و گاهی تشجیع خلوت برای اشکار امیکند در عمل کردن و بعضی از اثر ریا دانسته اند زیرا که اگر او خالص بودهم

عمل عبادت مردم

از برای محض رضای خدا بجا آورد باید تعب بر او شفاعت کنند در خلا و ملا و گاهی ریا پیدا میشود از برای عمل خیر
و شبهه میشود که قصد او خالص نیست و قصد او ریاست میگوید که چرا زحمت بکشم و متحمل تصدیع و مشقت
شوم و عمل من باطل و عاطل شود و علاوه بر آن معاقب شوم و ترک میکند عمل خود را و این از اقسام
ریا دانسته اند زیرا که شیطان منظر است که عمل را باطل کند و فایده ندارد بعد از آنکه این کس اصل عمل
را باطل کرد و بعد شیطان شاد میشود و میگوید که مرا از زحمت خلاص کرد پس باید که ملاحظه وقت و قصد
خود را بکند و آن عمل را محض از برای خدا بکند و بگوید که مخلوق هیچ قدرتی ندارد و همه خیرات در دست
قدرت خدا است و غیر از خدا کسی قادر بر نفع و ضرر نیست آن عمل را بجا آورد و آنچه شیطان بر خاک
مالیده شود

بدانکه اسباب ریا سه چیز است محبت بردن از تعریف مردمان و فرار نمودن از ملامت
و مذمت مردم و طمع چیزی که در دست مردم است و علاجش این است که تفکر کند در عقوبت ریا و آنکه
فوت میشود از او بسبب او در دنیا از اصلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب ملاحظه کردن رضای
مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت اخروی و رسوائی روز محشر تا این اغراض فاسده و مطالب دنیویه
دنیه که در نفس او مستقر گردیده کنده شود و توسل کردن بجناب اقدس الهی و تفکر در فنای این نشاه فانیه
و چه اعتبار در دنیا و جاه و آنکه هیچ کس بدون اعانت الهی قادر بر نفع او نیست و فکر کند در عظمت عقوبات
و وسعت رحمت الهی تا آنکه اینها در نظر او عظیم شود و مطلب سهل دنیا و دنیوی در پیش او بر او معلوم شود و اینکه
خود را عادت بده به مخفی کردن عبادات و طاعات و اگر اینها فایده نکرد علاج او منحصر است بمعجون اعظم
و فار دق اقوم که مرگ است که ترک دنیاست و الا با وجود حب دنیا در قلب انسان و افتادن در پی شهوات
و مادیات و لذات فایده اخلاص در عمل میسر نیست و مثال او مثال شخصی است که در پای درختی نشسته بود و می
خواست که مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند مرغان چند بر سر آن درخت جمع شدند و آواز
بلند کردند و این شخص از حضور قلب باز ماند و برخاست متوجه دفع اینها شد و چون مشغول عبادت
شد باز جمع شدند و چندانکه ایشان را میراند فایده نمیکرد و شخصی رسید با گفت ای برادر تا این درخت را از
از این جا بوزان نراند از خلاص ممکن نیست اگر خلاص میخواهی درخت را از بیخ برکن و ببینید آن شخص
چنین کرد فارغ شد و همچنین ای نفس چون بر درخت این دل از کار بیخ درخت قضا و قدر از خود اس
که عمل تو نیز از آشوب ریا و دوستی وجاه خالص شود سعی کن که درخت محبت دنیا
و بیخ را در ریشه های مرغان خود استوار نیستند را از زمین دل برکن آنکه تو هم نجات یابد و محبت دنیا

عذر آن سر همه گناهان است چنانچه در حدیث مذکور است که حب الدنیا رأس کل خطیئة و جناب اقدس الهی
میفرماید که اگر دنیا را نزد من قدری بود بقدر بال مگسی از آنچه کفار را شربت آبی در آن نمیدادم و حضرت
امیر المؤمنین و امام متقیان میفرماید که دنیای شما نزد من مثل آبی است که در دست مجذوم دارد
باشد آیا کسی رغبت بچنین چیزی مینماید اگر عاقل باشد و اقسام و افراد آن بسیار است

و فضلا از آن مذکور میشود بدانکه کبر از بدترین صفات ذمیمه است و موجب هلاکت و خواری دنیا و آخرت
میگردد و از جمله گناهان کبیره است و کفر و عناد کفار هر قسمی از آن از کبر صادر شده است و اول معصیتی که
خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده آدم و ملعون ابدی شد و از حضرت صادق منقول است که
از ادنی مراتب الحاد و فرمودند که کبر ادنی مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر ردای الله است
یعنی کبریا مخصوص او است و هر که با خدا نزاع کند در چیزی که از برای او است خدا او را زیاده کند پستی او را و از حضرت
امام محمد باقر منقول است که عزت ردای خدا است و هر که چیزی از این دو صفت بر خود بربندد او را سرنگون
در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود داخل بهشت نمیشود کسی که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد
در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه ها ریزه محشور خواهد کرد که پامال
خلایق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ گردد و آنچه معنی تکبر آنست که خود را بزرگ شمارد و اظهار
بزرگی و عظمت کند و هر که را بر خود دلبستن است و این انواع و اقسام دارد که معنیش تکبر و بر خدا است نعوذ
بالله و آن بدتر از کفر و زندقه است مثل فرعون و نمرود و شداد و دیگران و بسیاری از اینها که بر خدا اند
عالم تکبر کردند و خواهند کردند اگرچه گدا باشند و قسم تکبر از متابعت کردن پیغمبران و اوصیای ایشان
و علما و اهل حق و تکبر از بردن فرمان خدا و شرع و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را
تفضیل داده است مثل اینکه فرمان برداری پیغمبران و ائمه علیهم السلام را نکردند سیم تکبر بر سایر خلق
است که مردم را همه کوچک شمارد و خود را از دیگران بهتر بداند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بکمال و گاهی
بحسن تکبر و گاهی بحسن تعزیز و گاهی بعبادات و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی بمال و جاه و گاهی بعزت
و شوکت و انصار و اتباع مثل خانهای بلند ساختن و اظهار زیاده و جامهای نفیس پوشیدن و اسبان خوب
سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین و اشتمال
انها کالجند دم تواضع و شکستگی خواهند و خود را نسبت با ایشان ترفع کنند و طبیعت ایشان مایل باشد که
مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش رفعت و عزت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و

برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند و در مجالس و محافل بالانشینی
طلبند و از اعمال چیزی که منافی وقار ایشانست بجا نیاورند و اکثر این امور از اخبار اهل بیت مستفاد میشود
چنانکه از حضرت صادق منقول است که اعظم افراد کبر آنست که سفیه شمارد حق را و حقیر شمارد خلق را آنحضرت
که سفیه شمردن حق کدام است فرمود آنست که جاهل باشد بحق و طعن کند اهل حق را و حضرت رسول فرمودند
و قشنگ است من بتجبر راه ده مردم دستها را در راه رفتن دراز کشند و غلامان فارسی و ارمنی خدمت کنند جنگ
و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بعضی بیکدیگر مشغول خواهند شد و از فرمود از کسی را از روی خیلا
و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد در آنجامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون
باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است که تکبر و خیلا کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را فرو برد بر زمین
و هر که اختیال کند با خدا منازعه کرده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که بغی و تطول کند بر فقیری یا او را حقیر
شمارد حق تعالی او را محشر کند در روز قیامت بقدر مورچه های ریزه در زیر پای مردم بصورت آدم داخل جهنم
شود

بدانکه اسباب کبر بر دو قسم است دینی و دنیوی و دینی نیز بر دو قسم است علم است و عمل
و دنیوی پنج چیز است اول نسب است دوم مال سیم جمال چهارم قوت پنجم کثرت اعوان و انصار پس اگر سبب
کبر علم است بدانکه علم از برای عمل است نه از برای تکبر و هر کس که عمل بعلم خود نکند مانند شیطان است و غرض
علم آنست که تکبر نشود بلکه تواضع و فروتنی را شعار خود کرد اند چنانچه لعلم ناس شعارش بود و اگر سبب تکبر عمل
باشد او لا عدم تکبر و فروتنی علامت از همه ضروری تر و لازم تر و ثانیا باید بداند که عمل بدون حسن عاقبت و
خاتمه بکار نمی آید پس باید که عالم عامل همیشه در خوف و رجا باشد و از تشویش از سوء عاقبت و خاتمه داشته باشد
و هر کس را احتمال بدهد که از خودش بهتر باشد و اگر تکبر او بسبب باشد باید فکر کند که تکبر کردن بکمال غیر عیب
و عقبیت و اگر آنکه حسن نسب دارد و خودش رذل باشد چه فایده بکمال او کرده است و هر چند که اصل خود ش
از چه چیز بعمل آمده است از نطفه منتن نجس و اگر تکبر او بجمال است بکمال معتدل تامل فرماید در قبح باطن از
بول و غایط و خون و فضلات که از خودش میدهد عاید منتفر میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه با بیت
الخلا تشریف ببرد فکر کند که از کجا پیدا شده از منی حیض و فاذورات در آنکه آن غذای او بود و او از آن
و بعد از این چه خواهد بود و بجای خود خواهد رسید که هیچیک از احباب متحمل رویت او نتوانند شد و اگر سبب
رطوبت او را مس کنند باید که غسل کنند کمتر از میتهٔ سگی است و هر که در مس میته سگی غسل است و اگر تکبر
او بسبب قوة باشد تامل نماید در آن علل و امراض و آفات و عاهاتیکه بر او مسلط شوند و او را ضعیف تر از

هر چنین گردانند که به یک اگر مگسی از او چیزی به در برد نمی‌توانند مستخلص نماید و اگر پشه داخل دماغ او بشود یا موری
داخل گوش او بشود عاجز میشود و اگر یکی از رگ‌ها [illegible] کند قوت یک ساعت او میرود و هر چه پشه باشد زیاده از نوکر
و کار و فیل و شتر کم خواهد بود و اگر کسی [illegible] مشغول داشته باشد [illegible] که لوا را باد
بر دوست میگوید همان باد کند [illegible] است که کاهی از مقعدش که بیرون میرود و خود را اخلال میکند و
کاهی رو بیلا نسبت کو سرش برمیگردد و داخل دماغش میشود و لوا را باد بر دوست میگوید که باعث تکبر او میشود و پس
اگر قدری از خداوند عالم خجالت بکشد هرگز به صفات بهایم فخر نکند و اگر تکبر او به دولت و مال باشد دلیل ایشان
باشد این ارفع تکبر است بجز آنکه [illegible] و کفار شدند و در حالی که از او بیشتر دارند و بجز آنکه برد دزد
تلف میشود و آن احمق بیچاره او را ملک خود دانسته کوس لمن الملک میزند اما از عقبش غافل است که
عنقریب تند باد فنا بوستان عمرش را در ربوده اموال و منال او را به دست وارثان هرزه قسمت میکنند و سید جعفر
منقول است از حضرت امام محمد باقر که فرموده اند که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق
شده است و در آخر جیفه مردار گندیده میشود و در میان این دو حال نمی‌داند که با او چه میکنند و چه بر سر او می‌آید
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله فرموده اند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده
و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با وجود این تکبر میکند باید که متکبر معالجه خود را نماید به تحصیل
ملکه تواضع مثل پائین تر از همه نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیاء و مرتکب
شدن کارهائی که منافی تکبر است هم چنانکه اشرف بنی آدم و باعث ایجاد عالم و آدم حبیب خدا با غلامان
چیز میخوردند و بر روی زمین می‌نشستند و بر اطفال سلام میکردند و بر الاغ بی پالان و جل سوار میشدند و در
سواری مردم را ردیف خود میگردانیدند و حضرت امیر المؤمنین پینه بر جامه خود از لیف خرما میزدند و
کفش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را پینه میکردند و به دست مبارک خود مزرعه و باغستان میکاشتند تا آنکه [illegible]
از کد یمین و عرق جبین هزار بنده آزاد کردند و حضرت امام زین العابدین پیاده بلکه تشریف می‌بردند در
عرفات [illegible] جمیع خدمات [illegible] و حضرت صادق فرموده اند که
هر که گریبان خود را پینه کند و نعلین پینه زند و چیزی از بازار خود بخانه برد از کبر ایمن میشود و [illegible]
از حضرت صادق [illegible] معلوم شده است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلق اند و باید
تفکر نمایند [illegible] که پیشوایان دین مبین [illegible] تواضع
و شکستگی می‌نمودند [illegible] جامع جمیع صفات حمیده و اخلاق و کمالات پسندیده بودند در دنیا و ما فیها

کما اینها [illegible]

که از برای وجود شریف آنها خلق شده و اگر تکبر [illegible] و خوب بودن ایشان الیق و اولی بود با وجود
آنکه خداوند عالم عقل را صد جزء کرده نود و نه جزء آن را به محمد و آل محمد علیهم السلام داده بود و یک جزء او را به جمیع
العقول داده است [illegible] مع ذلک اگر تکبر چیز خوب بود
ائمه هم با این مرتبه و عقل سزاوارتر بودند به تکبر حال آنکه [illegible]
داشته باشد مؤمن متکبر [illegible] میل میکند بالنسبه به [illegible]
مومن متکبر پس تکبر صاحب خود را در دنیا پست و به جهت ترا از کافر میکند و در آخرت چنان میکند که در
حدیث پیش ذکر شده و تکبر کردن گناه کبیره است هر چند که تکبر بر کافر بکنند [illegible]
تفاوت نمی‌کند و اما اگر تکبر را [illegible] کافر بکنند از جهت مسلمان بودنش نه از حیث چیز دیگر [illegible] و هم چنین تکبر
گناه کبیره هر چند که تکبر نسبت به خود و عیال خود کند و اولاد خود و اطفال خود کند و غلامان و کنیزان خود کند همه
حرام است و کبیره است — بدانکه عجب از جمله بدترین صفات ذمیمه است و عجب عمل
خود را خوب دانستن و خود را صاحب تقصیر ندانستن است بلکه مؤمن باید که همیشه خود را صاحب تقصیر داند و اعتماد
بر اعمال خود نکند چنانچه از حضرت امام موسی کاظم مرویست که به یکی از فرزندان خود فرمایند که ای فرزند بر تو باد
جد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر هرگز خود را از حد تقصیر در طاعت و عبادت الهی و همیشه خود را در آن
درگاه صاحب تقصیر بدان به درستیکه خدا را آنچنان که سزاوار عبادت است عبادت نکرده‌اند و حضرت امام
محمد باقر به جابر فرمود که ای جابر خدا ترا بیرون نکند از نقص و تقصیر [illegible] مقصر و ناقص
و از حضرت امام رضا منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد
و قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبولی آنها بود که آتش می‌آمد و آن را میسوخت چون عابد دید که قربانی
مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که ای نفس تقصیر همه از جهت تو است و نقص بودن عمل از جهت تو و تقصیر گناه
تست پس خداوند عزّ و جل وحی به سوی او فرستاد که این مذمت نفس که کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل
ساله تو و حضرت امام موسی کاظم فرمودند که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در پیش نفس صاحب تقصیر
باش که بدرستیکه خلقان در همه حال مقصرند مگر کسیکه خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت
صادق منقول است که گناه از برای مؤمن بهتر از عجب است و اگر نه این بود [illegible] مؤمن مبتلا نمیشد
و از حضرت امام محمد باقر منقول است که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد
فاسق بود و فاسق نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد به عبادت خود کرده [illegible]

و آن عجب در خاطر او بود و مرد فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از
حضرت صادق مرویست که حق تعالی خطاب فرمود به داود که ای داود بشارت ده گناهکاران را که توبه
ایشان را قبول میکنم و گناه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به عملهای خود که بنده
که من او را بحساب درآورم و عدالت حساب او را بکنم هلاک میشود و اما علاج عجب [illegible] بدانکه
عجب عبارت است از خوب دانستن عمل و آن را بزرگ دانستن و اعتماد بر آن کردن و از جمله مفاسد آن
این است که باعث تکبر میشود و باعث بر فراموشی گناهان و کوچک شمردن گناهان میشود و به تدارک و جبران
گناهان خود نمیکند و گمان میکند که آمرزیده شده است و طاعات خود را بزرگ میشمارد و منت بر خدا
میگذارد و فکر و دقت نمیکند در آفات طاعت خود از ریا و عجب و امثال آن و هر کس که تفقد و تفحص ننماید از آفات
طاعات خود عمل او ضایع و باطل است و عمل خالص اکسیر است [illegible] و نیز باعث میشود عجب
خاطر جمعی از عذاب و عقاب جناب اقدس الهی و این مذموم است چنانچه حق تعالی فرموده است فلا یأمن مکر الله
الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب به اینکه تعریف خود را نماید و از خود راضی باشد و از استفاده و تعلیم
مسائل و عبادات و طاعات باز میماند و نیز مرویست که هر کس که گناهی از گناهان خود را کوچک بشمارد
و سهل بداند آن گناه آمرزیده نمیشود و ایضا مرویست در حدیث دیگر که هر که بشنود ظلمی که بر مؤمنی رسیده [illegible]
و یا بداند که فلان مؤمن را [illegible] ظلمی به او رسیده و این کس راضی به آن ظلم و ضرر آن مؤمن بشود در گناه آن ظلم
با آن ظالم شریک است هر چند که آن ظلم در مشرق شده باشد و این کس در مغرب فهمیده و راضی شده باشد
و اما علاج عجب به همان علاجیست که در کبر مذکور شد چرا که اسباب این نیز مثل اسباب کبر است و گاه است
که عجب به اقوال و افعال و اعمال نماید و این عجب جهل محض و محض جهل است و علاج آن علم است و اگر
انسان عجب کند به افعال خود [illegible] یا اختیاری است اگر اضطراری
باشد که اختیار او نباشد [illegible] زیرا که چیزی که اختیار او نباشد معنی ندارد که عجب
کند مانند صحت اعضا و سایر اعمال صالحه پس باید که فکر کند و تامل نماید که سبب این عجب [illegible]
جهت او معلوم شده که این اعمال از قوت و قدرت خودش بدون یاری و اعانت خدا صادر شده
پس این جهل محض است زیرا که جمیع این اعضا و جوارح و قدرت و قوت مخلوق خدا است و نعمت
الهی است پس چگونه عجب میکند بچیزی که از خودش نباشد و اگر عجب او از این راه است باید که فکر کند
که این قوت و آلات و اعضا و جوارح و سایر اسباب که با آنها این عمل را به عمل آورد از کیست و بعد از آنکه

دانست که این

دانست این نعمتها همه از فضل و رحمت جناب اقدس الهی است و از تفضلات بی نهایت اوست [illegible]
رسیده [illegible] پس در این حال باید که عجب بجود و فضل باری تعالی کند که چگونه برای او این نعمتها را بدون استحقاق [illegible]
فرموده و اگر بگوید [illegible] ما را توفیق عبادت داده بلکه این محبت
از اعظم نعمتهای او و کرم و بخشش اوست که بدون استحقاق تفضل کرده پس بنابراین معنی ندارد که عابد به عبادت خود و
عالم به علم خود و صالح به صلاح خود و مالدار به مال خود و قوی به قوت خود عجب کند بلکه این جمیع امور از تفضلات
باری است پس مشغول شود به شکر و حمد پروردگار خود [illegible] نعمت تازه ایست که موجب شکر دیگر
میباشد [illegible] که خودش قاصر و عاجز است در این درگاه
بدانکه [illegible] دنیا از برای هر کس که اندک عقل و شعور داشته باشد ظاهر و هویداست
و لکن چون شیطان و نفس اماره و هوا و هوس دنیا را در نظرها مزین ساخته اند لهذا عقل به تنبیهات و مواعظ
و نصایح محتاج شده است [illegible]
[illegible] وارد شده است و از حضرت صادق وارد شده است که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است
و کلید آنها زهد در دنیا گردانیده است و جناب حضرت امیر المؤمنین فرموده اند که [illegible]
مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت به ثواب آخرت ترک زینتهای دنیا [illegible]
[illegible]
دنیا ترک کند و در حدیث دیگر فرموده اند که [illegible] شفقت و عنایت [illegible]
و عنایت و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هر که غنی بشود در او مفتون است و هر که محتاج بشود
محزون است [illegible]
[illegible]
مرویست که [illegible]
پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
کار شد و در حدیث مصطفوی وارد شده است که حق تعالی وحی نمود به دنیا که [illegible]
[illegible]

و زهد در دنیا موجب راحت دل و بدن است و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که مثل کسیکه حریص است بر
جمع کردن دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند راه در رفتنش بسته تر میگردد و در میان آن
مشکل تر میشود تا آنکه در آن میانه از غم هلاک میگردد و حضرت امام رضا ع فرمودند که مثل دنیا مثل آب شور
دریا است که هر چند تشنه بیشتر میخورد تشنه تر میگردد تا آنکه او را بکشد و حضرت صادق ع فرمودند که در کتاب
امیر المؤمنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش
پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر می نماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و بدان او را
میگیرد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زنی ازرق چشم
و حضرت عیسی ع از آن پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه را طلاق گفتند گفت نه بلکه همه را کشتم
فرمود که وای بر حال شوهران باقی که باقی مانده اند که چرا عبرت نمیگیرند از شوهران گذشته تو و در حدیث
دیگر که بعضی نقل مفهوم آن حدیث این است که دنیا بصورت زنی برقع پوشیده بنظر حضرت عیسی ع در آمد
که چادر سرخ بسر انداخته بود و یک دستش را خضاب کرده بود حضرت عیسی ع فرمود که چرا اینقدر خمیده است دنیا
گفت که پیر شده ام فرمود پس چرا چادر سرخ بسر انداخته گفت بجهت آنکه تازه عروس کرده ام و فرمود که یک دست
را چرا خضاب نکرده گفت شوهر تازه را کشتم و خضاب نکردن آن دستم از برای عزاداری او است فرمود
پس دیگر را چرا خضاب کرده گفت بعد از شوهر شوهر دیگر کردم این خضاب عروسی او است حضرت عیسی ع
تعجب کرد از کار او و دنیا گفت از این متعجب تر است کار فرزندان آدم که پسر را که میکشم پدرش
مرا در بغل میگیرد و میبیند که برادر را کشتم برادرش مرا در بغل خود میخواباند و برادر را کشتم برادر دیگرش مرا
ببغل میگیرد و هیچ یک از او عبرت نمیگیرند و از من مطلع نمیشوند و بار خواستم بخرید می کنند بلکه مرا
عزیز نگاه میدارند حضرت عیسی ع بیشتر تعجب فرمود و دنیا گفت از این عجیب تر است کار من حضرت فرمود
کدام است آن گفت از اول خلقت من تا حال این شوهران که کردم هیچ یک بمن دخول نکرده اند
و من هنوز بکرم بجهت آنکه اینها که مرد بودند مردی داشتند مرا تزویج نکردند و جمعی که مرا
تزویج کردند مرد نبودند و مردی نداشتند و از حضرت کاظم ع در حدیث دیگر فرمودند که حضرت لقمان
به پسرش وصیت کرد که ای فرزند دنیا دریائیست عمیق بسیار و بسیار کس از آن در این دریا غرق
شده اند پس باید کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه در آن کشتی بار میکنی باید توشه
و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی راه نمیرود

و ناخدا آن

و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلمان علم و لنگرش صبر باشد بدانکه اکثر خلق فرق
میان دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعضی امور که بالذات مذموم نیست مانند مال و خدم و حشم و خانه و زن
و فرزند را دنیا نامیده اند و مذمت کرده اند و حال آنکه چنان نیست و آنکسیکه هزار تومان دارد و حقوق
الهی را میدهد و در راه خدا انفاق مینماید عین آخرت است مثل حضرت سلیمان ع که پادشاه عالم بود
و هم چنین ذو القرنین بلکه اینها تارک دنیا بوده اند گاه است که فقیری که پنج پاره دارد و محبت آنها را در دل
مقدم بر نماز و عبادات میدارد او عین دنیا دار است و دیگری با دولت دنیا از برای تحصیل آخرت میکوشد و حضرت
اشرف خلق فرموده اند که نعم العون علی الآخرة الدنیا و دنیای بد عبارت است از هر چیزیکه باعث دوری
از خدا میشود و آن مذموم است هر چند که نماز و روزه و حج و زکوة و دعا باشد و مقصود ریا باشد و هر چیزیکه
باعث قرب الهی میشود عین آخرت است هر چند که مال و خدم و خانهای وسیع و زنهای خوب باشد
و حضرت صادق ع فرموده اند که خیری نیست در کسیکه نخواهد مال از حلال جمع نماید و بآن صله ارحام و خویشان
اعانت کند وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ع بیل کار میکرد و زمین آبادی میکرد و حضرت
رسول هسته خرما را به دهان مبارک میبرد و تر میکرد و در زمین میگذاشت و در همان ساعت سبز
میشد و حضرت امیر المؤمنین ع هزار بنده از کد یمین و عرق جبین خود آزاد کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین آنها طلب حلال است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
هر که طلب دنیا کند برای آنکه محتاج بسؤال نباشد و بر اهل خود توسعه دهد و بهمسایه احسان کند در روز
قیامت مبعوث گردد و حال آنکه روی او مانند ماه شب چهارده باشد و باید که آنکس مال را دو قسمت
کند قسم اول بمعروف خود برساند و بآن استعانت بجوید بر عبادات و طاعات و حج و زیارات و تصدقات
و صله ارحام و غیر اینها و قسم دویم را بمعروف غیر برساند مانند توسعه بر اهل و عیال و مؤمنین و اعانت
فقراء و مساکین و در همه باب باید که حد وسط را رعایت کند و آنقدر بفقراء ندهد که خود محتاج بماند و آن
قدر ضرورت و احتیاج خود نگاه دارد و بخل نکند و اگر ...
خود را بآن منحصر ندانند و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعام های لذیذ بخورانند
و بخورد و جامهای نفیس بپوشد و بپوشانند اما کسیکه بسیار لذیذ نخورد و اگر قدری مال داشته باشد که بآن طعام
های لذیذ می تواند بخورد و اما فقراء و دیگران را محتاج میدانند پس اگر خود را ... و قلیل قناعت نماید و بفقراء
دهد و بذوی الارحام و سادات و فقراء بدهد ایثار کرده است و مرتبه ایثار بلند مرتبه است و قسم دویم را

صرف خیرات عامه نماید مانند بنای مسجد و مدرسه و پلها و کاروانسراها و غیر اینها و اما فقر بر دو قسم است
یکی بسیار ممدوح و مرغوب است و دیگری مذموم و احادیث بسیار در مدح و ذم وارد شده و در حدیث نبوی ص وارد
شده است الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر باعث روسیاهی میشود در دنیا و آخرت و در حدیث دیگر فرمود
الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس باید که تمیز داد در مابین ممدوح و مذموم و خلاصه کلام این است که فقر دو
قسم است اول آنکه فقر کفاف داشته باشد و پیش دیگران اظهار احتیاج و فقر و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار بی نیازی
خود از مردم نماید چنانچه حق تعالی در مدح گروهی فرموده است که یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس
الحافا و این فقر ممدوح است و بر این معنی منطبق است حدیث الفقر فخری و دویم فقیری است که همیشه اظهار
احتیاج خود را بمردم نماید و از مسبب الاسباب غافل و بی خبر است و بر این معنی منطبق است حدیث الفقر سواد الوجه
فی الدارین و حکیم است که کار شکایت حال خود را بخلق میکند و کار بخلق و بر این معنی منطبق است کاد الفقر ان
یکون کفرا زیرا که این فقر مثل آنست که شریک بر خدا قرار داده است و اما تجمل در زینت و لباسهای فاخر و
خانهای بلند و خدم و حشم و مانند اینها و اینها نیز دو جنبه دارد یکی عین آخرت است اگر برای خدا و موافق شرع باشد
و اگر عکس آن باشد عین دنیاست انما الاعمال بالنیات و میزان همان است که پیش گفتیم و پادشاهی حضرت
سلیمان ع بحسب ظاهر دنیا می نماید و حال آنکه عین آخرت است و اسباب بدعت و کبر اهل تصوف دنیا کنند و کان
آخرت می نماید و حال آنکه عین دنیاست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که خداوند عالم جمیل
و نیکو است جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده خود دیدن ظاهر باشد و حضرت
صادق ع فرمودند که هرگاه خداوند عالمیان نعمتی کرامت فرماید بر بنده پس بنده آن نعمت را ظاهر گرداند
و خود را بآن بیاراید ملائکه میگویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اگر ظاهر نکند میگویند
که دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است نه آنکه امر الحیله و تزویر و فریب مردم بکند و ...
هم چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع میگفتند که ... عمر ملعون ... مالی میکند و ...
مجلس او بعون میبرند و اجرت او را میکرد و در حضور مردم میخورد که بگویند عمر ترک دنیا کرده است حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود ای عمر ... از بهشت ندارد عمر گفت میدانم حضرت ع
فرمود پس در دنیا که خوش بگذرانی ... عمر گفت مرا احتیاج به دنیا داشت
... اصحاب کفشهای مردم که از عقب سر من ... کفاف خفق النعلین حضرت ع
فرمود ابن الخطاب بترک الدنیا بالدنیا یعنی پسر خطاب ترک کرده است دنیا را از برای دنیا مطلب در زهد است

بدانکه

بدانکه حقیقت زهد آنست که رغبت بآخرت باشد و ترک دنیا نماید و چون معنی دنیا و آخرت معلوم شد زهد نیز
معلوم شد که شخص کمال بسیار دارد و ممکن است که زاهد باشد و کسیکه فقیر باشد ممکن است که در عین طلب
دنیا باشد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمودند زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود
دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات و شبهات بپرهیزی و در حدیث دیگر فرمودند که زهد آنست
که اندوه و شادی دنیا از دل بدر رفته باشد و بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نشود و بر چیزی
از دنیا که از او فوت شود تأسف نخورد و محزون نشود در متابعت نفس اماره و هوای نفسانی
بدانکه نفس اماره آنست که ... و حق تعالی میفرماید ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم
ربی و در آیه دیگر فرموده و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی هر که از خداوند
تعالی بترسد ... و نهی کند نفس اماره را از خواهشها پس ... بهشت
مأوای او است بدانکه مجاهده با نفس اماره مثل مجاهده با کفار است و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده
از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهده نفس آنست که هر چیزیکه میل و خواهش داشته باشد که مخالف شرع باشد
جهاد و مخالفت او نماید و حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند که حضرت رسول ص و آله و سلم لشکری بجهاد فرستادند
چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد اصغر را بجا آوردند و جهاد اکبر برایشان باقی مانده است پرسیدند
یا رسول الله جهاد اکبر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسیست که جهاد کند
با نفسی که در میان دو پهلوی او است و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که حضرت رسول ص و آله و سلم فرمودند که
حق تعالی میفرماید بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شأن خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمی کند خواهش
نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و میگردانم دل او را بدنیا مایل و مشغول
میگردانم و دنیا را بر او مشتبه میسازم و نمیرسانم او را مگر آنچه از برای او مقدر شده از دنیا و بعزت و جلال
و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده اختیار نمی کند فرموده مرا بر خواهش نفس خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او
موکل میگردانم و آسمان و زمین ها را متکفل روزی او میگردانم و تجارت هر تاجری را از برای او میفرستم
بدانکه نفس ناطقه عبارة از جوهر لطیف ملکوتیست که تعلق میگیرد باین بدن جسمانی را در او امر و نواهی
و جوارح خود و نفس عبارت از حقیقت انسان و ذات او است که علم دارد و تعقلات و از برای این نفس
در بدن لشکر جسمانی است مانند اعضا و جوارح و لشکر روحانی است مانند قوی مثل غضب و شهوة و
مانند اینها و این جوهر ملکوتی را گاهی نفس میگویند و گاهی قلب بجهة تقلبات و تنقلات که بحالات

بهم برسد و کارهای عقلی نمی‌شد از جهت کسب علوم و معارف و تحقیق این امور در این رساله گنجایش ندارد و از
برای این نفس مردن صفت دیگر دارد برای نفس اوصاف مختلف است بحسب اختلاف احوال پس اگر
نفس مطیع میشود در زیر امر و نهی الهی و اضطراب بسبب شهوات از ان زایل شده باشد انرا نفس مطمئنه گویند
و این نفس مطمئنه بهترین همه نفسهاست و در خوبی مافوق ندارد و گویند که این نفس حضرت سید الشهدا امام
امام مظلوم امام حسین ع است چنانکه از همه [illegible] با این بزرگواری در کربلا بود و تا وقت شهادة بلکه تا
جان در بدن ان سید بزرگوار بود مضطرب و مشوش نشد بلکه منقول است که در حین شهادت جبرئیل [illegible]
از ان مظلوم سوال کرد که یا اباعبدالله دیگر ارزو در دل داری حضرت ع فرمود بلی که یک ارزو دیگر در دل دارم [illegible]
بسیار مشکل است و ان ارزو این است که خداوند عالم مرا هزار دفعه زنده بکرده و هر دفعه من در دست لشکر یزید
شهید شوم [illegible] چرا که با [illegible] لذت شهادة را و کیفیت طپیدن و جان دادن و الطاف الهی را و در حدیث
وارد شده است که حضرت علی اکبر ع [illegible] منع از میدان رفتن نمود بلکه پیش از همه شهدا [illegible]
و مسلح و مکمل شده روانه میدان شده حضرت ع از عقب فرزند ارجمند خود نگاه میکرد [illegible] بعد از شهادة
علی اکبر ع حضرت [illegible] و بعد از ان امر کرد با اهل بیت و اصحاب [illegible]
که [illegible] پس چون قاسم شهید شد حضرت پیاده شده قاسم در بغل گرفت
او در خیمه گاه می اوردند و پاهای قاسم از زمین میکشید پس حق تعالی این ایه شریفه را بخصوص ان حضرت ع نازل نموده
است که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی دوم نفس مطمئنه
و لیکن در جنگ باشد با شهوة و غضب و در مقام بحث و اعتراض بر انها باشد انرا نفس لوامه مینامند چنانکه
حق تعالی فرموده و لا اقسم بالنفس اللوامة و این نفس لوامه پایین تر و پست تر از مطمئنه است و اگر ترک نماید بحث
و اعتراض را و پیروی شهوات کند و مطیع لذات باشد و اطاعت دعوات شیطانیه کند انرا نفس اماره
می نامند چنانچه در ایه شریفه است ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی باب در غرور است بدانکه
غرور عبارة از متابعت کردن نفس و هوا و میل کردن طبع بان و اینکه معتقد شود که خود [illegible] خوب است
و [illegible] است در دنیا و اخرت و این بدترین صفات ذمیمه است چنانچه حق تعالی میفرماید فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد اول غرور در دنیا مثل غرور اهل دنیا از کفار و منافقین و [illegible]
و عاصیان است که ترجیح داده اند دنیا را با اخرت به دلیل انکه نقد [illegible] دنیا را نقد دانسته اند
و اخرت را نسیه پنداشته اند و دیگر انکه در اخرت شک دارند و در دنیا یقین فلیس [illegible] نموده اند

لکن

که گفت من از اتش خلق شده ام و ادم از خاک و اتش بهتر از خاک است و مثل عمر سعد ولد الحرام لعین که گفت
اگر [illegible] در شان این طایفه خبیثه این ایه شریفه نازل شده است اولئک الذین
اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون و بعضی از عوام الناس میباشند
که همینکه نام عذاب و قیامت را میشنوند میگویند [illegible]
[illegible]
باید کرد و بار طویت [illegible] ملاقات بنا کرد [illegible] اعتقاد بقیامت ندارند [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] نعمتهای دنیا [illegible] ولاکن عقاب [illegible] در این دنیا [illegible] صلحا و اخیار
[illegible] اهل ایمان در نزد خدا ابرو داشتند با این حقارت و ذلت گرفتار [illegible] انها بنگه [illegible]
[illegible] شده اند و اینها چند قسم اند اول انها اند که معاصی در نظر ایشان طاعت می نماید مانند
حکام و ظلمه که از مال [illegible] مساجد و [illegible] می نمایند [illegible] انها اند که عمل ربا در نظر ایشان [illegible]
می نماید [illegible] انها اند که ترک [illegible] را و مشغول مندوبات می گردند مثل [illegible]
[illegible] نماز و روزه ندارند چهارم [illegible] انها اند که [illegible] نموده اند
در علوم [illegible] و مسایل [illegible] داخل شبهات [illegible] چند
اقوال مختلفه می گویند [illegible] نفس اماره [illegible] مثل [illegible] الناس [illegible] خورده
در تحصیل اخلاق حسنه و مجاهده نفس اماره و [illegible] کردن از اخلاق ذمیمه ردیه و صفات [illegible] مانند
حسد و ریا و عجب و کبر و حب دنیا در باب [illegible] واجب [illegible] می باشد اهمال نموده اند [illegible]
[illegible] اند که ان [illegible] که احکام علم [illegible] حاصل کرده اند و اخلاق حمیده و صفات [illegible]
را تحصیل نموده اند و [illegible] چند در دین مبین و شریعت سید المرسلین قرار داده اند و مخالفت [illegible]
مطهره نبوی ص نموده اند و از امور واجبات [illegible] اند [illegible] دانند [illegible]
معتقد جبر و حلول و اتحاد [illegible] مانند ان عقاید فاسده می باشند چنانچه در کتب [illegible] خود ذکر
کرده اند [illegible] که از [illegible] ایشان است در فصوص الحکم می گوید که ما وصف حق [illegible]
نکردیم مگر انکه [illegible] ان وصف بودیم و [illegible] وصف نفس خود [illegible] پس [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] ترجیح می دهد ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را [illegible]

[illegible] میدانند و از اینجا خود را بر جمیع پیغمبران [illegible] در اول فتوحات مکیه می گوید سبحان [illegible]
[illegible] منزه [illegible] خداوندی [illegible] اشیا را ظاهر ساخت و حال انکه او عین همه چیزهاست و در فصول [illegible]
چند میگوید که [illegible] خطاب [illegible] بحضرت نوح ع [illegible] و در تبلیغ رسالت
[illegible] معرفت [illegible] در [illegible]
[illegible] معبود [illegible] خدا
[illegible] انکار [illegible] خود انکار کرده [illegible]
گوید خدا [illegible] مسلط [illegible] حق تعالی در جمیع صور
معبود [illegible] عالم [illegible] معبود [illegible] نصاری [illegible] که دعوی اتحاد
با خدا در خصوص [illegible] عین توحید [illegible] منقولست از شمس تبریزی [illegible]
[illegible] احوال [illegible] او [illegible]
[illegible] السمیع البصیر [illegible] منصور حلاج [illegible]
ندارد و انکه انا الحق میگفت روا باشد انا الحق [illegible] چرا نبود روا [illegible]
[illegible] هر لحظه [illegible] برامد دل برد و نهان شد هر دم [illegible] یار [illegible]
[illegible] شد [illegible] جهانی [illegible] خود رفت [illegible] برامد
[illegible] برامد [illegible]
[illegible]
[illegible] این طایفه [illegible]
باب در مکارم اخلاق و کیفیت تحصیل انست اول صبر است و ان بهترین اخلاق حسنه است و ان عبارة
از [illegible] از امور است [illegible] و کار [illegible] صبر بر مشقت طاعات و عبادات [illegible]
معصیت میشود و صبر از [illegible] و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بهترین افراد صبر
بر مشقت ترک گناهان که بر نفس بسیار دشوار و گران است و بعد از ان صبر بر مشقت طاعات است و بعد از
ان صبر بر بلاهاست و مصیبتها [illegible] از حضرت رسول ص منقول است که صبر سه قسم است
صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت [illegible]
ان مصیبت [illegible] حق تعالی برای او سیصد درجه [illegible] از هر درجه تا درجه [illegible]

[illegible]

در زمین باشد و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی برای او ششصد درجه بنویسد که از درجه تا درجه مانند
منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش و کسیکه صبر کند بر ترک [illegible] معصیت حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از
درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و حضرت صادق [illegible] که هر که از مومنان مبتلا
مبتلا شود و صبر کند حق تعالی [illegible] ثواب هزار شهید کرامت فرماید و در حدیث دیگر [illegible] صبر از ایمان
[illegible] از بدن چنانچه [illegible] سر [illegible] بر طرف میشود [illegible] صبر ایمان [illegible] بر طرف میشود
و در حدیث دیگر از ان حضرت [illegible] که چون مومن را داخل [illegible] از جانب [illegible]
و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان [illegible] صبر [illegible]
چون منکر و نکیر داخل قبر شوند و از او سوال کنند صبر [illegible] زکوة و نیکی [illegible] خود بکنید [illegible]
شما عاجز شوید [illegible] و اعانت او میکنم و از حضرت رسول ص [illegible] در روز قیامت
جمیع خلایق را در یک زمین جمع کنند و منادی ندا کند از جانب حق تعالی که [illegible] اهل صبر
گروهی از مردم بر خیزند پس استقبال کنند ایشانرا گروهی از ملائکه و با ایشان گویند از چه چیز صبر کرده اید شما
ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر میکردیم پس ملائکه
از جانب حق تعالی ندا کنند که بندگان من راست می گویند بگذارید ایشانرا که بی حساب به بهشت روند و اما انچه از ان
که می باید در دنیا مخالف نفس ادمی باشد یا موافق دو قسم بهر [illegible] است و اما [illegible] موافق طبع خود مانند
صحت و سلامتی بدن و حصول مال و جاه و کثرة اعوان و اتباع و انصار و وسعت زندگانی پس صبر بر این امور
[illegible] است چرا که اگر ضبط نفس خود ننماید بعلت [illegible] دنیا و اخرت می افتد و اما امور یکه مخالف طبع
و خواهش اوست پس ان بر سه قسم است اول امور است که در تحت اختیار او است مثل نفس از ان متنفر
است باید که بصبر خود را وادارد بر انها مثل طاعات و معاصی دوم امور است که باختیار او نیست ابتدا در
دفع انها اختیار دارد مثل انکه کسی او را اذیت کند قولا یا فعلا یا خیانتی باو برساند در نفس یا مال و صبر کند
در صدد مکافات او بر نیاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صله کن با کسیکه از تو قطع کند و بده بکسی که
ترا نا امید [illegible] محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کرده باشد و قسم سیم از صبر بر امور چند است که
اختیار رفع و دفع ان در دست انسان نیست نه در ابتداء و نه در انتها انها مانند مرگ پدر و مادر و فرزند و خویش و قوم و تلف شدن مال و اموال و بیماری و فقیری و مانند انها باب علاج تحصیل صبر است
بدانکه علاج تحصیل صبر اینست که فکر بسیار کند در فضیلت صبر و ثواب صابران انچه خداوند وعده فرموده

بعد ازین دیگر غایبه در بلاها یکی از مراتب صالحان و اتقیا و انبیا و اولیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بود
داده [illegible] انا لله و انا الیه راجعون را پوشیده و صبر نموده رفتند و دیده اند که آنچه باو رسیده جانب
خدا عین خیر او است [illegible] و تسلیم در پیش دارد و اما رضا پس آنکه عبارت است از ترک نمودن اعتراض
بر جناب اقدس الهی [illegible] ان فعل که واقع شده است و حق تعالی مدح فرموده است ایشان را
و فرموده است [illegible] و حضرت امام محمد باقر فرمودند که سزاوارترین مردم بتسلیم و قضا
الهی آن کسی است که خدا را [illegible] بقضای الهی نشود قضای الهی بروی کند و اجر او ضایع میشود
و حضرت [illegible] فرمودند که [illegible] بقضای الهی سر اهل طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد
شده است که [illegible] نشود و صبر بر بلای من ننماید و شکر نعمتهای من نکند پس پروردگاری
غیر من [illegible] از آن فرمودن بود در جلد رضا بقضای الهی اطمینان قلب و فراغ
بال [illegible] و غم است و میدانند که آنچه خدا میخواهد میشود و عین صلاح او در آن است
و کسیکه احتیاج بقصد و حاجت نیست [illegible] رضا و رغبت بامر الهی قصد و حاجت دارد و بعلم که بعاقبت آن

[illegible]

چه رسیده پروردگارا تو مباهات کرد به ملائکه آسمانها پس با اصحاب خود فرمود که نزدیک بروید تا برای شادها
کنند چون نزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی الا تو شقاوت ما گردان و بازگشت
ما را بسوی بهشت گردان بدانید که هرکه خائف باشد از اعمال بد خود پس شهوات و لذات او باشد خوف [illegible]
میرود و اخلاط بگیرد و حقد و بخل و حسد و مانند اینها تخفیف میباید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که زهد حضرت یحیی علیه السلام باین مرتبه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد عابدان و راهبان و اخیار که پیراهنها
از مو پوشیده و کلاهها از پشم بر سر نهاده اند و زنجیرها در گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این
جماعت را دید نزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم
به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عابدان و راهبان مادرش گفت که صبر کن تا پیغمبر خدا بیاید
و با او مشورت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا گفت ای پسر فرزند چه چیز ترا باعث
شده است که این اراده داری و حال آنکه طفل صغیری یحیی گفت ای پدر مگر ندیده که از من کوچکتر
[illegible] مرگ را چشیده اند گفت بلی زکریا به مادر حضرت یحیی فرمود که آنچه میگوید چنان کن پس مادر حضرت
یحیی کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و یحیی پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت
شد تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد روزی نظر کرد به بدن خود دید که بدنش ضعیف و نحیف شده است
گریست خطاب الهی رسید که ای یحیی اگر گریه میکنی از آنکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم
[illegible] که اگر یکنظر بجهنم کنی پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه روی او
مجروح شد و گوشت او ریخته شد و دندانها پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با حضرت
زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او در آمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح شده و دندانها پیدا
است گفت من با خبر نشده ام حضرت زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم
موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی و گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه ایست
که نگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کرده باشند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند چنین کن
جهد و سعی کن [illegible] که خدا ترا باین امر فرموده است پس مادر حضرت یحیی با او گفت ای فرزند رخصت
میدهی که پاره نمدی از برای تو بسازم که به دو طرف روی خود بگذاری که دندانها را بپوشاند و آب
چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار داری پس آن دو پاره نمد را از برای او ساخت و بر رویش گذاشت
و او گریست تا آنکه [illegible] افسرده چنان نرم شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا

این حال را

این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیده
اوست و تو ارحم الراحمین پس حضرت زکریا هرگاه میخواست که بنی اسرائیل را موعظه کند بجانب
راست و چپ نظر می نمود پس اگر حضرت یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ را نمی برد پس روزی حضرت یحیی حاضر
نبود و شروع بموعظه کرد و حضرت یحیی سر خود را در عبا پیچیده آمد و در میان مردم نشست و حضرت زکریا ملاحظه
نمود که یحیی نیست فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهیست که او را سکران میگویند در پایین
آن کوه وادی هست که او را غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده و در آن وادی چاهی هست
که صد ساله راه عمق آن است و در آن چاه تابوتها از آتش هست چون حضرت یحیی این را شنید سر برداشت
و فریاد بر آورد که واغفلتاه که چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست و با حیرت متوجه بیابان شد پس حضرت
زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر حضرت یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم او را الحال نبینم مگر بعد از
مرگ او پس مادر یحیی بطلب آنحضرت بیرون آمد بجمعی از بنی اسرائیل رسید پس ایشان پرسیدند که ای
مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم را شنیده و رو بصحرا کرده است پس رفت
تا بشبانی رسید از او سؤال کرد که آیا جوانی را باین صفت دیده ای گفت [illegible] یحیی را میگوئی گفت بلی گفت
الحال در فلان عقبه گذاشتم پایهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر باسمان بالا کرده بود و میگفت بعزت
تو ای مولای من آب سرد نخواهم خورد تا منزل و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر حضرت یحیی او را دید [illegible]
بر او افتاد و نزدیک او رفت و سرش را در میان پستان های خود گرفت و او را بخدا قسم داد که با او بخانه رود
پس بخانه آمد و مادرش از او التماس کرد که ای فرزند التماس مرا قبول کنی و پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی
که آن نرم تر است حضرت یحیی قبول فرمودند و پیراهن پشم پوشید و مادرش آش عدس برای او طبخ کرد و آنحضرت تناول
فرمودند و خواب ایشان را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب ندا بانحضرت رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من [illegible]
و همسایه بهتر از همسایه من طلبیدی چون این ندا شنید از خواب برخاست و گفت خداوندا از لغزش من درگذر
بعزت تو که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مرا بیاور مادر پیراهن مو
او را باو داد و در آن او را [illegible] که مانع از رفتن او شود حضرت زکریا گفت ای مادر یحیی او را بگذار
که پرده دلش را گشوده اند دیگر بعیش دنیا منتفع نمیشود پس حضرت یحیی برخاست و پیراهن مو را و کلاه پشم را
پوشید به بیت المقدس رفت و با اخیار و رهبانان عبادت کرد تا شهید شد و در حدیث فرمودند که روزی حضرت
یحیی بشیطان برخورد و فرمود که ای شیطان آیا مرا تا بحال هیچ گولی زده ای شیطان گفت یک مرتبه گول زده ام

حضرت یحیی گفت در چه وقت شیطان گفت در وقتی که آش عدس را سیر خوردی و خواب ترا ربود و [illegible] از خواب
بیدار شدی که وقت فضیلت نماز گذشته بود حضرت یحیی فرمود عهد کردم که دیگر هرگز سیر نخورم شیطان ملعون
نیز گفت من هم عهد کردم که بعد از این دیگر سخن راست نگویم و از حضرت صادق مرویست که عابدی در بنی
اسرائیل بود ~~شب یک انگشت از انگشتان خود را بآتش میداشت تا آن خیال~~ [illegible] مهمان او شد پس شیطان او را
هوس کرد و هرچه او را [illegible] یک انگشت از انگشتان خود را بآتش میداشت تا آن خیال از نفس او بیرون
میرفت و پیوسته در انتظار بود تا صبح شد چون صبح شد با آن زن گفت بیرون رو که بد مهمانی بودی از برای من [illegible] احوال
خائفان را هرگاه کسی خواهد بزبان قلم بیان کند مقدور قلم و کاتب نیست و این از برای بیداری غافلان بود که
از شنیدن احوال خائفان قلیلی از خواب غفلت بیدار شده تحصیل خوف نمایند تا در زمره خوف که انبیاء
و صلحا و [illegible] در ترسان اند و در این روز [illegible] مطمئن و محفوظ باشند و اما خوف از خدا [illegible]
تا آنکه بحد یأس و ناامیدی نرسد چرا که ناامید بودن از رحمت خدا گناه کبیره است و از غوایات شیطان است
چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون در جای دیگر فرموده است که [illegible]
قهار نرسد که آن خسران و اغوائیست از جانب شیطان چنانکه حق سبحانه میفرماید و لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
در بسیاری از کلام خداوند عالم و کلام انبیاء و اوصیاء استفاده میشود دانست که باید انسان متصف باین دو صفت
باشد و باید که در دل مؤمن کامل خوف و رجا هر دو بدرجه کمال باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا زیاده بر خوف
و خوف زیاده بر رجا نباشد چنانچه از حضرت صادق مرویست که فرمود لقمان بفرزند خود وصیت نمود که ای
فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او چنان امیدوار باش که اگر
با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم گفت هیچ مؤمن نیست مگر آنکه
در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را با دیگری بسنجند بر آن زیادتی نکند و باید که بنده حسن
ظن نیک با خدا داشته باشد چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرمود [illegible] هست
که عذاب نکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب [illegible] بپروردگار خود داشته باشد و در امید [illegible] تقصیر نماید
و به خلق [illegible] و غیبت مؤمنان نماید و بحق خداوند [illegible] نیست که هیچ بنده [illegible]
مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او معامله نماید زیرا که حق کریم است [illegible] قدرت اوست جمیع خیرات [illegible]
و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن با او گمان نیک داشته باشد و با خلاف ظن او با او عمل نماید
امید او را باطل گرداند پس گمان خود را بخدا نیکو سازید و [illegible] و بطاعات و عبادات رغبت نمایید و

[illegible]

و من احب لقاء الله احب الله لقاءه چنانکه در حدیث قدسی بزبان فارسی جناب اقدس الهی فرموده است که در
روز قیامت خواهد فرمود که چگونه حیا نکنم [illegible] که شخص [illegible] سال از عمرش گذشته است
در این مدت بغیر از معصیت کار دیگر نکرده است و در آخر عمرش یک کلمه سخن جز الله میزند خداوند غفار
بجهة آن او را میآمرزد [illegible] قیامت از دوستی [illegible] و داخل بهشت میکند و
کسانی هستند که چون داخل روضه منوره سید الشهداء میشوند [illegible] چون
بیرون میروند می نویسند که فلان شقی [illegible] کسانی باشند که تا داخل روضه شریفه میشوند [illegible]
نویسند که فلان سعید [illegible] انسان باید [illegible] در عمل خود [illegible] و نه مأیوس از رحمت خداوند غفار
و اکرم الاکرمین باشد [illegible] بین الامرین باشد تا دم مرگ در حال احتضار منقولست که باید [illegible] رحمت
خداوند ارحم الراحمین شود و خوف را از دل بیرون کند باب در یقین و توکل است بدانکه یقین عبارة
از اینکه جمیع اشیاء را از مسبب الاسباب بداند و ملتفت بوسایط نشود بلکه بداند که اسباب مسخر اند از برای او
و حکمی از برای اینها نیست و بداند که آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده نخواهد شد
و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال او ظاهر او و باطن او پس در جمیع حالات باید که [illegible]
پروردگار خود را منظور دارد و یقین اعلا درجات ایمان است و یقین هر چند [illegible] میشود اول یقین [illegible]
[illegible] الهی است که در آنها سر رضا و تسلیم و توکل در پیش دارد چنانچه از حضرت صادق منقول است که هر چیزی
را اندازه هست و حد نیست راوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است حد توکل فرمود که اندازه توکل یقین
است و حد یقین آنست که از غیر خدا نترسی و فرمود که اگر [illegible] بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد
هر آینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را در مییابد و بعد از آن فرمود بدرستیکه حق تعالی بعدالت خود روح و
راحت را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک [illegible] قرار داده از قضاهای الهی مقرر فرموده است
[illegible] یقین [illegible] ثواب و عقاب آخرت است [illegible] اثرش [illegible] کمال ظاهر گردد در اعضا و جوارح از مباشرت عبادات
و طاعات [illegible] یقین در جمیع امور [illegible] ایمان [illegible] کمال رسید اثرش بر اعضا
و جوارح ظاهر گردید [illegible] خالص شده از [illegible] چنانچه از حضرت امام رضا منقولست
که فرمودند که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه و تقوی افضل است از ایمان بیک درجه و یقین افضل است
از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و در حدیث دیگر فرموده که
[illegible] یقین آنست که توکل بر خدا کردن و تسلیم نمودن [illegible] از برای خدا است و راضی شدن [illegible]

الهی و تفویض امور الیه بسوی او چهارم در توکل است بدانکه توکل از اعظم منازل دین مبین و از افضل مقامات
ارباب یقین است ولکن شناختن آن و عمل کردن بآن مشکل است اما توکل که در شرع وارد شده است
آنست که تحصیل اسباب دنیوی در رفع مضار نماید در آنجا که قوة دارد و اعتماد بر اسباب دیگر و تدبیر خود نباشد
بلکه اعتماد او بر پروردگار باشد و امور خود را باو واگذارد و بداند که ضار و نافع و رازق و مانع اوست و بس
و بداند که اگر همه عالم جمع شوند و خواسته باشند که نفعی باو برسانند اگر خدا نخواهد نمی توانند و هم چنین ضرر
چنانچه مرویست که حضرت رسول صلعم از جبرئیل سؤال کردند از معنی توکل بر خدا جبرئیل عرض کرد توکل آن است
که بداند که مخلوق ضرر و نفع نمی رسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین بالمره مایوس شود پس چون
بنده چنین شد از برای غیر خدا کاری نکند و امید از غیر او ندارد و نمی ترسد از غیر او و طمع از غیر او نمی کند و
این است معنی توکل و منقول است که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال دارد کسی که امورها
بر طبق اراده او جاری باشند و هر چه در آسمانها و زمین واقع شود همه بر رضای او شود [illegible] گفت
ما در اول دانستیم که آنچه خدا اراده کند حکیم و قادر است و همه چیز را [illegible] صلاح است پس ما رضای خود را با
رضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او بستیم پس هر چیزی شود بر رضا و
خواهش ما میشود کسی نگوید که ما توکل داریم در خانه خود می نشینیم کسب و کار و تجارت و زراعت و غیره را
نمیکنیم اگر مقدر شده است میرسد بلکه امور بر دو قسم است یک قسم آن است که [illegible] چه میدانند که امر او حتم است
کسی [illegible] بتجربه است که سعی نماید پس لابد است از فراهم آوردن اسباب و توکل نمودن بخدا و امید از خود و
غیر او نداشتن و تفویض امر بخدا نمودن هر چه خدا خواهد همان میشود تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر باب دوم در نیت است بدانکه نیت
از جمله ارواح عبادات است و بسبب نیت عبادات از عادات امتیاز بهم میرسانند چنانچه حضرت رسول صلعم
فرمودند که انما الاعمال بالنیات و خلافی نیست میان علما که عمل بدون نیت لغو است و باطل اما نیت بچنین
معنی [illegible] نمیشود هر کس فراخور نیت خود ثواب میبرد و اول همه اعتقاد این است که نیت گذرانیدن معنی
نیت است در قلب و این خطاست زیرا که اگر کسی قصد او ریا و شرک باشد و این الفاظ را در قلب
بگذراند که میکنم این عمل را قربة الی الله تعالی لغو و باطل و عاطل خواهد بود بلکه نیت بقلب تعلق دارد
هر چند تلفظ در نیابد و نیت عبارة از قصد است که مقارن آن فعل است بالجمله تفصیل [illegible] دل بگذرانند
در حالتیکه از دور سهو و غفلت دریابانند و کم کسی که خالی از اینها باشد چنانچه گفته اند که اگر خدا خلق را

تکلیف کرد

تکلیف میکرد که افعال و اعمال را بی نیت کنند تکلیف بما لا یطاق بود و نیت صحیحه در عبادات و طاعات
بر چند قسم است اول عبادت عارفان حق و مقربان است که باعث و داعی ایشان بر عبادت همین کمال
معبود است و اینکه او سزاوار عبادت است و عبادت او میکنند چنانچه سید العارفین امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلام فرمودند که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و این
اولیا بغیر ایشان نمی توانند کسی بکنند دویم عبادت جمعیست که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند
و عقل ایشان معتقد شده و نفس ایشان نورانی گشته و با عقل موافق گردیده و شهوات ایشان مضمحل شده
بدرجه رسیده اند که لذت عبادت را از هر چیز بهتر میدانند و معصیت خدا را از زهر الم بدتر میدانند سیم
عبادت جمعیست که باعث ایشان بر عبادت حیا از خداوند عالمیان است و این مرتبه کسیست که نور
ایمان دل او روشن گشته میداند که خدا بظاهر و خفایای او مطلع است و از جلالت و عظمت الهی
حیا میکنند و این باعث بر طاعات او میگردد چهارم عبادت کسانیست که باعث ایشان بر عبادت تحصیل
قرب حق تعالی است پنجم عبادت مردودان است که عمل خود را از ریا و سمعه و از ملاحظه زید و عمرو پیراسته
و غرض [illegible] منظور ایشان است و تحصیل مال و منصب دنیا [illegible] در مقام خوف اند و از ترس جهنم عبادت
میکنند و کاری در مقام رجا اند بطمع بهشت عبادت میکنند این نیز خوب است و اگر دست بآن مرتبه ها
نرسد از عدم قابلیت و استعداد و پستی مرتبه که اکتفا باین نیز خوب است و اما اخلاص و آن عبارة
از مجرد کردن نیت از اغراض فاسده و شوائب و اخلاص سرآمد اخلاق حسنه است و باعث قرب
پادشاه حقیقی میشود تا کسی اخلاص نداشته باشد بجائی نمیرسد و اعمال بدون اخلاص هیچ فائده ندارد
و اخلاص آنست که از مال و فرزند و اقربا و برادر و جان خود را در راه خدا مضایقه ننماید چنانچه
جناب سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه از همه اینها در راه خدا گذشت کرد و مال و فرزند و اقربا و جان
خود را در راه رضای الهی داد و سرافراز دارین گردید تا روز قیامت آرزو دارند که ای کاش ما هم با ایشان
[illegible] بخاک [illegible] شود و آیات و اخبار در خالص بودن عمل بسیار است هم
چنانکه حق تعالی میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مامور نشده اند مگر باینکه جناب اقدس
الهی را عبادت کنند در حالتیکه خالص نمایند دین را از برای او و حضرت صادق عم فرمودند که عمل خالص
آنست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بان کار مدح و ستایش کند و نیت بهتر است از عمل بلکه نیت همان عمل است
باب در اسرار طهارت است بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبه اول تطهیر ظاهر است از حدث و خبث

دویم تطهیر دادن اعضا و جوارح است از گناهان سیم تطهیر دادن دل است از نجاسات اخلاق ذمیمه مانند حب
دنیا و متعلقات از حقد و حسد و کبر و بغض و کینه و ریا و سمعه و سایر صفات ردیه چهارم تطهیر دادن [illegible]
باطن خود است از ماسوی الله و این طهارت انبیاء و اولیاء و اوصیاء است و این مراتب
بر سبیل تدریج است پس بمرتبه چهارم نمیتوان رسید تا اینکه بمرتبه سیم که تطهیر قلب است از صفات ذمیمه
نرسد و بمرتبه سیم نمیتوان رسید تا مرتبه دوم بعمل نیاید و همچنین مرتبه دویم درست نمیشود تا مرتبه اول را یاد گرفته عمل
ننماید و باب در اسرار بیت الخلا است باید که آدمی عاقل هوشمند در حالت تخلیه متذکر شود که منتهای حقارت و پستی او
که حامل چنین کثافت است همچنین که داخل مجلس بزرگان نمیتوانند شد بنجاست ظاهری هم چنین داخل نمی
توانند شد مجلس بزرگواری که مطلع است بر اسرار عالم است [illegible] کردن نجاستهای باطن از خود و
از برای بدن [illegible] از خروج این غذاها استراحت حاصل میشود هم چنین از برای قلب و عقل بجهت خروج اخلاق
ردیه از آن کمال استراحت روی میدهد از برای چنین کسی در شبانه روزی چندین دفعه بچنین جای کثیف تشریف
میبرد و چنین قاذورات را همیشه حامل است و اول آن منی و [illegible] خون حیض و آخرش جیفه گندیده و در وسطش
حامل بول و غائط پس لایق حال او نیست که تکبر و تجبر نماید [illegible]
[illegible] اول بول دویم غائط سیم خون چهارم منی [illegible] باب در اسرار مسواک
کردن است چنانچه جناب اقدس الهی [illegible] است که التذاذ از طعام خوردن [illegible] از برای تحلیل
طعام و هضم اول [illegible] دافع میشود و باعث اصلاح معده میشود و بسبب جاییدن طعام ملوث و بدبو شوند و از
صفات اصلی خودشان متغیر شوند و آن باعث [illegible] و دماغ و معده میشود از اینجهت در شرع وارد شده است که
بایست مسواک کرد تا [illegible] دفع شود و بجوهر اصلی برگردد و همچنین قلب انسان را
بحسب جوهر اصلی در نهایت صفا و نورانیت است و بسبب اخلاق ذمیمه ملوث و چرکین میشود پس باید که از مسواک
توبه صیقل دهد [illegible] تضرع و گریه از ترس خدا تا آنکه بجوهر اصلی خود برگردد و بسبب اشتغال آن شود
مشغول خود که آن عبادت و ذکر و فکر و تعظیم [illegible] است باب در اسرار وضو است بدانکه [illegible]
[illegible] از برای وضو با غسل [illegible] شده که آب از جمله [illegible] رحم الراحمین است
و چنانچه آب تطهیر نماید نجاسات [illegible] که بغیر از آب پاک نمیشوند در رحمت الهی نیز تطهیر
دهد آن ترا از معاصی و سیئات چنین تطهیر [illegible] پس باید طالب رحمت الهی شد و سعی نمود که
خود را محل رحمت و قابل فیض در رحمت الهی نماید چنانچه حق تعالی آب را سبب حیات هر چیز قرار

داده است

داده است چنانچه فرموده است و جعلنا من الماء کل شیء حی و هم چنین خداوند عالم حیات دلها و طاعات
و عبادات را به آب چشم و ذکر و فکر قرار داده باب در اسرار نماز است بدانکه حضور قلب و خضوع و خشوع
روح عبادت است و بدون اینها عبادت مقبول درگاه الهی نیست زیرا که بدن بی روح از او کاری ساخته نمیشود
بلکه اگر تفضلات [illegible] الهی شامل حال نبود بایست انسان معاقب شود در عبادات بدون حضور
قلب چنانکه کسی اگر در حضور پادشاه عظیم الشان در مقام مکالمه و مخاطبه باشد و ملتفت پادشاه نبود دل
قلب او [illegible] مستحق عقوبات شدید میشود چرا که پادشاه را حقیر شمرده و استهزا و استخفاف و بی اعتنائی
بان سلطان نموده است چنانچه حق تعالی میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی بتحقیق
رستگار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که بیاد خدا در خود باشد و بغیر ذات مقدس
او بچیزی ملتفت نشود و غیر الله را از خواطر بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک با آنچه مامور
اند مشغول باشند و آداب که در هر عضوی از اعضا و جوارح که از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را در حال
قیام در سجده گاه و در رکوع بر موضع قدمش باید داشت و خضوع و خشوع تمام اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که شخصی را دیدند در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع
با خدا می بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بقلب سلیم است و تجربه ظاهر است [illegible]
که هر مملکت را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند بدلیل الناس علی دین ملوکهم و پادشاه مملکت بدن
[illegible] سایر اعضا و جوارح قلب است و دل در مملکت بدن در مرتبه پادشاهی و روحان فرمانبردار است
و عقل در مرتبه وزارت است و سایر اعضا در مرتبه رعیت چون دل متوجه خدا شد اعضا که رعیت اند
تابع او شده پیروی او می نمایند و از حضرت رسول صلعم مرویست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت
صادق عم مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی معنی قرائت را بداند [illegible]
چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و ایضا از آن حضرت مرویست که فرمودند که چون بنده
در نماز خود التفات بجائی مینماید [illegible] حق تعالی [illegible] بنده من بسوی که التفات
مینمائی [illegible] التفات بجانب کسی میکنی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر
شود حق تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از آن دیگر بجانب او هرگز نظر نمیکند بدانکه حضور قلب مراتب دارد
چنانچه یقین و معرفت ایشان مراتب دارد هر چه یقین و معرفت آن بیشتر است حضور قلب او و عظمت
معبود نزد او بیشتر است هم چنانکه مرویست که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم چون بنماز می ایستاد رنگ مبارک

الجناب مانند صدای دیگی که در جوش باشد می‌شنیدند و نیز مرویست که چون وقت نماز داخل می‌شد
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جسد مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنگ برنگ می‌گردید و بخدمت آن بزرگوار عرض کردند
که چه میشود شما را می‌فرمودند که رسید هنگام امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و انها ابا نمودند و ترسیدند
و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل آن شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و وارد
شده است که چون حضرت فاطمه زهرا مشغول نماز میشدند از خوف خداوند جل جلاله نفس مبارکش به هیجان
چنان [illegible] میشد که صدای او را می‌شنیدند و وارد شده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام متوجه وضو میشدند
مفاصل بدن ایشان میلرزیدند و رنگ مبارک ایشان بزردی مایل میشد از آن حضرت سؤال نمودند
از سبب آن فرمودند که حق لازم است بر هر کسیکه نزد پروردگار خود جل و عز شانه عظیم بایستد که رنگش
الحال زرد شود و بندهای او از بیم بلرزه درآید و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند اولاد حضرت
امام حسین [illegible] حضرت فرمودند که من [illegible] از شب که نظر کردم آن بزرگوار را در عبادت
دیدم که خدا [illegible] و ندانستم که چه [illegible] آن حضرت [illegible] متقاربت اتفاق افتاد که ما
بهم رسیدیم و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که روزی آنحضرت یعنی امام زین العابدین علیه السلام در نماز ایستاده
بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بود و بکنار چاه آمد که نظر کند در آنجا پس در افتاد در چاه و مادر آنحضرت
چون آن حال را مشاهده نمود بسوی چاه دوید و بر خود میزد و فریاد میکرد [illegible] و میگفت یا بن رسول
الله فرزند غرق شد آنحضرت که در نماز مشغول بود مطلق التفات نمی‌نمودند و صدای اضطراب فرزند را نمی‌شنیدند
او را در چاه [illegible] چون طول انجامید مادر از روی اضطراب گفت چه بسیار سنگین دل است [illegible]
اهل بیت رسالت علیهم السلام باز آنحضرت هیچ التفات ننمودند تا نماز را با آداب [illegible] تمام نمودند و فارغ گردیدند پس بکنار
چاه آمدند و باعجاز دست مبارک در چاه دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آوردند و آنحضرت خندان
برگردید و [illegible] جامه اش تر نشده بود پس فرمودند [illegible] ای ضعیفة الیقین [illegible] مادر حضرت از سلامتی
بودن فرزند خود [illegible] آنحضرت [illegible] در آمد حضرت فرمودند که بر ما ملامتی نیست [illegible] که در خدمت
خداوند جبار ایستاده بودم اگر رو از او بجای دیگر میکردم روی [illegible] لطف خویش را از من میگردانید و
بغیر از او کی توقع رحمت میتوان داشت [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون آن
حضرت بنماز می‌ایستاد از رنگ برنگ میگردید [illegible] ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه
جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر

نماز نخواهم

نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آنحضرت علیه السلام سؤال می‌نمودند میفرمودند که کسی نزد چنین خالق
عظیم الشأن ایستاده باشد سزاوار است که چنین خائف باشد و نیز منقول است که در بعضی از شبها یکی
از فرزندان آنجناب علیه السلام از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند
و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت علیه السلام از اشتغال
عبادت نمی‌شنیدند چون صبح شد و از عبادت فارغ شدند طفل را دیدند دستش بسته در گردن آویخته
از کیفیت حال پرسیدند خبر دادند و نیز مرویست که آنحضرت علیه السلام در سجود بودند ناگاه آتشی در خانه آنجناب
افتاد و سوختن گرفت و اهل خانه فریاد میکردند یابن رسول الله النار النار حضرت علیه السلام متوجه نشدند تا آتش
خاموش شد بعد از آن سر برداشتند و پرسیدند که چه چیز شما را از این غافل گردانیده بود فرمودند که آتش
کبری مرا از آتش اندک غافل گردانیده بود و در هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی مبارکش می‌افتاد از
بسیاری سجود و نیز مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هر شب تا صبح پانصد تکبیر در نماز میگفت و در آخر
[illegible] رکعت نماز میکرد که هزار رکعت نماز میباشد چون صبح [illegible] مثل طفلی که تازه براه [illegible]
و پاهای آن بزرگوار ورم میکرد از کثرت عبادت مع ذلک باز می فرمود کجاست عبادت و نماز امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب هزار تکبیر در نماز میگفتند که هر تکبیر را [illegible] رکعت نماز میکردند که [illegible]
هزار رکعت نماز میکردند و ایضا مرویست که پیکان تیری بپای مبارک آنجناب علیه السلام رفته بود و پای مبارکش
ورم و جراحت کرده بود و در سایر اوقات که میخواستند آن پیکان را از پای مبارکش بیرون بیاورند
طاقت نمی‌آوردند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که بگذارید مشغول نماز شود و چون بسجده رود هم چنان با خالق
خود در راز و نیاز میباشد که از خودش خبر ندارد در آن وقت پیکان را از پای مبارکش کشیدند چون چنین
کردند جراحت از پای مبارکش بسیار شد و آنحضرت علیه السلام از خود خبر نداشت پس چون سر از سجده برداشت
آن خون و جراحات را دید پرسید چگونه [illegible] عرض کردند باب در معانی باطنه خضوع و خشوع در صلوة [illegible]
و آن شش چیز است اول حضور قلب است که عبارت است از خالی نمودن دل از غیر آن عبادة که در آن است
[illegible] که بر زبان تکلم نماید و فکر خود را در چیز دیگر صرف ننماید و غافل از آن نباشد سیم تفهیم است
بداند که چه میگوید [illegible] تعظیم است و این غیر از [illegible] حضور قلب و تفهیم [illegible]
خطاب به یکی [illegible] حضور قلب و تفهیم داشته باشد و تعظیم ننماید [illegible] چهارم هیبت است و این [illegible]
تعظیم است [illegible]

از خدا بر اینکه مقصر و عاجز است از تعظیم خدا [illegible] شنیدن اذان مؤذن از برای صلوة باید دانست که
آدم هوشیار از شنیدن ندای اذان باید منتبه شود از برای ندای قیامت که هر کس با اعمال و افعال و
اعتقاد خود ندا میکنند [illegible] بندای صالح متقی برخیز [illegible] بندای فاجر و فاسق برخیز و چون
در حدیث وارد شده است که در خانه که سگ و شراب باشد یا صورت در آن خانه باشد ملک داخل نمیشود پس
سگ ظاهر را از ساحت خانه خود بیرون کند و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت صحن خود دور گرداند و
شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی غفلت و شهوت است از سر بدر کند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار
خانه محو نماید و در و دیوار خاطر را از [illegible] پوشیده [illegible] حضور ملک الملوک گردد و در وقت داخل
مسجد میشود نهایت تعظیم بعمل آورد و چنان داند که [illegible] پس با ادب داخل شود و خاطر را
بغیر از جانب اقدس الهی متوجه دیگر نکند و چون داخل نماز میشود قبل از آن شش تکبیر سنت است [illegible]
که چون موافق احادیث نماز معراج مؤمن است و در شب معراج چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هر آسمانی که
داخل میشدند الله اکبر میگفتند در نماز نیز هفت مرتبه الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر شده که به هر تکبیر به
آسمانی از آسمانها قرب [illegible] در آید و قابل عرش حضور گردد و اعتقاد ما اینست که رسول خدا
مصطفی صلی الله علیه و سلم با همین جسم مطهر و لباس [illegible] و گوشت و پوست و خون و رگ و اعضا و جوارح
بمعراج تشریف بردند و شک و شبهه در آن نیست و کسیکه قایل باین مذکورات نباشد کافر و نجس و ملعون و ضال
و مضل است و چون قبل از تکبیرة الاحرام هنوز در [illegible] عظمت و جلالت در مقام هیبت است و هنوز
بمقام حضور نرسیده است حرف زدن با غیر جایز است و چون تکبیرة الاحرام گفت بلا شبهه گویا داخل مجلس
ملک الملوک گردیده و با غیر او سخن کردن [illegible] از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن [illegible] حرام است
[illegible] هیچ فعلی از افعال حسنه در ثواب و بزرگی شان مثل نماز نیست و نماز عمده ارکان دین است هم چنانکه
جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرموده اند الصلوة عمود الدین فان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت
ما سواها باب در عدالت است بدانکه عدالت از جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و باعث
بر قرب خداوند عالمیان است و آن [illegible] سرافراز [illegible] و مقرب درگاه الهی میگرداند و عدالت چهار مقام
دارد [illegible] باید دانست که امر دین عظیم و خطیر است و عالم عالم اسباب است و آن [illegible]
محتاج [illegible] شرع [illegible] مثل [illegible] تقلید و نماز جماعت کردن و گواهی دادن و گواهی
شنیدن [illegible] و در معاملات و در عبادات و نکاح و طلاق [illegible]

صورتهای غیر خدا را نیز مفقود سازد و لباس تقوی [illegible]

و مجالسات

و مجالسات که در هر یک از اینها عدالت ضرور است و هر گاه کسی عدالت را نفهمد که چه چیز است امر دین او [illegible]
امر دنیای او نیز ضایع و فاسد میگردد مثل اگر مجتهد یا امام جماعت عدالت نداشته باشد تقلید [illegible]
فاسد خواهد بود [illegible] که عمده ارکان دین است اگر فاسد شد همه اعمال فاسد است [illegible]
بگویند که ما ماه را دیدیم در اول [illegible] اگر صفات عدالت در اینها باشد در اول [illegible] و در آخر
افطار [illegible] که عدالت چه چیز است معطل میماند در تکلیف خود که چه کار کند پس دانستن مسئله
عدالت بر هر کس لازم است از عام و خاص و زن و مرد و بنده و آزاد [illegible] مقام اول آنکه بداند که
عدالت چه چیز است و عدالت در شرع [illegible] ملکه [illegible] که راسخ است در نفس انسان که او را از معصیت
باز دارد و گناه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و منافیات مروت ترک کند [illegible]
نکند [illegible] در میان مردم [illegible] در بازار چیزی خورد [illegible] و در بند خودش نباشد [illegible]
[illegible] در میان مردم [illegible] و گذارد [illegible]
گذارشته [illegible] باشد و عدالت [illegible] است که خود را در محل تهمت در نیاورد
مقام دوم آنست که [illegible] باعث بر ثبوت عدالت میشود مقام سیم آنست که بداند عدالت [illegible]
بچه چیز فاسد میشود مقام چهارم آنکه عدالت بعد از زوال بچه چیز بر میگردد [illegible]
یکی فسق [illegible] و فاسق [illegible] و اعتراض ندارد بلکه فسق [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حلال است
[illegible] عدالت است
[illegible] صفات حسنه عدالت است و مرتبه [illegible] معلوم است و عصمت [illegible] مرتبه
مخصوص انبیاء و اوصیاء است [illegible] انبیاء سابق [illegible] مرتبه پس از آن عصمت [illegible]
است و آن [illegible] چنانکه ملا محمد باقر [illegible] کتاب [illegible] نوشته است که [illegible]
چهل سال است [illegible] و حقیقتا این مرتبه عصمت
است [illegible] مرتبه [illegible] عصمت که از جانب خداوند [illegible] است این است که در این
عصمت [illegible] احتمال خطا [illegible] عصمت احتمال خطا [illegible]
[illegible] معصیت [illegible]
مسلم [illegible] باشد و اصول دین صحیح باشد [illegible] است که عدالت

عبارتست از ملکه و کیفیتی راسخه در نفس انسان که او را از معصیت باز دارد که گناه کبیره نکند و اصرار بر صغیره
نداشته باشد و منافیات مروت را اجتناب ترک کند و هر چند که مادرزاد و از قادح عدالت نمیدانیم اما ملکه
پس این صفات مادرزاد نیست در انسان و باید کسب شود مثل سخاوت و شجاعت و عبادت و تقوی و با ملکه
در معصیت نیست و در هر کسی لازم است تا که ملکه حاصل شود از صفات نیک و بد در ظاهر و باطن که سریع الزوال
نباشد او را ملکه گویند و هر گاه کسی عادت کرده است که به عبادت کند او را عادل میگویند یا اگر مرد عادل مانند تا
و یا سهو گناه صغیره از او صادر شود و فوراً توبه کند او را فاسق نمیگویند بلکه باز عادلست و اینکه صفات خوب
اگر در کسی ملکه و کیفیت راسخ نشده باشد و سریع الزوال باشد او را با حسن ظن عادل گویند و اگر
صفات به ملکه و کیفیت نشده باشد او را فاسق می‌نامند بلکه این صفتها را اظهار کند در ظاهر بود جزو بدن
انسان میشود و عدالت صفت شریفیست در انسان از برای مرد و زن و زینت ظاهر و باطن از برای
هر کس عدالت است نه زر و زیور دنیا بلکه زر و زیور دنیا را بر گردن سگ نیز می‌بندند چه نفع از
برای او دارد و عدالت باعث عزت آخرت و قرب و منزلت آدمیست در دنیا و آخرت و هم این از آن
زینتی نیز باشد و حقیقت عدالت ملکه است چنانچه مذکور شد بدانکه ملکه بر سه قسم است قسم اول آنکه
ملکه چنین است و حالتیست که اگر داعی شود برای گناهی کبیره از خوف الهی ترک آن نماید مثل اینکه اگر زن
وجیهی فاحشه در شب خلوت برای او داعی گردد و مانعی نبوده باشد از خوف الهی نه از خوف خلق از او
کار نماید و صاحب این حال عزیز دار نیز میکرده و حق تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل نمیگرداند اما قسم دوم
آنکه اصرار بر صغیره نکند و قسم سیم آنکه منافیات مروت را ترک نماید بدانکه ما و جمیع خلایق و هر غلامی که زمان
بر دار است او را عابد و عادل و مؤمن و متقی و ماهر در رستگاری می‌نامند و هر غلامی که نافرمانی کند او را
عاصی و فاسق و مجرم و متمرد و یاغی و عقال و طاغی و محروم و بد عاقبت می‌نامند گناه دو خاصیت دارد
یکی ذلیل بودن در نزد اهل دنیا و دیگری ذلیل بودن در آخرت در نزد خدا و انبیا و اوصیا و اولیا و صلحا
و علما و غیره خلایق و هر کسی گناه دیگری در نزد ما و ملکه در نزد خداوند عالم [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا در کام جان
[illegible] در دنیا شیرین است در آخرت تلخ
[illegible]

ما بین دنیا و آخرت یک چشم بهم گذاشتن فاصله میباشد چنانکه چشم از دنیا پوشیده شد اساس آخرت برپا
شود کسانیکه عادل نبودند و اعمال شایسته کرده‌اند و اهل لذات و تنعمات مشغول بودند و کسیکه فاسق است چنانکه چشم پوشید
گرفتار عذاب و عقاب میگردد پس حیف نباشد که از برای دو روزه فانی ترک پادشاهی جاودانی نماید و خود را از
مرتبه عدالت عزل نموده و در زمره فساق و اهل عمایند و از اعمال بیرون نیست یا طاعت است یا معصیت و خروج از
طاعت معصیت است و علما اختلاف کرده‌اند در اینکه کدام گناه صغیره است و کدام گناه کبیره است بعضی گفته‌اند که همه
گناهان کبیره است چرا که معصیت شخص بزرگ بزرگست لکن المشهور و حق آنست که کبیره و صغیره میباشد هر جا که
خداوند عالم وعده و وعید آتش داده است و عذاب و عقاب بر یکی از گناهان گفته است کبیره است و هر گناهی که عذاب
او کم است صغیره است و گناه حقیر و کوچک شمردن نیز کبیره است سبب باشد که برای طاعت کم ثواب بسیار مترتب
شود و از برای طاعت بسیار ثواب کمی عاید گردد و هم چنین گناهانی است که از برای گناهی کمی عقاب بسیار باشد و از برای
بسیاری عقاب کمی باشد این را بغیر از خدا دیگری نمیداند پس چاره این است که از همه گناهان دوری کنند و هر گاه
کسی خواسته باشد که متصف بعدالت گردد باید که خوف الهی را پیشه خود کند و چرا که خوف بالعرض روزه مشکل میگردد
و علامت این است که انسان تسلط بر نفس خود داشته باشد و نفس بر او مسلط نشود و این تسلط بر چهار
قسم است یکی آنست که مسلط است بر نفس و هیچ قدری از این چیز است سیم آنکه اول تسلط آنست چهارم
آنست که هیچ تسلط بر نفس ندارد و هر گاه کسی این قدر تسلط بر نفس خود داشته باشد که هر چه نفس بخواهد مخالفت
او نماید این عین ملکه و عدالت است و اینها که اولیا و الله هستند مطیع مطابعت نفس الهی کنند و او را کشته‌اند و در
پنهان و آشکار بر یک نهج میباشند و این مرتبه بلند است در عدالت و از این بیشتر از این است که اول آنکه معاصی
روی باو می‌آورد و چشم مرد را دیده الحمد بان میزند و این صغیره میباشد و یکی دیگر آنست که هیچ اعتنا بر نکند
بلکه معصیت خدا را می‌کند این کبیره است و فاعل آن فاسق است و یکی دیگر آنکه تسلط بر نفس دارد اما بادوری
خواهد ناقوه بهم رساند و تسلط بر نفس شود و نیز بسته را عمل و اصلاح او را براه حق وا دارد و بدانکه مثل آن
معصیت مثل بیماری است در خوردن اشیاء مضره مثلاً طبیب میگوید که فلان چیز را مخور که ترا هلاک میکند اگر
مریض شخص عاقل است و طبیب را حاذق و خیرخواه میداند اصلاً پیرامون آن شی نمیگردد از آشکار و پنهان و هر چند که
نهایت رغبت و خواهش برای آن شی داشته باشد این مرتبه بلند است و اهل عصمت میباشند و مرتبه سیم این
است و یکی دیگر میداند که مضر است نمیتواند که خود را نگاه دارد در گوید که اینکه بیمار شدم به چنین که چاره
ندارد و همینکه آنکه شی را خورد کم کم او را میخورد تا هلاک میشود این حرص در دنیا است که برای از آخرت میدارد

کنند هم

و دیگری میداند که مضر است آنکه شی را میزند بعد از آن نادم و پشیمان میشود و هم چرا مخالفت طبیب کرده و منع
و آن را منع نموده مگر از برای چیز خواهی بسته میشود و دست از خوردن آن بر میدارد و نجات می‌یابد
و این مرتبه اوسط خاص است و دیگری میداند که ضرر میکند عمداً اجتناب نمیکند و هلاک میشود و این مرتبه پست‌ترین
خلق است و دیگری اعتنا بطبیب نمیکند و هیچ پروا ندارد و این نیز مثل سابق بیچاره است بدانکه انسان دو قوه دارد
یکی حیوانی و دیگری قدسی و قوه حیوانی طالب معاصی است و قوه قدسی طالب خیر است هر یک که بر دیگری غالب
شد میل بآن میکند اینست بدانکه در عدالت انسان باید که تسلط بر چهار چیز داشته باشد یکی آنکه تسلط در ترک
گناه کبیره داشته باشد در آشکار و پنهان و در وقتیکه عین خواهش و رغبت بر آن داشته باشد و در این هنگام که
دانا آنکه هر گناهی را از صغیره و کبیره خوف الله ترک نماید و حق این است که اگر کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد
و منافیات مروت را ترک نماید عادل است و دیگر بدانکه عادل باید که چهار قوه داشته باشد اول قوه بر ترک
کبیره داشته باشد دوم آنکه قوه بر ترک اصرار صغیره داشته باشد و علما همه بر این دو متفق‌اند سیم آنکه قوه داشته
باشد که هیچ گناه را نکند و این احوط است چهارم آنکه قوه داشته که منافیات مروت را ترک کند یعنی از آن چیزی که
عیب شمرده و این احتیاط است مثل آنکه هر گاه ملائی با لباس ظلمه در آید یا با مردم هرزه گوئی کند و در بازار نان
خورد و مثل اینها چنانکه پیش مذکور شد و اما بعضی از گناهان کبیره است آنکه انسان را کافر گرداند و کسی خود را مال او را
حلال و زن او را بر او حرام میکند و دیگر این است که اگر یکی دفعه عمل آورد و حاکم شرع
حد زند تا چهار دفعه اگر چنین اتفاق بیفتد خون او در هدر است اینها هم از بی اعتنائی در دین است که انسان
نفس خود را ذلیل میکند و آن در شیر و پلنگ و فیل را ذلیل خود میکردند چگونه بر نفس خود غالب نمیشود از برای
آنکه خواهش نفس لذت دارد و در دنیا و مخالفت او بجا آوردن صعوبت دارد و در دنیا از برای آنست که متابعت
و خواهش نفس را همه کس خواهان است و ملکه آنست که انسان تسلط بر نفس خود داشته باشد مثل اسب
هموار که هر طرف خواسته باشد سوار او را ببرد و لله عدالت قوه قدسیه الهیست و اینکه کسی بسبب آن ترک
معاصی نماید خالصاً مخلصاً لله و گناه کبیره بجا آورد و در این کس را از عدالت بیرون میرود و صغیره یکدفعه
ارش از عدالت بیرون نمیرود تا آنکه اصرار نشود و کبیره را که این کارها را دانست و کسیکه صاحب
کبیره باشد این را بعمل می‌آورد مثل دزدی و کشتن نفس که از آن بجهت بعمل می‌آورد و اینکس را عادل
نمی‌گویند و عادل کسیست که جمیع کبایر را محض از برای خدا ترک کند و بدانکه نفس انسان بمنزله اسب
چموشیست که او را تربیت نکنی و سرش را گذاشته و هر جا که بخواهد میرود و زیر بارش نیاید و تابع نمیشود در هر کس

که خواهد که خلعت عدالت خداوند کریم را پوشیده در محل قرب کبریائی درآید باید که این رشته لکن عدالت
را بر پا دارند چونکه او با دیگر را احتیاط و دیگر بدانکه لذات دنیا مانند جرب است که در بدن انسان بهم
میرسد در وقتیکه شروع بخارش میکند اول او را خوش میآید بعد از آن که او را میخارانند همینکه خوب
او تمام شد می‌بیند که مجموع بدن او مجروح گردیده است بیزار میشود از لذت یکساعت که چند روز باید که
مداوای آن جراحت نماید و لذات دنیا نیز چه الحال شیرین و لذیذ می‌نماید همینکه چشم او پوشیده شد و ملاحظه
عذابهای آخرت نمود نادم و پشیمان میشود و دیگر سودی ندارد بلکه اول عروس اوست و در تعداد گناهان اختلاف
عظیم وارد شده است در میان علما و مثل آن مثل شب قدر است کسیکه خواسته باشد از او درک نماید
که شبهای عدیده را احیا کند تا ثواب شب قدر را یابد و این هم از آنست از برای آنکه همه گناهان را ترک نماید تا آنکه
کبیره بعمل نیاورده باشد و این نیز از لطف و رحمت خداوند عالمیان است نسبت به بندگان و چند چیز است
مشهور در میان خلق که از کبایر می‌گویند شرب خمر و قتل نفس و غیبت مسلم و غنا خواندن و شنیدن آن و سخن
چینی کردن و مال غیر را خوردن و خوردن مال صغیر و ضبط حق کردن و ترک تقلید و دروغ گفتن بعضی از
اقسام آن و لواطه کردن و زنا نمودن و تکبر و حسد و عجب و بعضی از فحش دادن و عاق والدین بعضی از اذیت کردن
و اگرچه این عاق بعضی از اذیت کردن ایشان است اینکه در میان مردم میگویند علما را عاق والدین کرده است این نادر بوده است
بلکه اولاد والدین را عاق میکنند بجز اذیت میکنند و بعضی دیگر از گناهان کبیره شرک بخداست و انکار ضروریات
دین و مذهب و کفش از جهاد و نسبت دادن زنان محصنه را بزنا و حرام زاده و ولد زنا گفتن و اطفال
خود یا اطفال غیر و یأس از رحمت خدا و رجا صرف که هیچ خوفی از خدا نداشته باشند و میل کردن بظلم
بظالم و عرض را بر ایشان و ظلم بردن و کسیکه اسباب معصیت از برای او فراهم نیامده باشد نمیداند که عادل است
یا نه و او را عادل نمیگویند و اگر از برای کسی اسباب معاصی فراهم آمد و نکرد و از برای خدا ترک کرد او را عادل
است نه از برای مصلحت دنیا و خوف حکام و ظلام و بجا و بعمل آوردن کبیره این کس فاسق است و گناه صغیره
اول دفعه این کس را از عدالت بیرون نمی‌آورد و اگر کسی آن صغیره او را ملک بگوید فاسق میشود و کننده صغیره دو دفعه
اول فاسق نیست لکن جزو بنده آن بغیر فاسق است و هر گاه کسی ملتفت نکند که فلان کس فاسق است یقین
نداشته باشد حرام است هتک حرمت او چرا که مؤمن در نزد خدا ابرو دارد و بسیار عزیز است و حق
میزان عدل که شرع باشد در میان مردم قرار داده است باید که از آن تجاوز نکنند و العیاذ بالله اگر کسی ترک کند
در هر امری از اسلام و لوازم واجب و مستحب و مکروه و حرام و مباح و اگر کسی در پنهان از مؤمن گناه کبیره ببیند

تا وقتیکه مشهور نشده است اگر بر قدر بهره خود دهش فاسق است و اصرار بر صغیره آنست که در عرف بگویند که
فلانی مقرّ است در گناه بدانکه عقلا هر تعارف در میان خود دارند و اهل شرع قانونی در میان خود دارند
از جانب خدا ... هرگاه معارضه نداشته باشند این دو قانون باهم مراعات می‌توان جمع کرد و بعمل آورد
بلکه عین مروّت در همین است و ممدوح است مثل آنکه اول وقت نماز کسی در راه ... تعارف بجا آورد و بعد از آن
مشغول نماز شود و اگر هیچ محل باو نگذارد و شروع کنند بنماز همره نکرده است و دیگری عکس این است که این قدر
تعارف را طول می‌دهد که وقت نماز از دست میرود و این فسق است بلکه چون ... افراط
و تفریط در هیچ کاری خوب نیست و اگر تعارف معارضه با شرع داشته باشد یا معارضه برسد که خلل کند ترک آن
نماید والسلام و ... بدانکه عدالت بهترین صفات انسان ... و صفت ... در انسان است بلکه وقار و
تمکین که ممدوح است و دیگری عجب و تکبر که مذموم است و این دو باهم مشتبه میشوند باید که صاحب وقار از تکبر باز
باشد چرا که تکبر انسان را هلاک میکند و بجهنم می اندازد و دیگر بدانکه تحصیل اخلاق حسنه و جدا کردن خلق نیک
از خلق بد بسیار دشوار است باید که انسان متوسل بخدا شود و شب و روز با نفس در مجادله و مجاهده باشد که
او را بگوید تا اینکه انسان از جاده شریعت بیرون نکند و با نفس در مقام مجادله برآید تا تحصیل اخلاق نماید
و هرگاه کامل شد صاحب اخلاق محبوب القلوب میگردد و اکثر صوفیه ملاعین اخلاق را بخود بسته اند در ظاهر مردم را
بسیار فریب می‌دهند و هرگاه این صفت در اهل ایمان باشد نور علی نور است که و باید که انسان عقل و
شرع را پیش اندازد و از عقب آن راه برود زیرا که عقل چیز چند را دلالت میکند که شرع نمیکند و چیز چند را
شرع ادراک میکند که عقل نمیکند و این هر دو باهم رفیق اند که اینها بی یکدیگر فایده ندارد پس باید که انسان چشم
باز کند و این دو مشعل را بر افروزد و از پی یکدیگر ... فرق و جهالات و ضلالت را ... و اگر نه خواسته باشد که بدون
اینها راه رود در تاریکی در چاه ضلالت سرنگون شده بدانکه مسئله عدالت و واجب است بهر کس که از اهل ایمان
چرا که در هر یکی از طریقه دین داری باید که انسان یا مجتهد باشد یا مقلد و اکثر مردم گرفتار تقلید می باشند
لا محاله باید که رجوع بمجتهد عادل نمایند و امر دین خود را از او اخذ نمایند و نمی‌توانند که کسی در امر دین لا علم شود
رفتار نماید هم چنانکه کور مادرزاد را اگر دست کسی ... و راهنمای و عصا ... در دست نداشته باشد نمی‌تواند راه برود پس
چگونه میشود که در دین داری بدون راهنما می‌توانند رفتار نماید پس لا محاله رجوع بعلما واجب است و در این ... است
یکی آنکه باید آن عالم عادل باشد چرا که بسیاری هستند که اسم علم بخود می بندند و فتوای ناحق از طمع ریاست میدهند
و خود را مجتهد گاه حدّا میکنند و ... الحمد جامع الشرایط باشد تا تقلید او را بکنند و چند جاه است که فرموده است

در اینها عدالت شل آنکه در مجتهد و امام جماعت و گواهان که از برای کسی گواهی میدهند در رؤیت هلال و غیرها
و در امانات و حدیات و عبادات و اگر کسی عدالت را نداند فاسق است مذکور شد که کلام در عدالت
در چهار مقام است یکی آنکه عدالت چه چیز است دیگر اینکه عدالت به چه چیز حاصل میشود سیم آنکه بچه چیز زایل
میشود و چهارم آنکه بچه چیز عود میکند بعد از زوال مقام اول اینکه عدالت چه چیز است بدانکه عدالت صفتی است
بسیار خوب و ممدوح و شریف و انسان را ... مرتبه میکرداند در دنیا و آخرت و آن ... مرتبه دارد و مرتبه بلند آن
تا به معصوم است که مرتبه ... است و پستترین مرتبه عدالت آنست که گناه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد
و منافیات مروّت را ترک کند مقام دوم بدانکه عدالت در لغو مستقیم و راست ... و در راه خدا را میگویند و در
اصطلاح علما آنست که عادل کسی را میگویند که قوه داشته باشد که هیچ معصیت نکند ... بر این شده اند و بدانکه
عدالت حاصل میشود بسبب خوف از خدا که کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و منافیات مروّت را
ترک کند و ملکه در فعل امر خیر بهم رسانند و در ترک معاصی کبیره و اصرار در صغیره تا عدالت حاصل شود و مداومت
بر اینها باعث ثبوت عدالت میگردد و کم کم این صفت ملکه او میگردد که هرگز زایل نشود و قوه در ملکه ... آن
معاصی را از انسان عادل خواسته اند در خلاء و ملاء از ترس خدا آن حالت او را مانع باشد هر چند که
اسباب فراهم باشد و کسیکه اسباب فراهم نداشته باشد از برای معصیت کردن و معصیت نکند کاری نکرده است
و باید که قوه ملکه در ترک معصیت داشته باشد که صغیره و کبیره را ترک کند و مشهور علما برآنند که قوه ملکه داشته باشد
بر اینکه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و خوف خدا طبیعی و خصلت ذاتی و ملکه او شده باشد که
بسبب آن کبیره را ترک کند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و این ... اجماع علما است که ... است که منافی مروّت
را بعمل نیاورد و احتیاطا غیر از ... خود بیرون نرود مثل آنکه شخص ... در بازار راه رود
یا علما در لباس نوکر باب بر اینند منافی مروّت است و اگر عکس آن باشد ممدوح است مثل آنکه نوکر باب الوطن
نایب شده و در لباس علما در آیند بسیار خوب است و بول کردن در کوچه و خنده بسیار و ... بسیار ... و ...
از منافی مروّت شمرده اند و باید که مؤمن وقار و سکینه داشته باشد چرا که ابرار علامت ابرار در ... الوقار لیه
و امیرالمؤمنین از جهة این فقره منافی مروّت مرقوم است و آنچه حق است در نزد من در عدالت این است که از
خوف الهی گناهان کبیره را نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و خوف الهی سجیه و ملکه را سخیه در قلب او گردیده
باشد و منافیات مروّت را احتیاطا ترک نماید هر چند که منافی مروّت جزو عدالت ... در ... و در یکی دیگر
صغیره را بعمل آوردن از عدالت بیرون نمیرود اگر توبه نماید و گفتیم که خوف خدا را در حق خود ...

میداند که است باینکه ... در عزیز سبب معاشرت ... کردن و معامله حاصل میشود و اگر ظن غالب نیز حاصل شود
کافی است و بعضی ... میگویند که حسن ظاهر کافیست که فسق ظاهری از او نبینند و اقرار ایمان نماید خوف خدا دارد
احوط قول اول است اما اظهار صلاح و ... از او دیده نشود و مشغول بواجبات و مستحبات باشد و بشهادت
عدلین نیز ثابت میشود و مشهور بودن او در میان خلق نیز عدالت ثابت میشود مقام سیم آن است که عدالت
برطرف میشود بفعل گناه کبیره و اصرار کردن بر صغیره و منافیات مروّت بعمل آوردن مقام چهارم آنکه عدالت
زایل شده بسبب توبه کردن با شرط توبه بر میگردد و عادل میشود پس اگر کسی از شخص عادل گناهی دیده که فادح
عدالت است ... عادل در پیش این کس توبه نکند این کس او را عادل نمیتواند دانست بدانکه بعضی اگر آن گناه از حق
الناس است باید در پیش آن کس صاحب او حق را ادا کند هر چند غیبت او را کرده باشد و او نشنیده باشد
و از یکدیگر ... باشند احتیاط این است که باید برود از او حلیت بطلبد و اگر حق الله است توبه با شرایطش
بکند بعد از آن عدالتش بر میگردد بدانکه ... مذکور شد که ترک کبایر ... عدالت است و در وقتیکه ...
بهم داد و مانع مفقود بود ترک نماید و بعمل نیاورد الحسن عادل ... و کبیره نیز بر دو قسم است ظاهری و باطنی
ظاهری آنست که از اعضا و جوارح بعمل می‌آورد مثل قتل نفس ... دروغ و غیبت و سخن چینی و غنا و زنا
و دزدی ... و غیره و کبیره که تعلق بباطن دارد از این صعب تر است مثل کبر و عجب و حسد و ریا و غیره و
هرگاه کسی خواهد که ترک همه اینها نماید باید که بکمال قوه الهی نفس را بکشد و بالمره از خواهشهای نفس ... دگذرد که
... را ... چرا که جمیع شهوات دنیا از خواهش نفس بعمل می‌آید و لذتهای دنیا زهر قاتل است از برای
آخرت و لکن غفلت چشم بصیرت را کور کرده است نمیدانند که زهر قاتل را شربت قند ... است
مرگ شده همینکه از دهان بپایین رفت دل و جگر او را پاره میکند و این همه بسبب غفلت و عمر ضایع کردن
و کاریکه ما را بان مأمور ساخته اند فراموش نموده ایم و چیز دیگر را از آن اهم کرده ایم ... شویم و هرگاه
کسی بر ... را نظر در دو چشم خود ... کند ... که عاقبت کار بکجا منتهی میشود و چه ... از ...
از ... جان کندن و فشار قبر و سئوال نکیرین و عالم برزخ و حشر و نشر و صراط و جهنم و انواع عذابهای آن
هر آینه جمیع لذات دنیا در نظر او خار میشود و از جمیع معاصی توبه نموده رضای خدا را اختیار می‌نماید و در
هر کار ... بر میگردد و اگر حق الله در ذمه دارد ادا ... و ... باطلش ... و ... قضا کردنی دارد قضا
میکند و اگر حق الناس ... ادا ... میکند و توبه ... نماید ... که ... در نظر ... باشد که دیگر معصیت
خدا نماید ... مذکور شد شرط توبه بوده ... که اشاره شد هرگاه کسی در اصول و اخلاق و فروع ... بود از

نور بصیرت و یقین و صفت عدالت که اشرف صفات حسنات است از اینرو کتمیل نمود که ... میگردد
و از سر تا پای او را اخلاص در عبادات و بندگی خدا نیز بهم رسانند و امورات خود را بخدای خود واگذارد و امید از
غیر او نداشته باشد سرافراز دارین و ناجی و رستگار میگردد و اگر هر قدر که از این صفات مذکوره را ضایع گرداند
همان قدر ضرر آن بخود او میرسانند تا آنکه کم کم خود را در نزد الهی از راه بدر می اندازد و شیطان با نفس اماره پیرو
ستم ... او را هلاک میکنند پس بنا بر این باید که انسان دو چشم خود را بگشاید بلکه چهار چشم نماید قدم بقدم
و نفس بنفس و ساعت بساعت و روز بروز ملاحظه نماید به بیند چه چیز ضرر بدین او دارد ترک نماید اگر چه
مبلغ خطیر باشد ... نفع بر دین او دارد جمع نماید اگر چه بقدر ذره باشد و گناه و ثواب بزرگ و کوچک
ندارند بور که کوچک ثواب ... ثواب است و بزرگ و کوچک گناه ... است ... در این ... توشه از
برای سفر آخرت تحصیل نماید چرا که امر آخرت عظیم است هم چنانکه در دنیا کسیکه مال دنیا ندارد در نظر ما ...
مردم خار و ذلیل است و هم در آخرت کسیکه اعمال خیر ندارد در نزد خدا و خلق خار و ذلیل است قطع نظر
از آتش جهنم و اگر بجهنم برود و استغفار باید که ابد الاباد معذب باشد در آتش سوزان کدام توشه بهتر است
از طاعت و معرفت و عدالت و علم در دین داری و متدین در دنیا و آخرت سرافراز و ممتاز است از کل
عالم خدا همه را از خواب غفلت بیدار نماید و بعمل خیر هدایت فرماید بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم
باب در علم عقلی و عادی و شرعی است بدانکه امر دین بسته است بسه علم علم عقلی و علم عادی و علم شرعی
و چهار مشعل افروخته در دست داریم که از این تاریکیهای ظلمت جهالت بسبب اینها کول و قوة خدا باید که
خود را نجات دهیم یکی کتاب خداوند عالمیان است جل جلاله دوم اخبار و سنت است سیم اجماع علمای امامیه
است چهارم عقل و هر کس را که ممکن شود واجب است که امر دین خود را باین سه علم از اینها چهار چیز بیرون آورد
از روی بصیرت و یقین بوجود آن بهم رسانند و میتوانند که بر کسی دیگر نیز حالی کنند و از تقریر این عاجز باشند
آن علم عقلی و ... گویند و اما اگر یقین بچیزی کرده و اما نمیتوانند تقریر آن را بکنند مثل آنکه کسی بگوید که فلان
کس مرد یا دزد خانه کسی را برد یا فلان کس امید بقین میکند اما نمیدانند که یقین او از کجا است اینرا علم عادی
و حد آن گویند بدانکه بسیار اوقات بچیزی یقین بهم میرسانند بچشم باطن کما اگر بچشم ظاهری سر از ... دیده
خواهد کرد و این را علم قطعی و جزمی ... مانند ... مثل آنکه میتوانند تقریر آن را بکنند هم چنانکه جناب حضرت
امیرالمؤمنین ع فرموده اند که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده ها گشوده شود و ...
یقین من زیاده نمیشود از اینکه دارم و اگر یقین بهم رسانند بوجود ... و لکن اگر بپرسند که بچه

دلیل عاجز میشود ان علم عادی است و در اصول دین همین علم عادی کافی نیست بلکه اطمینان قلب کفایت
می کند و دیگر استدلال واجب نیست یعنی همینکه دلش خواطر جمع است و مطمئن است و در تزلزل و شکی
نیست خوب است و لکن اگر بعلم اولا بوده باشد بسیار خوب است و لکن اگر بعلم صاحب ان در مرتبه ملک
دینی دارایست و هرگاه کسی یقین بهم رساند در امری از اصول و فروع در یقین خود معذور است و عمل را
می رسد که از اتباع نمایند از علم عادی و دیگر انکه چون اکثر امور دینی باینها و تا بر میگردد و لمآب باشد که
کسی از راه محبت و عداوت که با کسی دارد گمان را مشتبه بیقین می کند باید که متوجه امور خود باشد بعض
[illegible] باشد و فریب نفس اماره و شیطان را نخورد و در هر چیزی دلیل بخواهد و یقین
دلیل نمی خواهد همینکه امور منتهی بیقین و قطع شد مرفوع القلم است قسم علم شرعی است و فروع دین
بسته بعلم شرعی است یعنی آنچه که از شارع بما رسیده است باید عمل بیاوریم و بعلم ناقص خود اختراعی در
دین ننمائیم که هلاک خواهیم شد چنانچه اگر کسی بگوید که پنج قدم بردار و در قدم ششم خزانه خواهی یافت اگر
هفت قدم برداری از خزانه گذشته خواهی بود و اگر چهار قدم برداری بر او نخواهی رسید پس بنا بر این
متابعت شارع واجب و لازم است و مطیع شرع ناجی و رستگار است و در بهشت ابد الآباد با انبیاء
و ائمه هدی علیهم السلام در تنعّم و راحت خواهد بود و مخالفت کننده شارع گمراه و کافر و اکراه کننده و مخلّد
در آتش با کفار خواهد ابد الآباد چه اگر رحمت الهی و غضب او نهایت ندارد و لیس حیف نباشد که از ان
از برای دو روزه دنیای دنی که وفا و بقائی ندارد و هیچ کس از این مزوّر بیوفا دل شاد بیرون نرفته و
پهلوانان این عرصه را بر خاک تیره انداخته و هر که دل باو بست از او گریزانست و عیشهای او منغص
کدورت آمیخته بلکه عیش در دنیا بی معنی باشد و خوردن و آشامیدن و جماع و لباس او دوای دردهای بدنی
است و لا لذت در دنیا نیست غرض که واجبات و مستحبات متعدده و اوراد و ادعیه که از ائمه معصومین ع
رسیده است یک لفظ زیاد و کم نگویند هر چند که بلفظ دیگر [illegible] باز باید که بهمان
لفظیکه وارد شده که مذکور است بخوانند مثل الحمد در اذان و دخول [illegible] حضرت سید الشهدا علیه السلام هذا
[illegible] و این هم چنین دعا و زیارة که بلفظ متکلم وحده وارد شده است مع الغیر نگویند
مثلا اللهم اهدنی من عندک را اللهم اهدنا نگویند و همچنین در واجبات و غیره و دنیا مثل عاریت
پر خطر و خیال و باطل [illegible] خود را مایل می گردانند و این بیچاره بمعرفت از حقائق [illegible] فریب
ظاهر او را می خورند [illegible] داشته [illegible] خود را بر جنب آنها فرو می برد و زیرا

که در اندرون

که در اندرون دارد در نقد جان چنان می برد که صدای ناله و افغان انها بگوش هفتمین می رسد و بازی
ندارد که در ان گرفتار شد از نیش زهر الود ان فراموش نموده و او را معشوقانه در بر میگیرند که تا ابد الآباد
در ان خواهند ماند ای عزیز چشم بگشا و ببین که تو مسافری و سفر دور و درازی است توشه از برای ان تحصیل
و هیچ توشه بهتر از معرفت و عبادت نیست دنیا ما را فریب داده است مثل الاطفال که او را بازیچه می
بیفایده غافل می گرداند و دل به دنیا بستن بغیر از حسرت و ندامت ثمری ندارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین
ع می فرمایند اعلموا ایها الناس ان من طلب الدنیا وجد الحسرة و الندامة و من طلب العقبی وجد العزة و الکرامة
الدنیا دار محنة و بلیة و حب الدنیا راس کل خطیئة و بعد از این ها باید که [illegible]
باراده و اختیار از او سر می زند و دیگری بدون اختیار و انچه بالاختیار از او واقع میشود باید که چهار شرط
در مکلف جمع شده باشد از بلوغ و عقل و قدرت و علم و بعد از ان لامحاله باید که او نیز یکی از این
پنج صورت باشد چرا که جمیع امور انسان از این شروط خمسه بیرون نیست واجب و سنت و مکروه
و حرام و مباح است بدانکه [illegible] از عمده [illegible] نماز است که اگر ان قبول شد همه عبادات قبول است
و اگر نماز قبول نشد همه عبادات [illegible] و شاهد بر این قول سرور عالم که می فرماید که الا ان الصلوة
عمود الدین [illegible] پس بنا بر این ناچار است که باید سعی انسان در نماز زیاده از عبادات دیگر باشد و
اوراد با مستحبات بعمل اورد و تکمیل مسائل او را نماید و قرائت و حمد و سوره و اذکار او را با مستحبات بعمل اورد و
یاد گیرد و با حضور قلب بعمل اورد و نماز معراج مؤمن است و در حضور پروردگار عالم می ایستد و دل خود را از
نماز بجای دیگر و التفات بچشم در دو قلب بجانب غیر نکند و در حدیث وارد شده است که اگر کسی در نماز
التفات کند بسوی غیر ندا باو می رسد که ای بنده ایا بهتر از من کسی را دیده که بسوی او نظر نمائی و
اگر التفات نمود باز همان ندا می رسد و اگر دفعه سیم نیز نظر بجانب دیگر کرد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او
نمی کند تا نماز دیگر و در هر عبادت این چهار چیز جمع شده پنجم جزو است که ان مستحبات در عبادات و ان
زینت عبادات و معاملات است و هرگاه این شروط خمسه در عبادات جمع شد و سعی تمام با مسائل و واجبات
و حضور قلب بعمل اورده شد در وقت موت و در قبر بصورت و هیأت نیکو بر نیت تمام [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] و دلش شاد می شود و الا هر قدری که از این شروط خمسه ناقص بود
نقص بدان هیأت و صورت خواهد بود که باعث ملال و حسرت و ندامت او گردد و ناشده گوئید
درست و بدانکه این [illegible] که دنیا باشد دو مرتبه دارد یکی علمی و دیگری [illegible]

علوی عبادت و معرفت است و مراتب سفلی خوردن و آشامیدن و پوشیدن و جماع کردن و معاملات و غیره است
و اهل دنیا سه طایفه اند طایفه اند که دیده زمین اهن در کمان بلند و آب خوشگوار و علف رنگارنگ بسیار فریب
از او خورده اند و در دام ان افتاده اند و چیزی حیله طولی دارد یاد کرده اند و هم او را عبادت گذاشته سر درست و باشکست
بهر نوعی که باشد بعد از فارغ شدن از همه کارها او که برمین میزنند مانند مرغ و میروند که بکارهای دیگر از خوردن
و آشامیدن و بازی کردن و لهو و لعب و نهایت سعی را در انها بکار میبرند و از اصول و فروع بهره ندارند و این مراتب
علیا از برای انها نیست و طایفه دیگر اند که چشم باز کرده اند و دیده و شنیده اند و تفحص نموده اند از عقلا و دانسته که از برای
دنیا ثباتی و بقائی و وفائی نیست بلکه تنها پشت پای باو زده اند و از او گذشته و گذشتن و [illegible] از ان [illegible]
و باقی را نیز و اهلش گذاشته و رفته اند و رتبه علیا را صاحب شده اند و بهشت باستحقاقیت از خدا گرفته اند و طائفه ثالث
در میان مانده اند که هم میل بانها میکنند و گاهی بانها و خداوند عالم طائفه اولی را الحاق میدهد بطایفه ثانی ملحق گرداند
پس بدانکه اگر عبادات و معاملات بطریق شرع بعمل اید و صحیح باشد دو نفع دارد یکی در دنیا و دیگری در اخرت
اما در دنیا این است که او را احترام میکنند و عزیزش میدارند و در عقب او نماز می کنند و اطاعت او را بر خود لازم
میدانند و غیبت او حرام است و مال و جان او و در امن و امان است و دولت و دشمن او را احترام می کنند و معزز
و مکرم میشود و هر عیب در خوردن و پوشیدن و آشامیدن که اهل دنیا می کنند او نیز کرده است و اما در اخرت فشار
قبر و سوال بر او اسان میشود ملک و [illegible] قبر نمیشود و بحساب مانند برق جهنده از صراط گذشته داخل بهشت
سرشت میشود و تاج پادشاهی بر سر نهاده و بر اسبان ابلق بهشتی بازین و لجام مرصع سوار و ملائکه از اطراف دور
گرد او بوده تا انکه بجایی داخل قصر می شود و بر تخت پادشاهی قرار میگیرد و تخت از شادی حرکت می اید و برادران
حریر و سندس و استبرق بهشت بر صحنهای الوان تکیه داده اند و از خوردنی و آشامیدنی انچه از خاطرش خطور نماید نزد
او حاضر میشود بدانکه بگوید و میوه ها بر خم میشوند و بدهان خود از ان میخورد و حوریه سیاه چشم که سیاه موی گل اندام را
که اگر یک تار موی او را در میان اسمان و زمین بیاویزند و میوه ها را معطر می کنند و کسی را تاب دیدن ان نباشد و نغز
ساق پای ان از لطافت از زیر هفتاد حله نمایان باشد در بر کشیده با نصد سال از سالهای دنیا با هم معانقه می
نماید و [illegible] اگر درست حاصل نشود و ابد الآباد در ان مخلد باشد و اما باطل کردن عبادات و معاملات
این است که خود را از ان نعمتها محروم ساخته و مستحق عذاب الیم جهنم گردانیده عزت دنیا او عزت دارد و اما در دنیا
ابروی در نزد خلق ندارد و غیبت او حلال می شود و تعزیر شرعی بر او جاری میشود و فاسق و فاجر است عزت و حرمت
نزد خلق ندارد و فاسق محروم است و جاودان [illegible] دارد و اگر رجوع نماید و معامله که کرده است نیز فاسد است

[illegible]

پول چیزی خریده است اما صاحب مال که مستحق مال خود می باشد و اگر خانه خریده است غصب است اگر ان گرفته
دست گرفته و اگر خورده است و آشامیده است نیز حرام و اگر حسن داده است بیجا و ضامن است و اگر زکوة
داده است نیز فاسد و ضامن و به فقیر است چرا که جهت اینکه جاهل در مسئله عبادات و معاملات بوده است پس ان
خود را ضایع کرده است و گناه خریده است و در اخرت نیز در عذاب الیم در کاری جهنم خواهد بود هر کاری که عاقل
باشد کدام یک را اختیار می نماید با امید اینکه خدا کریم است مخالفت او را می نماید و بیکو بینک خدا کریم است
چرا از برای او مطالبات دنیا خدا را کریم نمی دانی که سعی خود در انها معامله می نمائی و در امور اخرت سعی نکرده اسباب
جمع نکرده می گوئی که خدا کریم است هیچ وقت که زارع تخم نپاشد از دو تخم نکند بگوید که خدا کریم است و ضمن گندم
خواهد عالم اسباب است خداوند عالم راه را نموده است و مطیعان را وعده ثواب و کفار را وعده عقاب داده
بهشت و جهنم هر دو را خلق کرده و یکی از اسم های بزرگوار قهار است و در حدیث مذکور است که مغرور گناهان
است که خدا قسم می خورد بجلال خودش که او را ابطلبم نزد جهنم و داخل که اینکه گناهی که بکنی ان گناه است یاد بگیر است
لقمه را که اگر نشنیده بکنی گردیدن و فریب نفس را خوردن از اندرون میعقبی و فریب شیطان خواهد بود هیچ عاقلی
این کار را نمی کند و خیال نکند که شیطان تسلط بر انسان دارد که او را مجبور کند و مجبور دارد بگناه کردن نه اینها
چنین نیست بلکه شیطان بغیر از خیال و وسوسه که بدل انسان می اندازد که چنین کن و چنان نما دیگر کاری نمی تواند
ساخت نمی شود خاک بر سر شیطان با این عمل بیمعنی خودش که می کند گاهی در جنب اخلاق جا گیرد و گاهی در
میان مزبلها و خطر خاکستر و حمامها از برای انکه این خشت خاک را اختیار کند و خودش بهره کند که کار
رعیت بیچاره را فریب می دهد که فلان عمل را بکن همینکه انکس مشغول ان عمل شد نزدیک میرود و در خانه و گاهی
و حاکم و اهل محله را اعلام میکند که فلان کس چنین کاری کرد پس اگر او را بزنند و اذیت کنند شیطان می ایستد
بخنده بیرون و لکن در حدیث وارد شده است که هر کس هر گناهی که میکند عذاب او را بصاحب گناه میدهند و قدر
ان عذاب عذاب عمر را زیاد تر می کنند و شیطان هم شریک عذاب صاحب گناه است فکر کن ای عاقل و ببین که اگر
شیطان بعقل خود عمل گناه را دیگری بکند و شریک عذابش شیطان باشد حال کسیکه عاقل باشد بحرف و گوی
شیطان میرود و حال انکه نفع شیطان شریک شدنش با عذاب صاحب گناه باشد ببین نفع [illegible] بیچاره
که بحرف شیطان عمل کند چه خواهد شد خاک بر سر شیطان با این تفحصی که میکند و [illegible] شیطان
و بدانکه هر کس در امور دین سعی نماید [illegible] خداوند عالم باب [illegible]
است و هیچ کس را در گمراهی و ضلالت نمی گذارد [illegible]

دیگر بعد از آنکه راه خداوند عالم انبیا و اوصیا و عقل است که عطا فرموده که اینها شمع و دو چشم است که با
عطا کرده است که باید با این هر دو چشم بخشیده راه رویم مانند که بتاریکیهای جهل بچاههای عمیق بیفتیم و اگر
انبیاء و اوصیاء هم نبودند ما عقلا می‌دانستیم که خداوند عالم در دنیای فانی بما دو چشم عطا کرده است که بچاه
نیفتیم برای ما لازم است بلکه واجب است که باید برای آخرت هم دو چشم با عطا کند یکی عقل و دیگر راهنمای
معصومی که تشویش و شک در راه نمودن او نداشته باشیم و آن انبیاء و اوصیای ایشان علیهم السلام است
که هر دو را عطا فرموده و حجت را بر همه کس تمام کرده است بدانکه انبیا معصومند از خطا و نسیان و گناه و سهو
و از جمیع عیبها و نقصها بری‌اند و این بزرگواران چشم ظاهر خدا از برای ما و عقل چشم باطن ما باشد چنانکه فرموده‌اند
فرموده‌اند العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان و معاویه و کفار عقل نداشتند بلکه نکراء و حیله و شیطنت داشتند
و پادشاه مجازی که مثل ما مخلوق و بنده و عاجز است کسی اگر خواسته باشد که بخدمت او برود از ترس و سطوت او
بدون راه نما و دلیل معتبر نمی‌تواند رسید با پادشاه حقیقی که اگر خواسته باشد بیک چشم بهم زدن همه عالم را
نیست و نابود میکند و هر لحظه از مثل این عالم را خلق میکند چطور میشود که شناختن راه او احتیاج براه نمای معصوم
نداشته باشد و از عقل بتنهایی چه کاری ساخته میشود چنانچه بسیاری از ملحدین با عقل ناقص خودشان میخواستند
که راه خدا را پیدا کنند و ما که از یک مور هم عاجزتریم بچه طریق میتوانیم که بخدمت خداوند عز و جل برسیم
پس بنا بر این باید دست بدامن انبیاء و اوصیای ایشان زد و در این زمان که ما را اجتهم گذاشته‌اند باید که
دست بدامن علمای دین که فقهای امامیه زنیم تا آنکه در روز قیامت در نزد پادشاه حقیقی عذری داشته باشیم
و ما بدامن علما دست میزنیم و علما بدامن اوصیاء و اوصیا بدامن انبیاء و انبیاء بدامن خدا میزنند بلکه از کجا
شود دانسته و اثبات حکم مشتبهات را بدانیم مثل آنکه کسی مالی در دست دارد و میگوید مال من است و کسی مال غیر باشد
چونکه مدعی ندارد میگوییم مال خودش است و علی هذا القیاس و چیزهای که در بازار است مطلق میرود که نجس باشد
بنا بحلیت میگذاریم و هر گاه امری از امورات بر ما مشتبه شود و قاعده شرع از برای او باشد از اعلام شرعی
گویند پس علم شرعی در مشتبهات جاری میشود و در احکام محضه تکلیفیه مثل شهادت دو عادل که از او علم یقینی حاصل
نشود و هر حکمی از احکام و تکلیف میگویند که از برای ما علم شرعی حاصل شده است و دیگر اینکه امری بر ما یا بر
کسی مشتبه میشود و نمی‌دانند که چکار کنند بنا بر آنکه شارع او را بر آن گذاشته بنا بر این یکی از این علم شرعی است
و تقلید نیز علم شرعی باشد از جهت آنکه علت واجب و مستحب و حرام را نمی‌دانند و هر کسی کم شده دارد و لازم است
برای که شمع از دست بگیرد و در جستجوی او برآید تا پیدا کند که کدام کم شده از کم شده گان و نیز بهتر است

و باید که شمع علم را افروخته و در عقب دین گردید و پیدا کرد و شمع بر دو قسم است یکی پر نور است و آن یقینی
است و دیگری کم نور است و آن مظنه است و دیگری شمعی که در دست ندارد و هیچ میگوییم و دست بهادار
طالع آن همه آنکه داند آن جاهل است به الحیوانات چونکه احتیاج بیکدیگر ندارند و دفع مضرات از هم دیگر
نمی‌توانند کرد و دفع بر یکدیگر نمی‌توانند رسانید عقد و نکاح و طلاق و معامله و تکلیف ندارند مثل نماز و روزه
و غیر اینها و عقلا از برای اینها نیست چونکه آن محتاج بیکدیگرند و بار تکلیف بر دوش دارند و هیچیک از
دیگری مستغنی نیستند ایشان را آنان گویا و عقل را ساده و زنده‌اند از اول دنیا تا آخر دنیا عقلا در شبهات
بنا را بر چیزی میگذارند و متابعت شارع می‌کنند و آن علم شرعی و تعبدی میگویند و هر گاه عمل بظنه و دید علم
میکنند و در شبهات امر بحکم صاحب شرع است هر کس که تقلید می‌کند بدانند که امور و کیفیت و دین و امور
او مشتبه است و خود نمی‌تواند که رفع اشتباه کند و دست از کارهای خود بر نمی‌تواند برداشته و اجتهاد کند عمل
نماید پس بنا بر این بنای دین خود را بر تقلید میگذارد از جهت رفع اشتباه بدل از یقین پس باید دانست
که امر دین از اول تا آخر باید که بنا بر یقین گذارده و بدانند که چنین است و بنا را بر بدل یقین که علم شرعی است
گذارند و باید که امور محضه منتهی بیک از اینها تا گردد و خوب و الا فاسد خواهد بود و اگر امری بر ما مشتبه
شود نمیتوانیم که بجهل خود عمل نماییم بلکه باید که بنا را بر خواهش شارع مقدس گذاریم در آنچه شارع فرموده است
که باید عمل نماییم تا آنکه منتهی الیه قاعده امر قطعی باشد چرا که بنده ملک خدا است و تصرف در ملک غیر بدون
اذن صاحب آن حرام است و اگر خداوند عالم جل جلاله بخواهد که این بنده من کارها بکند در دنیا کار
باذن که کردن و از کجا دانسته که من راضیم در فلان کار که عمر گرامی خود را در آن صرف کردن تا آنکه جواب
شافی داشته باشد که از عهده برآید پس باید که بالعکس آنچه میکند از واجب یا مستحب و مباح و ترک حرام و
مکروه همه باذن خدا باشد و بدانند در عین آن کار که خدا راضی است بکند یا آنکه خدا راضی خواهد گشت
نباید و الا فاسد خواهد بود و تصرف در ملک غیر بدون اذن صاحب کرده خواهد بود و مستحق عذاب خواهد بود
پس بنا بر این یقین در اعمال ضرور است بلکه لازم و واجب است و باید که کل امور بر بصیرت و یقین بوده
باشد و هر کاری که هر کس میکند یا امید دارد طمع دنیا و آخرت و هر گاه در کارها قصد هر دو کند نفع هر دو را
ببرد مثل آنکه اگر زن بخواهد بطریق شرع نفع دارد لذات در دنیا این است که فرج او را بر مرد حرام نگه میدارد و
فی الجمله ثواب آخرت نیز دارد اما اگر فرزند صالحی خدا عطا فرماید و عالم ربانی گردد و عبادت خدا کند نفع
آخرت است و اینها حاصل نمی‌شود مگر آنکه مقرون بشرع انور باشد و اهل آخرت در دنیا نیز محفوظ

دیگر تمام آنچه بسیار از اعمال هست که نفع دینی و دنیوی دارد هر کس پس باید که از اول موافق شرع کند تا نفع اخروی
داشته باشد و الا خسر الدنیا والآخرة خواهد شد و اگر خداوند عالم مواخذه نماید که ای بنده فلان کار را
چرا بعمل آوردی اگر تعلیم گرفتی یا بخواهش خود عمل نمودی بگوید که از مجتهد جامع الشرائط اخذ کردم بعمل نمودم
و خدا بپرسد که مرا از کجا دیدی و گرفته دانستی که من راضیم بفلان کار جواب داشته باشد و بگوید یقین
کردم که رضای تو جلت در این است که من تقلید مجتهد جامع الشرائط نمایم چرا که جناب اقدست را ملاقات نمودم خود
طلبیدن و دیدم قابلیت آن ندارم که خود بجناب اقدست برسم پس ما را در بصیرت دست در دامن معرفت
زدم چرا که آن قابلیت و استعداد بنده ما کم تر داشت از تقلید بتو نسبت یا کرده بودی و اوصیا را
حضرت هم و بعد از آنها که عالم عالم حیرت است و دست من بایشان نمی‌رسد و امر تو را نیز نمی‌توانستم که بخودی خود
اخذ نمایم از جهت عدم قابلیت و از آنکه نظر کردم در اصناف دنیا دیدم که هیچ از کرامت دیگر خیاط و دیگر جولا
دیگر بزاز و غیره دیدم هر یک مشغول امر خود بوده و هر یک که هنر دارند از دیگران بهتر و دین دار نیستند تا من رسیدم و بعد از تحقیق
بسیار ملاحظه نمودم و دیدم که طوق بندگی در گردن انداخته شب و روز در تحصیل امر دین اند و در این طایفه نیز اختلاف
بسیار و اختلاف بیشمار هست بهره بودم تا آنکه علمای اثنا عشریه را اختیار کردم و دیدم که امر در زمان دست ایشان العمل
که از برای پیغمبر هم و از برای بندگان خود نوشته در دست ایشان است و چیزهایی از کتاب و سنت و اجماع
دارند یقین کردم که امر جناب اقدست در دست اینهاست و یکی از اینها که جامع الشرائط و اعلم و افضل
از همه بود امر دین خود را باو سپرده حلقه تقلید او را در گردن انداختم از روی بصیرت و یقین و بنده تو را
بعمل نموده بجا آوردم چرا که دانستم که مراعات خلق نمی‌نموده بلکه از برای بندگی و عبادت و معرفت خلق بوده
و دانستم که تکلیف نیز باقی است بعد از آن توکل بذات اقدست نموده متوسل به پیغمبر هم و اولاد اطهارش
دوم شده و دست متابعت بدامن محبت و تولای ایشان زده بطریق شرع رفتار نمودم تا ترا ملاقات کردم
و چنین شخص ناجی و رستگار است و اگر چنین و تقلید بی روی عادتی و طرز اهل دنیا و دلخواه مشهور باشد خسر الدنیا و
الآخرة خواهد بود مطلب بدانکه اکثر امور دینی بعلم عقلی و علم عادی بر میگردد و بعضی بعلم شرعی و تقلید نیز
علم شرعی است و مقلد باید بگوید که خداوندا امر شرع بر من مشتبه بود و علم نداشتم درست موافق احکام
تو عمل نمودم بنای امر خود را در فروع بتقلید گذاشتم و رضای جناب تو را در آن یافتم و بدانکه هر کس
که فلان کار را حکم کند که خدا از او خواسته است و می‌کند تا آنکه در تحقیق خود معذور باشد و ما هستیم
بصیرت و یقین داریم که علم عقلی و عادی و شرعی علم عقلی مثل آنکه کسی بگوید که سیاه و سفید در یک جا جمع

نشود هیچ کس قبول نمی‌کند و علم عادی مثل وجود مکه که ندیده‌ایم و از عادت یقین بهم رسانیده‌ایم
که مکه موجود است و علم شرعی مثل پاک بودن اشیاء ظاهره و مسلم در ملک بودن شیء و تقلید مجتهد و دین یا شرع
دارد اصول و فروع و اخلاق و هر یک از این ثلاثه از این ثلاثه بدون آنکه کافیست که مشعل افروخته در
دست داریم که اینها علم عادی و عقلی و شرعی باشد و بعضی از مردم مشعل افروخته در دست دارند و بروشنی آن
راه میروند و از تاریکیهای جهل و ضلالت نجات یابند اینها علما اند و دیگری مشعل ندارد و در تاریکی راه
میرود و آن جاهل است چرا که خود تقصیر کرده است و ظلم بر نفس خود نموده است این نمی‌شود که خداوند عالم
مردم را بسوی خود بطلبد و راه را بایشان ننماید هم چنانکه میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و
اصل بنا دین اصول دین است و اگر اصول صحیح باشد همه صحیح است و اگر اصول ناقص است همه ناقص خواهد بود
مثل آنکه بنای دیوار در زمین محکم است اگر عمارت بسیاری بر روی بنا کنند بر می‌دارد و اگر اصل و بنا سست
بود یا هیچ بنا نداشت خود را هم نمی‌تواند نگه دارد بلکه باندک تند بادی خراب می‌شود و آنکه علم اصول دین
بمنزله درخت است بسیار محکم و فروع دین شاخ و برگ اند آن درخت است و اخلاق حسنه ثمره آن است و اگر درخت
اصول دین بر پا و محکم باشد و از کرم خوردن و خوشکیدن سالم مانده و زیر بن او را آب داده و پرورش
نموده شاخ و برگ بسیار بهم برساند که فروع باشد و میوه‌های رنگارنگ لطیف از او بهم میرسد که اخلاق باشد
و اگر آن درخت کرمی داشته باشد و در زیر بن او را می‌خورد تا آنکه خشک می‌شود و درخت که خشک شد شاخ
و برگ و میوه از کجا بهم میرسد پس اول بر مکلف لازم است که درخت را درست محافظت نماید و کرمهای آن را که
که وسواس شیطان و صوفیه و حکمت فلسفه و زندیق بوده است و درخت با شاخ و برگ با شاخ و برگ سبز طراوت
ندارد هر چند که بازار درخت گویند اگر چه موسم خزان باشد و شاخ و برگ و میوه نداشته باشد اما درخت
کامل آن است که شاخ و برگ و میوه داشته باشد بعد از آنکه شاخ و برگ و میوه را درست نمود هر چند که بپیوند
کردن بشود از شاخ درخت دیگر چرا که درختی که شکوفه و کال میوه‌های تر و تازه نداشته باشد ناقص است
درختی را که پیوند کنی نیکوتر باشد هر گاه چنین بود که درخت با میوه و شاخ و برگ بود نور علی نور است
و هیچ نقص ندارد و بالعکس نیز هر گاه اصول و فروع و اخلاق او درست بود ناجی و رستگار است و اگر اصول
عقاید او صحیح است و خلل در فروع و اخلاق نماید باز ناجی است با این معنی که مخلد در آتش نخواهد بود لیکن
نمی‌دانم که چه قدر عذاب در پیش باشد و اگر اصول و فروع صحیح باشد و اخلاق نداشته باشد باز ناقص است
مثل درخت بی میوه و کسب اخلاق از دیگران هم چنانکه درخت تلخ را پیوند میکنند تا میوه و شیرین

میکرد و ذاکر العباد باید از اصول عقاید به مرتب باشد و ورع و اخلاق هیچ نفعی ندارد و در جهنم خواهد بود و ابد الآباد
همراه دیوان او اعمال حسنه دیگر جوار می‌کنند و حق این است که اصل دین حق دین نبوی است و اطاعت ائمه علیهم
السلام است و اصول دین تقلید به شرع رد و آن از علم عقاید و عادت بهمان مرتبه و دیگر است که در این
عصر ما از رفتار آن‌ها را فتاده ایم و در عالم حیرت حیرانیم از این جهت ما ایشان آل محمد علیهم السلام را می‌شناسیم چونکه
مردم طالب شده و مجتهدان خدا را رکشته آنکه خداوند عالم بخت ما را از نظرهای مردم غایب کرده و
مثل لشکر بی سردار و گله بی چوپان مانده ایم باید که اگر کسی دانشمند باشیم در امر دین عاجزیم چرا که حجت خدا
در میان مردم نیست که در زمان اهل بیت بخوانند و هر جا که زنده با کارش را می‌کردند تا آن مجتهدان را از او هر
کردانند احکام ما معلوم است که از جهل و یا لفافه به تر باشد و باید که انسان شب و روز خود را جهد کند
در طلب دین سر برده کسی را پیدا کند و امر دین خود را بر کردن او اندازد و حلقه تقلید او را برگردن اندازد
به آنکه مرتبه ناس در دین داری شش درجه است پستر از همه که درجه اول است درجه عامی صرف است که
امور دینی خود را از مجتهد تقلیدا باید گرفته است و این عامی صرف و جاهل است و در آن جلدی مرتبه تقلید است
دوم بلکه تقلید مجتهدی کنند از روی بصیرت الیقین عالم و دقیقه اند و خداوند عالم هرکه را خواست به
او را فقیه در دین میکند و مرتبه دوم درجه سیم مرتبه متجزی است و متجزی از مقلد بالاتر است و متجزی است که بعضی از مسائل
دینی خود را می‌تواند اخذ نماید از ادله از بقیه آن اول اجتهاد است درجه چهارم مرتبه مجتهد است و آن بالاتر
از متجزی و اجتهاد نیز مراتب دارد مرتبه اول اجتهاد است مرتبه دوم مفتی است سیم درجه قاضی است مرتبه چهارم شیخ
الاسلام است و آن تا معلوم است در عهده درجه پنجم از مراتب دینداری مرتبه امامت است و درجه ششم مرتبه نبوت
است و از آن بالاتر کبریائیست که اهل این اصناف معلوم و بنده او چیزی خداوند عالم بلند تر از مرتبه
نبوت خلق نکرده است و شیخ الاسلام مرتبه قضاوت و فتوی و اجتهاد دارد و قاضی مرتبه شیخ الاسلام را ندارد اما
مرتبه مفتی و اجتهاد دارد و مفتی مرتبه قاضی و شیخ الاسلام را ندارد اما درجه اجتهاد دارد البته باید دانست که
و مجتهد کاه است که هیچ یک از آن سه مرتبه را نداشته باشد هرگاه مرتبه بود کم کم با نیز درجه ها میرسد و الا فلا بدانکه
حق صرف است و باطل صرف و بین بین و حق صرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که ممکن نشستند امر دین را
پیش برده و باطل صرف هم پیش نرفت مثل یزید و عمر و ابو بکر و عثمان و معاویه لعنت الله علیهم و بین و بین
بین بین دو ائر است که مشیت پیش می‌برند و ایمان بر دو قسم است مستقر و مستودع و هر گاه امر دین بر بصیرت
و یقین گذاشته شد دین مستقر می‌گردد و الا مستودع خواهد بود و فایده یقین اینست که هرگاه امر

دین را بریقین

دین را بر یقین گذاشته شد داخل بهشت می‌شوند هیچ که چشم از دنیا پوشید ملامت بهشت را خواهد یافت و اگر
دین را ضایع نمود هیچ که چشم پوشید عذاب آخرت از برای او مهیاست هم چنانکه وارد شده است که الدنیا
سجن المؤمن و جنة الکافر پس باید چشم یقین حق شناسی را گشود و حق را از باطل جدا کرد و حب فی الله
و بغض فی الله در رشته باشد نه عصبیت مثل امام فخر رازی که گفته است که از جهت حدیث و یا نصد حدیث بخصوص
غدیر خم بمن رسید و مع ذلک شکی از برای من در این خصوص حاصل شد و حال آنکه در کتاب فضائل از خدیجه بنت اسد
غفاری روایت نمود که رسول خدا علیه و آله و سلم فرمود ای حذیفه به درستیکه حجت خدا بر شما بعد از من علی ابن ابی
طالب علیه السلام است کفر به او کفر به خدا است و شرک با او شرک به خداست و شک در او شک در خدا است و الحاد
در او الحاد در خداست و انکار با او انکار به خداست و ایمان با او ایمان به خداست زیرا که او برادر رسول خدا
و وصی او است و امام امت او و مولای ایشان است و او است حبل متین خدا و حلقه محکم او که پاره نشود به درستی
و زود است که هلاک می‌شود در او دو گروه کسیکه غلو نماید در حق او و کسیکه تقصیر نماید در حق او ای حذیفه
جدا مخواهی نمود و مخالفت نکنی علی را که از من جدا خواهی نمود و مخالفت نکنی علی را که از من مخالفت خواهی
نمود به درستیکه علی از من است و من از اویم و هر که او را خشم آورد به تحقیق مرا خشم آورده هر که او را خوشنود
گرداند به تحقیق که مرا خوشنود راضی کرده و در حدیث مشهور فرموده که گویا مضمونش این است که هر کس امام زمان
خود را نشناسد و بمیرد در جاهلیت مرده است شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که کسی می‌گوید
که من یقین دارم که امام غیر از اولاد علی ابن ابی طالب علیه السلام و فاطمه نیستند و لیکن معین کنند که من بدانم
کدام یک است اگر در باره این کس چه میفرمائید حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر بر این اعتقاد در این حال
بمیرد در حال جاهلیت مرده است پس عاقل باید چشم باطن را در گشوده باشد تا نجات یابد و این در کتاب فضائل
از حضرت رسول خدا منقول است که فرمود که علی علیه السلام در بهشت باز خود او را حق تعالی هر که داخل آن درگاه شد
مؤمن است و هر که از آن در بیرون رود کافر است و هر که داخل نشود در او و بیرون نرود از او از آن
جماعت که حق تعالی را در شأن ایشان مشیت است و در امالی کتاب ابن عباس از حضرت رسول روایت کرد که
آن حضرت فرمود که حق تعالی نصب نمود علی علیه السلام را علامت میان خود و میان خلق خود هر که شناخت او را مؤمن است
و هر که انکار او نمود کافر است و هر که جاهل بحال او است گمراه است و هر که دیگری را با او شریک کند مشرک است
و هر که بیاید روز قیامت با ولایت او او فایز است و داخل میشود بهشت را و هر که بیاید با عداوت
او داخل میشود آتش را با ذلت و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن حضرت از آبا و طاهرین خود علیهم السلام

روایت کرده که جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسول علیه السلام نازل شد و فرمود خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که خلق کردم آسمان
هفت گانه را و آنچه در او است و زمین هفت گانه را و آنچه بر روی آن است خلق نکردم موضعی را که اعظم باشد
از رکن و مقام و هرگاه بنده از بندگان من بخواند مرا در آنجا از زمانی که خلق کرده ام آسمان و زمین را
و بعد از آن ملاقات نماید مرا در حالتیکه منکر ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام باشد هر آینه در رو او را بجهنم خواهم
انداخت ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام در خطبه خود فرمود هر که دشمن داشته باشد ما اهل بیت
را محشور میگرداند حق تعالی او را یهودی و نفع نمیدهد او را اسلام او هرگاه دریابد دجال را ایمان با او خواهد آورد و اگر
بمیرد مبعوث میگردانند او را حق تعالی از قبر او که زنده شود تا آنکه ایمان آورد با او و ایضا از آن حضرت علیه السلام روایت
کرده که فرمود هر که را روزی کند خداوند عز و جل دوستی ائمه را از اهل بیت علیهم السلام به تحقیق که رسیده خیر دنیا و آخرت
و شکی نیست که او در بهشت است زیرا که در دوستی اهل بیت بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت
اما آنها که در دنیاست پس زهد و حرص بر علم و ورع در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مردن و
نشاط در بیداری شب و ناامیدی از آنچه در دست خلق است و حرص بر حفظ نمودن امر و نهی الهی و
دشمنی به دنیاست و ده آخر سخاوت اما خصلتهای آخرت پس آنست که دادخواهی کند از برای او دیوان و نصب
کنند از برای او میزان و می‌دهد نامه عمل او را بدست راستش و می‌نویسد برات بیزاری او از آتش و سفید
میگردد صورت او و می‌پوشانند بر او حله‌های بهشت و شفاعت می‌کند صد نفر از اهل بیت خود را
و حق تعالی نظر کند بسوی او از روی رحمت و تاجی بر سرش میگذارند از تاجهای بهشت و ده دیگر داخل میشود بهشت را
بغیر حساب پس خوشا بر او زبرای دوستان اهل بیت من است و از عبد الله بن عمر علیه اللعنه منقول است که
گفت سوال کردم از رسول خدا علیه السلام که چگونه است منزلت علی علیه السلام نزد تو پس غضب کرد رسول خدا علیه السلام فرمود که
چه شده مردم را که ذکر میکنند مردی را که از برای او منزلتی است نزد خدا مثل منزلت من و مقامی است مثل
مقام من بغیر از پیغمبری به درستیکه علی علیه السلام از من بمنزله روح است از جسد آیا جسد بغیر روح میباشد به درستیکه علی علیه السلام
از من بمنزله جان است از بدن و علی علیه السلام از من بمنزله روح است از روح به درستیکه علی علیه السلام از من بمنزله نور است
از نور و علی علیه السلام از من بمنزله ضوء است از ضوء و به درستیکه علی علیه السلام از من بمنزله سر است از گریبان است نسبت به پیراهن آگاه
باشید هر که دوست داشته باشد علی را به تحقیق که دوست داشته است مرا و هر که مرا دوست داشته است به تحقیق
دوست داشته است خدا را و هر که دشمن داشته باشد علی را به تحقیق که دشمن داشته مرا و هر که دشمن داشت
مرا به تحقیق دشمن داشته خدا را و هر که دوست داشته باشد علی را به تحقیق که داده میشود نامه عمل او بدست

راست او

راست او و حساب کرده میشود او آسان و هر که دوست داشته باشد علی را بیرون نمی‌رود از دنیا تا آنکه بیاشامد
از حوض کوثر و بخورد از درخت طوبی و ببیند مقام خود را در بهشت و هر که دوست داشته باشد علی علیه السلام را آسان
میشود بر او سکرات موت و گردانیده میشود قبرش او را روضه از روضه‌های بهشت و هر که دوست داشته باشد
علی را عطا میکند حق تعالی به هر عضوی از اعضای او حوریه و شفاعت میکند هشتاد نفر از اهل بیت خود
و هر که شناسد علی علیه السلام را دوست داشته باشد او را میفرستد حق تعالی بسوی او ملک موت را چنانکه بر انبیاء روش
کمی فرستد نزد انبیاء و نیکو میگرداند بر او اهوال منکر و نکیر را و فراخ میگرداند قبر او را بقدر یک ساله
راه روز قیامت باز روشن سفید و میرود بجانب بهشت مانند عروس بخانه داماد آگاه باشید هر که دوست داشته باشد علی
را حق تعالی جا میدهد او را در سایه عرش خود و ایمن میگرداند او را از فزع اکبر روز قیامت و هر که دوست داشته
باشد علی را قبول میکند خدا حسنات او را و داخل میگرداند خدا او را در بهشت بغیر حساب و هر که دوست داشته
باشد علی علیه السلام را میگذارند بر سر او تاج کرامت که نوشته است بر آن اصحاب الجنة هم الفائزون و شیعة علی هم
المفلحون و هر که دوست داشته باشد علی علیه السلام را داخل میکنند برای او نامه اعمال را و نصب میکنند از برای او ترازو
او را و وا میکنند بر روی او درهای جنت هشتگانه را و هر که دوست داشته باشد علی را مصافحه میکنند با او ملائکه
و زیارت میکنند او را ارواح انبیاء و بر آورده میشود حاجت هایش و در آن هنگام از برای او بهشت را به درستیکه از برای
خداوند دری است که هر که داخل شود بآن در نجات می‌یابد از آتش و آن حب علی است و هر که دوست داشته باشد
علی علیه السلام را اعطا میکند حق تعالی بعدد هر رگی که در بدن و موئی که در جسد دارد شهری در بهشت آری بسا علی علیه السلام
سید وصیین و امام متقین است و او است خلیفه من بر همه مردمان و پدر ائمه میامین علیهم السلام است طاعت او
طاعت من است و معرفت او معرفت من است ای پسر عمر قسم بکسیکه مرا فرستاده هرگاه بنده از بندها بایستد میان
رکن و مقام عبادت کند هزار سال پس هزار سال که روزه دار بوده باشد و شبها نماز بوده باشد و از جانب دیگر
زمین از طلا باشد که براه خدا داده باشد و بندگان خدا همه مملوک او باشند و آزاد نماید همه را و بعد از این
عمل بسیار شهید شود مابین صفا و مروه چون ملاقات نماید خدا را در روز قیامت با بغض علی علیه السلام و منکر
حق او باشد و نبوده باشد عنوان عمل او حب علی ابن ابی طالب علیه السلام قبول نمیکند خدا هیچ عمل او را و می‌اندازد او را
در آتش و محشور خواهد شد با زیان دیگران و از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت داخل شدم روزی
بر رسول خدا علیه السلام و گفتم یا رسول الله بر تو باد سلام بنما حق را چنانکه گویا نگاه میکنم بسوی او فرمود ای عبد الله
داخل شو در این حجره چون داخل شدم دیدم علی ابن ابی طالب علیه السلام که نماز میکند و در رکوع و سجود میگوید

که بار خدایا بحق علی [illegible] تو بیامرز از برای گناه کاران از شیعیان من پس بیرون آمدم که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
برسم که آنحضرت صلوات الله علیه در نماز بود و میفرمود خداوندا بحق علی علیه السلام تو بیامرز از برای گناه کاران از امت من
چون آنحضرت از نماز فارغ شد عرض نمودم [illegible] حالی بعرض [illegible] که میخواستم عرض کردم پس حضرت رسول ص نماز را
مختصر کرد و فرمود ای ابن مسعود آیا کافر شدی بعد از ایمان عرض کردم حاشا و کلا یا رسول الله و لیکن دیدم
علی ع را که سوال میکرد خدا را بتو و دیدم ترا که سوال میکردی خدا را بعلی ع و من نمیدانم که کدام یک از شما افضل است
از دیگری نزد خدای عز و جل حضرت فرمود که بنشین ای ابن مسعود پس من نشستم در پیش روی آنجناب ص
فرمودند که سبحان حق تعالی خلق کرد مرا و علی را از نور قدرت خود قبل از آنکه خلق کند خلق را بصد هزار سال
در وقتی که نه تسبیح و نه تقدیس بود پس شکافت نور مرا و خلق نمود از آن آسمانها و زمینها را و من والله اجل از آسمانها و
زمینها و شکافت نور علی ابن ابی طالب ع را و خلق نمود از نور او عرش و کرسی را و علی بن ابی طالب ع افضل
است از عرش و کرسی و شکافت نور حسن را و خلق نمود از او لوح و قلم را و حسن والله افضل است از لوح و قلم
و شکافت نور حسین ع را و خلق نمود از نور او جنت و حور العین را پس تاریک شد از مشرق تا مغرب
و شکوه نمودند بسوی خدای تعالی که [illegible] این ظلمت را پس حق تعالی تکلم نمود بکلمه و خلق نمود از آن کلمه
نوری و زیاد نمود آن نور را بر روح و نگاه داشت آن نور را در پیش عرش پس روشن گردانید آن نور مبارک
مشرق تا مغرب را و آن نور فاطمه علیها السلام بود و از این جهة او را زهرا [illegible] زیرا که بنور او روشن شد
آسمانها ای ابن مسعود وقتی که روز قیامت بشود خداوند جل و علا میفرماید بمن و علی که داخل کنید در بهشت
هر کرا خواسته باشید و داخل کنید در آتش هر کرا خواسته باشید و اینست تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید پس عنید از برای محمد و علی ع است در جهنم هر کافر سرکش را و کافر کسی است که انکار نبوت پیغمبر کند
و عنید آن کسیست که انکار ولایت علی ابن ابی طالب ع و عترت او کند و بهشت از برای شیعیان او و دوستان
او است باب در توبه است و آداب آن نیز از کلام [illegible] جناب [illegible] سید محمد سلمه [illegible]
میفرماید بدانکه توبه بهریست وسیع و در عالم آخرت گشوده اند و هر کس از هر دری که میخواهد داخل شود مانعی ندارد
و کلام در توبه در چند مقام است اول آنکه توبه چه چیز است دویم آنکه توبه بچه چیز حاصل میشود سیم آنکه خاصیت
توبه چه چیز است مقام اول بدانکه توبه از جمله نعمتهای اعظم الهی است که خدا بر بندگان خود کرامت فرموده
و اگر توبه نبود خلق هلاک میشدند و توبه عبارت از ترک نمودن در حال و عزم نمودن بر ترک آنها در استقبال
و تدارک نمودن تقصیرات گذشته بندامت و طاعات و تضرع و زاری و توبه واجب [illegible] فوری است و اگر توبه را

بتاخیر اندازد

بتاخیر اندازد و عده [illegible] علاوه میشود باضعاف مضاعف تا آنکه از عدد بیرون میرود و شرط صحت آن
است که از برای محض رضای خدا باشد نه از برای تحصیل مال و جاه و آبرو در نزد خلق باینکه مردم گویند
که فلان شخص مرد خوبی است توبه کرده است و از برای عدم امکان و تمکن از اسباب معصیت نیز نباشد
و آنکه نادم و پشیمان بر معاصی خود باشد و پشیمان شدن عبارت است از [illegible] دل از گناه [illegible]
شده است و اندوهناک و حزین باشد و فکر کند که در این روز متحمل شدن بر ترک معصیت آسان تر است از
متحمل شدن عذاب قبر و عذاب جهنم و دوای توبه آن است که تفکر نماید در بزرگی گناهی که مرتکب آن شده است
چرا که مخالفت بزرگ بزرگ است هر چند صغیره باشد و فکر کند در عقوبات گناهان و نتیجهای آن در دنیا
و آخرت که در آیات و اخبار وارد شده است که باعث تالم و تاسف میشود و این تالم و تاسف باعث
میشود او را بر [illegible] ترک نمودن گناهان است دویم اینکه عزم نماید بر عدم عود باین گناهان تا آخر عمر
سیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد بر گذشتهها و تدارک گذشتهها بکند اگر تدارک داشته باشد مقام دویم
اینکه توبه بچه چیز حاصل میشود بدانکه توبه حاصل میشود باینکه ترک نماید گناهان را و استغفار نماید بلفظ
و قلبا نادم و پشیمان باشد و روی خود را بر خاک گذارد و در نزد خداوند عالم توبه نصوح نماید مانند
غلامیکه از در خانه گریخته باشد او را بیاورند شمشیر در دست کفن بر گردن سر برهنه چشم پر از اشک
رو کردن کج کرده و از خجالت سر بزیر انداخته دل ترسان از جلالت و بزرگواری آقا که نافرمانی او
نموده است بهزار خجالت و پشیمانی از گناهان گذشته در نزد آقا خود را بر خاک بیندازد و روی خاک
نیاز در درگاه آقا بگذارد و قصه اش این باشد که اگر میخواهی سر [illegible] شمشیر در دست حاضر دارم [illegible]
و اگر عفو نمائی کرم تو بسیار است من بنده عاجز حقیر مسکین توام ظلم بر نفس خود کردم و خود را مستحق [illegible]
گردانیدم به کرم دیگر نخواهم کرد و دیگر معصیت نه [illegible] و از گذشته پشیمان و تدارک آن را مینمایم و آنچه
قضا دارد قضا میکنم و آنچه مال مردم است بصاحبانش میدهم و آنچه حق الله است توبه و استغفار مینمایم و الله اکرم
و در [illegible] باشد و مضطرب و ترسان و لرزان باشد در حضور داور از گناهان خود تا آنکه خدای مهربان
از روی بنده نوازی و شفقت که بر بندگان دارد و در توبه را بر روی او گشوده است بفضل و کرم و رحمت
خود از سر تقصیر او در گذرد و عفو فرماید [illegible] مرویست که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمودند فرمود یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت
یا رسول الله در فلان مکان جوانی [illegible] صورت ایستاده بود بر جوانی خود گریه میکند مانند کسیکه

فرزند او مرده باشد و میخواهد که بخدمت شما بیاید حضرت ص فرمود که بیاورش چون آمد سلام کرد حضرت ص
جواب فرمود غرض که این حدیث همان حدیث بهلول [illegible] است [illegible] دیگری فرمایند که خاصیت توبه است
که آن [illegible] معصیت [illegible]
رحمت الهی [illegible] چون معصیت اثری دارد که آئینه دل را تیره میکند اگر توبه کرد بحالت اول خود بر میگردد
بر حال اول خود میماند و اگر توبه نکرد روز بروز صفای ایمان بر طرف میشود و زنگ دل او زیاده
میگردد تا آنکه بالمره دل او را سیاه نموده [illegible]
از [illegible] قلب [illegible] زایل میگرداند تا بجائی میرسد که استدراج میشود [illegible] بنفس خود [illegible] واگذار میشود
و هلاک میشود [illegible]
کند [illegible] شده [illegible]
در نجاست [illegible] معصیت غوطه ور میگردد [illegible] پس بنا بر این هر قدر که ممکن است تعجیل در
توبه نماید [illegible] تا محل قرب رحمت ایزدی گردد و در آیات و اخبار تاکید
بر توبه بسیار وارد شده است چنانکه حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان
یکفر عنکم سیئاتکم [illegible] ای گروه مومنان توبه و انابه کنید بسوی پروردگار خودتان توبه نصوح یعنی خالص
از برای رضای الهی باشد خالی از ریا [illegible] شاید که [illegible] کفاره گناهان شما نماید و فرمودند ان
الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بتحقیق حق تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد
پاکیزهگان را [illegible] باشند باینکه باید پاک و خالص باشد و از حضرت صادق ع مرویست که چون
بنده توبه نصوح کند و عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات را بکند خداوند او را دوست میدارد
و در دنیا و آخرت بر او بپوشاند [illegible] عرض کرد که چگونه بر او میپوشاند فرمود که فراموش میکند
خاطر ملکین الکاتبین آنچه بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند باعضا و جوارح او که گناهان او را پنهان نمایید
و [illegible] زمین که آن گناهان که بر روی [illegible] کرده است کتمان نمائید پس چون بمقام حساب
[illegible] بیاید هیچ [illegible] گناه گواهی [illegible] و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که شادی و فرح و خوشنودی الهی از توبه
بنده اش زیاده از فرح شخص [illegible] که [illegible] و توشه خود را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد و حضرت
صادق ع فرمودند که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورده گناه کند و هر چند کسیکه در اصل گناه
نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کار توبه کننده را دوست میدارد پس ببین ای عزیز که اگر پادشاهی

با بزرگی

با بزرگی بگوید که اگر تو فلان کار را بعمل آوری من ترا دوست میدارم آیا کسی جان و مال خود را
در انجام [illegible] صرف میکند تا آن را بعمل آورد تا دوست او گردد و حال آنکه آن بنده ضعیف هیچ فایده
بحال کسی ندارد پس چرا کسی خود را دوست خداوند عالم نگرداند که همه خیرات و سعادات و بهشت و حور
و قصور دنیا و آخرت در دست او است و از گناهان خود توبه نماید تا داخل اهل این آیات و اخبار
گردد و دوست خدا شود و کسیکه دوست خدا شد داخل بهشت میشود و [illegible] رحمت [illegible] خود را
میخواهد و میخواهد که نهایت لطف و رحمت و شفقت خود را نسبت باو بعمل آورد و خداوند عالم او را
بر دیگران [illegible] و باید که از آن پناه بخدا برد از شر نفس اماره و شیطان که اگر خدا محافظت ننماید او را
را هلاک میکنند و غرق معصیت میگردانند تا آنکه داخل جهنم میکنند چنانچه حضرت امام محمد باقر ع فرمودند
که حق تعالی بحضرت داود ع وحی نمود که برو نزد بنده ام دانیال و بگو باو که مرا معصیت کردی و ترا آمرزیدم
و دیگر معصیت کردی و ترا عفو کردم و اگر مرتبه چهارم معصیت کنی ترا نمی آمرزم چون داود ع تبلیغ این
رسالت نمود دانیال ~~با خداوند خود مناجات~~ گفت ای پیغمبر خدا رسانیدی رسالت الهی را چون
سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت بسوی من آورد
بعزت و جلال تو قسم اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر خواهم کرد و از حضرت رسول
ص مرویست که فرمود هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه توبه او مقبول است پس فرمود که یکماه زیاد است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته
توبه او مقبول است پس فرمود که یک هفته زیاد است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز
توبه اش مقبول است پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت را
ببیند توبه اش مقبول است و منقول است که هر دردی را دوائی است و دوای درد گناهان توبه و استغفار است
و حضرت صادق ع فرمود که اگر روزی صد مرتبه استغفر الله بگوید خدای تعالی [illegible] صد گناه او را میامرزد
و خیری نیست در بنده که هر روز [illegible] صد گناه کند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که
عجب دارم از کسیکه ناامید شود از رحمت خدا و حال آنکه محو کننده گناهان با او است پرسیدند که کدام
است محو کننده گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوی های بد
گناهان شما را رسوا نکند و حضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی ع بر جماعتی گذشتند که [illegible] گریستند پرسید
که این جماعت بر چه چیز گریه میکنند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد [illegible]

و وجوب توبه عام است بالنسبه بجمیع اشخاص و جمیع احوال و احدی از آن منفک نمی شود البته چنانچه حق تعالی فرموده
و توبوا الی الله جمیعا زیرا که احدی غیر از معصوم نمی تواند خالی از معصیت باشد یا بجوارح و اعضا یا بقلب
و هر کس بالنسبه بحال خود معصیتی کرده است و اگر عوام باشد لامحاله با عضا و جوارح معصیتی از او صادر شده است
و اگر خواص باشد عزم و تصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده اند که مرویست که حسنات
الابرار سیئات المقربین است و توبه سبب رسیدن بسعادت ابدی و نجات یافتن از عقاب سرمدیست بدانکه
قلب انسانی در اصل خلقت و فطرت در نهایت صفا و نورانیت می باشد و بسبب ارتکاب معاصی و اخلاق
ذمیمه کدورت و تاریکی در دل او پدید آید پس باید که با آتش ندامت و پشیمانی آن کدورت را بسوزاند و ظلمت معاصی را
بنور توبه و اعمال صالحه زایل و برطرف باید کرد و بترک و الفعل معصیت لا اباب توبه باید شست چنانچه حق تعالی
فرموده ان الحسنات یذهبن السیئات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر آنقدر گناه کنید تا بآسمان برسد
و بعد پشیمان شوید هر آینه حق تعالی بر شما توبه روزی میکند و اما تدارک از گناهان بعد از آنکه نادم
از آنها توبه واقع می شود چند قسم است زیرا که گناه یا مستلزم حکم دیگر است بغیر از عقوبت اخروی یا نه و آنکه
عقوبت فقط دارد مثل حریر پوشیدن است و توبه آن همین پشیمانی است و عزم بر نکردن و آنکه مستلزم حکم
دیگر است و توبه هم می خواهد بر چند قسم است زیرا که یا حق الله است یا حق الناس و اگر حق خدا است انهم یا حق
مالی است مثل آنکه گناهی کرده است باید که بنده آزاد کند یا خمس و زکوة است پس اگر قادر بر آن باشد بمجرد
پشیمانی رفع عقاب از او نمی شود تا آنکه ادا نماید و واجب است که آن کفاره را ادا کند و اگر حق غیر مالی است
مثل آنکه نماز و روزه از او فوت شده است پس قضای آنها را بجا بیاورد و اگر کاری کرده است که حق تعالی حدی
از حدود بر آن مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اگر نزد حاکم ثابت نشده است مخیر است میان آنکه
توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و مابین آنکه پیش حاکم شرع اقرار کند که او را حد بزنند و در بعضی
احادیث اهل بیت اطهار و اقرار کردن بهتر است ملکه بعضی دیگر ... توبه کند افضل است و اگر
حق الناس باشد اگر حق مالیست واجب است که بصاحبش ویا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی است مثل آنکه
کسی غیبت کرده باشد باید او را راضی کند ... و اظهار اعتقاد این است که اینها واجب
هستند مستقل و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها بعمل می آید و بترک اینها عقاب خواهد داشت
و بدانکه گناه منقسم می شود بکبایر و صغایر و ترک کبایر کفاره است از برای کردن صغایر و اختلاف بسیار
در احادیث و مابین علما در تعیین کبایر واقع شده است و مشهور این است که کبایر معاصی اند که حق تعالی

وعده جهنم

وعده جهنم بر آنها کرده است و در بعضی از اخبار کبایر را هفت عدد شمرده اند کفر و قتل نفس و عقوق
والدین و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد و تعرب بعد از هجرت و در بعضی از اخبار
اعتقاد است و در بعضی از اخبار از جمله کبایر شمرده اند یاس از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی و قذف
محصنه و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان شهادت و شهادت ناحق و شرب خمر و قطع صله ارحام و
نقض عهد و میل کردن بظالم و خون خوردن و گوشت خوک خوردن و شاید مبهم بودن کبایر از این جهت باشد تا که آنان از جمیع
معاصی اجتناب نمایند تا علم باجتناب کبایر حاصل شود و بعضی قایل اند که صغایر نمی باشد همه معاصی خداوند عالمیان
کبیره است و حق این است که صغایر نیز می باشد و بدانکه توبه عبارة از این نیست که استغفر الله و اتوب الیه
گوید و پشیمانی بر گناه خود نداشته باشد و عازم بر ترک او نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که شخصی در خدمت آن حضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار چیست استغفار درجه
علیین است و آن اسمیست که بر شش چیز اطلاق میشود و شش جزو دارد اول پشیمانی از گذشته دوم آنکه عزم
عود نکنی هرگز سیم آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات کنی پاک باشی و هیچ حقی از تو
در ذمه تو نباشد چهارم آنکه هر واجبی که از تو فوت شده بجا آوری پنجم آنکه گوشتی که بحرام در بدن تو روییده
است آن را باندوه و حزن و مشقت عبادت بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ششم آنکه ببدن خود الم طاعت را بچشانی آنقدر که لذت معصیت را باو چشانیده بدانکه کبیره بچند
امر حاصل میشود اول مواظبت و مداومت بر صغیره چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده است
که کبیره نباشد با استغفار و صغیره نباشد با اصرار و تشبیه کرده اند اصرار بصغایر را ... بابی
که قطره قطره دریا میشود و تا اثر قطره بر سنگ ... قطره قطره جمع کرده اثرش دریا میشود
دوم آنکه صغیره را حقیر نشمارد بلکه باید فکر کند که کرا معصیت میکند او عظیم است و نافرمانی در خدمت
عظیم آن عظیم است هر چند نسبت به معصیتها صغیره باشد و هرگاه که این را فکر کند گناه صغیره
پیش در نظرش عظیم می باشد مثل آنکه اگر کسی نافرمانی ... پادشاه را
بکند گردن او را میزنند و بعد از آن میکشند و بانواع سیاستها مبتلا میگردانند ... و بدانکه اصل توبه آن است
که انسان نادم و پشیمان گردد از کردهای خود و روی نیاز در درگاه او بر خاک گذارد و امید از غیر او ندارد
و خدا را با خلق ... نباشد بلکه معامله ... و انتهای بسیار بر ما دارد و ما را از کتم عدم بوجود
آورده و نه ماه در شکم مادر با غذا ... داده و مادر را بر او مهربان میگرداند که نه ماه او را بر سینه خود نگاه دارد

و بعد از تولد دو سال دیگر او را در کنار خود غذا میخوراند و چونکه در شکم مادر هیچ گونه قوتی ندارد و امید
بغیر از خدا ... ندارد ... قبل از استحقاق عطا میفرماید همینکه از مادر متولد شد گریه را می تواند
بکند و فی الجمله قوتی در خود بسبب گریه در خود می بیند و بان اعتماد میکند ... از خدا کاری ... گریه
نکند شیرش نمی دهند و بعد از آنکه دندان بر آورد و قوت چیز خوردن بهم میرساند فی الجمله اعتماد بان میکند از
شیر خوردن باز می ماند و باید که گریه کند و سعی نماید در اخذ غذا از ... و بعد از آنکه دست و پا و
رفتار و گفتار بهم رساند و دید که میتواند خود را محافظت نماید اعتماد بر قوت خود می نماید و فی الجمله از خدا دور
میشود محبت او را از دل پدر و مادر ... که او را از خود دور میکنند و خانه علاحده از برای او معین
میکنند و همینکه دید می تواند تحصیل روزی و مال از برای خود بکند امید او بکسب و تلاش و کار خودش میشود
از رحمت خدا دور میگردد تا آنکه کم کم بالمره از خدا فراموش کرده امید او بچند نفر ... و شیطان
بر او دست می یابد و نفس اماره او را مبتلا بشهوات و امید او ... تا آنکه بیچاره را هلاک میکنند و اگر چنان
که طفل در شکم مادر با خدای خود داشت داشته باشد و امید از غیر او نداشته باشد و خواطر هیچ ... دیگران
نشود و امر خود را بخدا گذاشته ... رضا بقضای الهی شود و بالمره از خواهشهای خود دست بر دارد و خواهش
خود را معدوم کرده خواهش خدای خود کرده ... کارهای دنیا و آخرت درست میشود چنانچه منقول است که از
بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمانها برضای او در حرکت و زمینها
برضای او محکم است و شب و روز برضای او جاریست ... دعای بندگی ... گفت چطور
... گفت ... بخدا میکند محض چیزی است و خیر خواه بندگان است در آنچه می خواهد شد
و آنچه نخواهد نمیشود امر خود را باو گذاشتم و اراده و خواهش خود را بارادۀ و خواهش او محو کردم پس
آنچه که میشود گویا که برضای من میشود و حق تعالی میفرماید که اگر بنده امور دنیا و آخرت خود را بمن واگذارد
و امید از غیر من نداشته باشد کارهای دنیا و آخرت او را درست می نمایم و اگر از من فراموش کرد
و امید از غیر من داشت و خواست که بقوت خود امورات خود را درست نماید او را بنفس او وا میگذارم
خسر الدنیا و الآخره میگردانم و این است که از او فراموش نموده ایم و بمخالفت او رفتار نماییم و نفس اماره
بر ما مسلط میشود و پرده تاریکی جهل ما را فرو گرفته و معصیتهای بسیار از ما بظهور میرسد و دود
بر دل گناه بر گناه می افزایند تا آنکه ظلمات جهل بمجموع ملک بدن ما را فرا میگیرد و انسان بکلی ظلمانی
میگردد از کثرت گناه و اگر این هم کس عاقل بود و مشغول شد ... ظلمت معاصی را بنور

روشن کرد

روشن گردانید و بترک معصیت ... بآب توبه شست و زنگ آینه دل را که از معصیت گرفته است بصیقل
توبه روشن گردانید از جهل معصیت نجات یابد و مقرب درگاه احدیت میگردد و بمراتب عالیه
میرسد در بهشت و اگر نه روز بروز پرده دل را ظلمت معصیت فرا میگیرد و سر دل او سرنگون میگردد و دیگر
خیر در دل او جای نمیکند و از قرب معرفت ایزدی دور می افتد و مستدرج میشود و دیگر چاره ندارد چنانچه
در حدیث مذکور است که انسان چهل پرده دارد هر گناهی که میکند یک پرده او پاره میشود و اگر توبه کرد باز
بحال خود بر میگردد و اگر نکرد پرده ها یک یک پاره میشوند تا چهل پرده دریده شد باز خداوند بملائکه میفرماید
که ای ملائکه من او را ببالهای خود بپوشید که رسوا نشود و اگر توبه نکرد و در معصیت افزود میگوید بگذارید که در
این بنده خیری نیست این است که مستدرج میشود و بنفس خود واگذاشته میشود و این است که شیطان بر او
دست می یابد و او را هلاک میکند و وارد شده است هرگاه بنده گناه کرد ملک حسنات بملک کاتب سیئات
میگوید که دست نگهدار شاید که استغفار کند و گناه او ... نوشته نشود تا هفت ساعت بر او نمی نویسد و اگر توبه کرد
خوب و اگر نه کرد یکی می نویسند و اگر عمل خیری کرد ده مقابل می نویسند ببین چگونه خداوند مهربانی داریم
که از همه کس بر بندگان مهربان تر است از پدر و مادر و از نفس خود انسان نیز مهربان تر است چنانکه
معصوم میفرمایند در دعا انت ارحم بی من ابی و امی و نفسی و من الناس اجمعین و کسیکه مخالفت چنین
خداوند مهربانی را بکند ظلم بر نفس خود کرده است و خود را در معرض هلاکت در آورده است و گناه تفاوت
دارد یکی آنست که انسان را از دین بیرون میکند مثل اصول عقاید و صفات ثبوتیه و سلبیه که اگر در آنها
شیطان دست یافت سرنگون بجهنم می اندازد و اگر از آنها که نشسته راه نفوذ او را پیش میدارد که
توبه در اصول دین در نهایت صعوبت است اما چون طالب است که بعد از کردن آنها باز نجس باشد و هرگاه کسی بگوید
که خدا امر چه داده است که نماز کنم یا روزه بگیرم اگر عالماً گفت کافر است و اگر نداند و از شوق بگوید فاسق است
و اگر کسی بگوید که کی را دیدی که سر شکسته از قبر آید و جزا و رد است ... چنان کس شاید که کافر است بجهت آنکه
اعتقاد باحوال قبر و قیامت ندارد و اگر بگوید که کی را دیدی که چوب هیزم سوخته ... کردند و از قیامت
خبر آورد احتیاط این است که این هم کافر است و اشکال در جایی میکند که با اینها معامله کرده شود و سبب آنکه
بعد از کفر ایشان اموال ایشان مال وارث میشود و دیگر اختیاری در مال خود ندارد که باو بخرید و فروختن نماید
بلکه اگر بعد از این هم و مالی تحصیل نماید باز مال وارث است بدانکه جناب اقدس الهی انسان را اشرف مخلوقات
خود گردانیده است از جهت عقل ... اگر عقل داشته باشد حیوان از او بهتر است بمراتب ... اگر سر پرده

عظمت از دیده پنهان ما بر داشته شود و بدانیم که دنیا دار [illegible] چیزهاست و خداوند عالم بر ما منت گذاشته
است بسبب آنکه خود را بر ما شناسانیده است و ما را از گمراهی بیرون آورده بسبب برگزیدگان خود [illegible] نجات
بخشیده و نور دین و ایمان منور و معطر گردانیده [illegible] کفار [illegible] بیدار [illegible] ایشان [illegible]
توان رفت اما چه فایده که متابعت نفس می کنیم با آنکه او را بر عیوب دنیا بینا ساختیم پس مردان است که بغیر از خدا
متابعت احدی را ننماید از برای تفضلاتی که نسبت بما کرده [illegible] که قبل از استحقاق بر ما عطا کرده است و اگر
از اول عمر تا آخر عمر [illegible] یک سجده بکنیم برابر ده یک از نعمتهای او نمیشود چرا که سجده اول و آخر [illegible]
او آخر ندارد و تمام شدنی نیست و یکی از آن [illegible] نعمتهای او آنست که ما را از [illegible] پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله و سلامه کردانیده است و محبت ایشان و ائمه هدی را در دل ما جا داده است و امت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نیز [illegible] شده و ما را از گروه ناجی گردانیده که سفینه محبت اهل بیت [illegible] سوار شده ایم و از [illegible]
ایشان محبوب بیشتر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ما بسیار مهربان است و همیشه در فکر امت بوده اند و دعا از برای
امت می نمودند حتی در مرض موت نیز از ما فراموش نفرموده اند در وقتیکه حضرت جبرئیل [illegible] قدس [illegible]
فرمودند ای جبرئیل آیا در چنین وقتی مرا تنها میگذاری عرض کرد که مشغول [illegible] بهشت [illegible]
مرو از برای قدوم شریف شما [illegible] خوب است اما [illegible] عرض کرد که حور [illegible]
از بهشت میآیند از جهت قدوم شریف شما فرمودند خوب است اما سخن بگو که [illegible] گرده تا آنکه
بعد از [illegible] بسیار عرض کرد که حق تعالی [illegible] تو [illegible] که تو راضی شوی [illegible] که [illegible]
خوشنود شدم [illegible] در دنیا [illegible] پیغمبران [illegible] اولاد ایشان [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم خلیل و حضرت اسمعیل [illegible]
نجات [illegible] پیغمبر [illegible] امت [illegible]
است [illegible] مصیبت بسیار [illegible] بهشت [illegible]
باسلام [illegible] رکعت نماز [illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده است [illegible]
[illegible] چنین بوده است [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن محمد [illegible] ۱۲۳۰

برکه واجبست هرگاه المقدار زاید برثلث نیست وصیت ممضی است و در زاید
برثلث موقوفست بر اجازه ورثه و البشرط مرضی عمل میکنند و انتظار بقدر حاجت انفاذ را
می کشد و از کلام مرحوم چنین [illegible] از انتظار در مدت حیات و می مستفاد نمیشود پس هرگاه
ظن موت از برای وصی حاصل شود باید بمقتضای آن عمل کند و ظاهر آنست که معیار
همان حصول ظن است یعنی نگاه میدارد تا وقتی که مظنه حاصل شود از برای او که بقدر
حاجتی از برای وارث سهم نمیرسد بسبب حصول سرمایه معتدبهی با تحصیل کسبی و حرفه و
وهرگاه این معنی از برای بعضی حاصل شود و ان بعض بقدر سهم او را که ظاهر اغنی است
نفقه میدهند و هم چنین هریک از وراث که محتاج شدند بقدر نصیب او یا به سهم
بتدریج و اما سؤال از حقوق مالیه پس هرگاه وصی علم داشته باشد که خمس یا زکوة متعلق
بان مال بوده و حال هم ان حق در ان مال باقیست باید بدهد و هرگاه علم ندارد خمس
در ان واجب نمیشود و اما زکوة پس هرگاه حصه هیچ یک از وراث بقدر نصاب نیست
هم هیچ زکوة بان متعلق نمیشود و هم چنین است هرگاه بقدر نصاب باشد اما [illegible]
وارث متمکن از تصرف در ان نشده و ملک او مستقر نشده و بسبب عدم [illegible]
زکوة متعلق بان نمیشود هرچند در دست وصی بماند تا سال بر ان بگذرد زیرا که شرط
در وجوب زکوة استقرار ملک و تمکن از تصرف و گذشتن سال بر ان در دست او [illegible]
شرط است در وارث مالک و معلوم این است که در اینجا استقرار ملک حاصل شده و تمکن
تمکن از تصرف شخصی وصیت نمود که بعد از من طفلی که دارم باید خاله متوجه شود
و وصی نیست که مال مرا بعد از من بهر نحو که صرفه صغیر باشد از ان [illegible]
وصیتی صحیح است یا نه و با وجود این وصیت همین صغیر را خاله مادری باشد و بگوید
که حضانت طفل همشیره ام بمن میرسد در این صورت کدام یک اولی است که حضانت
و متوجه شدن احوال او و هرگاه هیچ یک اینها قابلیت نداشته باشند با وجود عدم [illegible]
امر صغیر را چه باید کرد وصیت پدر در مال صغیر نافذ است و باید بمقتضای ان عمل کرد
و اما وصیت در حضانت و محافظت جسمی پس ظاهر آنست که منوط بوصیت پدر نیست و ان

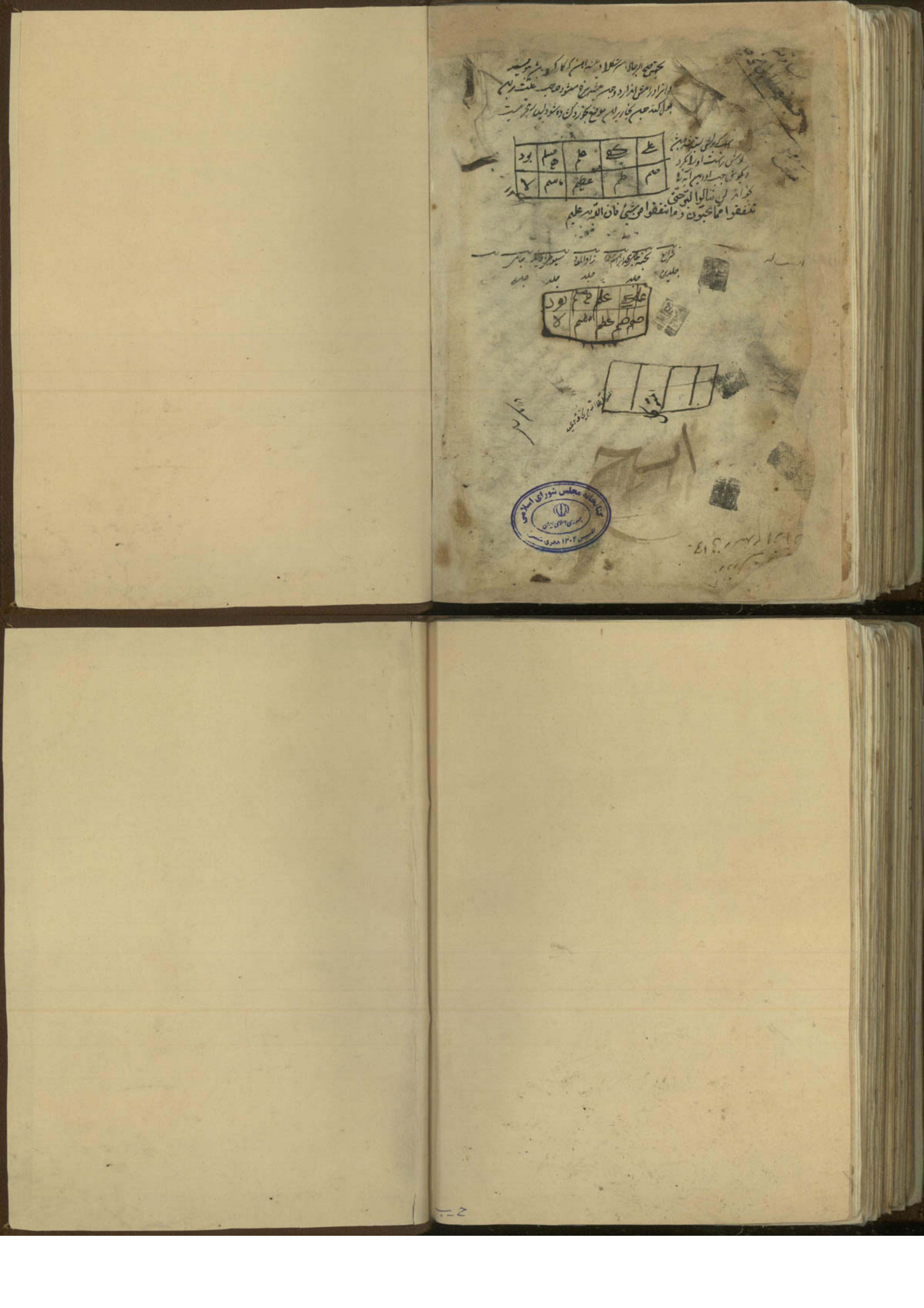
حقی است که حق تعالی از برای پدر و مادر در حیات ایشان قرار داده است و بعد از ان از برای
اقارب و نمیتوانند او را بوصیت از برای غیر قرار داد پس باید دانست که حق حضانت و حق [illegible]
بعد از پدر از برای کیست و چون از ظاهر سؤال معلوم میشود که الطفل یا در نزد او است و حضانت
بعد از فوت پدر و مادر هر دو اظهر آنست که با قارب رجوع میشود للاقرب فالاقرب
یعنی هر کدام میراث میبرند از طفل مقدمند بر آنکه میراث نمیبرد و در جائیکه هر دو میراث میبرند
باید قرعه کرد و زیادتر بردن میراث منشأ تقدم نمیشود چنانکه در صورت سؤال خاله پدر
دارد و خاله مادر و چنین ظاهر میشود که اقرب از انها ندارد و مثل جد و برادر پس باید قرعه
کرد چون هر دوی انها وارث طفلند هرچند تفاوت دارند در میراث چنانچه
نوشته بخط مبتی براید و قطع بهمرسد که این نوشته خط ان میت است بوصایای او که
نوشته باشد میتوان عمل نمود و هرگاه شاهد شهادت اجمالا باین مضمون بدهد که متوفی
گفت که من در دستک خود چیزی نوشته ام و فلان را وصی نموده ام و قرینه ظنیه باشد
که نوشته همین است کافیست یا نه اشهر و اظهر آنست که کتابت وصیت نیست هرچند
قطع بارادهٔ وصیت حاصل شود زیرا که میتواند شد که تلفظ بصیغه را مدخلیت در انعقاد
ان باشد مانند نکاح و غیره هرچند قول باکتفا بان در صورت حصول قطع بان بسبب
قراین قوت دارد و لکن اول اقوای است و اما ثبوت وصیت بکتابت در صورت حصول
قطع بان پس ان مسئله دیگر است و ظاهر آنست که میتوان بان اکتفا کرد مانند قطع بمکتوب
بمکتوب کسی شخصی در مرض الموت وجهی را بشخصی هبه نمود و ان شخص نیز در عوض ان
قرار داد نموده که مدت بیست سال صوم و صلوة و دیون مرگه بجهة او استیجار نموده یا خود بعد
از او ادا نماید وصیت یا از ثلث یا باطل و بر تقدیر صحت ایا اجرة المثل صوم و صلوة دادنی
برگه است یا نه هرگاه ان شخص هبه ان ملک را بان شخص کرده و شرط کرده که
در ضمن عقد که متهب بعد موت او دو سال عبادت از برای او استیجار کنند یا خود بجا
آورد ظاهر آنست که شرط صحیح باشد و از باب وصیت میشود و منه و وصیت بعد
واحد بعد اخری و توجیه صحت ان و منه با وجود اینکه انتقال عوض بواهب در حال حیات

بیج

صحیح نیست چون عبادات واجبه نیابت انجا صحیح نیست که استحقاق این عوض در حال
حیات بوجهی از وجوه استحقاق [illegible] کافیست در صحت و چون عبادت گردان متهب
ممکن است متحقق شدن ان بواهب باین نحو که وصیت کند که او را بعد از موت برای
او بعمل آورد یا در حال از برای پدر او بکند و امثال ان پس گویا گفته است من ملک را
بتو بخشیدم که در عوض ان بیست سال عبادت بکنی و آن بیست سال را از برای خود هم
بکنی بعد از وفاتم و هرگاه باین مواهبه وصیت متحقق شد پس ان هم در ثلث معتبر است
و وارث مستحق نباید برثلث است از ان عمل مشروط هرگاه اجازه نکنند زاید را و تحقیق
اجرة المثل نمیشود بلکه مستحق نفس عمل است که استیجار باشد یا عمل کردن خود متهب علی التعیین
که استیجار باشد یا عمل کردن خود متهب بلکه حقیقت عوض همان عبادات و تخییر در طریق
وفای انست پس هرگاه تراضی واقع شود بر اجرت ضرر ندارد و وارث تنجز اهدا ان
عمل یا استیجار را از برای خود قرار میدهد بعد از موت یا بدیگری تعلق میکند و بنا اگر تعیین
معین کنند که عوض استیجار بیست سال عبادت باشد و بگوید یا خود بکن یا استیجار کن ه
کامست تو هم اشکال نشود که عوض حیات بهم نمیرساند زیرا که کامست که وجه اجاره
مختلف میشود بعد از فوت پس منشأ بطلان میشود و ان منافیست با آنکه عوض هبه حقیقه
اعمال عبادات و ان چیز معینی است پس غرض تحصیل ان عبادات بهر نحو که باشد
و در این جهالتی نیست با وجود اینکه در عوض هبه شرط ها بعوض شرط نیست تعیین عوض
بلکه شرط عوض بهم هم صحیح است و رجوع میشود بعوض المثل و وصیت راجع میشود
بعوض المثل و اما حقیقة آنست که در اینجا هیچ گونه ابهامی نیست چنانکه گفتیم چون اکره
و اخوان او به ذی خدمت زید را کرده زید وصیت نمود که عوض اجرت کار خدمت
و حق الخدمت قطعه معینی از برای زید و قطعه معینی از ملک مزروعی او را بعمرو
و اخوان او واگذارند بجهة آنکه ایشان راضی شده حقوق خدمت را ابرا نمایند و بعد
از فوت قطعه او را بتصرف عمرو دادند و عمرو در انجا خانه ساخته و چند سالست که در تصرف
دارد و قطعه زمین مزروعی را بعمرو نداده اند و حال بعضی از نوادهای زید متعرض



حال عمرو شده که با نصف از سرانی که در این قطعه معینه بنا نموده یا واگذار یا از این مکان
بیرون رود و عمرو بگوید قطعه مزروعی را هم نمیخواهم آیا در این صورت کدام یک تسلط دارند
هرگاه عمرو در اخوان او اجیر باشند یا آنکه ایشان را اجیر کرده باشد و ایشان هم
تبرعا خدمت نکرده اند در صورت اول ایشان مستحق وجه اجاره اند و در ثانی
مستحق اجرت المثل پس احال که وصیت کرد که القطعه سر ارا و آن قطعه مع زراعت را
با ایشان بدهند در عوض حق ایشان پس اگر قیمت آنها در حین انتقال که بعد از موت
زاید بر اجرت یا اجرت المثل نیست ایشان مستحق این دو قطعه میشوند و هرگاه قیمت
آنها بیشتر باشد از حق آنها پس اگر زیادتی قیمت زاید بر ثلث مال موصی نیست
باز مستحق تمام دو قطعه هستند و ظاهر آنست که قبض موصی له شرط در تملک نیست و اگر
زاید بر ثلث باشد و ورثه امضا نکنند بقدر حق آنها از اجرت بقیمت ما بعد موت از آن
دو قطعه مال طلب کار است هرچند قیمت نکرده باشد آنها را در حین اداء و چون
تملک را در وصیت مشروط بقبض نمیدانیم از آن قطعه که بقبض آنها در نیامده بقدر تتمه
اجرت مستحق هستند و مطالبه میکنند هرچند وارث نتواند زاید از حق آنها را در صورت
عدم وفای ثلث با ایشان بدهد پس در این صورت مساوی اجرت خود را با آنچه ثلث
وفا کند یا از مقدار زاید بر اجرت با ایشان میدهند و تتمه مال وارث است و هرگاه
آن دو قطعه کمتر از اجرت آنها باشد و تراضی بر آن حال واقع نشود باقی مانده اجرت را
مستحق اند که از مال موصی بگیرند ولکن چون مفروض سوال آنست که تراضی واقع شده
ما تفصیل را بر آن فرض قرار دادیم


لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیء فان الله به علیم
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

